

# پشت پرده

آنچه نیرو و قدرت شما  
را می دزدد، نابود سازید

## جان نیور

دوستان عزیزم؛

این کتاب هدیه ای است به شما و دعا می کنم که پیغام نوشته شده در لابه لای صفحات این کتاب، زندگی شما را برای همیشه دگرگون سازد!

باور دارم در زمان های آخر زندگی می کنیم؛ در جهانی که یک کریپتونایت نقطه ضعف روحانی واقعی وجود دارد و هر روز در تلاش است تا قدرت ما را به عنوان مسیحیان بدزدد.

در زندگی برخی از مسیحیان، ناتوانی و یأس چنان جا گرفته است که بارها بارها سعی می کنند از چیزی که آنها را بازمی دارد، آزاد شوند. خدا نمی خواهد وضعیت ما این چنین باشد. او مقدر ساخته که در تمام جنبه های زندگیمان پیروز باشیم و حتا بیش از آن، او به ما قدرت بخشیده تا بر هر چیزی که ضدمان عمل می کند، غالب آییم.

در این کتاب، داستان شخصی خود را با شما در میان می گذارم که مرا به سوی یک زندگی پیش رونده و موفق هدایت کرد و برخی از آیات کلیدی کتاب مقدس را برایم گشود که زندگی را برای همیشه دگرگون ساخت. شما نیز می توانید از یک زندگی صمیمانه که با خدا در ارتباط است، لذت ببرید. شما می توانید چنان ایمان قدرتمند و درخشانی داشته باشید که بر دنیای پیرامونتان اثر بگذارد. اما نخست، لازم است با کریپتونایت روحانی خود بجنگید.

در انتشار مطالب این کتاب و دیگر منابع آنلاین در سایت [CloudLibrary.org](http://CloudLibrary.org) و سهیم ساختن آن با هر کسی که می شناسید، کاملاً آزاد هستید.

برادرتان در مسیح



جان بیور

[JohnBevere@ymail.com](mailto:JohnBevere@ymail.com)

ママのランド



# کتابخانه بیور

آنچه نیرو و قدرت شما  
را می دزدد، نابود سازید

جان  
بیور

Killing Kryptonite by John Bevere, Dari

© 2019 Messenger International

[www.MessengerInternational.org](http://www.MessengerInternational.org)

Originally published in English as Killing Kryptonite

Additional resources in Dari by John Bevere are available

for free download at: [www.CloudLibrary.org](http://www.CloudLibrary.org)

To contact the author: [JohnBevere@ymail.com](mailto:JohnBevere@ymail.com)

انهدام کریپتونایت، نوشته جان بیور، ترجمه دری

© 2019 Messenger International

[www.MessengerInternational.org](http://www.MessengerInternational.org)

عنوان اصلی کتاب به زبان انگلیسی: Killing Kryptonite

منابع الحاقی به زبان دری توسط جان بیور به صورت رایگان در سایت زیر در دسترس

است: [www.CloudLibrary.org](http://www.CloudLibrary.org)

راه های تماس با نویسنده: [JohnBevere@ymail.com](mailto:JohnBevere@ymail.com)

این کتاب را به اعضای تیم «مسنجر اینترنشنال» تقدیم می‌کنم. ما کنار یکدیگر و به فیض خدا توانسته ایم پیغام انجیل عیسی مسیح را به میلیون‌ها نفر برسانیم. این کار بدون ایمان، استعداد، بخشش جانفشانانه و تلاش سخت شما ممکن نبود. من و لیزا از همکاری با شما لذت می‌بریم، به شما افتخار می‌کنیم و چشم انتظار روزی هستیم که خداوندمان عیسی مسیح، پاداش ابدی خدمات وفادارانه شما را بدهد.

«زیرا چیست امید و شادی و تاج افتخار ما در حضور خداوندمان عیسی به هنگام ظهور او؟ مگر شما نیستید؟ به راستی که شما باید جلال و شادی ما.»  
(اول تسالونیکیان ۲: ۱۹-۲۰)

اعضای تیم مسنجر ۲۰۱۹، از شما سپاسگزاریم!





## فهرست

فهرست ..... ۱۱

### بخش نخست: قدرت اتحاد

۱. سوال پرسیده نشده ..... ۱۷
۲. معرفی کریپتونایت ..... ۲۷
۳. یک ..... ۳۷
۴. کریپتونایت سرایت کننده ..... ۴۵
۵. عامل دگرگونی باشید ..... ۵۳
۶. انگیزه ..... ۶۱
۷. قدرت یگانگی ..... ۶۹

### بخش دوم: بازشناسی کریپتونایت

۸. یک عهد ازدواج ..... ۷۹
۹. زنا نسبت به خداوند ..... ۸۷
۱۰. در پَسِ بت پرستی چیست؟ ..... ۹۵
۱۱. بت پرستی ایمانداران ..... ۱۰۵
۱۲. کاهش فشار ..... ۱۱۳
۱۳. کریپتونایت ..... ۱۲۱
۱۴. گناه ..... ۱۲۹

## بخش سوم: اثرات کریپتونایت

۱۵. قدرت گناه (بخش نخست)..... ۹۳۱
۱۶. قدرت گناه (بخش دوم)..... ۱۴۷
۱۷. گمراهی..... ۱۵۵
۱۸. عیسی ساختگی..... ۱۶۳
۱۹. نقطه شروع..... ۱۷۱
۲۰. توبه..... ۱۸۱
۲۱. سه پادشاه..... ۱۹۱

## بخش چهارم: حذف کریپتونایت

۲۲. یک مواجهه..... ۲۰۱
۲۳. تحمل..... ۲۱۱
۲۴. محبت و حقیقت..... ۲۲۱
۲۵. انهدام کریپتونایت..... ۲۳۱
۲۶. گناهی که گناه نیست..... ۲۴۱
۲۷. دروازه ضیافت..... ۲۴۹
۲۸. برخیز!..... ۲۵۹
- پرسش های مباحثه ای..... ۲۶۹
- پیوست..... ۲۷۷

## درباره این کتاب

کتاب «انهدام کریپتونایت» را می‌توان درست مثل هر کتاب دیگری از ابتدا تا انتها خواند. اما من این کتاب را به شکلی طراحی کرده‌ام که فصل‌های آن کوتاه باشند و خواندن آنها بیش از ده تا پانزده دقیقه وقت نگیرد. در کنار هر فصل، یک بخش عملی نیز وجود دارد که به شما کمک می‌کند تا حقایق موجود در آن فصل را در زندگی خود به کار بندید. لطفاً از این بخش عملی، سرسری عبور نکنید؛ چراکه بخشی حیاتی از تجربه این کتاب است. به همین دلیل پیشنهاد می‌کنم هر روز فقط یک فصل از کتاب را بخوانید. با این روش می‌توانید پیش از آن که به فصل بعدی برسید، کار عملی لازم را انجام دهید. همچنین برای کسانی که مایلند از این کتاب در جلسات گروهی استفاده نمایند، مطالب مباحثه‌ای در نظر گرفته شده است. همچنین یک دوره آنلاین و یک دوره مطالعه غیرمجازی ایجاد کرده‌ام که مشابه مطالب این کتاب است. اگر مایلید کنکاشی عمیق‌تر در باب این موضوع داشته باشید، هر دوی این دوره‌ها، بسیار عالی و مفید خواهند بود. (اطلاعات بیشتر در رابطه با دوره‌ی درسی و مطالعه و بررسی موضوعی، در انتهای کتاب آمده است.)

اگر قصد دارید این کتاب را به عنوان بخشی از مطالعه یا دوره‌ی «انهدام کریپتونایت» بخوانید، پیشنهاد می‌کنم تعالیم هفتگی را تماشا کرده یا آن را گوش کنید و پرسش‌های مباحثه‌ای انتهای کتاب را در گروه، پاسخ دهید. سپس هر عضو گروه، فصل مربوطه را پیش از ملاقات بعدی، مطالعه نماید.

هر سوالی که داشتید، بدون تعارف از من یا اعضای تیم «مسنجر اینترنشنال» بپرسید.

از سفرتان لذت ببرید!



جان بیور



# دیباچه

شاید باعث تعجب تان باشد، اما تا به حال هرگز پیش نیامده بود که بارها در طول نگارش کتابی، خواستار متوقف کردن آن باشم؛ موردی که بعدها آن را توضیح خواهم داد. اما پیش از آن، خوب است به این پرسش پاسخ دهیم که آیا کتابی به عنوان «انهدام کریپتونایت» کاربرد و یا ارتباطی با پیروان مسیح دارد؟ اجازه دهید در این باره مختصر توضیح دهم.

اکثر ما با واژه «کریپتونایت» از مجموعه داستان های تخیلی سوپرمن آشنا هستیم. چیزی که امروز عملاً تبدیل به افسانه ملی امریکایی شده، در اصل توسط دو دوست نوجوان مکتب به نام های «جری سیگل»<sup>۱</sup> و «جو شاستر»<sup>۲</sup> نوشته شد و در سال ۱۹۳۸، در یک کتاب مصور به چاپ رسید. خط داستانی، یک قهرمان خیرخواه است که قدرت های فراانسانی دارد و نوشدارویی عالی در عصر بیدار نازی هاست. رشد ناگهانی و تصاعدی آوازه و محبوبیت سوپرمن، باعث شد که نه تنها در نسخه های چاپی، بلکه در رادیو، تلویزیون و بالاخره بر پرده سینماها نیز به عنوان فلمی جذاب عرضه شود.

پس از مدتی، آسیب ناپذیری و رویین تنی سوپرمن، خسته کن شد و به تدریج برای مخاطب، کسل کننده و ملال آور گردید. این نویسندگان جریان ساز دههٔ چهل، در روند داستان چیز جدیدی را معرفی کردند که تبدیل به مادهٔ معروفی به نام «کریپتونایت» شد؛ عنصری ترکیبی از سیارهٔ سوپرمن که می توانست قدرت های ابرانسانی او را بی اثر ساخته و از کار بیندازد. قدرت سوپرمن، در زیر سیطرهٔ «کریپتونایت»، بیش از قدرت یک انسان معمولی نبود.

برای ما مسیحیان نیز «کریپتونایتی» وجود دارد که شخصیت و قدرت های خدادادی ما را بی اثر می سازد. اما آن چیست؟ چطور قادر به تشخیص آن هستیم؟ چطور می تواند به صورت جمعی و فردی بر ما اثر بگذارد؟ چطور می تواند مانع ثمربخشی و توانایی ما در نجات گمشدگان شود؟ چطور زیر نفوذ آن، اقتدار و حق خود را از دست می دهیم؟ چطور خود را به سادگی پنهان می سازد؟ این ها برخی از پرسش هایی است که در این کتاب مورد بررسی قرار می گیرند. این بیستمین کتابی است که با کمک و هدایت روح القدس، آن را می نویسم.

---

Jerry Siegel ۱

Joe Shuster ۲

همانطور که اشاره کردم، در روند نگارش این کتاب، پنج یا شش بار قصد داشتم دست از کار بکشم. شاید تنها به این دلیل که مرا با مواردی روبه رو می ساخت که نمی توانستم در زندگی شخصی ام نادیده بگیرم. باید از خود می پرسیدم: «آیا در مسیری که برای آن آفریده شده ام، قرار دارم؟ آیا ما به راستی به عنوان جمع کلیسا، حضور و قدرت خدا را برای تغییر جوامع مان تجربه می کنیم؟ در واقع در چند موقعیت مختلف، از پشت میز بلند شدم و گفتم: «پدر، مطمئن نیستم این کتاب را دوست داشته باشم... می خواهم دست از نوشتن بردارم!»

اما هر بار احساس می کردم که روح القدس به شکلی قاطعانه جواب منفی می دهد. بالاخره آخرین بار، مرا مطمئن ساخت که این پیغام، بینشی حیاتی در جهت نیل به ساختن افراد، خانواده ها و کلیسای جهانی به شکلی سالم دارد. اصول این کتاب می تواند تمام بنیادهای اعتقادی ما را دگرگون سازد.

پس از دریافت این وعده، با ایمان به نوشتن ادامه دادم. وقتی به بخش واپسین کتاب یعنی هفت فصل نهایی رسیدم، تازه مزایای کتاب برایم شفاف شد. نه تنها حکمت این پیغام را دریافتم، بلکه متوجه ضرورت و فوریت آن نیز شدم. اکنون آن را یکی از مهم ترین پیغام هایی می دانم که تحت عنوان نام من منتشر می شود.

حال که به مکاشفه آخر کتاب اشاره کردم، احتمالا وسوسه می شوید بی درنگ به بخش پایانی بروید. توصیه می کنم لطفا این کار را نکنید. اگر سه بخش ابتدای کتاب را نخوانده رد شوید، اثر مطالب بخش چهارم به شکل قابل ملاحظه ای تقلیل می یابد. این کار مانند این است که بخواهید در بیست دقیقه آخر یک فلم، به سینما بروید تا صرفا صحنه های پایانی و اوج فلم را ببینید. اثر آن صحنه ها به هیچ وجه به شدت و قدرت زمانی نیست که از ابتدا فلم را تماشا کرده باشید. کسانی که فلم را از ابتدا دیده اند، فریاد می زنند، گریه می کنند، یا شادی می کنند، اما شما در نقطه مقابل آنها با خود فکر می کنید: «چرا فلم چنگی به دل نمی زند؟!»

این کتاب متشکل از ۲۸ فصل است که به چهار بخش هفت فصلی تقسیم شده است. این کار عمدا صورت گرفته تا به خواننده ای که زندگی پرمشغله ای دارد، کمک کرده باشد. کافی است طی چهار هفته، هر روز برای خواندن یک فصل، ده تا پانزده دقیقه وقت بگذارید تا کل کتاب را بخوانید. می توانید صرفا با خواندن هر هفته یک فصل، تقریبا در یک دوره شش ماهه، کل کتاب را به اتمام برسانید. یا می توانید به شکلی که معمولا کتابی را می خوانید، آن را مطالعه نمایید. ما کتاب را طوری طراحی کرده ایم که با هر برنامه ای که برایتان بهتر است، سازگار باشد.

و سرانجام باید بگویم، این پیغام را همچون سفری در نظر بگیرید؛ سفری که به شما امکان محافظت از خطر کریپتونایت را می دهد و بینش لازم برای اثرگذاری بر

دنیای پیرامونتان را می بخشد. پیش از آغاز این سفر، بیایید با هم دعا کرده و از روح القدس بخواهیم چشمان ما را برای دیدن حکمت آسمان بگشاید؛ حکمتی که ما را نیرو می بخشد تا سرنوشت خود را بر زمین تحقق بخشیم.

«پدر در نام عیسی مسیح، چشم، گوش و قلب مرا بگشا تا اراده تو را برای زندگیم ببینم، بشنوم، و دریافت نمایم. روح القدس، راه های عیسی مسیح را در حین خواندن این پیغام عمیقاً به من تعلیم بده، به تو همچون معلم خود می نگرم. باشد که از میان هر جمله این کتاب، با من سخن بگویی تا زندگیم برای همیشه تبدیل شود. آمین!»





# قدرت اقتصاد

بخش نخست



## سوال پرسیده نشده

نکته ای مهم از جانب نویسنده:

خواننده گرامی، اگر هنوز مقدمه کتاب را نخوانده اید، جدا توصیه می کنم آن را مطالعه نمایید. این کار کمک می کند تا برای درک پیغام آماده باشید. از سرفرتان لذت ببرید!

انهدام کریپتونایت<sup>۲</sup>؟! آیا این کتابی درباره سوپرمن است؟! نه، اما تشابهات انکارناپذیر و برجسته ای میان داستان او و زندگی ایمانی ما وجود دارد. بیایید نگاهی به این تشابهات بیاندازیم.

سوپرمن از این جهان نیست؛ فرزند خدا نیز از این جهان نیست. او صاحب قدرتی ماورایی است که انسان های معمولی دارای آن نیستند؛ ما هم قدرتی ماوراءالطبیعه یافته ایم که دنیا آن را در اختیار ندارد. او با شرارت می جنگد، ما هم با شریر می جنگیم. او از کسانی که تحت ظلم و جفای تبهکاران و شخصیت های بد داستان هستند، محافظت کرده و آنان را آزاد می سازد، ما مراقب ضعیفان هستیم و اسیران را آزاد می سازیم.

او قدرت خود را از خورشید می گیرد، ما قدرت خود را از پسر<sup>۳</sup> می گیریم. تنها یک چیز قادر است سوپرمن را متوقف سازد و آن چیزی نیست جز

۲ نقاط ضعف

۳ نویسنده در اینجا از هم آوایی واژگان انگلیسی خورشید و پسر استفاده کرده است. (sun, son)

«کریپتونایت»؛ یک مادهٔ رادیواکتیو خیالی که در سیارهٔ سوپرمن وجود دارد. به همین سان، کریپتونایتی نیز وجود دارد که خاستگاهش در سیارهٔ خانگی و وطن اصلی ماست و می‌تواند فرزند خدا را بی‌اثر و ناتوان سازد. آه بله، این ماده نه در زمین، بلکه از جایی که از آن آمده‌ایم، شکل گرفته است. «کریپتونایت» نه فقط توانایی‌های فرازمینی سوپرمن را بی‌اثر می‌ساخت، بلکه او را از هر موجود انسانی دیگر نیز ضعیف‌تر می‌کرد. کریپتونایت ما هم، همین اثر را دارد. اما کریپتونایت ما چیست؟ پیش از پرده‌داری از هویت آن، لازم است سر و سامانی به داستانمان بدهیم. برتری عظیم کریپتونایت بر سوپرمن این بود که به سادگی قابل شناسایی نبود، لذا او پیش از تشخیص آن، زیر نفوذش قرار می‌گرفت. کریپتونایت ما ایمانداران هم ما را چه فردا و چه به عنوان بدن مسیح تضعیف می‌سازد و برای بسیاری، هنوز غیرقابل تشخیص است. هدف این کتاب، شناسایی آن است. در عین حال می‌خواهیم با چگونگی از بین بردن آن و بی‌اثر ساختن تأثیراتش بر خودمان چه به عنوان فرد، و چه بر جامعه آشنا شویم. پس اجازه دهید با پرسشی شروع کنیم.

### بزرگترین خواسته

بزرگترین خواسته و آرزوی ما چیست؟ می‌گوییم «ما»، چون اگر بخواهم صادق باشم، باید بگویم این موضوع برای همه ما یکسان است. آیا بزرگترین خواسته و آرزوی ما می‌تواند موفقیت باشد یا بهترین بودن در عرصهٔ شغلی، یا محبوبیت، یا داشتن ازدواجی شاد، یا لذت بردن از دوستی‌های عالی، یا بخشی از یک جامعهٔ پرشور بودن، یا لذت بردن از سلامتی، یا داشتن منابع نامحدود برای تحقق هر رویا و خیالبافی‌ای؟

هر کدام از موارد فوق، جذاب و پُرکشش هستند، و بسیاری از آنها حتی ضروری هم به نظر می‌رسند. اما آیا قادر به تشخیص بزرگترین خواسته و آرزویمان هستیم. آیا کسانی را نمی‌شناسیم که همهٔ اینها را دارند، اما هنوز احساس خالی بودن می‌کنند؟ آیا داستان‌هایی دربارهٔ هنرپیشگان هالیوود، مدیران ارشد، قهرمانان ورزش، رهبران حکومتی و نظایر آنها نشنیده‌ایم که به هر آنچه جامعه به عنوان نقطهٔ اوج موفقیت زندگی در نظر می‌گیرد، دست یافته‌اند، با این حال هنوز خودشان را فاقد چیزی می‌دانند؟ برخی از آنها در این خلأ، به سوی موادمخدر، الکل، روابط نامشروع و کارهای عجیب دیگری روی می‌آورند. برخی هم به سوی مذهب، عرفان‌های عصر مدرن یا سحر و جادو متمایل می‌شوند؛ آن هم با این امید که خالی‌درویشان به شکلی پُر شود. صادقانه بگویم، همهٔ ما در عمق وجود خویش می‌دانیم چیزی فراتر وجود دارد؛

رضایت راستینی که هر مرد و زنی در آروزی آن است، چه آن را تشخیص بدیم و چه نه، تنها در رابطه صمیمانه با خالقمان یافت می شود. اهمیتی ندارد چطور درباره خدا فکر می کنیم، او در عمیق ترین آرزوی درون ماست. رضایت خاطر و نهایت و تحقق جستجوهای بشری، تنها در اتحاد مجدد با خالقمان یافت می شود. حقیقت این است که خداوند «ابدیت را در دل های انسان نهاده است.» (جامعه ۳: ۱۱) قلب ما به طور غریزی، به دنبال «پادشاه سرمدی»<sup>۵</sup> است؛ مگر آن که فریب، قلب ما را تحت کنترل خود درآورده باشد. کلام خدا درباره همه انسان ها چنین می گوید:

«زیرا آنچه از خدا می توان شناخت بر آنان آشکار است، چون خدا آن را بر ایشان آشکار ساخته است. زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرت سرمدی و الوهیت او را می توان با ادراک از امور جهان مخلوق، به روشنی دید.» (رومیان ۱: ۱۹-۲۰)

خدا برای هیچ یک از ابنای بشر ناشناخته نیست. اگر هر زن و مردی کاملاً صادق باشند، می پذیرند که در نقطه ای از زندگی شان، کیششی عمیق برای شناخت خدا وجود داشته است. همه ما به طور غریزی می دانیم که خداوند، عالم مطلق<sup>۶</sup>، حاضر مطلق<sup>۷</sup>، و قادر مطلق<sup>۸</sup> است.

تمامی کسانی که وارد رابطه با او می شوند، می دانند حضور، قدرت، درخشش، ابهت و شکوه او، ژرف و فراسوی فهم و ادراک ماست. او آنقدر قدرتمند است که نیرومندترین موجودات گیتی که سرافین نامیده می شوند، در آسمان پیوسته در احترام و ترسی عمیق، به یکدیگر با فریادی بلند و نافذ از جذبه عظمت شکوهمند او می گویند. این موجودات عظیم و سترگ، این کار را با چنان شور و شعفی انجام می دهند که صدایشان دروازه های تالار عظیمی را در آسمان به لرزه درمی آورد که گنجایش یک میلیارد موجود را در خود دارند.

حکمت، درک، خلاقیت، ابتکار، نبوغ و دانش خدا آنقدر وسیع است که عملاً کاوش ناپذیر است. قرن هاست که باهوش ترین دانشمندان به مطالعه و کشف رازهای خلقت او مشغولند و هرگز به درکی کامل از پیچیدگی و شگفتی آن دست نیافته اند. هیچ انسانی تاکنون قادر به یافتن عمق و درک و تجربه کامل محبت و رأفت،

۵ اول تیموتائوس ۱: ۱۷ را ببینید.

omniscient ۶

omnipresent ۷

omnipotent ۸

رحم و شفقت، و رحمت و لطف او نبوده است. محبت او را هیچ حد و مرزی نیست. اخیرا پس از چهل سال لذت بردن از امتیازِ رابطه با او، تنها با این تفکر که خالقمان ما را از محکومیتی که بر خود تحمیل کرده بودیم رها کرده، به طور کامل غرق شگفتی و حیرت شدم. او به ما به عنوان نوع بشر، تمام اقتدار خود را برای حکمرانی بر زمین بخشید، اما ما آن را به دشمن اصلی او - شیطان و پیروانش تسلیم کردیم. خدا با پیشدانی خیانت ما، هم نقشه نجات را کشید و هم حاضر به پرداخت بهای عظیم رهایی ما از زندان و بردگی شد. ما خودمان را محکوم کرده بودیم، او خود را داد تا آزادمان سازد. او این کار را بدون شکستن و نقض کلامش کرد و این تنها در صورتی ممکن بود که او انسان می شد.

از آن جایی که خدا زمین را به انسان بخشیده بود، نمی توانست به عنوان خدا آن را بازپس گیرد. تنها پسر انسان قادر بود آن را دوباره باز پس گیرد. این حکمت آسمان بود که عیسی از باکره متولد شود؛ به این ترتیب، او صددرصد انسان می شد. با این حال، از آنجا که پدرش روح خدا بود، از طبیعت بندگی و بردگی انسان که به درون آن سقوط کرده بود، آزاد بود. عیسی خدایی بود آشکار شده در جسم. او از رنج وحشتناک و عظیمی که برای رهایی ما می بایست تحمل می کرد، آگاه بود. اما ما را آنقدر دوست داشت که داوطلبانه، پرداخت بهای آزادی ما را برگزید. تمام این کتاب و ده ها نسخه دیگر را می توان صرفا درباره نیکویی، محبت شگفت انگیز و قدرت و عظمت او نوشت. اما انگیزه نگارش این کتاب، چیز دیگری است.

### سوال پرسیده نشده

از آنجایی که ما فرزند چنین خدای پرهیبتی هستیم، می توان به شکلی منطقی نتیجه گیری کرد که باید زندگی خارق العاده ای را تجربه نماییم. این نه تنها منطقی است، بلکه کتاب مقدس هم با استدلال آن را تأیید می کند. تمام موارد زیر در کلام خدا به ما وعده داده شده است:

- طبیعت الهی او
- شخصیت از خود گذشته
- محبت و بخشش غیرمشروط
- شادی و آرامی توصیف ناپذیر
- قدرتی فوق طبیعی
- سعادت
- سرزندگی و نشاط
- سلامتی

## • امنیت و ثبات

این فهرست بسیار جامع و فراگیر است و موارد بسیاری را می توان بدان افزود. از جمله این که به ما وعده داده شده که ما صاحب حکمت الهی، دانش، فهم، نبوغ، بصیرت و خلاقیت فراوان هستیم.

همه این موارد، با این هدف به ما بخشیده شده که به فراوانی ثمر آوریم و در مجاهده زندگی موفق شویم. خلاصه کلام اینکه، خصایص و صفاتی که در آسمان یافت می شود، به ما وعده داده شده است. به یاد داشته باشید، عیسی بارها با تأکید اعلام می کرد که پادشاهی آسمان در ماست؛ بنابراین اراده او چنان که در آسمان است، باید در زمین کرده شود.

اما به نظر می رسد این خصایص نه در سطح فردی و نه در سطح بزرگتر آن -یعنی بدن عیسی مسیح [کلیسا] تجلی نیافته است. اگر ارزیابی صادقانه ای داشته باشیم، آیا واقعا تفاوت قابل ملاحظه ای بین قوم خدا و مردم این دنیا می بینیم؟ آیا ما به عنوان پیروان مسیح، متمایزیم؟ آیا در میان نسلی تاریک، همچون نور می درخشیم؟ به آمار طلاق نگاه کنیم، آیا تفاوتی میان کلیسا و جامعه دیده می شود؟ آیا ما هم از حسادت، دشمنی، غیبت، نزاع، جدایی ها و دسته بندی هایی که نتیجه روابط شکست خورده است، رنج می بریم؟ آیا خصوصیات، امانت و وفاداری و اخلاقیات ما به شکل قابل توجهی از دنیای فاسدمان، متمایز است؟ آیا در زمینه سلامت، تفاوتی میان ایمانداران و بی ایمانان وجود دارد؟ آیا ما منابع فراوانی در اختیار داریم؟ آیا قادریم نیازهای دیگران را رفع کرده و انجیل خداوندمان را به هر انسانی در جهان اعلام نماییم؟

آیا همه این ها به اندازه کافی واضح نیست؟ در نظر داشته باشید که در عهد عتیق، دوره ای وجود دارد که نقره، مثل یک تکه سنگ معمولی به حساب می آمد و به خاطر فراوانی، بی ارزش محسوب می شد (اول پادشاهان ۱۰: ۲۱ و ۲۷ را ببینید). اما در مقابل، اکنون در عهد جدید، من بارها با رهبران خدمتی برخورد کرده ام که با کمبود منابع دست و پنجه نرم می کنند و شبانانی را دیده ام که خواسته و آرزویشان کمک به جامعه محلی شان بوده، اما به دلیل فقدان نیروی انسانی و منابع مالی قادر به این کار نبوده اند. آیا در هر دو نمونه بالا، تحقق اراده خدا را بر زمین چنان که در آسمان است، شاهدیم؟

عیسی وعده داده که اگر نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشیم، هر آنچه که نیاز داریم، به ما عطا خواهد شد. حتی یک بار هم فقدان منابع، مانع از انجام کاری که عیسی ضرورت انجامش را می دید، نشد. متأسفانه تعالیمی افراطی درباره سلامت و ثروت در کلیسا وجود دارد. این افراط و تفریط موجب شده مردم باور

داشته باشند که فراوانی چیز بدی است. اما اگر چیزی نداشته باشیم، چطور می توانیم به دیگران ببخشیم؟

وقتی اجازه می دهیم طلبیدن پادشاهی او، ما را مجذوب خود ساخته و تحت اختیار خود بگیرد، او دارایی های لازم برای پیشبرد اراده اش بر زمین را به ما می سپارد. خدا رهبر بدی نیست، او از پیروانش نمی خواهد بدون در اختیار داشتن ابزارهای لازم، اراده او را انجام دهند. و مهم تر از همه، او یک پدر خوب است؛ او می خواهد فرزنداناش را برکت دهد. اما نمی خواهد که دارایی ها، مالک ما شوند. این نه پول، بلکه پولدوستی است که ریشه همه بدی هاست. دورانی در اسرائیل کهن وجود داشت که حتی یک فقیر هم در میان قوم یافت نمی شد. در کلام می خوانیم:

«و در تمامی دوران حیات سلیمان، هر کس از یهودا و اسرائیل، از دان تا بئر شبع، زیر درخت انجیر و تاک خود در امنیت به سر می بُرد.» (اول پادشاهان ۴: ۲۵)

دان، شهری بود در سرحد شمالی اسرائیل و بئر شبع، شهری در سرحد جنوبی آن؛ بنابراین آنچه کتاب مقدس به ما می گوید این است که در تمام سرزمین اسرائیل نه فرد و نه گروهی وجود نداشت که نیازمند کمک های دولتی باشد! چه چیزی موجب چنین فراوانی ای می شد؟!

درواقع این یک پدیده منحصر به فرد نبود. اگر تاریخ قوم اسرائیل را در دوران عهد عتیق بررسی کنیم، نسل های متعددی وجود دارند که به شکلی حیرت آور شکوفا شده و از نظر اقتصادی، اجتماعی، و نظامی بسیار نیرومند بودند. آنها منابع، غذا و ثروت فراوانی داشتند. وقتی با حمله دشمن مواجه می شدند، شکست نمی خوردند، بلکه بر آنها برتری می یافتند. قوم ها و ملت های دیگر از کیفیت زندگی ای که آنها از آن لذت می بردند، در شگفت بودند. به یاد داشته باشید که همه اینها تحت عهد قدیمی خداوند بود که در مرتبه ای نازل تر از عهد جدید قرار دارد.

عیسی واسطه عهدی مهم تر بود؛ عهدی که بر وعده هایی نیکوتر بنا شده بود (عبرانیان ۸: ۶ را ببینید). اگر به زندگی عیسی نگاه کنیم، می بینیم که رهبران حکومتی، خراجگیران، افراد برجسته و سرشناس، فاحشه ها، دزدان، ثروتمندان و گدایان، و خلاصه مردم از هر قشری جذب او می شدند. عیسی به هر کجا که می رفت، آن جامعه را دگرگون می ساخت. او برای برطرف ساختن نیاز دیگران، هرگز کمبودی نداشت. اگر حملاتی علیه یاران او می شد، هرگز نتیجه اش، آسیب و ضرر ماندگاری نبود و اغلب، شرایط بد، به موفقیتی شگفت انگیز تبدیل می شد.

در مورد اعضای کلیسای نخستین چنین آمده: «آنان که همه دنیا را به آشوب



کشیده اند» (اعمال ۷۱: ۶). «... هیچ کس در میان آنها محتاج نبود.» (اعمال ۴: ۳۳-۴۳). آنها آنقدر منحصربه فرد بودند که اغلب مجبور می شدند افسران ارتش یا رهبران جامعه را متقاعد کنند که خدا نیستند و نباید مورد پرستش قرار بگیرند. شهروندان این جهان به آنان به چشم ابرمردان و ابرزنان نسلشان می نگریستند. آنها بیماری و ضعف را در کسانی که از آن رنج می بردند، ریشه کن کرده و شفا را جاری می ساختند. آنان همچون نوری درخشان در میان نسلی تاریک، می درخشیدند. بگذارید بار دیگر بپرسم: «آیا شیوه زندگی ما تفاوت بارزی با جامعه ما دارد؟ آیا زندگی ما چنان درخشان است که به عنوان قوم خدا متمایز باشیم؟ آیا به دنبال دلیل و بهانه تراشی بوده ایم و سعی کرده ایم الهیات مان را از آنچه کتاب مقدس صراحتاً و به وضوح تعلیم می دهد، منحرف کرده و به این نتیجه گیری برسیم که این وعده صرفاً به دوران کلیسای اولیه برمی گردد و اکنون دیگر زمانش گذشته است؟! نویسندگان عهد جدید پاسخمان را می دهند، اما ما از پاسخ به این پرسش های دشوار اجتناب می کنیم.

چه می شد اگر فقط به آنچه کتاب مقدس به ما می گوید، گوش می دادیم؟ در اینجا قصد محکوم کردن کسی را ندارم، اما از خودمان می خواهم این پرسش را نادیده نگیریم: آیا وضع ما نشانه این است که: «پادشاهی تو بیاید، اراده تو چنان که در آسمان انجام می شود، بر زمین به انجام رسد»؟ ما نمی توانیم این کلمات عیسی را نادیده بگیریم که می گوید: «پادشاهی خدا در میان شماست» (لوقا ۱۷: ۲۱)<sup>۱</sup>. پادشاهی او اینجاست؛ در بدن عیسی. آیا ما در میان نسلمان همان گونه زندگی می کنیم که عیسی در میان نسل خود زیست؟ مگر نه اینکه به ما فرمان داده شده: «آن که می گوید در او می ماند، باید همانگونه رفتار کند که عیسی رفتار می کرد.» (اول یوحنا ۲: ۶)

آیا ما به همان اندازه کلیسای اولیه در بشارت انجیل به سراسر جهان، موثریم؟ آیا ما هم شاهد هستیم که همه مناطق و سرزمین ها، پیغام خدا را طی دو سال بشنوند؟ (اعمال ۱۹: ۱۰ را ببینید). به یاد داشته باشید که آنها اینترنت، فیس بوک، شبکه های مختلف اجتماعی، تلویزیون یا حتی رادیو نداشتند. اما هر فردی - آنها نه صرفاً در یک شهر یا در بین یک قوم، بلکه همه اقوام و نواحی - پیغام انجیل را شنیدند. آیا این همان چیزی است که ما هم تجربه می کنیم؟ بیایید در ارزیابی خود صادق باشیم.

ما از این حقیقت تلخ اما مشهود، اجتناب کرده ایم و می گوییم: «خدا دیگر مثل آن دوران عمل نمی کند». این سخن مثل این است که بخواهیم انجیل را تغییر دهیم

تا آن را منطبق با شرایط خود بسازیم. اینطور به نظر می‌رسد که ما در حال عقب نشینی و حتی در دوره‌هایی به دنبال تحقیر هر تعلیمی هستیم که به نوعی قدرت، موفقیت، فراوانی، ثمرآوری و سلامتی را برجسته می‌کند. ما پیغام‌هایی می‌دهیم که افراطی، جانبدارانه و خودخواهانه است. در واقع، با این کار از خودمان در برابر پاسخ دادن به پرسش‌های دشوار حفاظت می‌کنیم و بهانه‌ای به دست خودمان می‌دهیم تا علت عدم تطابق جهانمان را با انجیل توجیه کنیم.

پرسشی که من درباره‌ی بی‌اثر بودنمان مطرح می‌کنم، پرسشی است که اگر نگوییم همه، اما بسیاری را درگیر خود ساخته است. اما چرا آن را مطرح نمی‌کنیم؟ چرا به دنبال پاسخ نیستیم؟ آیا دلیل درنگ و اکراه ما می‌تواند این باشد که طرح این پرسش، مسائلی را در زندگیمان افشاء می‌سازد که تمایلی به برخورد با آنها نداریم؟ اما اگر نپرسیم و به دنبال یافتن پاسخ نباشیم، همچنان در سطحی بسیار نازل تر از وعده‌ی خدا و خواندگیمان، زندگی خواهیم کرد.

اکنون بعد از بیش از سی و پنج سال خدمت و رسیدن به سن شصت سالگی، مشتاق و آماده‌ی پرداختن به این پرسش هستم. در واقع احساس می‌کنم برای مواجهه با این مسأله، الزامی الهی دارم. باور دارم که اگر صادقانه از دل کلام خدا به این پرسش بپردازیم، تمامیت حیاتی که خدا ما را بدان فراخوانده است، برایمان آشکار خواهد شد.

اگر شما هم مانند من، مشتاق پاسخ هستید، بیایید با هم وارد این سفر روحانی شویم. این سفر سریع و کوتاه نخواهد بود و ممکن است بعضی موارد، دردناک هم باشند. درست مانند زمانی که یک جراح ماهر، قرار است عملی پیچیده را انجام دهد. پزشک مراقب بیمار است و هر قدمی را که برای نجات جان بیمارش لازم است، برمی‌دارد.

روح القدس بیش تر از هر جراحی مراقب ماست، چه فرد فرد ما و چه جمع ما به عنوان کلیسا. این حقیقت را در همان حینی که با بعضی از فصول دشوار کتاب مواجه می‌شوید، در ذهن خود نگه دارید. نتیجه‌ی نهایی، قدرت، سلامتی، حیات، پویایی و سرزندگی خواهد بود.

من ایمان دارم که این پاسخ‌ها پتانسیل تغییر مسیر زندگی‌ها، جوامع و این نسل را دارند.

اگر با من هستید، پس برویم!

## بخش عملی

خداوند در یعقوب ۱: ۲۲ چنین هشدار می دهد: «به جای آوردن کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید!» این آیه به ما می گوید اگر کلامی از خدا بشنویم (از کتاب مقدس، روح القدس، یا تعلیمی که منطبق بر کلام خداست)، اما نتوانیم آن را به عمل آوریم، تنها خود را فریب داده ایم.

برای اثبات باور و ایمان به چیزی، تنها موافقت با آن تعلیم کافی نیست، بلکه باید آن را به عمل آوریم. به همین دلیل است که این فعالیت ها در پایان هر فصل، بسیار مهم است. هر یک از این فعالیت ها، نقطه آغازین مفیدی است که به شما کمک می کند بلافاصله در ارتباط با فصلی که بر آن متمرکز بوده اید و حقایق مکشوف در آن، فعالیت عملی متناسبی داشته باشید. این فعالیت ها، خلاصه و کوتاه بوده و انجامشان زمان زیادی نمی برد.

اگر برای انجام هر کدامشان وقت بگذارید، سهمی بیشتر از این کتاب به دست خواهید آورد و تجربه ای به مراتب عمیق تر در تغییر زندگیتان خواهید داشت.

\*\*\*

پرسیدن سوالاتی که از آن پرهیز کرده ایم، شبیه رفتن به مطب دندانپزشکی برای پر کردن دندان هاست. برای این کار نیاز داریم برای منفعتی بلندمدت، شجاعت روبه روشن شدن با آن را داشته باشیم.

زندگی شما، چطور از دنیای پیرامونتان متمایز است؟ آیا مردم می توانند به شما بگویند که همانند عیسی زندگی می کنید؟ از این پرسش طفره نروید، بلکه در آن تأمل نمایید. اگر همانند عیسی زندگی می کردید، زندگی شما چقدر متفاوت می شد؟ چه عاداتی را باید تغییر دهید؟ چطور این تغییر بر مراد و تعاملات شما با افرادی که پیرامونتان هستند، اثر می گذارد؟ آیا در روش رفتاری و روابط شما با خانواده تان اثر می گذارد؟

برای نوشتن افکار تان در رابطه با این پرسش ها وقت بگذارید. از کتاب مقدس به عنوان راهنمای خود استفاده نمایید. این کار به شما جهت و هدفی مشخص می بخشد. وقتی پاسخ هایتان را نوشتید، در رابطه با آنها دعا کنید. از روح القدس دعوت کنید تا موضوعی را که قصد دارد هم اکنون در زندگیتان به انجام برساند، در پاسخ هایتان برجسته نماید.

از او بخواهید آن موضوع را به شکلی در شما برانگیزد که قدرت تغییر دادنش را به شما ببخشد.



## معرفی کریپتونایت

در فصل آغازین، تلاش کردیم دربارهٔ عظمت خدا بحث کنیم. از فعل «تلاش کردن» استفاده می‌کنم، زیرا هرچقدر هم عالی و پرطمطراق و مبسوط از زمانمان بهره ببریم، حتی قادر نیستیم به تصویر و تشبیهی از عظمت و شکوه او نزدیک شویم. هیچ کس نه بالاتر از او و نه حتی قابل قیاس با او نیست. خدا رقیب و هموردی ندارد و هیچ کس با او برابر نیست. او از ازل تا به ابد، سلطنت می‌کند. او شگفت‌انگیز است!

کاملاً منطقی است که زندگی ما به عنوان فرزندان خدا، بازتاب او باشد. کتاب مقدس این مطلب را به روشنی نشان می‌دهد. کلام خدا دربارهٔ دختران و پسرانش می‌فرماید: «محبت اینچنین در میان ما به کمال رسیده است تا در روز داوری اطمینان داشته باشیم، زیرا ما در این دنیا همانگونه‌ایم که او هست.» (اول یوحنا ۴: ۷) یوحنا رسول نمی‌گوید: «ما نیز در زندگی بعدی همانگونه خواهیم بود که او هست». نخیر، یوحنا می‌گوید: «همان گونه که او هست، ما نیز هم اکنون در این جهان هستیم!» واقعا غیرقابل باور و شگفت‌انگیز است! باز در جای دیگری از کلام می‌خوانیم:

«او به واسطهٔ اینها وعده‌های عظیم و گران‌بهای خود را به ما بخشیده، تا از طریق آنها شریک طبیعت الهی شوید و از فسادی که در نتیجهٔ امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، برهید.» (دوم پطرس ۱: ۴)

فکرش را بکنید؛ به من و شما طبیعت الهی داده شده است. نه طبیعت مشهورترین انسان روی زمین! نخیر، بلکه طبیعت خدا، و پطرس با افزودن واژهٔ «الهی» ما را

خاطر جمع می سازد که دچار بدفهمی نشده ایم.<sup>۱</sup> واژه یونانی به کار رفته در اینجا *Theios* می باشد که معنایش این است: «آنچه منحصر به خداست و از او منتج می گردد». واژه «طبیعت» نیز در اینجا واژه یونانی *phusis* است که به معنای «به وجود آمدن، ماهیت، جوهره، ترکیب و ساختار بنیادی و خواص اصلی» می باشد. حال این دو را بر اساس معنایشان کنار هم بگذارید. نتیجه چنین می شود: «وعده هایی وجود دارد که شما را قادر می سازد شریک چیزی شوید که منحصر به ذات و جوهره خداست.» ما به راستی از خدا متولد شده ایم!

وقتی برخی از خادمین می گویند: در واقع تفاوتی بین یک مسیحی و یک گناهکار وجود ندارد، جز آن که مسیحی، بخشیده شده است، به شدت دلخور و رنجیده می شوم. این عبارت، بدعت و کفر است و دو موضوع وحشتناک در آن وجود دارد؛ نخست این که کاری را که خدا برای ما از طریق عیسی انجام داده، خوار و خفیف می سازد و دوم این که وعده های او را بی ارزش و بی اثر می کند، و بدین ترتیب قوم خدا را در اسارت دنیای فاسدی قرار می دهد که مخلوق خواسته ها و امیال سقوط کرده است.

حتی طبیعت هم چنین بدعتی را رد می کند. آیا تا به حال شنیده اید که شیر، سنجاب به دنیا آورد یا یک اسب اصیل مسابقه، کرم خاکی؟! ما از خدا زاده شده ایم و از نسل اویم. کلام خدا به ما می گوید: «ای عزیزان، اینک [نه بعدها یا وقتی به آسمان رسیدیم] فرزندان خدایم» (اول یوحنا ۳: ۲) در پرتو نور محبوب بودن او، ما باید شخصیتی ایثارگر، محبتی غیرمشروط، شادی ای وصف ناپذیر، آرامی، درک ناپذیر، قدرت ماورالطبیعه، سلامتی، شور و نشاط حیات، خلاقیت، حکمت الهی، درکی عالی و بی مثال، دانشی متعالی، و بینش و بصیرتی عمیق داشته باشیم. این فهرست می تواند بسیار فراگیر و مبسوط باشد! کتاب مقدس، چنین صفاتی را در سطوح مختلف به ما وعده می دهد، حالا بار دیگر سوال من این است: «چرا چنین چیزی را نه در زندگی فردی مسیحیان و نه در سطح کلیسای جامع شاهد نیستیم؟» پیش از پرداختن به این پرسش و نظایر آن، می خواهم شما را برای روند موجود در این کتاب آماده کنم. چند فصل بعد ممکن است به نظر منفی و کمی تند و تیز باشد، اما به شما قول می دهم بالاخره نوبت به پاسخ ها هم می رسد و شما را راضی و خشنود خواهد ساخت. این سناریو را در نظر بگیرید: اگر پزشکی در همان مراحل اولیه تشخیص دهد که بیمار سرطان پوست دارد، و راه حلی را که ارائه می دهد، یک عمل جراحی سبک و سرپایی باشد، این وضعیت در نگاه اول منفی به نظر می رسد. شاید بیمار با خودش بگوید: «ای بابا، یعنی چه که من سرطان دارم! اصلا

۱۰ در متن انگلیسی، ضمیر «او» نیز به کار رفته است؛ یعنی «شریک طبیعت الهی او».

دلم نمی خواهد چنین چیزی را بشنوم یا چنین راهکاری را برای خلاصی از بیماری دنبال کنم. اما این کار را می‌کنم تا جانم را نجات دهم!» حال بیابید سناریوی دیگری را بررسی کنیم: اگر پزشک، مشکل را نادیده بگیرد و صرفاً بیمار را تشویق کند که با خوردن غذای مناسب، تمرینات ورزشی مداوم، داشتن نگرش مثبت، نگرشی بدون استرس و نگرانی، سبک زندگی سالمی را پیشه کند؛ و سرطان پوست او به رشد و گسترش خود ادامه داده تا در نهایت، درمان ناپذیر شده و به مرگ بیمار می‌انجامد.

محبت خدا آنقدر نسبت به ما زیاد است که آن چیزهایی را که ما را عقب نگه داشته و حتی می‌تواند باعث کشته شدن ما شود، تشخیص ندهد. او می‌داند آن چیزهایی که جلوی ما را گرفته، نمی‌تواند با یک سبک زندگی مثبت تر، خود به خود حل شود. بلکه باید مستقیماً با آنها مقابله کرد و آنها را از میان برداشت. او پدری است که خود را عمیقاً متعهد به سلامت و سعادت ما می‌داند.

پس وقتی فصول بعدی را می‌خوانید، این نکته را در گوشه ذهن خود داشته باشید که باید تشخیصی در کار باشد تا مراحل اصلاحی و درمانی اجرا شود. نتیجه نهایی، فراوانی راستینی است که در سراسر کتاب مقدس تصویر شده است.

### پرداختن به پرسش

اگر پادشاهی او در ماست، چرا اراده او چنان که در آسمان است، بر زمین به انجام نمی‌رسد؟ چرا ایماندارانی در عهد عتیق وجود داشتند که علیرغم بودن در عهدی نازل تر و وعده‌هایی کوچکتر و کمتر، در سطحی به مراتب بالاتر از آنچه که امروز شاهدش هستیم، می‌زیستند؟ کتاب مقدس بارها پاسخ این پرسش را می‌دهد. یکی از آنها در نامه پولس به قرنتیان است:

«اما هرکس پیش از آنکه از نان بخورد و از جام بنوشد، خود را بیازماید. زیرا هر که بدون تشخیص بدن بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است. از همین‌روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند. اما اگر بر خود حکم می‌کردیم، بر ما حکم نمی‌شد. پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می‌کند، تأدیب می‌شویم تا با دنیا محکوم نگردیم.» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۸-۳۲)

نوع بی‌احترامی قرنتیان در شام خداوند، مشخص است، اما نتیجه و عواقب آن برخلاف آنچه که عده‌ای فرض می‌کنند، تنها محدود به اعمال خاص نیست. در واقع شیوه‌ای که آنها شام خداوند را یک وعده غذایی پُر و پیمان می‌دیدند، کاملاً متفاوت

از روش سنتی ما در عصر مدرن است. همچنان که بررسی ما جلوتر برود، خواهیم دید که ریشهٔ مسأله که موجب داوری و حکم الهی می شود، آگاهی آنها از ناطاعتی نسبت به خدا بود، در حالی که همچنان بدان اصرار می ورزیدند.

سه پیامد برای رفتار آنها فهرست شده که شامل ضعف، بیماری و مرگ جسمانی است. معنای دو مورد آخر مشخص است، اما دربارهٔ مورد اول چه می توان گفت؟ برخی از معانی ضعف شامل: فقدان زور و قوت، و یا عجز و ناتوانی است. این واژه را می توان به بخش های مختلفی در زندگی ارجاع داد. در کل، روی صحبت دربارهٔ ناتوانی و ضعف در رسیدن به جایگاه و قدرتی است که برای آن خلق شده ایم.

بیباید بازگردیم به داستان سوپرمن. تنها ماده ای که برای او خطرناک بود و قدرت او را از بین برده و ناتوان و عاجز می ساخت، کریپتونایت بود. سوپرمن توانایی هایی فرازمینی داشت. او قادر به انجام کارهای شگفت انگیز بود؛ دانشی غیرطبیعی و همچنین آگاهی حسی بالایی داشت. صاحب قدرتی فوق العاده و شخصیتی استوار و تزلزل ناپذیر بود. با این وجود اگر در معرض کریپتونایت قرار می گرفت، مریض و ضعیف می شد؛ حتی ضعیف تر از میانگین یک انسان معمولی. اگر به مدت طولانی در معرض آن قرار می گرفت، حتی ممکن بود بمیرد.

پس در اصل پولس رسول، در حال توبیخ کریپتونایت کلیسایی است؛ چیزی که ما را ضعیف می سازد و از گام برداشتن در قدرتِ طبیعت الهی بازمی دارد.

داوود پادشاه با دلی شکسته و گریان، به دوره ای از زندگی اش اذعان می دارد که گناه خود را اعتراف نکرده و از آن توبه ننموده بود. او می نویسد: «زیرا دست تو روز و شب بر من سنگینی می کرد؛ طراوتم به تمامی از میان رفته بود، بسان رطوبت در گرمای تابستان.» (مزمور ۲۳: ۴) ترجمهٔ دیگری این گفتهٔ داوود را چنین تعبیر می کند: «همهٔ شیرهٔ جان من کشیده شده است»<sup>۱۱</sup>. او در مزمور دیگری چنین می گوید: «به سبب گناهانم نیرویی در من نمانده» (مزمور ۱۳: ۰۱). یعقوب این موضوع را به شکل دیگری بیان می کند و می نویسد: «هوای نفس که آبستن شود، گناه می زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می آورد. برادران عزیز من، فریفته مشوید.» (یعقوب ۱: ۵۱-۷۱) یعقوب مستقیماً خطاب به ایمانداران سخن می گوید و به ما هشدار می دهد که مبدا توسط قدرت گناه فریب بخوریم.

اگر با گناه برخورد نکنیم، قادر است همان کاری را با ایماندار بکند که کریپتونایت با سوپرمن می تواند انجام دهد و حتی ما را به مرگ بکشاند. پولس نیز به همین شکل همچون یک پدر روحانی پرمحبت به کلیسای قرنتس و به ما نسبت به اثرات روحانی کریپتونایت هشدار می دهد.



## یک هشدار قوی

نخستین مطلبی که در این آیات پرچالش باید مورد تأکید قرار گیرد، هشدار است که باید به آن توجه کرد. پولس نمی گوید: «این علت هر ضعف و بیماری و مرگی در میان شماست.» به عبارت دیگر، او قصد ندارد همه سختی ها، بیماری ها و مرگ ها را گردن گناه بیاندازد. ما ایمانداران اغلب با شرایط دشواری دست به گریبانیم، زیرا در جهانی سقوط کرده زندگی می کنیم و به واقع، نیروهای طبیعی و شریانه ای وجود دارند که باید با آنها جنگید.

به عنوان مثال در یک واقعه، عیسی و شاگردانش به مردی برمی خورند که کور مادرزاد بود. شاگردان می پرسند: «استاد، گناه از کیست که این مرد کور به دنیا آمده است؟ از خودش یا از والدینش؟» (یوحنا ۹: ۲) آنها با استدلالشان می خواستند نتیجه گیری کنند که تنها راه شفای مرد، برخورد با گناهی است که موجب این امر غیرعادلانه شده است.

عیسی فوراً پاسخ داد: «این نه به خاطر گناه خودش هست و نه گناه والدینش.» عیسی فوراً و قاطعانه این نگرش غلط و وحشتناک را از بیخ و بن قطع کرد. همه بیماری ها، ضعف ها، یا مرگ های زودرس به خاطر گناه نیست.

همین نگرش، زمینه ساز و منشأ انتقادات دوستان ایوب بود (ایوب ۵: ۱۷، ۸: ۴-۶، ۱۱: ۱۳-۱۵، ۲۲: ۱-۱۱ را بخوانید). اما درست پیش از بروز مشکلات ایوب، خدا در حالی که نسبت به او می بالید، گفت: «آیا خادم من ایوب را ملاحظه کرده ای؟ کسی مانند او بر زمین نیست. مردی بی عیب و صالح که از خدا می ترسد و از بدی اجتناب می کند.» (ایوب ۱: ۸) مشکلات ایوب هیچ ربطی به گناه یا فقدان امانت و راست کرداری او نداشت. خدا مدتی ساکت ماند، اما در نهایت خطاب به الیفاز گفت: «خشم من بر تو و بر دو دوستت افروخته شده است، زیرا درباره من مانند خدمتگزارم ایوب به درستی سخن نگفتید.» (ایوب ۲۴: ۷). وقتی خدا را به گونه ای معرفی می کنیم که در حال توبیخ و تأدیب کسی به خاطر گناه است، در حالی که به واقع چنین نیست، می تواند اتهامی جدی علیه شخصیت خدا باشد.

سال ها پیش وقتی ایماندار جوانی بودم، می دیدم که در کلیساها اگر مردم با سختی مواجه می شدند، بلافاصله به آنها مارک گناهکاری می زدند. این طرز فکر هنوز بین گروهی از مردم وجود دارد، اما خوشبختانه در مقیاس وسیع گذشته، دیده نمی شود. تعالیم کتاب مقدسی و رهبری عالی، اکثر این تعالیم غلط را در کلیساها ریشه کن ساخته اند. روشی که برخی به بیان این طرز فکر پرداخته اند، به غایت مشمئزکننده، نفرت انگیز و محکوم کننده بوده و متأسفانه این تعالیم افراد زیادی را از ایمان رویگردان ساخته است.

از سوی دیگر باید کلمات عیسی را به مردی که سی و هشت سال علیل بود، به خاطر داشته باشیم: «اندکی بعد، عیسی او را در معبد یافت و به او گفت: حال که سلامت خود را باز یافته‌ای، دیگر گناه مکن تا به حال بدتر دچار نشوی.» (یوحنا ۵: ۴۱) نمی‌توان این حقیقت را منکر شد که عیسی تصریح می‌کند گناه دری را به روی پیامدها و سختی‌ها باز می‌کند. عیسی این مرد را آنقدر دوست داشت که جاننش را برای او بدهد. عیسی این هشدار را جدا از محبت فراوانش به آن مرد نمی‌دهد. وقتی ما از پرداختن به این مسأله [گناه] خودداری می‌کنیم، یعنی فاقد محبت حقیقی هستیم. اغلب برای این که از هرگونه رفتاری که به عنوان متهم کردن و محکوم کردن سوء تعبیر شود خودداری کنیم، از آن سوی بوم درمی‌غلطیم و در کل هیچ چیزی نمی‌گوییم. اما هنوز با شرایطی که پولس در ارتباط با ضعف، بیماری و مرگ نابهنگام توضیح می‌دهد، مواجهیم و باید از خود بپرسیم آیا این محبت است که هیچ نمی‌گوییم؟ آیا این به راستی حمایت و مراقبت از دیگران است؟ ما پاسخ‌هایی برای دیگران داریم، اما از توضیح آنها خودداری می‌کنیم، زیرا نمی‌خواهیم نسبت به ما دچار سوء برداشت شوند. بیایید صادق باشیم: تمرکز محبت ما کجاست؟ آیا کلیسا را همانند عیسی و پولس دوست داریم که حقیقت را به آنها می‌گفتند؟ یا بر خودمان متمرکزیم، بر شهرت مان، از دست دادن پیروانمان، و یا شاید نگرانیم از کج فهمی دیگران؟

## سفر من

در سال‌های نخستین خدمت، پیوسته دیگران را تشویق می‌کردم و با هر کسی که در اطرافم بود، به شدت مثبت برخورد می‌کردم. از برخورد مستقیم پرهیز می‌کردم و حتی گاه برای اجتناب از آن، دروغ می‌گفتم و گاه به جای آن، آنها را بلند هم می‌کردم. این باعث شده بود دیگران درباره‌ی جان بیور بگویند: «او خیلی مهربان است، و یکی از دوست‌داشتنی‌ترین مردان کلیساست.» من این اظهارنظرها را می‌شنیدم و حظ می‌بردم.

یک روز حین دعا، خدا با من سخن گفت: «مردم درباره‌ی ات می‌گویند که یکی از دوست‌داشتنی‌ترین مردان کلیسا هستی، اینطور نیست؟»

پاسخ دادم: «بله، چنین می‌گویند!» با خودم فکر می‌کردم خدا خشنود است، اما با آن لحنی که روح القدس این پرسش را مطرح کرد، حس کردم که موضوع، چیز دیگری است.

جمله‌ی بعدی نگرانی مرا بیشتر ساخت. خداوند فرمود: «پسرم، تو مردم را در این

کلیسا دوست نداری!»

در حالی که شوکه بودم، گفتم: «چی؟ اما من آنها را دوست دارم و این چیزی است که آنها هم می گویند...» سپس خداوند گفت: «می دانی چرا وقتی حرف می زنی از کلمات مثبت، انگیزشی و تشویق آمیز استفاده می کنی؟»  
با احتیاط پرسیدم: «چرا؟»

روح القدس پاسخ داد: «چون می ترسی که طردت کنند.»  
بهت زده شده بودم و زبانم بند آمده بود.

روح القدس ادامه داد: «اگر مردم را واقعا دوست داشتی، حقیقت را به آنها می گفتی، حتی اگر می دانستی با گفتن این حرف ممکن است سخنانت را نپذیرند یا تو را رد کنند.»

این یک لحظه سرنوشت ساز بود. من بلافاصله تغییر کردم، اما از آن سوی بام افتادم. حال دیگر حقیقت را می گفتم ولی بدون درایت و ملایمت، چون هنوز فاقد مهم ترین خصیصه بودم؛ یعنی محبت حقیقی. شروع کردم به مسافرت و خدمت در کلیساهای کوچکتر، اما متأسفانه شلاق به دست داشتم وگوسفندان را دنبال میکردم. وقتی به عقب نگاه می کنم، برای کسانی که مجبور بودند به سرزنش های عاری از تشویق گوش کنند و همین طور شبانانی که می بایست خرابکاری هایم را جمع می کردند، متأسفم.

سال ۲۰۰۱ در یک کنفرانس بزرگ که در کلیسای عظیم برگزار می شد، خدمت کردم. چند ماه بعد، از سه منبع در نقاط مختلف شنیدم که شبان این کلیسا به رهبران بانفوذ گفته بود که من فردی افراط گرا هستم و گوسفندان را می زخم. حق با او بود.

این اخبار ویرانگر مرا به روی زانوانم انداخت. دعا کردم، در واقع التماس کردم که خدا به شکلی که پیش از این نبود، قلب مرا از محبت و دلسوزی خود برای قومش پر سازد، و او چنین کرد. من برای نخستین بار توانستم به درک و شناخت محبت حقیقی نسبت به مردمی که خدمتشان می کردم، برسم.

## نه برخی، بلکه بسیاری

این موضوع را به یاد داشته باشید که پولس کلیسای قرنتس را به شدت دوست داشت. گواه این مطلب زمانی است که او می نویسد: «آیا از آن رو چنین می گویم که دوستان ندارم؟ خدا می داند که دوستان دارم!» (دوم قرن تیان ۱۱: ۱۱) در بخش دیگری از همین نامه، او می نویسد: «زیرا با غم بسیار و دلی دردمند و چشمانی اشکبار به شما نوشتم، نه تا اندوهگینتان سازم، بلکه تا از عمق محبتم به خود آگاه شوید.» (دوم قرن تیان ۲: ۴) این کلیسا نسبت به او دچار غلط فهمی بود. آنها اصلاح

و هشدارهای او را به عنوان نشانهٔ عدم محبتش تلقی کرده بودند و این می تواند در کلیسا یا جای دیگری به همین شکل رخ دهد. بسیاری شبیه گذشتهٔ من هستند؛ افرادی خشن، بدخوی، متعصب و فاقد دلسوزی یا علاقه و محبتی اصیل. ممکن است آنها قوی باشند و بیاناتی جسورانه انجام دهند، اما انگیزه شان، محق بودن است!

بسیاری از افراد قربانی چنین سوءاستفاده هایی از قدرت هستند. با این وجود، این مقوله موجب نمی شود که همهٔ توبیخ ها و هشدارها را یکسان ارزیابی کنیم. کلمات پولس بارها قوی، توبیخی و اصلاحی بودند، با این وجود همهٔ آنها از قلبی مالا مال از محبت بیرون می آمدند.

پولس در همین راستا در ادامه می نویسد: «پس من با شادی بسیار هر چه دارم در راه جانهای شما خرج خواهم کرد و حتی جان خود را نیز دریغ نخواهم داشت. اگر من شما را بیشتر دوست می دارم، آیا شما باید مرا کمتر دوست بدارید؟» (دوم قرنتیان ۲۱: ۵). یأس او مشهود است. محبت و نگرانی عمیق او برای سعادتشان، دچار بدفهمی شده و او را به عنوان رهبری تند و خشن می بینند که می خواهد آنها را زیر شریعت نگه دارد، در حالی که چنین نبود.

پس لطفا متوجه باشید که کلمات پولس هرچند در بیان آن به عزیزانش به خاطر ضعف و درگیری با مشکلات سلامتی و مرگ زودرس بسیاری، سنگین و جدی است، اما برآمده از عشق و محبت فراوان او به آنهاست.

اگر او از قید «برخی» استفاده می کرد، شاید به مراتب سخن اش قابل هضم تر بود، اما او مخصوصا از قید «بسیاری» استفاده می کند. چطور می توان از روبه روشن شدن با حقایقی که او مطرح می سازد، پرهیز کرد؟ اگر این موضوع در مورد آنها مصداق داشت، آیا وصف حال ما هم هست؟

اگر این موقعیت، یک وضعیت مُنفک و منحصر به همان کلیساست، آیا ضرورتی داشت که خدا آن را در کتاب مقدس بیاورد؟ آیا ممکن است در مورد ما هم امروزه مصداق داشته باشد؟ جواب، قطعاً «آری» است.

در آخر باید اضافه کنم که پولس صرفا به عمل مشارکتی که در ساختار کلیسایی است، بسنده نکرده. موضوع به مراتب گسترده تر است و بسیاری از ما- از جمله من نیز، طی سال ها این پیغام را در تمامیتش اش نادیده گرفته ایم. در فصل بعد، بررسی ژرف تری دربارهٔ معنای این کلمات خواهیم داشت.

## بخش عملی

به عقب بازگشته و شروع فصل را دوباره بخوانید تا به خودتان یادآور شوید چه چیز برایتان ممکن است. به یاد داشته باشید که شما با این اعلان، خوانده شده اید که: «محبت اینچنین در میان ما به کمال رسیده است تا در روز داوری اطمینان داشته باشیم، زیرا ما در این دنیا همانگونه‌ایم که او هست.» (اول یوحنا ۴: ۷) شما توسط خدا فراخوانده شده اید تا نه روزی در زندگی بعدی، بلکه هم اکنون و در همین زندگی کنونی شبیه عیسی زیست کنید.

چگونه این حقیقت می‌تواند موجب شود در شیوه تفکرتان به زندگی روزمره تجدیدنظر کنید؟ شاید پیش از درک پتانسیل تان در مسیح، خود را ضعیف در نظر نمی‌گرفتید، اما اکنون چطور؛ آیا خود را ضعیف می‌دانید یا قوی؟ اگر ضعیف میدانید، ارزیابی حکیمانه‌ای دارید. زیرا خدا می‌گوید قدرت او به بهترین شکل در ضعف ما عمل می‌کند (دوم قرنتیان ۱۲: ۹).

خدا مایل است زمانی که خود را در حضور او فروتن می‌سازیم، ضعف ما را به قوت بدل کند (اول پطرس ۵: ۵ را ببینید). از خدا بخواهید علت هر نوع ضعفی را در زندگیتان به شما نشان دهد. آنها را بنویسید و از او بخواهید تا کلید آزادی از هر کدام را نشان‌تان دهد. زمان بگذارید و رهنمودها و تجویزهای خدا را برای تبدیل شدن هر ضعفی به قوت یادداشت نمایید.



بیاید بار دیگر واژه های پولس را به کلیسایی که دوست داشت، بخوانیم:

«اما هر کس پیش از آن که از نان بخورد و از جام بنوشد، خود را بیازماید. زیرا هر که بدون تشخیصِ بدن بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است. از همین روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته اند. اما اگر بر خود حکم می کردیم، بر ما حکم نمی شد.»  
(اول قرنیتان ۱۱: ۲۸-۳۱)

ما در این فصل، بر روی کلمات «بدونِ تشخیصِ بدن [مسیح]» تمرکز می کنیم. دو نکته هست که بلافاصله نظر ما را به خود جلب می کند و قصد داریم به آنها اشاره کنیم. مورد نخست این است که روی سخن پولس به افراد خاصی نیست، بلکه خطاب به هر کسی در کلیسا به عنوان جامعه ایمانداران شهر قرنتس است. در دهه های گذشته، بیشترین تأکید بر رابطه شخصی ما با مسیح گذاشته می شد. البته این موضوع بسیار مهم و یکی از جنبه های حقیقی مسیحیت است. با این وجود آنچه را که به همان میزان بر آن تأکید نشده، شراکت و اتحاد واقعی به عنوان یک بدن است. به زبان ساده، همه در مسیح یک هستیم. ما باید هر دو حقیقت را در نظر داشته باشیم و غفلت از هیچ کدام جایز نیست.

مورد دوم، تفاوتی است که در برخی ترجمه ها وجود دارد. در ترجمه NKJV اینطور می خوانیم که علت ضعف و بیماری و مرگ زود هنگام بسیاری، به خاطر «عدم تشخیص بدن خداوند است.»<sup>۱۲</sup> (آیه ۲۹) بررسی دقیق ترجمه های NKJV و

۱۲ نویسنده در ابتدای فصل از ترجمه NLT استفاده کرده که به جای «تشخیص»، عبارت «حرمت نهادن» آمده است. (مترجم)

*NLT* در کنار هم به ما کمک می کند تا تصویری دقیق تر از آنچه پولس مطرح کرده است، به دست آوریم.

برای فهمیدن موضوع، باید به یک باب قبل در اول قرن‌تینان بازگردیم. یعنی جایی که پولس رهایی اسرایلیان از مصر و دوران بیابان آنها را مورد بحث قرار می دهد. او در میانه این میحث، علت آوردن این داستان را روشن می سازد: «این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می‌بریم که در آن غایت همه اعصار تحقق یافته است.» (اول قرن‌تینان ۰۱: ۱۱). پولس صرفاً یک درس تاریخی نمی دهد، بلکه هشداری امروزی برای حفاظت ما از داوری الهی می دهد. پولس، بحث تجربه بیابان قوم اسراییل را با تفسیر و تصویر عهد رابطه آنها با خدا آغاز می کند. او می گوید همه آنها به وسیله روح القدس هدایت شدند(ابرا)، همه آنها از مصر رهایی یافتند (نمونه ای از دنیا)، همه تعمید گرفتند (در یک بدن تعمید یافتند)، همه همان خوراک روحانی را خوردند و همان نوشیدنی روحانی را نوشیدند(کلام خدا). واضح است واژه ای که بیشترین تأکید را دارد، واژه «همه» است. سپس او بحث را خلاصه کرده و می گوید صخره ای که همراه آنها می آمد، مسیح بود. سخن پولس کاملاً واضح است. او می خواهد بگوید که آنها یک بدن بودند و همه به یک عهد الهی تعلق داشتند. این قطعاً قرابت نزدیکی با ما به عنوان بدن مسیح دارد. سپس پولس مطلب اندوهباری را بیان می کند: «با این همه، خدا از بیشتر آنان خرسند نبود، پس اجسادشان در سرتاسر بیابان پراکنده شد.» (۱: ۵). خدا ما را عمیقاً دوست دارد؛ حتی عمیق تر از آن که بتوانیم درک کنیم. حقیقت این است که ما هرگز قادر نیستیم کاری انجام دهیم که محبت او نسبت به ما بیشتر و یا کمتر شود. بله، هرچند این کاملاً درست است، اما باید خاطر نشان ساخت که ما در میزان خشنودی او از خودمان سهم و مسئولیت داریم. به همین دلیل است که پولس در رساله دیگر خود می نویسد: «این را هدف قرار داده ایم که او را خشنود سازیم». این باید نهایت هدف من و شما و هر ایماندار باشد.

چرا این قوم عهد عتیقی، به دور از وعده هایی که خدا به ایشان داده بود، مردند؟ پولس به پنج گناهی که موجب سقوط آن ها بود، اشاره می کند که عبارتند از حرص و آرز(درخواست آگاهانه چیزی اما نه از خدا، بلکه جدا از تدارک الهی)، پرستش بت ها، بی عفتی، آزمودن خدا، و شکوه و شکایت. پولس در چند آیه بعد می نویسد:

«با خردمندان سخن می‌گویم؛ خود درباره آنچه می‌گویم قضاوت کنید. آیا جام برکت که آن را مبارک می‌خوانیم، شریک شدن در خون مسیح نیست؟ و آیا نانی که پاره می‌کنیم، شریک شدن در بدن مسیح نیست؟ از آنجا که نان یکی است، ما نیز که بسیاریم، یک بدن هستیم، زیرا همه از یک نان بهره



می‌یابیم. قوم اسرائیل را بنگرید: آیا آنان که از قربانی‌ها می‌خوردند، در مذبح شریک نمی‌شدند؟» (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۵-۱۸)

پولس بار دیگر درباره‌ی عشای ربانی یا شام خداوند صحبت می‌کند و به ما تصویری بزرگتر از مشکل خاصی که در باب ۱۱ به آن اشاره می‌کند، عرضه می‌دارد؛ یعنی «عدم تشخیص بدن خداوند». پولس اذعان می‌دارد که ما بسیاریم، افراد متفاوت بسیار و هر کدام از طریق عیسی مسیح، رابطه‌ای شخصی با خدا داریم. با این وجود و در سطحی دیگر، همه‌ی ما در چشم خدا یک هستیم. این نکته‌ی کانونی و اصلی‌گفته‌ی پولس است. ما در مسیح یک بدن هستیم و همانند قوم اسرائیل با یکدیگر متحد شده‌ایم.

پس اکنون باید پرسید: «آیا حکم ضعیف بودن، بیمار بودن و مرگ زود هنگام در ارتباط با هر فردی است که گناه می‌کند یا بدن مسیح در شهر قرن‌تس، به واسطه‌ی رفتار بعضی از اعضای خود از این پیامدها رنج می‌برد؟» اشتباه نکنید، من می‌خواهم به طور جدی و محکم بر این نکته تأکید کنم که پیامدهای فردی برای ارتکاب گناه وجود دارد، اما اینجا باید تمرکزمان بر حقیقتی باشد که پولس قصد دارد به ما بگوید. او ایمانداران را به عنوان یک بدن در نظر می‌گیرد، به عنوان یک کلیسا، یک ملت واحد. و در این مورد خاص، اشاره‌ی او به بدن مسیح در شهر قرن‌تس است.

### عمل آزمندانۀ یک مرد

بیابید بازگردیم به داستان قوم اسرائیل که به عنوان نمونه‌ای برای ماست. بیابید به یک نسل بعد از موسی بپردازیم که توسط یوشع رهبری می‌شدند. این بدن به عنوان ایمانداران، به شکلی شجاعانه از رود اردن گذر کرده و به سوی بیابان پیشروی کردند. نخستین ماموریت آنها ویرانی شهر بزرگ اریحا بود. شکی نیست که این ماموریتی بسیار سخت و رعب‌آور بود، اما طبیعتاً خدا بار دیگر قدرت مقتدرانه‌ی خود را نشان داد. خدا از طریق یوشع، فرامینی خاص به آنها داد که یکی از آنها چنین بود:

«این شهر و هر آنچه در آن است می‌باید به تمامی تقدیم خداوند شده، حرام گردد... اما شما از آنچه حرام شده است حذر کنید... تمامی نقره و طلا و همه‌ی اشیای برنجین و آهنین، وقف خداوندند و باید در خزانه‌ی او نهاده شوند.» (یوشع ۶: ۱۷-۱۹)

تمام غنائم اریحا می‌بایست به خزانه‌ی خداوند تقدیم گردد. آنها فقط به خداوند تعلق داشت و هیچ‌یک متعلق به کسی نبود. حمله انجام شد و اسرائیلیان شکست ناپذیر بودند. آنها هر چیزی را که در شهر

بود، چه مرد و زن، چه پیر و جوان، گاو، گوسفند، بز و الاغ، همه را از دم شمشیر گذرانده، نابود ساختند. سپس به جز طلا، نقره، برنز و آهن را که برای خزانه خداوند نگه داشتند، شهر و هر آنچه را که در آن بود، سوزاندند. در کمال شگفتی، هیچ یک از اسرایلیان نه کشته و نه حتی زخمی شد.

باید به یاد داشته باشیم که این یکی از شهرهایی بود که نسل پیشین، جاسوسانی به آن فرستاده بودند و با گزارش دقیق و هوشمندانه برای موسی روشن ساخته بودند که: «اما مردمانی که در آن زمین ساکنند نیرومندند، و شهرها حصاردار است و بسیار عظیم.» (اعداد ۳۱: ۱۳)

حال اینان فرزندان بزرگ شده نسل پیشین بودند که به این شهر حصاردار حمله کرده و بدون هیچ کشته و زخمی آن را به کلی ویران ساخته بودند. اسراییل به شکلی ماوراءالطبیعه نیرومند شده بود. با این وجود می خوانیم:

«اما بنی اسراییل در آنچه حرام شده بود، خیانت ورزیدند. زیرا عَخان، پسر کَرَمی پسر زَبدی، پسر زراح از قبیله یهودا، از آنچه حرام شده بود برگرفت. پس خشم خداوند بر بنی اسراییل افروخته شد.» (یوشع ۷: ۱)

دقت کنید کلام نمی گوید: «اما یک مرد به نام عَخان در آنچه حرام شده بود، خیانت ورزید.»، نخیر، بلکه می خوانیم: «بنی اسراییل خیانت ورزیده و از دستورات سرپیچی کردند!» و جالب است که در ادامه می گوید: «پس خشم خدا بر بنی اسراییل افروخته شد.» کلام نمی گوید: «خداوند از عَخان خشمگین شد.» اسراییل تبدیل به قومی واحد شده بود و اسرایلیان، یک شده بودند. لذا وقتی عضوی به خاطر آزمندی و طمع از فرامین خدا سرپیچی کرد، مسئولیت عمل او دامن همه اسراییل را گرفت. پیامد تراژیک این گناه، کمی بعدتر نمود پیدا کرد. شهر بعدی که هدف حمله اسراییل بود، «عای» نام داشت. این شهر به مراتب کوچک تر بود، تا آنجا که تیم رهبری گفتند: «همه قوم را به جنگ مفرست. دو یا سه هزار مرد برآیند و به عای حمله کنند. تمامی قوم را تا آنجا زحمت مده، زیرا شمار آنان بس اندک است.» (یوشع ۷: ۳-۴)

تقریباً ششصد هزار جنگاور در نبرد اریحا شرکت کرده بودند. این نشان می دهد که در مقایسه، تا چه اندازه عای، کم اهمیت تر بود. با این وجود می خوانیم:

«پس حدود سه هزار تن از مردان قوم به آنجا رفتند. اما از برابر مردان عای گریختند، و مردان عای حدود سی و شش تن از آنان را کشتند. آنها از پیش دروازه شهر تا شباریم، مردان اسراییل را تعقیب کرده، ایشان را بر سرراشیبی هلاک کردند. و دل قوم گداخته شده، مانند آب گردید.» (یوشع ۷: ۴-۵)

آیا این همان ملتی بود که بدون هیچ خسارت و تلفاتی، شهری به مراتب مهم تر و نیرومندتر همچون اریحا را به کل ویران ساخته بود؟ اما اکنون همان جنگاوران، ضعیف بودند، عقب نشینی کردند و به طور کامل شکست خوردند. در واقع آنها در معرض کریپتونایت بودند.

سی و شش نفر از آنها به شکلی تراژیک کشته شدند، در حالی که در اریحا ضعیف نبودند، هیچ کس عقب نشینی نکرد و هیچ کس مجروح یا کشته نشد! بیابید کمی در این باره تأمل نماییم؛ عخان گناه کرد، اما هیچ اتفاقی برای او و خانواده اش نیفتاد. از طرف دیگر پس از جنگ عای، هفتادودو پدر و مادر، دیگر پسری نداشتند که از جنگ بازگردد، سی و شش زن، شوهری نداشتند که بازگردد و فرزندان بسیاری، پدري نداشتند که منتظر بازگشت اش باشند. این هیچ ربطی به کاری که فرزندان، شوهران و یا پدران کردند، نداشت. در واقع آنها اصلاً گناهی نکرده بودند، بلکه در عوض، این پیامد کاری بود که مردی دیگر از خانواده ای دیگر انجام داده بود.

اسرائیل، اکنون از ترس فلج شده بود. یوشع و دیگر رهبران در حضور خدا به روی درافتادند. می توانید این وضعیت را تصور کنید؟! آنها سردرگم و حیران شده و فریاد برآوردند: «آه ای خداوندگار یهوه، چرا این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اَموریان سپرده، هلاکمان سازی؟ کاش به سکونت در آن سوی اردن قناعت کرده بودیم!» (یوشع ۷: ۷)

حال ببینید خدا چه پاسخی می دهد: «برخیز! چرا اینچنین به روی درافتاده ای؟ اسرائیل گناه ورزیده است؛ آنان از عهدی که ایشان را بدان امر فرمودم، تجاوز کرده اند و از چیزهای حرام برداشته، زدی کرده اند و دروغ گفته اند و فریبکارانه رفتار کرده، آنها را در میان اسباب خویش گذاشته اند.» (یوشع ۷: ۱-۱۱)

خدا نمی گوید مردی در میان شماست که گناه کرده! خیر، او باز هم می گوید: «اسرائیل گناه کرده است!» هیچ کس نمی دانست عخان گناه کرده، هیچ کس در طمع کاری او سهیم نبود. اما همه آنها به عنوان یک بدن از کریپتونایت روحانی رنج می بردند. یوشع به جستجوی آن فرد پرداخت تا نوبت به عخان رسید و او در پاسخ به استنطاق یوشع گفت:

«به راستی من به یهوه خدای اسرائیل گناه ورزیده ام. این است آنچه کرده ام. در میان غنایم ردایی نفیس از شنعار، دوصد مثقال نقره و یک شمش طلا به وزن پنجاه مثقال دیدم. پس طمع ورزیده، آنها را برگرفتم. و اینک در زمین درون خیمه من پنهان است و نقره ها زیر آنهاست.» (یوشع ۷: ۲-۱۲)

یوشع و رهبران اسرائیل بلافاصله به جرم و گناه عخان رسیدگی کردند. به محض این کار، می خوانیم: «آنگاه آتش خشم خدا فرونشست.» (یوشع ۷: ۶۲)

## یک نمونه

این واقعه عهد عتیقی، روشنگر پیغام پولس به کلیسای قرنتس است. او می نویسد: «به همین دلیل است که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته اند.» در فصل بعدی خواهیم دید که گناهان عده ای نه فقط بر مرتکبان آن عمل، بلکه بر کل کلیسا اثر گذاشته بود.

آیا در خلوت از خود پرسیده اید که چرا بسیاری از ایمانداران در کلیساهای ما ضعیف اند و از بیماری ها و امراض دائمی رنج می برند؟ انگار نمی توانیم شاهد شفای هیچ کدامشان باشیم و متأسفانه برخی جوان مرگ هم می شوند. چرا این تعداد مادر مجرد وجود دارد که مجبورند از کوپن های دولتی برای خرید خوراک استفاده نمایند و به زحمت از پس نیازهایشان برمی آیند؟ چرا بسیاری از ایمانداران بیکارند و با درآمدی بخور و نمیر زندگی می کنند و به کمک های دولتی وابسته اند؟ فهرست گرفتاری هایی که غلبه بر آنها به خاطر ضعف مان غیرممکن به نظر می رسد، تقریباً پایان ناپذیر است.

در روزگار سلیمان، حتی یک نفر هم نبود که بیکار باشد و از کمک دولتی بهره ببرد. در کتاب اعمال می خوانیم که هیچ کمبودی نیست و مردم بلادرنگ از بیماری های مزمن، امراض و ضعف هایشان شفا می یافتند. چرا؟ چرا امروزه شاهد چنین چیزی نیستیم؟! آیا این می تواند به خاطر گناهان برخی باشد که بر زندگی بسیاری از افراد دیگر اثر می گذارد؟ آیا ممکن است ما هم شاهد همان تجربه ای باشیم که قوم اسرائیل در «عای» از سر گذراند؟

باز هم لازم می دانم درباره اهمیت این موضوع تأکید کنم که عواقب شخصی برای گناهان وجود دارد. عخان، در نهایت به سختی داوری شد، اما اسرائیل نیز در کلیت خود، به واسطه گناه او با کریپتونایت روحانی مواجه شد. امیدوارم همانطور که به این بررسی ادامه می دهیم، آگاهی شما از این حقیقت که بخشی از بدن مسیح هستید، به همان قوتی که رابطه تان با عیسی رشد می کند، افزوده شود و دریابید که اعمال شما به عنوان عضو می تواند باعث برکت یا برعکس، موجب پیامدهای منفی برای دیگر اعضای بدن باشد.

پیش از پایان می خواهم باز تأکید کنم که وقتی با حقایق آزادی بخش مواجه می شویم، اغلب به نظر منفی می رسند و شاید فکر کنیم چه لزومی دارد چنین موضوعی را پیش بکشیم؟ می توان ساده از کنارش گذشت، اما در نهایت وقتی

حقیقت آشکار می شود، در جایی که پیش تر اسیر بودیم و مانعی وجود داشت، آزادی و رهایی به همراه می آورد. به قول عیسی: «حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا ۱: ۲۳)

## بخش عملی

شاید فلم «گلادیاتور» را دیده باشید و بتوانید صحنه ای را به خاطر آورید که جنرال «ماکسیموس» فریاد می زند: «با هم بمانید! مثل یک نفر!». به یاد دارید که آن استراتژی موجب پیروزی شد. جای تعجب نیست که موثرترین استراتژی نظامی، همان ضرب المثل قدیمی است که می گوید: «تفرقه بیانداز و حکومت کن!». عیسی این را خوب می دانست و تعلیم داد خانه ای که بر ضد خود تجزیه شود، پابرجا نخواهد ماند. (متا ۱۲: ۲۵) وقتی بدن مسیح تجزیه شود و نسبت به مسیح وفادار نماند، به عنوان یک کل، ضعیف می شود. این بدان معناست که یکی از بزرگترین کارهایی که می توانید به عنوان اثرگذاری جهانی کلیسا انجام دهید، این است که زندگی خود را به طور کامل به خواست و هدف عیسی وقف نمایید. این بدان معناست که همه فعالیت های روزمره خود را همچون پرستشی به خدا تقدیم نمایید.

خدا همه زندگی شما را می خواهد، نه فقط یکشنبه های تان را! اگر به گونه ای زندگی نمی کنید که تمامی زندگیتان (شامل جان، خانواده، تفریحات و غیره) همچون پرستشی برای خداست، لازم است همین امروز توبه کنید. از عیسی بخواهید به شما دید و تصویری بدهد تا دریابید سبک زندگی پرستشی چگونه باید باشد. هر آنچه را که خداوند به شما نشان می دهد، بنویسید و از روح خدا بخواهید همانطور که خود را به طور کامل به او تقدیم می کنید، شما را دوباره پر سازد.



## کریپتونایت سرایت کننده

«روش خدا در طراحی بدن های ما، نمونه ای است برای درک زندگی با هم به عنوان یک کلیسا.» (اول قرن‌تیان ۱۲: ۲۵)<sup>۱۳</sup>

به بدنتان فکر کنید و این که چطور همه بخش های آن حتی آنهایی که به هم نزدیک نیستند، با یکدیگر مرتبط اند. انگشت کوچک پا به بینی شما مرتبط است، کبد با زانوها ارتباط دارد، دهانتان به نخاع وصل است و نظایر آن. هیچ بخشی نیست که بتواند جدا از بخش های دیگر زنده بماند. به عبارتی، اگر چنین باشد، آن بخش عضوی از بدن شما نیست.

مگر اینطور نیست که وقتی بخشی از بدن آسیب می بیند، اعضای دیگر نیز متحمل درد می شوند؟ اگر کسی مبتلا به آنفلانزا یا ویروسی شود، بیماری در نهایت همه بدن او را در برمی گیرد و او دچار بی اشتها، کاهش قوای بدنی، سرگیجه و سردرگمی، درد و التهاب و سایر علائم می شود. از طرف دیگر وقتی یکی از بخش ها مورد تکریم و توجه قرار می گیرد، بقیه بخش ها نیز به وجد می آیند. به عنوان مثال، فردی که ماساژ می گیرد، تمام بدنش احساس آسودگی و لذت می کند. در واقع، کل بدن آنچه را که در حال وقوع است، دوست دارد.

ما به عنوان کلیسا، یک بدن هستیم. اسرائیل که نمونه ای از ماست، نیز «یک» محسوب می شد و گناه آگاهانه عخان، نه فقط بر او بلکه بر کل آن جماعت به هم پیوسته، اثر گذاشت. اسرائیل در جنگ اریحا شکست ناپذیر بود، اما تنها چند روز بعد، لشکر همان قوم تضعیف شد، به سرعت شکست خورد، در مقابل دشمن عقب

نشینی کرد و خسارت وحشتناکی را متحمل گردید. به بیانی تمثیلی، آن قوم تحت نفوذ و اثر کریپتونایت روحانی قرار گرفت. آیا این همان چیزی است که کلیسای قرن‌تس تجربه می‌کرد؟ یک بررسی عمیق تر ما را به پاسخ می‌رساند.

همانطور که پیش تر به اختصار توضیح دادیم، شام خداوند در کلیسای اولیه، کاملاً با آنچه در عصر مدرن رایج است، فرق داشت. برای آنها یک وعده غذایی بود، اما برای ما یک مراسم است. بنابراین رفتار به خصوصی که پولس به آن می‌پردازد، کاملاً متفاوت با چیزی است که ما امروز با آن روبه روییم. اما آنچه مهم است، ریشه عمل آنهاست.

بحران خاص آنها این بود که گروهی از اعضای کلیسای قرن‌تس، منتظر آمدن دیگر اعضا نمی‌شدند. آنها که زودتر می‌رسیدند، جشن می‌گرفتند و می‌نوشیدند. به نظر می‌رسید که بهترین شراب‌ها و غذاها سهم آنها می‌شد. در حالی که آنانی که دیرتر می‌رسیدند، چیزی جز ته مانده غذا و نوشیدنی نصیبشان نمی‌شد. بسیاری از محققان کتاب مقدس و تاریخدان‌ها بر این باورند که فقیران و افراد زیردست جامعه بودند که مورد بی توجهی قرار می‌گرفتند. حال نوشته پولس را در این رابطه بخوانیم:

«زیرا هنگام صرف غذا، هر یک از شما بی‌آنکه منتظر دیگران باشد شام خودش را می‌خورد، به گونه‌ای که یکی گرسنه می‌ماند، در حالی که دیگری مست می‌شود... زیرا هر که بدون تشخیص بدن بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است. از همین‌روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند.» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۱، ۲۹-۳۰)

واضح است که پولس در آیه ۲۱ در مورد گناهان «برخی» از افراد صحبت می‌کند،<sup>۱۴</sup> اما نتیجه و پیامد کار آنها موجب شده که «بسیاری» ضعیف و بیمار شده، و حتی بمیرند (آیه ۳۰). این هیچ فرقی با ماجرای عخان ندارد؛ گروهی که آگاهانه از فرامین خدا سرپیچی نکرده بودند، عواقب سرپیچی آگاهانه یک مرد را چشیدند. یکی از تفاسیر عهد جدید در این رابطه می‌نویسد:<sup>۱۵</sup>

«نباید این گونه برداشت شود که بیماری یا مرگ به طور خاص گریبان گناهکاران را به خاطر گناه گرفته بود، بلکه درست به سان اکثر بلاهای آسمانی در عهد عتیق که نتیجه داوری الهی بود، این بلا نیز به خاطر عدم تشخیص، بر جامعه در کلیت آن نازل شده بود.»

۱۴ در نسخه انگلیسی، دقیقاً واژه *some* (برخی) آمده است.



## اتفاقی مشابه

پولس در بخش دیگری از همین نامه، به گناه دیگری اشاره می کند که آن نیز بر کل جامعه اثر گذاشته بود. او با این گفته شروع می کند: «خبر رسیده که در میان شما بی عفتی هست، آن هم به گونه ای که حتی در میان بت پرستان نیز پذیرفته نیست. شنیده ام مردی با نامادری خود رابطه دارد.»  
(اول قرن تیان ۵: ۱)

داستان، مردی بود که مدعی پیروی از عیسی مسیح بوده و خود را فرزند خدا، برادری در مسیح و عضوی از بدن او می دانست، اما در گناه جنسی آگاهانه ای زندگی می کرد.

توبیخ پولس صرفاً متوجه مردی که مرتکب این گناه بود، نمی شود. جماعت کلیسا او را عضو و برادر خود در کلیسا می دانستند. اما رهبری کلیسا مستقیماً به این موضوع و گناه نپرداخته و به دنبال راه دیگری بود.

چرا آنها رفتار او را نادیده می گرفتند؟ این احتمال هست که آنها نمی خواستند با برخورد با گناه، او را برنجانند. شاید او مردی بانفوذ بود؛ یکی از رهبران جامعه، یک ورزشکار سرشناس یا ده یک دهنده ای مهم! قرن تنس، شهری بزرگ و بانفوذ و مرکز هنرهای مختلف بود. شاید یکی از بازیگران سرشناس و تحسین شده هالیوودی آنها بود، یا آهنگسازی محبوب بود که در صدر پرفروش ترین ها قرار داشت، و یا شاید خواننده ای که عضو کلیدی گروه پرستش کلیسا محسوب می شد. متن آیه چیزی به ما نمی گوید، اما می توان این طور فرض کرد که اگر او کلیسا را ترک می کرد، می توانست مانعی در برابر پیشرفت آنها محسوب شود.

ممکن است دلایل دیگری وجود داشته باشد. شاید فکر می کردند اگر او برود، ممکن است دیگر کلام خدا را نشنود. شاید پیش خود استدلال می کردند: «بهتر است در جمع ما باشد و کلام خدا را بشنود تا این که وارد دنیا شده و دیگر کلام خدا را نشنود.» شاید مأموریت مهم کلیسای آنها، جذب شرکت کنندگان برای شرکت در جلسات بعدی بود و برخورد با او می توانست مانعی بر سر راه این هدف باشد. احتمال دیگر این است که می توانستند اینطور استدلال کنند که: «او هنوز یک طفل روحانی است، باید به او زمان بدهیم!» مطمئنم که آنها امیدوار بودند این فرد در نهایت متوجه شده و از گناه خود توبه کند.

پولس به صراحت و محکم به رهبران کلیسای قرن تنس می نویسد که باید او را اخراج کنند. بیایید گفته های او را در این رابطه، فهرست وار مرور کنیم:

- باید او را از میان خود برانید. (اول قرن‌تیان ۵: ۲)
- این مرد را به شیطان بسپارید. (اول قرن‌تیان ۵: ۵)
- باید با بیرون راندن فردِ سست عنصر از میان مشارکتان، خود را از خمیرمایهٔ کهنه پاک سازید.
- (اول قرن‌تیان ۵: ۷)
- آن بدکار را از میان خود برانید. (اول قرن‌تیان ۵: ۱۳)

پولس چهار بار در یک باب کوتاه بر این موضوع تأکید می‌کند! فکرش را بکنید در میان ۱۳ آیه، پولس رسول به این گروه، چهار بار فرمان می‌دهد که این مرد را از کلیسا بیرون کنند و حتی یک بار، بی تعارف می‌گوید: «او را به شیطان بسپارید». خیلی سختگیرانه است! به یاد داشته باشید که پولس این کلیسا و این مرد را دوست داشت.

شاید بپرسید: «آیا واقعا او این مرد را دوست داشت؟! حرفش را هم نزن!» اما در واقع ما می‌دانیم که او این مرد را دوست داشت. چون ممکن نیست هیچ چیز در کتاب مقدس جدا از محبت نوشته شود. زیرا تمام کلام، الهام خداست و خدا محبت است (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶ و اول یوحنا ۴: ۸ را بخوانید).

لطفاً به خاطر داشته باشید که پولس این سخنان را خطاب به رهبران کلیسا نمی‌نویسد، بلکه مخاطب او همهٔ اعضای کلیسا هستند. پولس پیوسته تأکید می‌کند که نامه‌های او را برای همه اعضای کلیسا بخوانند. چرا پولس در این رابطه تا این حد صریح و سرسخت بود؟ پاسخ را می‌توان در این گفتهٔ او یافت: «افتخار شما به هیچ‌روی صحیح نیست. آیا نمی‌دانید که اندکی خمیرمایه می‌تواند تمامی خمیر را ورآورد؟» (اول قرن‌تیان ۵: ۶) بار دیگر می‌بینیم که نه فقط این مرد، بلکه کل اجتماع تحت تأثیر گناه او قرار دارد. ببینید پولس در ادامه چه می‌گوید:

«به واقع خبر رسیده که در میان شما بی‌عفتی هست، آن هم به گونه‌ای که حتی در میان بت‌پرستان نیز پذیرفته نیست. شنیده‌ام مردی با نامادری خود رابطه دارد. و شما افتخار می‌کنید! آیا نمی‌بایست ماتم بگیرید و کسی را که چنین کرده از میان خود برانید؟ زیرا هرچند من در جسم میان شما نیستم، اما در روح با شمایم و هم‌اکنون، چون کسی که در میان شما حاضر است، حکم خود را در خصوص کسی که دست به چنین کاری زده است، به نام خداوند ما عیسی مسیح صادر کرده‌ام. وقتی شما گرد هم می‌آید و من در روح بین شما هستم، و با حضور قدرتِ خداوند ما عیسی، این مرد را به شیطان بسپارید تا با نابودیِ نفس گناهکار، روح در روز خداوند عیسی نجات یابد. افتخار شما به هیچ‌روی صحیح نیست. آیا نمی‌دانید که اندکی خمیرمایه می‌تواند

تمامی خمیر را وَرآورد؟ پس خود را از خمیرمایه کهنه پاک سازید تا خمیر تازه باشید، چنان که به راستی نیز بی‌خمیرمایه‌اید. زیرا مسیح، برّهٔ پَسَخِ ما، قربانی شده است.» (اول قرنیتیان ۵: ۱-۷)

پولس در اینجا بازگشتی می‌کند به بحث دربارهٔ تم و مفهوم مرکزی عشای ربانی. جشن پَسَخ، پیرامون ذبح یک برّه جهت قربانی می‌چرخد. به همین شکل، عیسی برای ما همان برّهٔ بی‌عیب است. همانطور که نخستین پَسَخِ نشانهٔ آزادی اسرائیل از بردگی مصر بود، مرگ و قربانی عیسی نیز که محور اصلی شام خداوند یا عشای ربانی است، معرف و نشان رهایی ما از بردگی گناه است.

جشن‌های دیگری نیز وجود دارد: مانند عید نوبرها، هفته‌ها، عید شیپورها، روز کفار و عید آلاچیق‌ها. با این وجود این جشن‌ها تنها سایه‌ای از جنبه‌هایی به مراتب کامل‌تر از زندگی مسیحی ما هستند. به طور خلاصه، پَسَخ، جشن نجات بود. بنابراین پولس در نوشته‌اش، این جشن را به ورود ما به پادشاهی خدا ارجاع می‌دهد. او خاطر نشان می‌سازد که پَسَخ را نمی‌توانست با «خمیرمایهٔ کهنه، یعنی خمیرمایهٔ بدخواهی و شرارت جشن گرفت». بنابراین این طرز فکر که او یک نوایمان است، استدلالی اشتباه است؛ هم برای او و هم برای ما. اغلب این توجیهی منطقی برای نادیده گرفتن خطای کسی است که مرتکب گناه شده؛ اما این عمل، گمراه کننده و فریبنده است، زیرا هیچ جایی برای گناهی دانسته و آگاهانه در کلیسا وجود ندارد. (من در فصل بعد به مفاهیم «گناه آگاهانه»، و «به دام گناه افتادن» خواهیم پرداخت). به علاوه باید توجه کرد که پولس می‌گوید ارتکاب گناه این مرد، شبیه خمیرمایه است. خمیرمایه، ماده‌ای است که هنگام پخت خمیر نان پخش شده و موجب ورآمدن آن می‌گردد. خدا در ارتباط با عید پَسَخ، به قوم اسرائیل قویا هشدار داده بود که: «تا هفت روز نانِ بی‌خمیرمایه بخورید. همان روز اول خمیرمایه را از خانه‌هایتان بزدایید، زیرا از روز اول تا روز هفتم هر که چیزی با خمیرمایه بخورد، باید از میان اسرائیل منقطع شود.» (خروج ۲۱: ۵۱)

عبارت «منقطع شود» نیز بسیار قاطعانه است و تفاوتی با تعلیم پولس ندارد. خدا این فرمان را صادر کرد تا هم به اسرائیل و هم به ما نشان دهد که وقتی وارد رابطه با او می‌شویم، نمی‌توان به هیچ کس جایی برای گناه داد. همه می‌بایست از سرپیچی آگاهانه نسبت به کلام خدا توبه کنند، در غیر این صورت خمیرمایهٔ گناه را حمل می‌کنند و عواقبش گریبان اجتماعشان را می‌گیرد.

در تفسیر این موضوع آمده: <sup>۱۱</sup>

«پولس تاکید می کند (با استفاده از کلمه امری در زبان یونانی) که تنها از طریق یک بخش کوچک در کلیسا یا به واقع یک فرد، اگر به شرارت رسیدگی نشود، به شکلی اجتناب ناپذیر، آهسته اما قطعی در تمام جامعه پخش می شود. مورد گناه عامدانه در کلیسا می تواند اثرات بسیار جدی داشته باشد. گناهی که در کلیسا به آن رسیدگی و با آن برخورد نشده، درست مثل خمیرمایه در تمامیت آن کلیسا تسری یافته و به شکلی جبران ناپذیر آن را تغییر می دهد.»

من تنها با یک نکته در این تفسیر مخالفم. با تحقیق درباره خمیرمایه دریافتم که نه به آهستگی، بلکه به سرعت پخش می شود. اما حقیقت غیرقابل تردیدی که در این تفسیر دیده می شود، این است: شرارت «قطعا» درون جماعت پخش می شود. آیا این بدان معناست که باید از ورود هر فردی به جماعتمان با این فرض که ممکن است مرتکب گناه شود یا گناه می کند، ممانعت کنیم؟ مطلقاً نه! ممکن است بی ایمانان بسیاری در جماعت های ما وجود داشته باشند، اما اعضای کلیسا نیستند، و به علاوه نباید کاری کنیم که فکر کنند پیش از آن که از گناهان آگاهانه خود توبه کرده و تمام زندگیشان را به عیسی مسیح بسپارند، عضو کلیسا و بدن خداوند هستند. پولس این نکته را کاملاً روشن می سازد:

«در نامه پیشین خود، به شما نوشتم که با بی‌عفتان معاشرت نکنید. اما مقصودم به هیچ‌روی این نبود که با بی‌عفتان دنیا یا با طمع‌ورزان یا شیادان یا بت‌پرستان معاشرت نکنید، زیرا در آن صورت می‌بایست این جهان را ترک گوئید.» (اول قرنتیان ۵: ۹-۱۰)

به عنوان پیروان مسیح، به ما فرمان داده شده که به دنیا و نزد افرادی که در آن هستند، برویم و از آنها دعوت کنیم تا به جماعت هایمان بپیوندند و کلام خدا را بشنوند، اما اجازه نداریم در مورد حقیقت مصالحه و مسامحه کنیم و درباره شرایط روحانی آن ها، نسخه ای محدود از حقیقت عرضه نماییم. ما باید دائماً نزد بی ایمانان برویم، با آنها غذا بخوریم، دوست شویم و دوستشان داشته باشیم؛ درست همانطور که عیسی چنین می کرد. با این وجود پولس در مورد کسی که معترف است یک ایماندار است، مطلبی یک سر متفاوت می گوید:

«اما اکنون به شما می‌نویسم که با کسی که خود را برادر می‌خواند، اما بی‌عفت، یا طماع یا بت‌پرست یا ناسزاگو یا میگسار و یا شیاد است، معاشرت نکنید و با چنین‌کس حتی همسفره مشوید.» (اول قرنتیان ۵: ۱۱)

واضح است پولس درباره ایماندارانی که در دام گناه افتاده، صحبت نمی کند، بلکه

مقصود او کسی است که خود را ایماندار می خواند اما از روی عادت گناه می کند. چرا پولس به عنوان پدر کلیسا در این رابطه چنین محکم صحبت می کند؟ در واقع این گواه محبت راستین او نسبت به کلیساست. او نمی خواهد ظاهراً به خاطر حفاظت از ایمانداری که پیوسته گناه می کند، کلیسا را در رنج و مجازاتی عظیم گرفتار ببیند. اینطور به قضیه نگاه کنید که اگر کسی یک بیماری بسیار مُسری داشت - به نوعی که می توانست از طریق هوا به هر کسی که در مجاورت اوست، سرایت کند، جامعه چه باید می کرد؟ آنها قطعاً بیمار را قرنطینه می کردند. این کار، جامعه بزرگ تر را از ابتلا به بیماری محافظت می کرد. در صورت عدم این کار، بیماری همانند آتشی سرکش پخش می شد و کل جامعه را مبتلا ساخته و پیامدش گریبان همه را می گرفت. چه پیامدهایی را می توان متصور شد؟ بیکاری، از دست رفتن نیروی تولید و کاهش بهره وری، تعلیق خدمات اجتماعی، بحران اقتصادی و مواردی از این دست که البته کم هم نیستند.

پولس در ادامه درباره این مرد که پیوسته مرتکب گناه می شود، می گوید:

«این مرد را به شیطان بسپارید تا با نابودیِ نفس گناهکار، روح در روز خداوند عیسی نجات یابد.» (اول قرنتیان ۵: ۵)

این برادر در صورت عدم تغییر و توبه، در خطر گمشدگی و مرگ ابدی است. به همین دلیل من دو پاراگراف قبل تر، از عبارت «ظاهراً به خاطر حفاظت» استفاده کردم. حقیقت این است که اگر اجازه دهیم کسی آگاهانه و عمدانه گناه کند و در جماعت بماند، خطرش به مراتب بیشتر است؛ زیرا او تصور می کند در جای درستی با خدا قرار دارد و گمشستگی خود را خیلی دیر و در روز داوری کشف خواهد کرد. ممکن است سختی هایی که این شخص بیرون از حفاظت الهی با آنها روبه رو خواهد شد، موجب شود او را به خود آورده و با تمام قلب و جان نزد عیسی بازگشت نماید؛ و این دقیقاً همان چیزی است که در ارتباط با این مرد رخ داد (توضیح آن در رساله دوم پولس به قرنتیان آمده است). سختی، راهی برای بیدار ساختن ماست؛ درست همانند داستان پسر گمشده. او با دیدن ثمرات گناه خود، به خانه بازگشت. اگر پدر، هنگامی که او در گناه بود، او را تأیید کرده و همچنان برایش پول می فرستاد، ممکن نبود پسر به درکی از وضعیت طغیانگر خود برسد.

### اراده تو چنان که در آسمان است...

اجازه دهید به موضوع اصلی بازگردیم. در دو فصل پیشین، به وضوح دیدیم که بدنی واحد در مسیح هستیم و به عنوان یک بدن، هم از عطایا و مزایای فردی بهره

می بریم و هم از گناه آگاهانه یک عضو، رنج خواهیم برد. در اینجا حقیقتی وجود دارد که نمی توان آن را نادیده گرفت. متأسفانه اثرات اجتناب از این بحث، سال های درازی است که در بدن مسیح باقی مانده است. اگر همچنان به نادیده گرفتن این موضوع ادامه دهیم، پیامدهایش از بین نخواهد رفت. بیایید شجاع باشیم و مستقیم به سمتشان برویم. آسمان ما را به این کار تشویق می کند! ما خوانده شده ایم تا کلیسای پیروزمند باشیم؛ بدن مسیح که با او تفاوتی ندارد و توقف ناپذیر است. بیماری، ضعف، فقر، فقدان منابع و باقی کارهای دشمن باید در برابر کلیسای خداوند سر تعظیم فرود آورند. ما خوانده شده ایم تا در اقتدار، حکمرانی کنیم و لبریز از قدرت شگفت انگیز آسمان، دشمنان آن را زیر پاهای خود به زانو درآوریم، و این کار را خواهیم کرد اگر از مواجهه با مسایل دشواری که ما را به دردسر انداخته، نترسیم. ما باید با شجاعت باور کنیم که اراده آسمان می تواند بر زمین به انجام رسد!

### بخش عملی

این موضوع بسیار مهم است و متأسفانه در کلیساهای مدرن به ندرت بر این حقایق تأکید می شود. این مسأله را در نظر بگیرید که اولاً خدا شما را فراخوانده تا در آزادی از گناه زندگی کنید و تمام زندگی خود را تقدیم او نمایید. ثانیاً وقتی ایمانداران در این کار شکست می خورند، این نه تنها در زندگی خودشان تأثیر می گذارد، بلکه بر کل بدن نیز اثرگذار است.

وقت بگذارید و بر این موضوع و تمام جوانب آن تأمل نمایید. اجازه ندهید این حقایق، صرفاً عقیده و ایده خوبی باشند، بلکه در راستای آن گام بردارید. در آنها تأمل و تفکر نمایید. در ارتباط با این حقایق دعا کنید و برای خودتان از خدا درباره اش درخواست نمایید. بگذارید وارد اعماق وجودتان شود و همان اندازه که برای پولس اهمیت داشت، برای شما نیز مهم باشد.

## عامل دگرگونی باشید

من یکی از افراد نسل خود هستم که در ارتباط با رابطه شخصی با عیسی بیش از مفهوم یک تن بودن همه ما ایمانداران صحبت کرده ام. در واقع، اخیراً این حقیقت درباره کلیسا برایم ملموس و روشن تر شده است. اشتباه برداشت نکنید، قطعاً در گذشته بخشی از این حقیقت را درک کرده بودم، اما به وسعت درکی که امروز دارم، نبود.

در همان حال که روح القدس، آگاهی مرا نسبت به این حقیقت بیدار می ساخت، اغلب به نیروهای هوایی، زمینی و دریایی آمریکا که به SEAL معروف هستند، فکر می کردم.

دوستی دارم که عضو این جنگجویان نخبه و برجسته است. او پانزده سال جزو نیروهای SEAL بوده و اخیراً به عنوان مربی آموزشی این نیروها مشغول به کار است. پس از چندین بار تأمل درباره حقیقت بدن مسیح، تصمیم گرفتم که با او تماس بگیرم. می دانستم که این نیروها، گروهی بسیار نزدیک از برادران هستند، لذا می خواستم در این باره بیشتر تحقیق کنم. با او تماس گرفتم و نخستین پرسش من این بود: «سیل ها چگونه به یکدیگر نگاه می کنند و با هم تعامل دارند؟ چگونه می توانند چطور توانسته اند چنین جامعه در هم تنیده ای ایجاد کنند؟ و چه ویژگی ای در آموزش آن ها وجود دارد؟»

نخستین جمله او این بود: «آخرین چیزی که یک سیل به آن فکر می کند، خودش

است!»

از این که صریح و مستقیم رفت سر اصل مطلب، خیلی خوشم آمد. می دانستم

برایم این تماس تلفنی روشن‌گر است و مخاطبم بی پرده صحبت می‌کند، لذا ساکت ماندم تا او ادامه دهد.

او چنین ادامه داد: «ما برای برادرمان بیش از خودمان ارزش قائلیم. ما هیچ وقت مجبور نیستیم نگران پشت سرمان باشیم، زیرا می‌دانیم برادر سیل ما این وظیفه را انجام خواهد داد.»

در این لحظه شروع کرد به موعظه کردن: «اگر به باب ۶ افسسیان نگاه کنی، درمی‌یابی که اسلحه خدا جلوی فرد را می‌پوشاند و پوششی برای پشت سر ما ندارد. علتش این است که خدا می‌خواهد هر کدام از ما همانند افراد سیل عمل نماییم و برادر خود را با این تفکر که یک واحد و یک بدن هستیم، پشتیبانی کنیم. اگر این گونه عمل نکنیم، تنها یک نفر برای محافظت از پشت سرم باقی می‌ماند، خودم. اما اگر همه، همانند یک تیم عمل کنیم، همه اعضای تیم در جوخه، پشت سر مرا پوشش می‌دهند.»

او ادامه داد: «به عنوان یک تفنگدار سیل، هر کاری که می‌کنم به خاطر جان برادر کناری ام است. ما باور داریم که این اصلی‌ترین هسته وجودی ماست. ما تعلیم می‌یابیم که به خودمان نه به عنوان افرادی مستقل و منفرد، بلکه همچون یک واحد فکر کنیم. اگرچه هر کدام در بخش تخصصی خود نظیر، انفجار، ارتباطات، تک تیرانداز، بهیار، کار با جنگ افزار، نفوذ و نظایر آن تعلیم می‌یابیم، اما همانند یک واحد عمل می‌کنیم. وقتی به عملیات می‌رویم، هرگز این ذهنیت را نداریم که ممکن است بعضی از ما بازنگردند، یا شاید فقط چهل درصد گروه بازگردند. نخیر، نگرش ما این است که صد در صد ما می‌رویم و صد در صد ما بازمی‌گردیم.»

من مجذوب توضیحات او شده بودم. بالاخره پرسیدم: «چطور این نگرش را به افرادتان تعلیم می‌دهید؟»

او پاسخ داد: «شما نمی‌توانید! دوره آموزشی شش ماهه سیل، به عنوان دشوارترین دوره سخت آموزشی ارتش شناخته می‌شود و به همین دلیل است که نود درصد داوطلبین که در برنامه سیل ثبت نام کرده‌اند، انصراف می‌دهند. باقی ماندگان، واحدی کارآزموده و از نظر فردی بسیار مجهز هستند. هر کدام ارزش برادرش را بالاتر از خود می‌دانند و حاضر است برای علتی بزرگتر از خودش بمیرد.» سپس گفت: «جان، اگر کلیسا هم چنین نگرش و رفتاری داشت، چه اتفاقی می‌افتاد؟» متأسفانه فقط می‌توانستم با او موافق باشم. اما حقیقت این است که ما پتانسیل رسیدن به این هدف را داریم. این بخشی کاملاً واقعی از طبیعت الهی است که به محض تولد تازه در ما قرار می‌گیرد. موعظه‌ها و تعالیمی که دریافت می‌کنیم، در واقع دوره آموزشی ما هستند که باید این نگرش را در ما ایجاد کرده و



آن را برایمان برجسته سازند. اما اگر فقط یک انجیل بازاری و مصرف کننده را موعظه کنیم، تنها یک چیز غلط را گسترش می دهیم؛ تمایلات جسم بازرگانی شده مان. به همین دلیل است که وضع کلیساهای مدرن ما این گونه است. بسیاری از ما به جای چالش فقط به دنبال تشویق و شور و شوقیم. ما در حال از دست دادن چیزهای بسیاری هستیم.

دوست من یک رزمنده است، اما ضعف کلیسا را در عصر مدرن درک کرده. او می دانست که اگر یکی از افراد جوخه سیل ضعیف باشد، مسامحه کاری کند، و یا پُست خود را ترک نماید، همه اعضای تیم به یک گروه آسیب پذیر بدل می شوند، و یا حتی ممکن است به خاطر کاهلی یا عدم کفایت هم‌رزمشان بمیرند. آنچه در تفکر دوست من عجین شده، همان چیزی است که باید در ذهنیت اعضای بدن مسیح کاشته شود.

### عامل تغییر باشید

آیا جنبه مثبتی هم در بحث های ما وجود دارد؟ قطعاً با خدا همیشه چنین جنبه ای وجود دارد! دریافته ام که می توانید حقایق فصول قبلی را با دیدی منفی بنگرید و یأس و ناامیدی تان فزونی یابد. اگر صرفاً بر این حقیقت متمرکز باشید که چطور عمل دیگران می تواند اثر مصیبت باری بر زندگیتان بگذارد، باید گفت حق دارید، واقعا ناامیدکننده است! اما علت تأکید بر روی این حقایق این است که شاهد مشارکت بیشتر خود باشیم و تمام عظمت و قدرت قیاس ناپذیر خداوند را به شکلی که در نسل خود شاهد نبوده ایم، تجربه نماییم. خلاصه کلام این که، شما می توانید عامل دگرگونی باشید. اگر این تغییر از من و شما شروع نشود، چطور می توانیم انتظار تغییر داشته باشیم؟ خدا ما را خوانده تا عامل و بنیان تغییر باشیم!

آیا تا به حال متوجه شده اید وقتی کسی که وجدان حساسی دارد، اما در رفتار و ظاهر تا حدی سرکش است و ناگهان مجبور به پذیرش مسئولیت زندگی دیگران می شود، چه اتفاقی می افتد؟ اغلب این مسأله موجب می شود بهترین خصائل فرد بروز پیدا کند! به عنوان مثال، یک مادر جوان را در نظر بگیرید. وقتی مجرد بود، اغلب سرکش بود و رفتارها و کارهایش اندکی نابخردانه و گاهی احمقانه بود. رفتارهای او تنها بر زندگی خودش اثر می گذاشت و تأثیری بر زندگی دیگران نداشت. اما اکنون او عاشق شده، ازدواج می کند و صاحب فرزندی می شود. حال به یک باره این دختر خارج از کنترل، تبدیل به فردی منطقی می شود. او می داند اگر به همان حماقت ها، آشوبگری ها و زندگی پرخطرش ادامه دهد، این رفتارها دیگر نه فقط بر زندگی خودش، بلکه بر زندگی همسر و فرزندش هم که دوستشان دارد، اثر خواهد گذاشت.

این همان چیزی است که باید برای اغلب ما در ارتباط با کلیسا رخ دهد. باید دیگران را عمیقاً دوست داشته باشیم. باید دریابیم که قطعاً ما تنها کسی نخواهیم بود که متأثر از نافرمانی از کلام خدا خواهد شد. ما جزوی از یک بدن هستیم! شاید به همین دلیل باشد که پولس در میانه بحث شام خداوند، این مطلب را به کلیسای قرنتس می نویسد:

«همه چیز جایز است، اما همه چیز مفید نیست. همه چیز رواست، اما همه چیز سازنده نیست. هیچ کس در پی نفع خود نباشد، بلکه نفع دیگران را بجوید.» (اول قرنتیان ۱۰: ۲۳-۲۴)

پولس یک بار دیگر همین موضوع را به کلیسای فیلیپی می نویسد:

«هیچ کاری را از سرِ جاه طلبی یا تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.» (فیلیپیان ۲: ۳، ۵)

این همان طرز تفکری است که عیسی داشت، همان چیزی که او را برانگیخت تا بیاید و زندگی اش را برای ما بدهد. او می توانست خودش را نجات دهد. او می توانست لشکری از فرشتگان را فراخواند تا او را از دست شکنجه گرانش برهانند، اما آنچه در فکر او بود، ما بودیم. او خوبی و سعادت ما را بیشتر از آسایش خود می خواست.

خبر خوش این است که وقتی ما هر کدام شخصا در اطاعت نسبت به کلام خدا قدم برمی داریم، در نهایت خودمان برکت خواهیم یافت. شاید از میان ناآرامی ها عبور کنیم و حتی به خاطر ناطاعتی برخی در بدن، با مشکلاتی روبه رو شویم، اما در نهایت کامیاب خواهیم شد.

ایلیا نمونه ای از چنین رنج و صدماتی به خاطر رفتارهای دیگران است. به خاطر گناه اخاب و ایزابل و بی تفاوتی قوم اسراییل، سال ها هیچ بارانی بر زمین نباریده بود. ایلیا برخلاف مردم در دوران حکمرانی داوود و سلیمان به قدر کافی غذا نمی خورد. بلکه در عوض سال ها از نان و گوشتی که کلاغ ها برای او می آوردند، می خورد، این جالب نبود! یک رژیم غذایی یکنواخت، بدون سبزیجات، عسل، آبیوه یا چیزهای لذیذ دیگری که در زمان فراوانی در دسترس بود. این دوران سختی برای او بود، آنها هم به خاطر عمل و رفتار دیگران. اما ایلیا بخشی از یک قوم، یک ملت و یک بدن بود. اطاعت و سرسپردگی او در نهایت موجب دگرگونی شد و باران بارید. اطاعت او قومی را برکت داد و او خود نیز شخصا برکت یافت.

## عهد صلح

اگر به یکی دیگر از ماجراهای پیش از زمان ایلیا نگاه کنیم، باز می بینیم بسیاری، به واسطه عمل برخی صدمه دیدند. قوم اسرائیل در این واقعه در بیابان و در شطیم اقامت گزیده بودند. در کلام می خوانیم:

«قوم<sup>۱۷</sup> [بعضی از مردان] با دختران موآب زناکاری آغاز کردند. ایشان قوم را به قربانی های خدایانشان دعوت می کردند، و قوم می خوردند و خدایان ایشان را پرستش می کردند. بدین سان اسرائیل به بعلِ فَعور پیوستند، و خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد.» (اعداد ۲۵: ۱-۳)

در اینجا می بینیم که موضوع گناه همه قوم نیست، بلکه گناه برخی از آنهاست، هرچند که ممکن است این برخی، عده زیادی باشند. خدا به قومش گفته بود که خدایان غیر را نپرستند، با زنان بیگانه نیامیزند و مرتکب بی عفتی نشوند. اما ناطاعتی این مردان، داوری خدا را بر کل قوم می آورد. در اینجا نیز می بینیم که نه فقط افراد خطاکار، بلکه همه تحت تأثیر این داوری قرار می گیرند.

«خداوند به موسی گفت: همه روسای قوم را گرفته، ایشان را در حضور خداوند زیر آفتاب به دار آویز تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.» (اعداد ۲۵: ۴)

باز می بینیم که روسای قوم (برخی) موجب مشتعل شدن شدت خشم خدا علیه قوم اسرائیل می گردند. آنها یک ملت، یک قوم و یک بدن بودند. تقریباً همان زمان که موسی به داوران فرمان مجازات روسا را صادر می کرد، یک مرد اسرائیلی به نام «زمری» دویده و با فرو کردن نیزه بر تن هر دو با یک ضربت، آن دو را مجازات نمود. در ادامه می خوانیم: «و بلا از سر بنی اسرائیل رفع شد، با این حال آنان که در اثر بلا مردند، بیست و چهار هزار تن بودند.» (اعداد ۵۲: ۸-۹) باز می بینیم که بسیاری مردند، بسیاری صدمه دیدند، بسیاری از عمل برخی، متأثر شدند. قوم در نظر خدا یک تن محسوب می شد.

سپس خدا می گوید: «فینحاس پسر العازار، پسر هارون کاهن، غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید، زیرا با غیرت من در میان ایشان به غیرت آمد، تا بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم.» (اعداد ۵۲: ۱-۱۱) غیرت فینحاس، همانند غیرت خدا بود؛ یعنی خیریت تمام قوم. فینحاس، کسی بود که موجب دگرگونی در جهت نیکویی و خیریت قوم گردید.

۱۷ در ترجمه مورد نظر نویسنده، به جای واژه «قوم» در همه جا، واژه «بعضی» یا «آنان» آمده است و به عده کمی از مردان اسرائیلی اشاره دارد.

پولس کسی بود که همان غیرت و آتش خدا را برای کلیسای قرنتس داشت. او کسی بود که به واسطهٔ برخورد شجاعانه اش در راستای حقیقت، موجب دگرگونی شد. او کلام خدا را که همان شمشیر روح است، به دست گرفت و آن را بر پیکر عمل مردی که در بی عفتی زندگی می کرد، فرو کرد. در عهد عتیق، با نیزه ای واقعی طرفیم، اما امروزه در عهد جدید، این نیزه زمانی متجلی می شود که ما شجاعانه می ایستیم و حقیقت را می گوئیم، آنهم حتی زمانی که دیگران گوش های کر و چشمان کورشان را از گناهان واضح و معروف یک نفر و یا گروهی از جماعت کلیسا به سوی دیگر می چرخانند و بدان بی توجه اند.

آخرین کسی که پولس درباره اش فکر می کرد، خودش بود. عمل او، تفاوتی با دوست من در گروهان سیل ها نداشت. او خیریت و خوبی دیگران را مقدم بر آسایش و محبوبیت خود قرار داده بود. او حتی خطر طردشدن کامل از جانب کلیسای قرنتس را به جان خریده بود. او برایشان غیرت داشت، حتی اگر این باعث می شد هر چه عشق او به آنها بیشتر می شد، عشق آنها به او کمتر گردد.

فینحاس به خودش اهمیتی نمی داد، او می دانست ممکن است به وحشی گری، خشونت، واپس گرایی، نداشتن شفقت، بنیادگرایی افراطی، اُمُل بودن و یا سنت گرایی متهم شود. او تنها کسی بود که این کار را کرد و هیچ کس حرکتی از خود نشان نداد. مردم چه فکری می کردند، چه می گفتند یا واکنش شان چه بود؟ هیچ یک از اینها مهم نبود. مزمورنویس می نویسد او برای خدا و آنچه برای خدا مهم بود، یعنی قومش غیرت داشت. او جامعه خود را دوست داشت. او مأمور تغییر و دگرگونی بود!

حال ببینید خدا دربارهٔ او چه می گوید: «اینک من عهد سلامتی خود را به وی می بخشم، که برای او و برای نسل او، پس از او، عهد کهنانت جاودان خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور بود و برای بنی اسرائیل کفاره کرد.» (اعداد ۵۲: ۲۱-۳۱) این اعلان در طی سال ها مطالعهٔ کتاب مقدس، برایم برجسته بوده. نه فقط موسی آن را می نویسد، بلکه مزمورنویس هم مدتها بعد بر این پاداش تأکید می کند.

«آنگاه فینحاس ایستاد و میانجیگری کرد، و طاعون بازداشته شد. و این برای او پارسایی محسوب گشت، نسل اندر نسل تا ابدالابد.» (مزمور ۱۰۶: ۳۰-۳۱)

به یاد می آورم وقتی برای نخستین بار دیدم برای این مرد جوان که خطر ایستادگی برای خشنودی خدا را به جان خریده بود، چه پاداش عظیمی منظور شده، تا چه اندازه دچار بهت و حیرت شدم. نه فقط یک پاداش موقت، بلکه پاداشی ابدی که با عهد خدا مَهر شده بود. خدا هرگز عهد خود را نمی شکند. این پاداش آنقدر

عظیم بود که نه فقط بر خود او، بلکه بر همه فرزندان و فرزندان فرزندانش تا همه نسل های پس از او، یعنی ما نیز، اثر گذاشت! تمامی نسل های بعدی به خاطر اراده او برای دفاع و ایستادگی از آنچه که در نظر خدا درست بود، پاداش می یابند. وقتی نمونه فینحاس را دیدم، با خود عهد کردم که همواره حقیقت را بگویم؛ حتی اگر نتیجه اش همانند پولس، از دست دادن محبوبیت و عشق دیگران باشد. به واسطه این تصمیم می توانستم پاداش عظیمی نه فقط برای خود، بلکه در زندگی لیزا، پسرانمان و تمام نسل آنها شاهد باشم. این عهد سلامتی بود که هرگز شکسته نمی شد؛ برکتی پایدار از نسلی به نسلی دیگر.

در نتیجه برایم بسیار مسرت بخش است که می بینم پسرانم با چه اشتیاقی خدا را خدمت می کنند. در سال هایی که آنها بزرگ می شدند، من حداقل نیمی از سال را برای خدمت انجیل، دور از خانه بودم. اما به نظر می رسد وعده های خدا در عهد سلامتی برای آنانی که عاملان تغییرند، از فرزندانمان حفاظت کرده است. من همین برکت را برای نواسه هایمان نیز انتظار می کشم.

آیا چنین برکتی در حقایقی که بررسی کردیم، وجود دارد؟ بله. تا زمانی که شما صدای دگرگونی باشید و برای راه های خدا غیرت داشته باشید، آن هم زمانی که دیگران چنین نیستند، این عهد سلامتی است که نه تنها بر شما بلکه به نسل تان نیز وعده داده می شود.

آیا شما هم موافقید که به مراتب بهتر است به جای ساکت ماندن و نظاره گناهی که در جامعه ایماندار شیوع یافته و در تن آن می خلد، با شمشیر روح سخن بگوییم؟ برای من جواب واضح است، اما در مورد شما تصمیم را به خودتان واگذار می کنم.

## بخش عملی

خبر خوشی برایتان دارم؛ ایستادن بر روی حقیقت، اگر مبتنی بر محبت نسبت به خدا و قومش باشد، شما را در شراکت با کسانی قرار می دهد که وعده جاودانه برکت را از جانب خدا یافتند که نه فقط آینده آنها، بلکه نسلشان را نیز در برمی گرفت.

آیا فکر می کنید کاری بزرگتر و مهم تر از این برای نوادگانتان می توانید انجام دهید؟ هیچ میراث دنیوی قادر نیست چنین اثری داشته باشد. پول، یکی دو نسل بعد، مصرف می شود. هر چقدر دانش و خرد اندوخته باشیم، نمی توانیم تا نسل ها آن را انتقال دهیم. تنها میراثی که مبتنی بر وعده وفادارانه خدا باشد، می تواند تا بدین حد ادامه یابد.

می خواهید چه میراثی برای آیندگان خود باقی بگذارید؟ می خواهید در زمین چگونه از شما یاد کنند و در آسمان چگونه شما را بشناسند؟ کلید تحقق این آرزوها، چگونگی ایستادن شما بر محبت و حقیقت در طول عمر کوتاهاتان بر زمین است.

## انگیزه

اخیراً، برای فرستادن پیغام با گوشی موبایل آیفونم به مشکل برخوردم. هر کاری برای رفع مشکل آن انجام دادم، از بستن اپلیکیشن گرفته تا خاموش و روشن کردن گوشی، اما مشکل همچنان برقرار بود و همه راه‌ها به خروج اجباری<sup>۱۸</sup> از برنامه ختم می‌شد و گوشی هیچ کار نمی‌کرد. سپس تمام مراحل پیشرفته و پیچیده را امتحان کردم، اما انگار این مشکل ناشناس، قصد حل شدن نداشت.

این تجربه، تأییدی بود برایم که تا چه اندازه ما به گوشی‌های هوشمندمان وابسته هستیم و آنها در زندگی روزمره ما چقدر اهمیت دارند. این اتفاق دقیقاً زمانی رخ داد که پسر کوچکمان در هند در کنفرانسی سخنرانی داشت و کتاب‌های ما را بین رهبران و شبانان توزیع می‌کرد. او به مشکلی برخورده بود و سعی داشت برایم پیغام بفرستد، اما من به خاطر مشکل گوشی، موفق نشدم تا چند ساعت پاسخ پیغام‌های او را بدهم. پانزده دقیقه طول می‌کشید که یک یا دو جمله تایپ کنم و بعد ناگهان اپلیکیشن بسته می‌شد و هرچه تایپ کرده بودم، حذف می‌شد و من مجبور بودم این روند را بارها و بارها تکرار کنم. در نهایت، پس از چهار ساعت، پیغامی برایش فرستادم. می‌خواستم توضیحات بیشتری بدهم، اما نمی‌توانستم. لازم به گفتن نیست که بسیار نگران و ناامید شده بودم.

در نهایت گوشی را نزد یک تعمیرکار متخصص بردم که خیلی بیشتر از من از کارکرد آن اطلاع داشت. هرچند چند روزی برای حل مشکل تلاش کرده بودم، اما آنها ظرف پانزده دقیقه ریشه مشکل را پیدا کردند. پس از چند ساعت، گوشی

به خوبی کار می‌کرد و توانستم مانند سابق و بدون مشکل، پیغام بفرستم. سپس معلوم شد که من ناخودآگاه کاری کرده بودم که سیستم عملکرد گوشی را متوقف کرده بود.

چه می‌شد اگر من به دنبال حل مشکل نمی‌رفتم؟ چه می‌شد اگر برای مشورت با متخصص وقت نمی‌گذاشتم؟ در این صورت مجبور می‌شدم همچنان از تلفنی استفاده کنم که از سطح کارکرد خود فاصله زیادی داشت و به شکل تأسف باری، زمان زیادی را تلف می‌کردم. این وضعیت مانعی بر راه ارتباط من با خانواده، دوستان و همکارانم می‌شد.

اجازه دهید یک مرحله جلوتر برویم. تصور کنید که من هرگز پیغام فرستادن با گوشی را تجربه نکرده بودم. در واقع سی سال پیش اصلاً نمی‌دانستم «پیغام دادن»<sup>۱۹</sup> چیست؛ چه برسد به داشتن تلفن هوشمند. حتی همین صد سال پیش، تلفن بین قاره ای هم وجود نداشت. مسلماً آن روزها از این که بتوانم با یک تلاش چندساعته پیغامی کوتاه به پسر در هند بفرستم، به وجد می‌آمدم. هر ارتباطی بهتر از نداشتن هرگونه ارتباطی بود.

اگر نمی‌دانستم چه چیزی در اختیار دارم، تا این اندازه به دنبال پیدا کردن راه حل و عبور از مشکلاتی نبودم که راهم را سد کرده بودند. اما من مزایای آیفونم را تجربه کرده بودم. لذا این آگاهی من بود که سطح استیصال و سرخوردگی ام را تا این حد بالا برده بود. بدون آگاهی از پتانسیل خود، شاهد فقدان اشتیاق و تلاش برای رسیدن به چیزی خواهیم بود. بسیاری از ما، برخلاف دوستم، از قدرت واحد سیل ایالات متحده بی‌خبریم. آیا می‌توانید تصور کنید که اگر او با نقصانی در گروهانش مواجه می‌شد که به شکست می‌انجامید، چه می‌کرد؟ او فقط دچار تشویش نمی‌شد، بلکه ممکن بود بمیرد.

بیا بید بازگردیم به داستان عهد عتیق، آیا می‌توانید خشم اسرایلیان را نسبت به عَخان تصور کنید؟ آنها موفقیت عظیمی در نبرد اریحا به دست آورده بودند. اما پس از نبرد عای، در خاکسپاری سی و شش تن از دوستان نزدیکشان شرکت کردند و خانوادهٔ سربازان مرده را تسلی دادند.

آیا می‌توانید سرخوردگی پولس را در دیدن رنج وحشتناکی که کلیسای محبوبش -قرنتس- در نتیجهٔ کریپتونایت روحانی تحمل می‌کرد، ببینید؛ پیامدی که گریبان کلیسا را گرفته بود؛ یعنی ضعف، بیماری و مرگ زودهنگام؟ او به خوبی از پتانسیل آنها آگاه بود، اما خودشان نسبت به ظرفیت شان کور بودند. خیریت و امتیازات فردی، بر خیریت بزرگتر جامعه چربیده بود.



شما چطور؟ دربارهٔ جامعهٔ مسیحی ای که عضو یا بخشی از آن هستید، چه می‌توانید بگویید؟ تصور می‌کنم که علت خواندن این پیغام چالش برانگیز، این است که عمیقاً می‌دانید برای مسیحیان چیزهای بیشتری وجود دارد که باید آن را تجربه کنند. خدا این میل را در قلب شما نهاده است. شما بیشتر از آن که در اندیشهٔ اجتناب از دردسرهای موقت و گذرای ناشی از حقیقت باشید، مشتاقید که از تمام حیاتی که در حضور اوست، بهره‌مند شوید و شاهد یک دگرگونی پویای روحانی در جامعهٔ خود باشید.

### نور تو آمده است

دو منفعت بزرگ در مطالعهٔ این کتاب وجود دارد؛ نخست این که به طور قابل ملاحظه ای اثربخشی جماعت شما را بالا می‌برد و دیگر این که شما را به طور مشخصی ارتقا داده و باعث می‌شود ثمرات بیشتر، کارایی بالاتر و صمیمیت عمیق تری با خدا داشته باشید. (تا اینجا تمرکز ما بر جامعه بود، اما در نهایت تمرکز خود را بر شما به عنوان یک فرد معطوف خواهیم کرد.)

دید ما برای جماعت کلیسایی مان چه باید باشد؟ همانند مثال گوشی تلفن همراه من، پاسخ به این پرسش نیز سوخت و نیروی فوقالعاده است برای انگیزه و اشتیاق ما در ادامهٔ جستجو و اصلاح چیزی که ما را از رسیدن به پتانسیل واقعی مان بازداشته است.

اشعیا چنین نبوت می‌کند:

«برخیز و درخشان شو، زیرا که نور تو آمده، و جلال خداوند بر تو طلوع کرده است. زیرا اینک تاریکی زمین را فرو خواهد گرفت، و ظلمت غلیظ قوم‌ها را خواهد پوشانید.» (اشعیا ۶۰: ۱-۲)

نخستین نکته ای که باید خاطر نشان سازم، این است که اشعیا در مورد آسمان صحبت نمی‌کند. همچنین روی سخنش سلطنت هزار سالهٔ عیسی نیست؛ مقصودش دوره ای است که عیسی به مدت هزار سال چنان که در کتاب مکاشفه توصیف شده، بر زمین حکمرانی خواهد کرد. همچنین این نبوت در ارتباط با آسمان و زمین جدید که پطرس و دیگر نویسندگان پیشگویی کرده اند، نمی‌باشد. خیر، بلکه او دورانی را توصیف می‌کند که تاریکی زمین را خواهد پوشانید. بنابراین این نبوت می‌تواند - و من باور دارم - که صحبت از دوران ما می‌کند.

بر طبق این نبوت، تاریکی غلیظ مردم را خواهد پوشانید؛ آن هم نه صرفاً در یک منطقهٔ جغرافیایی، بلکه سرتاسر زمین را در بر خواهد گرفت. ما در عصری زندگی

می کنیم که تاریکی غلیظ تر می شود. ما بیشتر و بیشتر از قلب خالقمان منحرف می شویم. صرفاً از خداناباوران، لادری<sup>۲۰</sup> ها، و باورهای اینچینی صحبت نمی کنم، بلکه مقصودم حتی بسیاری از کسانی است که بنا بر ادعایشان، مسیحی اند. این همان دورانی است که پولس به طور خاص درباره اش می گوید: «زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرا نخواهند داد، بلکه بنا به میل خویش، معلمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آنچه را که گوش هایشان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند.» (دوم تیموتائوس ۴: ۳) او سپس شکوه کنان می گوید: «و از گوش فرادادن به حقیقت رویگردان شده، به سوی افسانه ها منحرف خواهند گشت.» (آیه ۴)

اشعیا می گوید در این دوره زمانی، ایمانداران اصیل، می درخشند و برجسته خواهند بود. بیایید اینطور تصور کنید: اگر وارد اتاق تاریکی شوید و کلید برق را روشن کنید، تاریکی فوراً می رود. تاریکی نمی تواند بر نور غالب آید. آیا تا به حال چیزی از چراغ تاریک شنیده اید، یا جرقه تاریکی؟! طبیعتاً نه، چون فقط نورافشان، چراغ قوه یا جرقه نور وجود دارد. در واقع مهم نیست تاریکی چقدر غلیظ باشد، نور غالب آمده و تاریکی را بیرون می راند.

عیسی می گوید که ما نور جهان هستیم. باید بدرخشیم، باید قوی تر از تاریکی باشیم، اما این به چه معناست و چگونه باید باشد؟ بر طبق اشعیا، ما باید به شکلی بدرخشیم که بی ایمانان، جلال خدا را ببینند.

واژه عبری برای «جلال» Kabod است که به معنای ابهت، عظمت، درخشندگی، ثروت، قدرت، فراوانی، افتخار، شکوه، و وزین است. حال لحظه ای به آنچه گفتیم، بیاندیشید. وقتی کتاب مقدس صحبت از جلال خدا می کند، در واقع به شکوه، درخشندگی، عظمت، ثروت، قدرت، فراوانی و افتخار خدا اشاره می کند. تعریف آخر یعنی «وزین»، به این معناست که همه اینها نه به مقدار اندک بلکه در کاملیت خود نمود می یابد. به عبارت ساده، جلال خدا، سنگینی عظمت خداست.

پولس می نویسد خدا این آگاهی را در دل های ما نهاده تا بتوانیم جلال خدا را بشناسیم. (دوم قرنتیان ۴: ۶) او در ادامه می نویسد:

«اما این گنجینه را در ظروفی خاکی داریم، تا آشکار باشد که این قدرت خارق العاده از خداست نه از ما.» (دوم قرنتیان ۴: ۷)

به عبارت «قدرت خارق العاده» دقت کنید. درخشش، شکوه، ثروت، قدرت، فراوانی، افتخار و عظمت خدا با تمام قدرتش در دل های ما تابیده و آن را منور

۲۰ تجاهل گرایان، یا کسانی که معتقدند انسان قطعاً نمی تواند بداند خدا هست یا نیست.

ساخته است. به همین دلیل او می گوید این قدرت خارق العاده از خداست نه از خودمان. ما در اینجا صحبت از قدرت می کنیم؛ قدرتی که هر نوع تاریکی را که در برابر مسیر مأموریت ما قد علم کند، می شکافد. وقتی هنگ تفنگداران سیل به مأموریت می روند، انتظار ندارند که شکست خورده بازگردند و معمولاً چنین هم نمی شود. ما نسبت به آنها وعده تضمین شده محکم تری در اختیار داریم که با قدرتی به مراتب بیشتر برای موفقیت پشتیبانی می شود!

من در باقی کتاب، به دفعات به جای «جلال خدا»، «عظمت او» را به کار برده ام تا کمک کند پیوسته درک روشنی از معنای آن در ذهن داشته باشیم. (اما در عین حال معانی دیگری را هم که در بالا توضیح دادم، در گوشه ذهن خود داشته باشید). اشعیا توضیح می دهد که جلال و عظمت خدا بر ما طلوع کرده، نه آن که بر ما نازل شده یا فرود آمده باشد. حال سوال این است که از کجا طلوع کرده یا برخاسته است؟ پاسخ، قلب ماست. بله، عظمت خدا از قلب ما طلوع کرده است. به خاطر داشته باشید که «ما این گنجینه را در ظروف خاکی داریم» (دوم قرنتیان ۴: ۷).

بنابراین می پرسیم: «چرا عظمت شگفت آور او از طریق ما در جامعه مان تجلی نمی یابد؟ چرا بسیاری ضعیف یا مریض اند و حتی در جوانی می میرند؟ آیا به این خاطر نیست که ما تحت تأثیر کریپتونایت روحانی هستیم؟»

### پتانسیل جماعت ایمانداران

پتانسیل مثبت اجتماع ایمانداران در هر جامعه ای چه اندازه می تواند باشد؟ بیابید کلیسای نخستین را در نظر بگیریم. در روز پنتیکاست، شاگردان که تعدادشان بالغ بر ۱۲۰ نفر بود، در اتاقی مخفی شده بودند. به ما گفته شده که آنها «یکدل» بودند. چه چیزی این اتحاد را ممکن ساخته بود؟ وقتی عیسی از مردگان قیام فرمود، او به حداقل پانصد نفر از ایمانداران گفت که به بالاخانه رفته و منتظر وعده پدر بمانند (اول قرنتیان ۱۵: ۶ و لوقا ۲۴: ۳۳-۵۳ را بخوانید). چرا فقط ده روز بعد، ۱۲۰ نفر آنجا بودند؟ چرا همه آنها منتظر نماندند و چه بر سر ۳۸۰ نفر دیگر آمد؟ دیگر ذکری از آنها به میان نیامده، تنها به استناد نوشته پولس به کلیسای قرنتس در سال ۵۶ پس از میلاد، می دانیم برخی از آنان زنده بودند. تنها چیزی که از آن مطمئنیم، این است که آنها برخلاف فرمان عیسی، منتظر دریافت وعده پدر در اورشلیم نماندند. (اعمال ۱: ۱-۱۵ را بخوانید).

آیا ممکن است آنها فرمان خدا را یک امر اختیاری و صرفاً یک پیشنهاد خوب فرض کرده باشند؟ شاید هم فکر کرده اند اطاعت از این فرمان خیلی دشوار است؟ شاید هم باور داشتند که می توانند او را در حد توانشان خدمت کنند. من شخصا

مطمئن هستیم که حتی برخی از آنان رفته و قیام خداوند از مردگان را موعظه کردند. با این وجود، روح خدا که به عنوان روح جلال نیز معرفی شده است (اول پطرس ۴: ۱۴ را ببینید)، آنان را پر ساخت. تنها آن ۱۲۰ نفر بودند که با روح عظمت و بزرگی خدا تعمیم یافتند. چه چیزی آنها را یک ساخته بود؟ آنها مانند آن ۳۸۰ نفر، به انتخاب های شخصی خود نچسبیده بودند. من باور دارم که آنها مصمم به اطاعت از کلام خدا بودند و آن را به عنوان یک گزینه انتخابی نگاه نمی کردند.

جلال خدا (که شامل قدرت اوست) آنان را پر ساخت و در همان روز، بیش از سه هزار نفر تولد تازه یافتند. آنها پوستره‌های تبلیغاتی، آگهی در مجلات یهودی، استراتژی تبلیغاتی در شبکه های اجتماعی و نظایر آن را نداشتند. در واقع هیچ ملاقات و جلسه ای، برنامه ریزی نشده بود. اما عظمت خدا، خود را بر تمام شهر نمایان ساخت.

اندکی بعد، پس از این که مردی که لنگ مادرزاد بود، برخاسته و جست و خیز کنان وارد معبد شد، پنج هزار مرد دیگر بدون احتساب زنان و کودکان ایمان آورده و تولد تازه یافتند. نکته شگفت انگیز در این واقعه و ایمان خیل گسترده جماعت این است که پطرس و یوحنا حتی فرصت نکردند جماعت را به نجات دعوت کنند و پیش از آن که بتوانند کاری بکنند، بازداشت شدند! تمام شهر اورشلیم در غوغا و شور اتفاقی بود که رخ می داد. همه آنها صدای وزش بادی نیرومند را شنیدند. ساکنان شهر شنیدند که شاگردان به شکلی باشکوه، عظمت خدا را به زبان خودشان بیان می کنند و به زبانی سخن می گویند که آن را پیش تر نیاموخته اند. همه شاهد معجزات برجسته ای بودند که در نام عیسی انجام می شد.

چند روز، همه آنها در یک جماعت در حال دعا بودند که ناگاه مکانی که در آن جمع بودند، به لرزه درآمد. کتاب مقدس، بزرگنمایی نمی کند. اگر می گوید آن ساختمان به لرزه درآمد، می توانید مطمئن باشید که این اتفاق افتاد. در آنجا قدرتی عظیم وجود داشت؛ فراوانی و شفا از این ایمانداران جاری بود.

گزارش شده است که: «هیچ کس در میان آنها محتاج نبود...» (اعمال ۴: ۲۳) می بینیم که پطرس در خیابان های اورشلیم راه می رفت؛ آن هم نه یک خیابان، بلکه همه خیابان ها، و مردم، همه بیماران و مریضان را بر بسترها و تخت ها خوابانده، به میدان های شهر می آوردند تا فقط سایه پطرس از دور بر آنها بیفتد و کتاب مقدس می نویسد: «و همه شفا می یافتند.» (اعمال ۵: ۶۱) این عظمت خداست. مثل این است که ایماندارای در راهروی بیمارستان قدم بزنند و همه مریضان شفا بیابند. کتاب مقدس همچنین به ما می گوید که زن و مردی در یکی از جلسات با دروغ گفتن به یکی از رسولان، بی حرمتی کردند و بلافاصله افتاده و مردند. گزارش این

مرگ به سرعت در سرتاسر شهر پخش شد و ترس عظیمی بر همه کسانی که آن را شنیدند، مستولی شد، اما در عین حال مردم شاگردان را بسیار عزیز و محترم می‌داشتند (اعمال ۵: ۱-۱۳ را ببینید). این ترس مقدس، مردم را پس نزد، بلکه جمعیت زیادی را به سمت آنها جذب نمود: «شمار بسیار فزون تری از مردان و زنان ایمان آورده، به خداوند می‌پیوستند.» (اعمال ۵: ۴۱)

این موضوع محدود به اورشلیم نبود. شاگردان عیسی با دلیری بشارت می‌دادند و مردم در سراسر شهرها نجات و شفا می‌یافتند. فیلیپس که یکی از هفت نفری بود که برای خدمت غذا دادن به بیوه زنان انتخاب شده بود، به شهری در سامره رفت. درباره او اینطور نوشته شده: «ارواح پلید نعره زنان از بسیاری که بدانها گرفتار بودند، بیرون می‌آمدند و شمار بسیار از مفلوجان و لنگان شفا می‌یافتند. از این رو شادی عظیمی آن شهر را فراگرفت.» (اعمال ۸: ۷-۸) حتی جادوگر شناخته شده ای به نام شمعون «از دیدن آیات و معجزات عظیم که به ظهور می‌رسید، غرق در حیرت بود.» (اعمال ۸: ۳۱) تمام شهر یا درباره عیسی شنیده بودند یا نجات یافته بودند.

در مورد واقعه دیگری می‌خوانیم که پطرس، مردی را که هشت سال زمینگیر و فلج بود، شفا داد. کتاب مقدس می‌نویسد که پس از این واقعه «با دیدن او، همه اصل‌لده و شارون به خداوند روی آوردند.» (اعمال ۹: ۵۳) نه فقط یک شهر، بلکه دو شهر و مشخصاً نوشته شده: «همه اهل شهر»، نجات یافتند.

در یافا زنی به نام طابیتا از مرگ برخاست و اخبار در سرتاسر شهر پخش شد و باز می‌بینیم که همه شهر تحت تأثیر قرار گرفت.

پطرس نیمه شب دستگیر شد، اما فرشته ای وارد این زندان به شدت امنیتی شده و او را در همان نیمه شب از زندان آزاد ساخت.

فرشته خدا هیرودیس پادشاه را زد، چون خدا را تجلیل نکرده بود و کرم‌ها بدنش را خوردند. عظمت و جلال خدا بر تاریکی ای که در سرتاسر آن سرزمین بود، می‌تابید. هیچ جایی برای فرار از نور نبود! معجزات، قدرت عظیم و نجات جانها به شهرها و جوامع غیریهودی نیز گسترش یافت. در حقیقت در یک مورد چنین آمده: «همه سکنة ایالت آسیا، چه یهود و چه یونانی، کلام خداوند را شنیدند.» (اعمال ۹۱: ۰۱)

صحبت از چند شهر یا حتی شهرهای زیاد نیست، بلکه تمام ایالت آسیاست و نکته مهم این که «همه» آن را شنیدند. آنها از شبکه های اجتماعی مانند فیسبوک، اینستاگرام، و توئیتر بی بهره بودند. هیچ وب سایت، شبکه ماهواره ای، تلویزیون و یا رادیویی نداشتند. حتی اتومبیل و دوچرخه ای نداشتند که به راحت‌دور هم جمع شوند! اما با این وجود همه سکنة ایالت آسیا کلام خدا را شنیدند! این چیزی است که در صورت اتحاد

کلیسا رخ می دهد. یعنی زمانی که کلام خدا در جوامع مسیحی ما جایگاه ممتاز و برتر خود را بازمی یابد.

این عظمت الهی بود که در کلیسای اولیه نمود می یافت. اما در فصل بعد خواهیم دید که نقشه خدا برای نسل ما از این هم عظیم تر است. آنچه که آنها در کلیسای اولیه تجربه کردند، حتی به گرد پای عظمت الهی و قدرتی نمی رسد که در بازگشت خداوند ما عیسی مسیح وجود دارد.

### بخش عملی

وقتی معجزات باورنکردنی و شگرف عهد جدید را می بینیم، می توان خیلی ساده به این فکر افتاد که: «خوب، خوش به حالشان، اما برای کسی چون من هرگز چنین اتفاقی نمی افتد!» به همین دلیل پیغام این فصل بسیار مهم است. آن آیات و معجزات به خاطر خاص بودن آن افراد رخ نمی داد، بلکه علتش این بود که آن افراد معمولی به سادگی باور و اطاعت می کردند و در نتیجه، عظمت الهی در میان آنها طلوع می کرد. اگر جلال خدا در بین آن افراد عامی، تحصیل نکرده، جوان، بی تجربه، معمولی، کوتاه فکر، و با مشاغلی پیش پاافتاده تجلی یافت، می توانیم مطمئن باشیم که هیچ استاندارد دنیوی ما را شایسته حمل عظمت آسمانی نمی سازد. تنها یک پرسش است که این امر را ممکن می سازد: «چقدر وفادارانه به کلام خدا ایمان داشته و از آن پیروی خواهیم کرد؟»

آیا باور دارید که می توانیم بار دیگر شاهد دیدن این معجزات و حتی بیشتر از آن باشیم؟ اگر کلیسایان شروع به تجربه این معجزات کند، آیا بلافاصله در حالی که سر از پا نمی شناسید، خود نیز درگیر آن شرایط نمی شوید؟ آیا خواهان دریافت تمام آن چیزی هستید که خدا قصد دارد به شما بدهد؟ پاسخ این پرستش ها را همچون دعا به خدا ابراز نمایید. سپس از تمام مواردی توبه کنید که خود را به هر نحو، ناشایست و رد صلاحیت شده برای این نوع زندگی پر جلال دانسته اید. نگرانی های خود را به خدا بسپارید و برای تمام آن چیزی که او برایتان دارد، خود را تقدیمش کنید.

## قدرت یگانگی

عیسی پیش از مصلوب شدن این فرصت را داشت که نه فقط برای همراهانش، بلکه برای همه ما دعا کند. او درخواست خود را اینچنین آغاز کرد: «درخواست من تنها برای آنها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطهٔ پیام آنها به من ایمان خواهند آورد.» (یوحنا ۱۷: ۲۰) نمی توان منکر شد که او برای من و شما نیز دعا کرده است. ما عیسی را از طریق پیغام هایش می شناسیم؛ چه با خواندن مستقیم آنها و چه به شکل غیرمستقیم و هنگامی که فرد دیگری آنچه را که رسولان نوشته اند، به ما می گوید.

عیسی پسر انسان<sup>۲۱</sup> است، لذا این اقتدار را داشت که درخواست کند، ارادهٔ پدر چنان که در آسمان است، بر زمین انجام شود. حال ببینید او چه دعایی می کند:

«تا همه یک باشند، همان گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده ای. و من جلالی را که به من بخشیدی، بدیشان بخشیدم تا یک گردند، چنان که م یک هستیم.» (یوحنا ۱۷: ۲۱-۲۲)

او دعا می کند که ما یک باشیم تا دنیا ایمان آورد که عیسی نجات دهندهٔ کل نوع بشر است. چه چیزی این پیغام را به دنیای ما می رساند؟ پاسخ فقط جلال اوست، نه کس دیگری. این برای مأموریت ما حیاتی است. او جلال خود را (عظمت تجلی یافته اش) را برای کسانی کنار گذاشته که «یک» هستند، اما کلید در این است: «یک

شدن در او، همانگونه که او با پدر یک هست.»

او چگونه با پدر «یک» بود؟ او مکررا چنین ابراز می داشت که «در پی انجام خواست خود نیستم، بلکه انجام اراده فرستنده خود را خواهانم.» (یوحنا ۵: ۳۰) یا «زیرا از آسمان فرود نیامده ام تا به خواست خود عمل کنم، بلکه آمده ام تا اراده فرستنده خویش را به انجام رسانم.» (یوحنا ۶: ۳۸) و «اینک من می آیم، تا اراده تو را ای خدا به جای آورم.» (عبرانیان ۱۰: ۷). او با پدر یک بود، چون به دنبال انجام خواست پدرش بود. حتی اگر مقبول عامه و یا راحت نبود.

همین در مورد شاگردان نخستین او نیز صحت دارد. در روزی که خدا عظمت خود را از طریق آنان برای دنیا آشکار ساخت، آنها هم یک بودند. آنان فقط ۱۲۰ تن از پیروان عیسی بودند، نه ده ها هزار نفری که در طول سه سال خدمت به سخنان عیسی گوش سپرده بودند. حتی نه آن ۳۸۰ تنی که او را با بدن قیام کرده اش دیدند، اما کلام او را برای خود اختیاری فرض کردند. صحبت از کسانی است که در ایمان متحد بودند.

پولس نه فقط درخواست می کند، بلکه التماس مان می کند که: «به سعی تمام بکشید تا آن یگانگی را که از روح است، به مدد رشته صلح حفظ کنید.» (افسیسیان ۳: ۴) او سپس درباره عطایایی صحبت می کند که عیسی مشخصا به کلیسا بخشیده یعنی رسولان، انبیاء، مبشرین، شبانان و معلمین. مسئولیت آنها بنای کلیسا با یک هدف مشخص است:

«تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا دست یابیم و بالغ شده، به بلندای کامل قامت مسیح برسیم.» (افسیسیان ۴: ۱۳)

مأموریت یا هدف ما تفاوتی با کلیسای اولیه ندارد و آن چیزی نیست جز یگانگی و در پی آن، تبدیل شدن به آشکارکنندگان عظمت و جلال خدا. هیچ راه دیگری نیست! نسل ما باید یک شود، باید به یگانگی در ایمان و شناخت برسد. تنها گذرگاه رسیدن به این یگانگی راستین، همان مسیری است که عیسی و شاگردان پیمودند؛ اطاعت و سرسپردگی به کلام خدا.

فکرش را بکنید، وقتی اسرائیل «یک» بود، به راحتی و بدون هیچ زیان جانی و مادی اریحا را فتح کرد؛ وقتی اسرائیل تحت حکومت سلیمان متحد بود، ملتی شکست ناپذیر بود و تک تک افراد جامعه چنان زندگی شاد و موفقی داشتند که کمتر نسلی چنین چیزی را به این شکل تجربه کرده است. مثال های دیگری هم وجود دارند، اما نکته اصلی، روشن و در همه مشترک است.

حال بیایید به نقطه مقابل نگاه کنیم. وقتی پولس به کریپتونایت روحانی در



قرنتس اشاره می کند، پیغام خود را اینچنین شروع می کند: «نخست این که می شنوم آنگاه که به عنوان کلیسا جمع می شوید، در میان شما جدایی ها روی می دهد، و این را تا اندازه ای باور می کنم.» (اول قرنیتیان ۱۱: ۸۱) روشن است که آنها «یک» نبودند! این سوال پیش می آید که چه چیزی آنها را از یک شدن بازمی داشت؟ مانع، همان کریپتونایت روحانی بود؛ در واقع ناطاعتی آنها از کلام خدا. این هیچ تفاوتی با ناطاعتی عخان از کلام خدا ندارد که موجب شد اسراییل دیگر در حمله به عای، «یک» و شکست ناپذیر نباشد.

پولس در ادامه تغییر لحن داده و جمله ای را بیان می کند که غیرمنتظره است:

«نخست این که می شنوم آنگاه که به عنوان کلیسا جمع می شوید، در میان شما جدایی ها روی می دهد، و این را تا اندازه ای باور می کنم. شکی نیست که تفرقه ها نیز باید در میان شما باشد تا بدین گونه آنانی که اصالتشان به ثبوت می رسد، در میان شما شناخته شوند.» (اول قرنیتیان ۱۱: ۱۸-۱۹)

چرا مهم است کسانی که اصالتشان به ثبوت می رسد، شناخته شوند؟ اهمیت آن هموار ساختن مسیر یگانگی در ایمان و شناخت است. این دقیقا به همان میزان مهم است که اطاعت اکثریت و ناطاعتی عخان، به خاطر جماعت اسرایلیان و ماموریت شان باید آشکار می شد. همان اندازه که برای آن ۱۲۰ شاگرد تزلزل ناپذیر و مطیع، جدا شدن از آن ۳۸۰ نفر که می خواستند به راه های خودشان بروند، مهم بود، برای کلیسای قرنتس هم به همین سان اهمیت داشت. لازم بود اطاعت اکثریت و ناطاعتی عده ای مشخص شود، در غیر این صورت جاده اتحاد و یگانگی مسدود شده و مانع تجلی جلال خدا در کلیسای قرنتس می گردید. در عین حال بسیار مهم بود تا از تماشاگران بی گناهی حمایت کند که به شکلی ناشایست به شام خداوند نزدیک نمی شدند، اما به خاطر بی حرمتی دیگران به شام خداوند شخصا رنج می کشیدند (مریض، ضعیف، و حتی می مردند). پولس به خوبی از اهمیت اولویت قرار دادن اتحاد آگاه بود. او می دانست چه اتفاقی در اورشلیم، سامره، انطاکیه و دیگر شهرهایی افتاده که کاملاً تحت تاثیر عظمت و جلال خود بودند. به همین دلیل است که او نه فقط برای اتحاد و یگانگی در کلیسای قرنتس التماس می کند، بلکه به ایمانداران افسس، فیلیپی و کولسی و همینطور به همه ما اصرار و تأکید میکند که «یک» باشیم. از نمونه خود عیسی خداوند می دانیم که به جز اطاعت از کلام خدا مسیر دیگری برای یگانگی و یک شدن وجود ندارد.

## بزرگتر

خوب، امروز چه می توان گفت؟ آیا یگانگی در ایمان هنوز هدف ماست؟ اجازه دهید تجربه ای در دعا را با شما در میان بگذارم که هرگز فراموش نخواهم کرد. به وضوح شنیدم: «پسرم، کتاب اعمال در قیاس با کاری که من می خواهم در کلیسا و از طریق آن پیش از بازگشت پسرم انجام دهم، مثل بازی بچه هاست!». شوکه شده بودم. در واقع نمی توانستم آنچه را که شنیده ام، باور کنم. در پاسخ گفتم: «پدر، به سه مرجع از آیات کتاب مقدس نیاز دارم تا این را باور کنم.» جالب است که از این پرسش به هیچ وجه احساس ناآرامی نداشتم. ما باید همه چیز را بیازماییم (اول تسالونیکیان ۵: ۲۱ را ببینید). همچنین به ما گفته شده: «به گواهی دو یا سه شاهد هر سخنی ثابت خواهد شد.» (دوم قرنتیان ۱: ۳۱) یکی از آن ارجاعات که خدا به سمتش هدایت نمود، کتاب حجی نبی بود.

«زیرا خداوند لشگرها چنین می گوید: یک بار دیگر، پس از اندک زمانی، آسمان ها و زمین و دریا و خشکی را به لرزه درخواهم آورد. و نیز همه قوم ها را خواهم لرزانید، و گنجینه های تمامی قوم ها بدین جا در خواهد آمد. و خداوند لشگرها می گوید: من این خانه را از جلال پر خواهم ساخت... خداوند لشگرها می گوید: جلال این خانه از جلال خانه پیشین عظیم تر خواهد بود، و من در این مکان، سلامتی ارزانی خواهم داشت؛ این است فرموده خداوند لشگرها.» (حجی ۲: ۶-۷، ۹)

خوب است کمی تاریخ را مرور نماییم. قوم اسراییل سال ها در اسارت بودند. در ابتدا به اسارت بابلی ها درآمدند و بعد به اسارت ایرانیان. خدا در قلب کورش، پادشاه ایرانیان گذاشت که عبرانیان را که مشتاق بازگشت به سرزمین مادری و بازسازی معبدی بودند که نبوکدنصر و لشکر بابلیان ویران ساخته بود، رها سازد. بسیاری به سرزمین مادری بازگشتند و با شور و شوق بازسازی را آغاز کردند، اما در نهایت اشتیاقشان به واسطه ترکیب تمایلات شخصی با عیب جویی و مقاومت افراد محلی از دست رفت. نبوت های حجی نبی و زکریا و دیگر رهبران در همین راستاست تا میل به اتحاد در بازسازی خانه خدا را دوباره بیدار سازد.

با این وجود، یک پرسش بسیار مهم، در این میان مطرح است؛ آیا نبی در ارتباط با معبدی صحبت می کند که در نهایت آن را به پایان رساندند، یا نبوت او در رابطه با بعد دیگری است؟ بعدها عیسی گفت: «این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز بر پا خواهم داشت.» (یوحنا ۲: ۱۹) هر چند او در وسط معبد ایستاده بود، اما به آن اشاره نمی کرد، بلکه مقصود او معبد بدن خودش بود. آیا قضیه همین است؟

مفسران کتاب مقدس و تاریخدانان توضیح می دهند معبدی که پس از هفتاد سال اسارت اسرائیلیان ساخته شد، چه در ظاهر و چه از نظر حضور خدا به سطح معبد سلیمان نمی رسید. در ارتباط با ظاهر معبد، با وجود آن که صدها سال بعد هیروودیس به تزیین و زیباسازی معبد پرداخت، هنوز باور بر این است که پرچال تر از معبد سلیمان نبود. در رابطه با حضور خدا وقتی سلیمان معبد را تقدیم کرد، جلال خدا آنقدر عظیم بود که ابری ضخیم ساختمان معبد را پر ساخت و کاهنان نتوانستند به خدمت خود مشغول شوند. تاریخ هرگز چنین چیزی را در معبد بازسازی شده، ثبت نکرده است.

فریسیان هدف عیسی را از این گفته که معبد را خراب کنید، سه روزه آن را بر پا خواهم داشت، اشتباه درک کردند. چراکه فکر کردند مقصود او همان معبد بازسازی شده است. هرچند اگر ما هم بیانات حجی نبی را محدود به ساختمان معبد بدانیم، دچار همین بدفهمی خواهیم شد.

او به چه معبدی و در چه دوره زمانی اشاره می کند؟ پولس می گوید: «آیا نمی دانید که معبد خدایید و روح خدا در شما ساکن است؟» (اول قرنتیان ۳: ۶۱). همان روحی که معبد سلیمان را پر ساخت، به طور کامل در ما به صورت جمعی ساکن است. من باور دارم که این همان معبدی است که حجی از آن صحبت می کند و کلیسا همان واپسین معبدی است که جلالش (عظمت حضور و قدرت خدا) به مراتب عظیم تر و بیشتر از معبد ساختمانی قبلی است. پولس می نویسد: «و اگر آنچه زوال می پذیرفت با جلال همراه بود، چقدر بیشتر آنچه باقی می ماند با جلال همراه است.» (دوم قرنتیان ۳: ۱۱)

به جلالی (عظمت و قدرتی) که در عهد عتیق آشکار می شد، بیاندیشید. صورت موسی در مواجهه با عظمت و شکوه خدا چنان درخشان بود که می بایست نقابی بر چهره بگذارد تا بنی اسرائیل توان روبه رو شدن با او را داشته باشند. به محض آن که خیمه ملاقات بر پا شد، حضور خدا با چنان قدرتی نمایان شد که هیچ کس را یارای نزدیک شدن نبود. به محض تمام شدن بنای هیکل و تقدیم آن توسط سلیمان، بار دیگر حضور نمایان خدا چنان پرشکوه و عظیم بود که کاهنان نتوانستند به خدمت خود ادامه دهند. حضور پرچال خدا چیزی شگفت انگیز و درواقع بهت آور بود، با این وجود، بر طبق گفته پولس: «زیرا آنچه زمانی پرچال بود، اکنون در قیاس با این جلال برتر، دیگر جلوه ای ندارد.» (دوم قرنتیان ۳: ۱۰) اما در مورد دوره زمانی چه می توان گفت؟ آیا حجی از آغاز تا پایان کلیسا صحبت می کند؟ به عبارت دیگر، آیا مقصود او دوره زمانی بین صعود عیسی و بازگشت ثانویه اوست؟

بیایید بار دیگر به کلام خدا که توسط حجی نوشته شده، نگاهی بیاندازیم:

«زیرا خداوند لشگرها چنین می گوید: یک بار دیگر پس از اندک زمانی، آسمان ها و زمین و دریا و خشکی را به لرزه درخواهم آورد. و نیز همه قوم ها را خواهم لرزانید، و گنجینه های تمامی قوم ها بدین جا در خواهد آمد. و خداوند لشگرها می گوید: من این خانه را از جلال پر خواهم ساخت.» (حجی ۲: ۶-۷)

جلال خدا به دوره زمانی ای ارجاع می شود که لرزه ای پدید می آید. نویسنده کتاب عبرانیان این موضوع را تأیید می کند: "در آن زمان، صدای او زمین را به لرزه درآورد، اما اکنون وعده داده است که یک بار دیگر نه تنها زمین بلکه آسمان را نیز به لرزه در خواهم آورد. عبارت یک بار دیگر، به از میان برداشته شدن چیزهایی اشاره دارد که به لرزه درمی آیند- یعنی چیزهای آفریده شده- تا آنچه تزلزل ناپذیر است، باقی بماند." (عبرانیان ۲۱: ۶۲-۷۲)

کتاب عبرانیان در سال ۶۸ پس از میلاد نوشته شد، مدتی پی از حوادثی که در فصل قبلی بدان پرداختم؛ یعنی مدتها پس از دورانی که مردم، بیماران را در خیابان های اورشلیم می خوابانند، مردمان شهرها به مسیح ایمان می آوردند، تمامی مناطق کلام خدا را می شنیدند و نظایر آن. بنابراین وعده عبرانیان به دوران کتاب اعمال رسولان اشاره نمی کند، بلکه در مورد آینده است؛ دوران آخرالزمانی که تمامی خلقت به لرزه درمی آید. این همان نسل پایانی خواهد بود که بازگشت خداوند عیسی مسیح را خواهند دید.

یک الگوی مسلم را می توان در سرتاسر کتاب مقدس دید؛ خدا همواره بهترین را برای آخر نگه می دارد. به ما گفته شده: "پایان کار از آغازش بهتر است." (جامعه ۷: ۸) عیسی این الگو را در عروسی قانای جلیل با نکه داشتن بهترین شراب برای آخر کار نشان داد. بعدها او گفت: "آمین، آمین، به شما می گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می کنم، خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می روم." (یوحنا ۴: ۲۱) چرا باید کارهای بزرگتر، بعد از صعود عیسی به آسمان انجام شود؟ چون او همواره بهترین را برای آخر نگه می دارد.

همین اصل برای کلیسا نیز صادق است؛ پایان آن بهتر از آغازش خواهد بود. کتاب اعمال رسولان آغازی استثنایی را نشان می دهد، آیا ممکن است باور کنید که پایان دوران کلیسا بر زمین، کم جلال تر، کم فروغ تر، کم قدرت تر، و کم اثرتر از آغازش باشد؟! به یاد داشته باشید که پولس به تأکید می گوید: "تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد." و در جای دیگر می فرماید: "زیرا پادشاهی خدا به حرف نیست، بلکه در قدرت است." (اول قرنتیان ۲: ۵ و ۴: ۲۰) قدرت، یک جنبه عظیم از تجلی پادشاهی خدا بر زمین است.

## تجدید بنا

آیات بسیار دیگری نیز هست که روح القدس در آن روز به خصوص، مرا به سمتشان هدایت کرد؛ اما از میان همان اندکی که با شما در میان گذاشته ام، کاملاً مشهود است که دید و رویای ما به عنوان ایمانداران نیاز به وسیع شدن و در حقیقت، فراتر رفتن از آن چیزی دارد که در کتاب اعمال می خوانیم. شایان توجه است که پطرس رسول، پرشده از روح القدس می گوید:

"و تا خدا، عیسی، یعنی همان مسیح را که از پیش برای شما مقرر شده بود، بفرستد، که باید آسمان پذیرای او می شد تا ایامی که همه چیز بنا بر آنچه خدا از دیرباز به زبان همه پیامبران مقدس خود گفته است، احیا [تجدید بنا] گردد." (اعمال ۳: ۲۰-۲۱)

بباید به این واژگان نگاهی دقیق تر ببنداریم. نخست این که عیسی باید در آسمان بماند تا چیزی اتفاق بیفتد. معنایش این است که او تا آنچه را که پدر وعده داده، رخ ندهد، باز نخواهد گشت. این وعده کدام است که انبیا نیز از آن سخن گفته اند؟ این وعده، وعدهٔ بنای مجدد معبد است. به عبارت دیگر، شکوه، درخشش، عظمت، ثروت، فراوانی، حرمت و عظمت خدا دیگر بر زمین نایاب و نادر نخواهد بود، بلکه با قدرت تمام خود را درون معبدش و از طریق آن آشکار خواهد ساخت. آیا چنین چیزی در حال وقوع است؟ آیا کلیسا آنقدر قدرتمند است که شاهد نجات تمامی شهرها و مناطق باشیم؟ آیا خالی شدن بیمارستان ها را شاهدیم؟ آیا می بینیم که کوران بینا، و لنگان خرامان شوند و خدا را حمد گویند؟ آیا ساختمان های ما از قدرت دعاها ما به لرزه درمی آیند؟ آیا شاهد چنان فراوانی ای هستیم که هیچ کمبودی مانع مینیستری ها و کلیساها در خدمت به جان های گمشده در میان هر ملتی نباشد؟ آیا قادریم ببینیم که هیچ کس درون کلیسا نیازمند نیست؟ ممکن است به همین علت باشد که حجتی نبی می پرسد:

"کیست از میان شما باقی ماندگان که این خانه را در جلال نخستین اش دیده باشد؟ اکنون آن را چگونه می بینید؟ آیا در نظرتان چون هیچ نمی نماید؟" (حجی ۲: ۳)

حجتی این پرسش را از کسانی می پرسد که مقابل او ایستاده بودند، اما خدا نیز امروزه همین را از ما می پرسد. بباید صادق باشیم؛ تجلی حضوری که ما اکنون تجربه می کنیم، در مقیاس با کتاب اعمال رسولان هیچ است. اگر این را به وضوح نمی بینیم، مشتاقانه به دنبال قدرت عظیم او که برای کلیسا کنار گذاشته است، نخواهیم بود. بلکه در

عوض، خود را با باقیماندهٔ کلیسایی ناتوان سازگار خواهیم ساخت. آیا می توانیم فقدان اتحادی را تاب آوریم که پروردهٔ کریپتونایتی است که بیمارمان ساخته است؟ لطفاً به من گوش دهید، ما باید به سوی این هدف، خود را به جلو بکشانیم که در او یک گردیم و این تنها از طریق ایمان و اطاعت و سرسپردگی به کلام او تحقق می یابد. اکنون که دید و رویای جایی که باید برویم، واضح و آشکار است، بیایید بازگردیم و هویت کریپتونایتی را که مانع پیشرفت فردی و جمعی ما به عنوان ایمانداران است، افشا سازیم.

## بخش عملی

تا زمانی که ندانیم چه چیزی امکان پذیر است، دلیلی ندارد از چیزهای اندکی که به عنوان عادی و نرمال پذیرفته ایم، ناراضی باشیم. اما اکنون با خواندن این فصل، می دانید چه چیزی ممکن است، پس با انتخابی کاملاً واضح روبه رو هستید: پذیرش یک زندگی ضعیف، کم فروغ و ناتوان که اثرگذاریِ اکثر کلیساهای امروزی را محدود ساخته است، یا پذیرش حیاتی پرتوان و نیرومند که تمامیت عیسی مسیح را نشان می دهد!

تا زمانی که به این امکان، اطمینان نداشته باشید، قدم عملی برنخواهید داشت. بدون عمل، پیش فرض زندگیتان، ضعف و ناتوانی خواهد بود. معنای این حرف، آن است که قدم نخست برای عمل، اطمینان به کلام خدا و رویای او برای زندگیتان است. رساله پولس به افسسیان، به ما تعلیم می دهد که عیسی با کلامش ما را شسته و ما می توانیم با واژه های خود در این فرآیند، شریک او شویم. اعلاناتی را در رابطه با زندگی قدرتمندی که بدان خوانده شده اید، بنویسید. مانند: «عیسی مرا با روح قدرتمندش پر ساخته تا دنیای خود را تغییر دهم» یا «خدا عظمت خود را از درون من جاری گردانیده تا گمشدگان را دریابد» یا «من مسح شده ام تا بر همکارانم اثر بگذارم و محل کارم را دگرگون سازم». و هر روز این حقایق را در مورد خود اعلان نمایید. آنگاه خواهید دید که اعتمادتان به برداشتن گامی عملی، روز به روز افزوده می شود.

# بازتعمیراتی کارپروژه نایب

بخش دوم





## یک عهد ازدواج

شاید چند فصل بعد، یک جستجوی بی ربط به نظر برسد، اما به شما اطمینان می‌دهم بعد از آن که حقانیت برخی از حقایق مهم برایمان به اثبات رسید، به بحث دربارهٔ کریپتونایت روحانی که کلیسا را دچار دردسر کرده، ادامه خواهیم داد.

### یک ازدواج خاص؟

می‌خواهم داستانی فرضی را بررسی کنیم که به نظرم بهتر از نمونهٔ دیگری که به ذهنم رسید، بیانگر رابطهٔ مقدس و انحصاری ما با خداست. مرد جوانی را در نظر بگیرید که او را «جاستین» می‌نامیم. جاستین یک سالی است که با «آنجلا» قرار می‌گذارد. آنجلا در نظر او دختری زیباست با شخصیتی برجسته و عالی. او عمیقا عاشق آنجلاست و می‌داند که تنها دختری است که می‌خواهد باقی عمرش را با او بگذراند.

جاستین برای یک بعدازظهر ویژه برنامه ریزی می‌کند. در یک لحظهٔ خاص زانو می‌زند و در جعبهٔ کوچکی را می‌گشاید که درونش یک حلقهٔ الماس زیباست. آنجلا کاملاً تحت تأثیر قرار می‌گیرد. او که شوکه شده، صورتش را می‌پوشاند و اشک هایش از شادی جاری می‌شوند. او که عمیقا متأثر است، بدون آن که بتواند حرفی بزند، سرش را با شور و علاقه تکان می‌دهد. وقتی کمی آرامتر می‌شود، با خوشحالی می‌گوید: «بله، بله، بله، با تو ازدواج می‌کنم!»

چند ماه بعد، آن دو در مراسمی رومانتیک ازدواج می‌کنند. ماه غسل لبریز از عشق و خنده و ماجراجویی و رویابافی برای آینده است. این روزها، هر آنچه را

که یک زن و مرد جوان بتوانند آرزو کنند و حتی فراتر از آن، برایشان در بر دارد. زمان می گذرد، و جاستین با خوشحالی درمی یابد که آنجلا، شگفت انگیزتر از چیزی است که تصورش را می کرد. او ماجراجویی را دوست دارد، حس شوخ طبعی فوق العاده ای دارد و عاشق تفریح و شادی است. او با خانواده جاستین برخورد فوق العاده ای دارد و با اکثر آدم ها کنار می آید. او باهوش و بانمک است و همیشه زودتر از جاستین آماده می شود. خلاق و مبتکر و هنرمند است و ذوق و قریحه ای فوق العاده دارد. جاستین مبهوت تغییراتی است که او پیوسته به خانه شان اضافه می کند. او نسبت به جاستین، آشپز بهتری است و در ضمن، بسیار خوش هیکل و برازنده است. نیازی به گفتن نیست که او از آنچه آنجلا به اتحاد تازه شکل گرفته شان می افزاید، بی نهایت خشنود است. آینده آنها به نظر فوق العاده درخشان می رسد.

چند ماه از ازدواجشان می گذرد و آنها وارد روال طبیعی زندگی مشترک می شوند. یک شب جاستین از سر کار به خانه بازمی گردد. او بنا بر سنت همیشگی خانه، انتظار دارد آنجلا در حالی که منتظر اوست، جلو آمده، او را در آغوش بگیرد و ببوسد. اما چنین خبری نیست. او به جستجو می پردازد، نخست، سالن پذیرایی بعد آشپزخانه، حیاط پشتی و در نهایت اتاق خواب؛ جایی که آنجلا را پیدا می کند.

به نظر می رسد آنجلا برای بیرون رفتن از خانه حاضر شده: یک موسیقی رومانتیک همراه با بوی آشنای عطر او، اتاق را آکنده است. چیزی که باعث تعجب جاستین می شود، این است که او کاملاً حاضر شده و لباس زیبایی پوشیده که در گذشته وقتی او را به رستوران محبوبش می برد، بر تن می کرد.

او پشتش به جاستین است و هنوز متوجه ورود او به اتاق نشده. جاستین وحشت زده به خود می گوید: «آه، نه، آیا ما برای امشب قرار شام داشتیم و من فراموش کرده ام؟! باید جلوی گل فروشی بایستم و برایش یک دسته گل بخرم!»

او با سلامی به ظاهر شادمانه اما کمی عصبی سکوت را می شکند: «سلام، عزیزم!» آنجلا که کمی هول شده با خوشحالی می گوید: «آه، سلام عزیزدلم.»

جاستین ادامه می دهد: «حدس می زنم چیزی را فراموش کرده ام. امشب برنامه

ای داشتیم؟» او فوراً پاسخ می دهد: «اوه، نه عزیزم.»

ابتدا کمی سردرگم می شود، اما به سرعت شرایط را ارزیابی می کند و به این نتیجه می رسد که آنجلا قصد دارد او را متعجب کند. با خود فکر می کند: «یا باید یک بعدازظهر خاص در خانه باشد، یا یک تعجب در شهر!» اکنون آنجلا لباس خود را کامل پوشیده و آماده یک برنامه شبانه است. جاستین تحسین کنان می گوید:

«وای، امشب خیلی زیبا شدی!»

او می گوید: «ممنونم عزیزم.»

جاستین که هنوز نمی داند کجا باید بروند، می پرسد: «می خواهی من هم لباسم را عوض کنم؟»

آنجا که اکنون اندکی گیج شده، می گوید: «اگر بخواهی، می توانی.»  
جاستین که هنوز در تلاش است موقعیت را درک کند، در پاسخ می گوید: «خوب، لازم است مانند تو خوب به نظر برسم. دلم نمی خواهد وقتی تو اینطور زیبا شده ای، با لباس کار کنارت باشم!»

بالاخره آنجا متوجه قضیه می شود و می گوید: «آه، نه عزیزم، من امشب دارم میرم بیرون.»

جاستین واقعا گیج شده است و می گوید: «می دانم، برای همین پیشنهاد دادم من هم لباسم را عوض کنم.»

آنجا تلاش می کند تا همه چیز را برای او روشن کند: «نه عزیزم، من دارم با تونی بیرون می روم. با هم شام می خوریم، بعد یک فلم می بینیم، آخرش هم یک اتاق در هتل ورمونت گرفته ایم، و من صبح برمی گردم.»

جاستین با عصبانیت می گوید: «تونی دیگه کیست؟»

او با لحنی سرد و بی احساس می گوید: «دوست پسرِ دورانِ مکتبم.»

«چی؟! تو نمی توانی با او بیرون بری!»

«چرا نی؟!»

«به این خاطر که ما ازدواج کرده ایم، ما به هم متعهد هستیم. نمی توانیم با افراد دیگر قرار بگذاریم!» او طعنه آمیز و بدون معطلی پاسخ می دهد: «جدی می گی؟ پسرهای زیادی هستند که هنوز با آنها رابطه دارم. آیا فکر می کنی چون با هم ازدواج کردیم، رابطه ام را با آنها قطع می کنم؟!» جاستین در حالی که خشم و درد در صدایش موج می زند، پاسخ می دهد: «بله، این دقیقا همان کاری است که آدمها در ازدواج می کنند! آنها خودشان را کاملا و تنها به کسی که با او ازدواج کرده اند، متعلق می دانند.»

آنجا در حالی که سعی دارد در اولین بحث جدی شان، هم موضوع را روشن سازد و هم جاستین را آرام کند، می گوید: «یک لحظه صبر کن عزیزم، تو محبوب من هستی. من اکثر زمان زندگیم را با تو سپری می کنم. تو را بیشتر از همه دوست پسران قبلی ام دوست دارم. اما واقعا نمی توانی از من توقع داشته باشی که دیگر آنها را نبینم. بعضی از آنها سال ها به من نزدیک بودند و هنوز دوستشان دارم و می خواهم زمانی را با آنها لذت ببرم. مشکل این کار چیست؟»

می توانید حدس بزنید که این داستان پایان خوشی نخواهد داشت.

## مقایسه

می دانم این داستان به نظر بی معنی می رسد، اما اجازه دهید در حمایت از بحث آنجلا، چند پرسش را مطرح کنم: «آیا جاستین فرد محبوب او نیست؟ آیا او را بیش از سایر دوست پسرانش دوست ندارد؟ آیا او در رابطه شان، بی اشتیاق است؟ آیا او بیشتر اوقاتش را با جاستین سپری نمی کند؟ آیا از جهات مختلف همسری عالی برای او نیست؟!».

بیایید قضیه را از این جنبه ببینیم؛ فرض کنید جاستین با یک فرد زمخت ازدواج می کرد؛ کسی که اهمیتی به خانه نمی داد و آشپزی نمی کرد. کسی که فاقد انگیزه بود و هیچ چیز به خصوصی به زندگی مشترکشان اضافه نمی کرد. آیا او توقع داشت آنجلا از همه نظر کامل باشد؟ تمام چیزی که او می خواست، این بود که هرزگاهی وقتش را با مردان دیگر بگذراند. جاستین ۹۰٪ وقت آنجلا را متعلق به خود می دید. پس چرا تا این حد برآشفته؟

صدالبته که این پرسش ها برای اغلب مردم، مسخره و احمقانه است.

به نظر می رسد که آنجلا هیچ درکی از بنیادهای اصولی ازدواج نداشت. کسی به او نگفته بود ازدواج عهدی است میان زن و مرد تا فقط به هم متعهد بمانند. او نسبت به ازدواج یک طرز فکر داشت و جاستین، طرز فکر دیگری. ازدواج از نظر آنجلا سرگرمی، منفعت و یک رابطه کاربردی است. او صاحب یک زندگی عالی در خانه است و می تواند هنوز از روابط دیگرش و منافع آن لذت برده و بهره مند شود. با این وجود، این نگرش، عهد مقدس ازدواج را نقض می کند.

بگذارید این حقیقت را به شکلی ساده خلاصه کنیم. وقتی زنی به لباس زیبا و سپید عروسی آراسته می شود و قدم در راهروی کلیسا یا هر مکان دیگری می گذارد که مراسم ازدواج در آن برگزار می شود، او موضوع خاصی را به دیگران و به خودش اعلام می کند. او با این کار، با تمام روابط صمیمانه با دیگر مردان روی زمین خداحافظی می کند و به تمام روابط گذشته با دیگر دوست پسرانش خاتمه می دهد و اعلام می کند از این روز به بعد، با هیچ کس دیگری رابطه عاشقانه برقرار نخواهد کرد، و مردی هم که در انتهای راهرو منتظر او ایستاده، همین را اعلام می کند.

حال اجازه دهید این موضوع را مشخص کنیم. اگر شما جای جاستین بودید و در چنین شرایطی قرار می گرفتید، چه می کردید؟ یا اگر قصد داشتید با کسی ازدواج کنید و او از قبل و در دوران نامزدی می گفت که وقتی با شما ازدواج کند، چنین رفتاری خواهد داشت، واکنش شما چه بود؟! آیا هنوز هم به مراسم ازدواج پا می گذاشتید؟! چنین فکر نمی کنم. احتمالا بدون هیچ تأملی می گفتید: «محال است!»

چرا تا این حد محکم و راسخ پاسخ می دهید؟ پاسخ ساده به این پرسش این است که وارد عهدی با شرایطی متفاوت می شوید. قرار است تمام عمر در این رابطه بر عهدتان استوار بایستید و وفادار بمانید، در حالی که همسران تعهد کاملی به این عهد ندارد. پس شما تحت این شرایط هرگز ازدواج نمی کنید و به محض آن که ازدواج کنید، چنین رفتار غیرقابل قبولی را نادیده نخواهید گرفت. بیایید صادق باشیم و از خود بپرسیم: «آیا حقیقتاً باور داریم که عیسی برای عروسی که رفتاری همچون آنجلا دارد، باز خواهد گشت؟» لحظه ای درنگ کرده و در این باره تأمل نمایید. رابطه ما با او، به رابطه زن و شوهر قیاس شده است. پولس می گوید:

«از این رو مرد، پدر و مادر خود را ترک گفته، به زن خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد. این راز، بس عظیم است - اما من درباره مسیح و کلیسا سخن می گویم.» (افسسیان ۵: ۳۱-۳۲)

خدا از همان آغاز، عهد ازدواج را مقرر فرمود تا تصویری از رابطه ما با او باشد. در عهد جدید عیسی همانند داماد و کلیسا همچون عروس به تصویر درآمده است. پس چرا رفتار آنجلاگونه با داماد را نه فقط توجیه، بلکه در مواردی تشویق هم می کنیم؟ یعقوب به وضوح کامل، به این موضوع می پردازد: او در این آیات، فقط با کسانی که خود را مسیحی می خوانند، سخن می گوید:

«آنگاه نیز که درخواست می کنید، نمی یابید، زیرا با نیت بد درخواست می کنید تا صرف هوسرانی های خود کنید. ای زناکاران، آیا نمی دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیا است، خود را دشمن خدا می سازد. آیا گمان می برید کتاب بیهوده گفته است: روحی که خدا در ما ساکن کرده، تا به حد حسادت مشتاق ماست؟ به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاک کنید، و ای دودلان، دلهای خود را طاهر سازید. به حال زار بیفتید و ناله و زاری کنید. خنده شما به ماتم، و شادی شما به اندوه بدل گردد.» (یعقوب ۴: ۳-۵ و ۸-۹)

این کلمات بسیار محکم و قاطع است. در واقع در عصری که بی وفایی در روابط امری عادی است، این سخنان، به نظر تند و تیز و حتی مبالغه آمیزند. در سال هایی که جوانتر بودم، عادت بدی داشتم و مدام اغراق می کردم. در ارتباط با عواقب چیززی، بزرگی آن یا حتی بیان عشق و احساسات، چیزهایی را ابراز می داشتم که غیرواقعی بودند. نتیجه وحشتناک این رویه، جدی نگرفتن من توسط فامیل و دوستانم بود.

فکر کنم همه ما در این امر به نوعی مقصر بوده ایم. والدین جوان اغلب به

فرزندانشان می گویند: «اگر یک بار دیگر این کار را بکنی، تنبیه می شوی!» این کار ممکن است بار اول یا دوم جواب بدهد، اما در نهایت کودک گفته و ادعای شما را به چالش کشیده و درمی یابد که آنچه می گوید، صحت ندارد. در این شرایط، بچه دیگر حرف والدین اش را جدی نمی گیرد. همین واکنش در مدرسه، مشاغل، دولت ها، نشریات، و بین دوستان و اعضای خانواده رخ می دهد. اکثر مواقع ما هشدارها را به خاطر حفاظت از خودمان کم اهمیت جلوه می دهیم.

با تأسف، چنین رویکردی را در قبال هشدارهای کتاب مقدس نیز در پیش گرفته ایم. اما باید به یاد داشته باشیم آنچه خدا می گوید، دقیقاً منظور نظر اوست و آنچه منظور اوست، همان را می گوید. مهم است به خاطر داشته باشیم که همه کتاب مقدس، الهام خداست (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶ را ببینید). پس وقتی آنچه را که یعقوب نوشته، می خوانیم، کسی که با ما سخن می گوید، درواقع خود خداست.

اگر آنچه را که اینجا نوشته ام، حقیقتاً جدی بگیریم، باعث می شود به شیوه ای سلامت، از درون بلرزیم. ایمانداری که وفاداری اش بین خدا و دنیا تقسیم شده، زناکار است. این حرف، بسیار جدی و قاطعانه است. گناهان زیادی وجود دارد که مرد یا زن می توانند نسبت به همسرشان مرتکب شوند، مانند شایعه پراکنی، دروغ، زدنی، فحاشی، گستاخی و تندی و نظایر آن. هر یک از اینها در روابط، مضرند و نباید آنها را ساده گرفت. اما هیچ کدام به جدیت زنا نیستند. به همین دلیل بود که جاستین تا این حد از رفتار و نگرش آنجلا شوکه و برافروخته شد. او در بالاترین سطح، مرتکب خیانت شده بود و در بی وفایی اش هیچ اشکالی نمی دید.

یعقوب رسول ادامه داده و می گوید وقتی ما زناکار روحانی می شویم، خود را دشمن خدا می سازیم. این به شکل وحشتناکی جدی است و تنها مقصر این وضعیت، ما هستیم. خدا هرگز نمی خواهد ما دشمن او باشیم، زیرا عمیقاً دوستان دارد. اما وقتی عشق و محبت خود را نثار چیز دیگر و روش های این دنیا می کنیم، داوطلبانه دشمن خدا می شویم.

آیا می توانیم این کلمات را سبک بینگاریم؟ آیا می توانیم وانمود کنیم که این کلمات یعقوب در عهد جدید نیستند و آنها را نادیده بگیریم؟ یعقوب تنها کسی نبود که در این رابطه نوشت، بلکه خواهیم دید پولس رسول نیز که در بین نویسندگان عهد جدید، عظیم ترین مکاشفه از فیض خدا را داشت نیز در همین راستا می نویسد؛ همانطور که یوحنا- رسول محبت هم چنین می کند. پطرس و یهودا نیز همین کار را می کنند. اما مهم تر از همه، خود عیسی مسیح پس از رستاخیزش، همین مطالب را به کلیساهای آسیا می گوید.

در فصل پیش رو به این بحث خواهیم پرداخت که چطور زنای روحانی ما

را دشمن خدا می سازد و درخواهیم یافت که این نگرش و رفتار، درواقع همان کریپتونایتی است که در موردش به بحث پرداختیم.

## بخش عملی

خداوند، خدایی حسود است. بسیاری از ما مدت های مدیدی است که می دانیم کتاب مقدس چنین چیزی را تعلیم می دهد، لیکن بسیاری از مسیحیان در این رابطه چندان نمی اندیشند یا حتی باور دارند که این متعلق به عهد عتیق است. هیچ چیزی فراتر از خود حقیقت نیست. قربانی عیسی کافیسست تا به ما نشان دهد که محبت او نسبت به ما، محبت وفادارانه یک داماد است.

پس همانطور که می بینیم، ما باید مشتاق این باشیم که خدا نسبت به عشق اش به ما حسود باشد، نه بی خیال، و فیض او را بطلبیم تا ما نیز با همین اشتیاق و وفاداری و جانفشانی، عاشق او باشیم. این تنها شرط تحقق صمیمیت است.

امروز قلب خود را بیازمایید. چقدر محبت شما به عیسی انحصاری است؟ از روح القدس بخواهید تا دیگر عشق های زندگیتان را بر شما اشکار سازد؛ هر کدام از آنها تهدیدی است که ممکن است شما را به زنا علیه خداوند بکشانند. اگر روح القدس چیزی را به شما نشان داد، تغییری را که لازم است، انجام دهید. به رابطه انحصاری از نو تجدیدشده تان با خدا ببینید، و خود را بار دیگر به او متعهد سازید. گویی که دوباره با او عهد ازدواج می بندید.





## زنا نسبت به خداوند

واژه های یعقوب "ای زناکاران! آیا نمی دانید دوستی با دنیا، دشمنی با خداست؟! بسیار محکم و جدی است، آنقدر که به ندرت این واژگان را در پیغام های کلیسایی، کنفرانس ها، یا مباحثات فردی می شنویم. اما چطور می توان آنها را نادیده گرفت؟ اینطور نیست که گفته او یک واقعه خاص در کل کتاب مقدس باشد، بلکه این سوال، به فراوانی در سرتاسر کتاب مقدس دیده می شود. اگر واژگان یعقوب را بررسی کرده و به هشدار آن توجه کنیم، هر گونه ترس و سردرگمی را که در مورد زانیان محسوس است، می زداید. بیا بید بار دیگر گفته او را به طور کامل بخوانیم:

"ای زناکاران، آیا نمی دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می سازد." (یعقوب ۴: ۴)

نخست اینکه، خدا خود را دشمن ما نمی سازد؛ بلکه این ما هستیم که خود را دشمن او می سازیم. اگر بخواهیم صریح باشیم، باید بگوییم هر دو سناریو دردناک است، اما با هم تفاوت دارند.

ما همواره شاهد درگیری میان افرادی هستیم که بی طرف نیستند. به بیان دیگر یک گروه طبل جنگ سر می دهند و گروه دیگر بی آنکه تمایلی داشته باشند، درگیر جنگ می شوند. به عنوان مثال، جاپانی ها در سال ۱۹۴۱ تصمیم به بمباران "پرل هاربر"<sup>۲۲</sup> گرفتند و با این کار، خود را دشمن ایالات متحده ساختند. آمریکایی ها

درگیری را انتخاب نکردند و تمایلی به آن نداشتند، اما در اثر این عمل تحریک آمیز، جاپانی ها در نتیجه خشم ملتی نیرومندتر، آسیب شدیدی دیدند.

این دقیقاً همان چیزی است که یعقوب می گوید. خدا هیچ تمایلی ندارد که در مقابل کسانی قرار گیرد که فرزندانش هستند، اما اگر ما به همسویی با دنیا ادامه داده و به دوستی با آن پافشاری کنیم، خدا هم از این درگیری و جنگ پرهیز نخواهد کرد. معادل یونانی برای "دشمن" به ترتیب واژه های "*echthra*" و "*echthros*" می باشند. هر دو واژه یکسان هستند، تفاوتشان این است که اولی "اسم" می باشد و دومی "صفت".

آیا واژه "دشمن"، معادل مناسبی برای این کلمات است؟ آیا این واژه در زبان اصلی، معنایی سبک تر و ملایم تر ندارد؟ در واقع خیر، ترجمه کاملاً درست است. در یک فرهنگ واژگان یونانی<sup>۲۳</sup> این واژه ها را چنین معنا کرده: "دشمن"<sup>۲۴</sup>، دشمنی<sup>۲۵</sup> و خصومت<sup>۲۶</sup>". در فرهنگ لغات دیگری<sup>۲۷</sup> آمده: "زندگی در دشمنی و عداوت با فردی". در ترجمه دیگری<sup>۲۸</sup> چنین است: "ابراز دشمنی با کسی". من از هر فرهنگ معتبر استفاده کردم تا به این حقیقت تأکید کنم که هیچ دلیلی برای جایگزینی کلمه "دشمن" با واژه ای دیگر در این آیه وجود ندارد. در واقع درک جدید آنچه گفته شده، امری حیاتی است.

در اینجا نشانه دیگری هم بر اهمیت این آیه وجود دارد. مسلم است که یعقوب بعد از نوشتن این هشدار، می نویسد: "باز می گویم"<sup>۲۹</sup> که بر مبنای اهمیت بالای چیزی است که می گوید. دوباره نوشتن و تکرار یک بیان، فرم تثبیت شده ادبی در عبری کهن است. هر چند اکثر نسخ عهد جدید از متن یونانی است، اما این رسولان عبرانی بودند که این متون را نوشته اند.

در زبانهای مختلف، روش های گوناگونی برای تأکید بر اهمیت یک واژه وجود دارد. مثلاً می توان زیر آن خط کشید، با اندازه بزرگتر نوشت، شکل و فونت آن را تغییر داد یا حتی با استفاده از علامت تعجب بر آن تأکید کرد. اینها و نمونه های

---

CWSB ۲۳

enemy ۲۴

enmity ۲۵

hostility ۲۶

BDAG ۲۷

LOUWNIDA ۲۸

۲۹ "I say it again": در ترجمه هزاره نو این بخش نیامده، اما در ترجمه قدیمی واژه "پس" آمده که تا حدی معنای مورد نظر را می رساند.

دیگر، روش هایی برای تأکید و توجه بیشتر بر اهمیت یک واژه یا عبارت هستند. اما در زبان عبری برای تأکید، واژه یا عبارت را تکرار می کردند و همواره مراقب بودند که اغراق نکنند.

پس نه فقط هشدار یعقوب جدی و قاطعانه است، بلکه به عنوان یک امر ضروری نیز بر آن تأکید شده است. به زبان ساده، نمی توانیم نادیده اش بگیریم.

### زانیه ها<sup>۳۰</sup>

حال سؤال این است که یعقوب وقتی واژه "زناکاران" را به کار می برد، چه مفهوم خاصی را در نظر داشته است؟ نخست اینکه او در اینجا از کل جامعه بشری صحبت نمی کند، بلکه روی سخنش، ایمانداران است. از آنجا این را می دانیم که او مکرراً در طول رساله اش عبارت "برادران من" را به کار برده است، دوم اینکه، غیرممکن است یک بی ایمان نسبت به خدا زناکار باشد، زیرا بی ایمان هیچ رابطه عهدی با خدا ندارد.

این طور به قضیه نگاه کنید؛ من با "لیزا بیور" ازدواج کرده ام، بنابراین ممکن نیست نسبت به خانم "جین استیت" مرتکب زنا شوم، زیرا هیچ عهد ازدواجی با او نبسته ام.

تنها کسانی می توانند نسبت به خدا مرتکب زنا شوند که عیسی مسیح را به عنوان خداوند و نجات دهنده خود پذیرفته باشند. دیگران، نسبت به خدا بیگانه و دور از او بوده و عهد رابطه ای با او نبسته اند.

معادل یونانی به کار رفته برای زناکاری، واژه "*moichos*" است. این واژه مؤنث است، در حالی که در فارسی و انگلیسی معنایی مردانه و مذکر دارد. ترجمه بهتر برای این واژه "زانیه" می باشد که معنای زن زناکار را دارد. در نسخه های *NKJV* و *KJV* به منظور کاهش این مغایرت، "زناکاران و زانیه ها" ترجمه شده است. به نظر می رسد مترجمان *NLT* و دیگر ترجمه های معمول، جنبه مؤنث بودن این واژه برایشان یک چالش بوده است. شاید نمی خواستند خوانندگان فکر کنند که روی سخن یعقوب تنها با زنان است. اما وقتی که متن نامه او را می خوانیم، می توانیم با صراحت بگوییم که او همه ایمانداران را مورد خطاب قرار داده است. مفسرین کتاب مقدس توافق دارند که یعقوب تنها زنان را هدف قرار نداده؛ پس علت به کار بردن واژه "زانیه ها" به جای "زناکاران" نه فقط برای من، بلکه برای مترجمان کتاب مقدس هم یک راز است.

۳۰ *Adulteresses*: زانیه ها، زنان زناکار

آنچه که موضوع را رازآلودتر می‌سازد، این است که واژه "زانیه" با آنچه که در کل کتاب مقدس به صورت پیوسته می‌بینیم، قرابت و همسویی بیشتری دارد. خدا اغلب از استعاره زناشویی برای رابطه خود با قومش بهره می‌برد و در این تصویر، او شوهر است و ما زن او.

انیا در عهد عتیق مکرراً این استعاره را به کار برده‌اند. اشعیا می‌نویسد: "زیرا که آفریننده تو شوهر توست، او که نامش خداوند لشکرهاست؛ و قدوس اسرائیل ولی توست، او که خداوند تمامی جهان نام دارد." (اشعیا ۴۵: ۵) به همین دلیل وقتی قوم اسرائیل با بت پرستی نسبت به خدا بی‌وفایی می‌کردند، خدا آنها را به زناکاری متهم می‌کند. حزقیال می‌نویسد: "بر تو همان فتوایی را خواهم داد که بر زنانی که زنا می‌کنند و خون می‌ریزند، و در خشم و غیرت خویش خونت را خواهم ریخت." (حزقیال ۶۱: ۱۳)

خدا از طریق ارمیا سخن می‌گوید: "اما همچون زنی که به شوهر خود خیانت ورزد، تو ای خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدی؛ این است فرموده خداوند." (ارمیا ۳: ۰۲) سرتاسر نبوت و خدمت هوشع به تصویر کشیدن بی‌وفایی یک زن به شوهرش است. خدا به او امر می‌کند تا با یک زانیه ازدواج کند. در این تصویرسازی، هوشع، بازنمود خداوند است و همسر هوشع، جومر، تجسم قوم خداست. این ماجرا رخ داد تا قوم اسرائیل بتوانند به وضوح ببینند که بت پرستی آنها هیچ تفاوتی با زناي زنی نسبت به شوهرش، آن هم نه با یک نفر، بلکه با معشوقان بسیار ندارد. اسرائیل "زانیه" بود.

یحیای تعمیردهنده نیز از استعاره ازدواج استفاده کرده و می‌گوید: "عروس از آن داماد است، اما دوست داماد که در کناری ایستاده به او گوش می‌دهد، از شنیدن صدای داماد شادی بسیار می‌کند. شادی من نیز به همین گونه به کمال رسیده است." (یوحنا ۳: ۹۲) در اینجا نیز عیسی، داماد است و قوم خدا همچون عروسی به تصویر کشیده شده است.

عیسی نیز وقتی قوم خدا را "نسلی شرارت پیشه و زناکار" می‌خواند، از همین تعبیر استفاده می‌کند. (متا ۱۲: ۳۹ و ۱۶: ۴ را ببینید). واژه به کار رفته برای "زناکار" نیز در اینجا مؤنث است نه مذکر.

پولس رسول نیز از همین تصویرسازی و استعاره بهره برده و ما را عروس و عیسی را به داماد تشبیه می‌کند (افسیان ۵: ۳۱-۳۲). بنابراین می‌بینیم که چه در عهد عتیق و چه عهد جدید، رابطه قوم خدا با خدا مکرراً به عنوان یک همسر به تصویر کشیده شده است. بنابراین، بهره گرفتن از واژه مؤنث "زانیه" توسط یعقوب، کاملاً با این الگوی جاافتاده کتاب مقدسی، سازگار است.

## بت پرستی، زناکاری است

در عهد عتیق، همواره زناکاری اسرائیل یا یهودا نسبت به خدا، به بت پرستی مرتبط بوده است. به بیان ساده، مردم نسبت به خدا بی وفا بودند. وقتی به بت پرستی فکر می‌کنیم، معمولاً ساختن مجسمه، مذبح و یا معابدی برای خدایان به ذهنمان خطور می‌کند. با این وجود وقتی عیسی می‌گوید مردم بت پرست شده‌اند، مقصودش این نبوده که آنها به پرستش تصویر کننده کاری شده‌اند خدایی دیگر روی آورده‌اند. نخیر، بلکه بر عکس، آنها از او می‌خواهند با نشان دادن آیتی، ماشیح بودن خود را ثابت کند.

اگر به گفته یعقوب در رابطه با زناکاری قوم خدا نگاه کنیم، در آنجا نیز می‌بینیم که این گفته ارتباطی به ساختن مجسمه، مذبح یا معبد ندارد. جالب است آنچه که یعقوب در اینجا بدان اشاره دارد، همان اعمالی است که پولس را وامی‌دارد تا در آن باره به کلیسای قرنتس هشدار دهد، چیزهایی نظیر: تبعیض علیه برادران و خواهران (یعقوب ۲: ۱-۳)، تهمت زدن و بدگویی نسبت به یکدیگر (یعقوب ۳: ۱-۱۲)، بروز حسادت و دشمنی و جاه طلبی‌های خودخواهانه (یعقوب ۳: ۱۳-۱۸)، و دست آخر خواستن و تعاقب لذات شخصی (یعقوب ۴: ۱-۳). یعقوب تمام این اعمال را زناکاری می‌نامد.

آیا در این مقدمه، پیوستگی کتب مقدس در هم می‌شکند؟ آیا قوم خدا برای چیزی غیر از بت پرستی متهم به زناکاری هستند؟ پاسخ ساده به این پرسش‌ها یک چیز است: "به هیچ وجه!" همه اینها به یکدیگر مرتبط و متصلند.

متأسفانه به نظر می‌رسد کلیسای مدرن در این رابطه، هشدارهای عیسی، یعقوب، پولس و دیگر نویسندگان عهد جدید را نادیده گرفته است. به بیان ساده، ما بت پرستی را به ساختن مجسمه، مذبح و معبد برای پرستش خدایان غیر، تقلیل داده ایم. حقیقت این است که بت پرستی با مسیحیت مدرن غربی نیز در ارتباط است. در واقع شیوع بت پرستی ما گسترده‌تر از قوم‌هایی است که معابد، مجسمه و مذبح‌ها برای پرستش بت‌ها می‌ساختند.

قصد من این است که نشان دهم نه فقط بت پرستی در فرهنگ امروز ما شایع است، بلکه در حقیقت همان کریپتونایتی است که مانعی بر سر راه موفقیت یهودا و اسرائیل بود؛ همان کریپتونایتی که پولس در رساله به کلیسای قرنتس بدان می‌پردازد؛ همان کریپتونایتی که یعقوب و دیگر نویسندگان عهد جدید همه به آن اشاره می‌کنند. در عصر حاضر نیز همین کریپتونایت است که افراد و جماعت‌های کلیسایی را از موفقیت در نشان دادن و تجلی یافتن قدرت خدا به دنیای مرده و گمشده ما بازمی‌دارد.

## انگیزه دنیوی

پیش از پرداختن به موضوع بت پرستی، بیایید به بررسی بیانات جسورانه یعقوب ادامه دهیم. او با تأکید فراوان می گوید: "درخواست می کنید تا صرف هوسرانی های خود کنید"، سپس این انگیزه را هم راستا با دنیا می داند. "دنیا" مرزی است که در سراسر کتاب مقدس به شکلی پیوسته وجود دارد و نباید از آن گذشت. دنیا مبتنی بر تمایلات خودخواهانه است. یوحنا ی رسول می نویسد:

"زیرا هر چه در دنیاست، یعنی هوای نفس، هوس های چشم و غرور مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیاست." (اول یوحنا ۲: ۱۶)

در این متن، واژگان یوحنا جامع و همه جانبه است، به عبارتی، او هر آنچه را که در دنیاست، تعریف می کند. بت های زیادی وجود دارد، اما همه آنها تحت یک طبقه بندی که در این آیه وجود دارد، قرار دارند. زناکاری با دنیا به این معناست که اعمال و افکار ما تحت هدایت تمایلات شدید آن چیزی است که به یکی از حواس پنجگانه ما لذت و رضایت می بخشد یا به عبارت دیگر، آنچه که به تغذیه خودارزشی ما آن هم مستقل از خدا می پردازد یا به زبان ساده، "غرور".

ترجمه *Message* می گوید که این: "رفتن به راه های خود، خواستن هر چیز برای خود، تمایل به مهم جلوه دادن خود" است. این همان نیروی پیش برنده دنیاست و به این طرز فکر می انجامد: "من می دانم چه چیز برایم بهتر است و آن را می خواهم".

نکته طنزآمیز ماجرا این است که خداوند نیز برای ما بهترین را می خواهد و مشتاق آن است. این حقیقتی است که همه ما باید در قلب خود حک کنیم. این حیاتی است زیرا "دنیا" همانند عاشقی فریبنده به دنبال اغوا و جدا ساختن ما از خداست. دنیا با انداختن این فکر به جانتان، شما را اغوا می کند که آنچه او عرضه می دارد به مراتب بهتر از چیزی است که خدا برایتان می خواهد. به همین دلیل است که یعقوب با تأکید می گوید:

"برادران عزیز من، فریفته مشوید! هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالاست، نازل شده از پدر نورها که در او نه تغییری است و نه سایه ناشی از دگرگونی." (یعقوب ۱: ۱۶-۱۷)

یعقوب با این گفته پیغام خود را به ما آغاز می کند که فریب اغواگری دنیا را نخوریم و گمراه نشویم. پیغام او به بیانی ساده چنین است: "هیچ چیز نیکویی جدا از خدا برای شما وجود ندارد." اگر این حقیقت را در قلب خود جای دهیم، ما را از گمراهی حفظ خواهد کرد. مهم نیست مسائل تا چه حد خوب به نظر می رسند، چقدر

پر منفعت هستند، ما را خوشحال می کنند، هوس انگیز، سرگرم کننده و یا از نظر اجتماع پذیرفته شده هستند، منطقی به نظر می رسند، عامه پسندند و ما را به ظاهر غنی تر می سازند. اگر در تضاد با کلام خدا هستند، برای شما خوب نیستند. آنها در نهایت شما را در جایی قرار می دهند که نمی خواهید باشید و آن طریق مرگ است. "پیش روی انسان راهی هست که در نظرش درست می نماید، اما در آخر به مرگ می انجامد." (امثال ۴۱: ۲۱)

این راه ها برای هر کسی متفاوت است و راه های فرعی بسیاری وجود دارند که ما را به زناکاری با دنیا می کشانند، اما همه در یک چیز مشترکند، همه آنها درست، نیکو، پرمفعت، پذیرفتنی و حکیمانه به نظر می رسند. اما اگر در تعارض با مشورت و تعلیم کلی کلام خدا هستند، همه آنها به مرگ می انجامند.  
من حقیقتاً باور دارم که این دلیل خدا برای این هشدار است:

"پس حال، ای پسرانم، به من گوش فرا دهید و به آنچه می گویم توجه کنید. دل شما به راه هایش متمایل نشود و در طریق هایش گمراه نگردد. زیرا بسیاری را از پا درافکنده و کشتگانش بی شمارند. خانه او راه گور است، که تا به حجره های مرگ سرازیر می شود." (امثال ۷: ۲۴-۲۷)<sup>۳۱</sup>

سلیمان این را در ارتباط با گناه جنسی و زناکاری می نویسد، اما در اینجا پیغام نبوتی عمیقتری وجود دارد، و آن هشدار در مورد روش های فریبکاری دنیاست که نیرومند است و ما را پیوسته دعوت می کند. چرا بسیاری از ملت ها از جمله یهودا و اسرائیل به سادگی به حجره های مرگ او سرازیر شدند؟ آیا می توانیم آنقدر ساده لوح باشیم که فکر کنیم دیگر این قدرت وجود ندارد؟ در آغاز فصل بعد خواهیم دید که چقدر این نیروها واقعی و شایع هستند.

## بخش عملی

هیچ کس با طرح و نقشه قبلی برای ارتکاب زنا، وارد عهد ازدواج نمی شود. با وجود آن که سوگندها در مراسم ازدواج ممکن است رعب آور به نظر برسند، اما عروس و داماد هر چه در توان دارند انجام می دهند تا تمامیت خودشان را در این وعده های عهد ازدواج قرار دهند. اگر چنین است، پس چرا بسیاری از ازدواج ها به خاطر زنا شکست می خورند؟ پاسخ به این پرسش پیچیده است. اما در کل همه به

۳۱ در متن آیات اشاره به زن زناکار است که نویسنده آن را با واژه "دنیا" جایگزین ساخته است. (مترجم)

این خاطر است که افراد نتوانسته اند در برابر نیروهایی که مخرب رابطه هستند، مراقب و هوشیار باشند.

رابطه شما با خدا، به معنای واقعی کلمه، حیات و زندگی شماست. هیچ حیاتی جدا از خدا وجود ندارد، اما دنیا به دنبال اغوای ماست تا علیه خدا مرتکب زنا شویم. بهترین راه برای محافظت از خود، هوشیار و مراقب ماندن این است که با تمام جان و دل و فکر و قوت به دنبال خدا باشیم.

چه کاری می توان کرد تا مطمئن بود تمام وجود خود را به خدا تسلیم و تقدیم کرده ایم؟

برنامه روزانه شما چگونه است؟ آیا در آن، زمان هایی را برای خدا کنار گذاشته اید؛ زمان هایی برای خواندن کلام، دعا و روزه؟ آیا به دنبال کوچکترین فرصت ها در کلیسا، محل کار و جامعه برای خدمت به او هستید؟ آیا به شکلی در شغلتان کار می کنید که انگار پرستش به سوی خداست؟ روشی را مشخص کنید که بر اساس آن بتوانید در مسیر مقاوم سازی رابطه تان با خدا در برابر زنا، رشد کنید. برنامه تان را تعریف کرده، آن را بنویسید و شروع به اجرای آن نمایید.



## در پس بت پرستی چه چیزی نهفته است؟

لازم است مفهوم بت پرستی را بکشاییم. این کاری ساده و آسان نیست، اما انجام آن از بسیاری جهات، الهام بخش و مفید خواهد بود. بزرگترین منفعت، دست یافتن به معرفتی است که در زندگی خود بدان نیازمندیم. این معرفت باعث می شود در آگاهی از کریپتونایت روحانی، دست بالاتر را داشته باشیم. اجازه دهید با نگاهی به ریشه های آن آغاز کنیم.

از فصل اول کتاب به یاد دارید که خدا "ابدیت را در دل های ایشان نهاده است." (جامعه ۳: ۱۱) هر شخص در این سیاره با این کیفیت ذاتی، متولد می شود. پولس ضمن تأکید بر این حقیقت می نویسد:

"به راستی، وقتی غیریهودیان که شریعت ندارند، اصول شریعت را بنا به طبیعت به جا می آورند، آنان هرچند فاقد شریعتند، لیکن خود برای خویشتن شریعتی هستند. زیرا نشان می دهند که عمل شریعت بر دلشان نگاشته شده است، چنانکه وجدانشان گواهی می دهد و افکارشان در برابر هم، یا آنان را متهم می کند یا تبرئه می نماید." (رومیان ۲: ۱۴-۱۵)

این یک حقیقت است که هر فرد به شکل غریزی از شریعت خدا آگاه است، زیرا از بدو تولد بر ضمیر او حک شده است. برای من و لیزا این موضوع، هنگام بزرگ شدن چهار پسرمان مشهود شد. آنها به عنوان طفلی خردسال - حتی پیش از آنکه با نیابدها آشنا شوند - وقتی برادرشان را می زدند، غذایشان را می ریختند، نسبت به والدینشان بدخلقی می کردند یا رفتارهایی از این دست، در نگاهشان حس تقصیر را می شد دید. نه تنها معرفت و شناخت خدا در قلبهای انسانهاست، بلکه گوشه گوشه خلقت

نیز شاهدهی بر اوست:

"زیرا آنچه از خدا می توان شناخت بر آنان آشکار است، چون خدا آن را بر ایشان آشکار ساخته است. زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرت سرمدی و الوهیت او را می توان با ادراک از امور جهان مخلوق، به روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست." (رومیان ۱: ۱۹-۲۰)

به واژه و عبارت مهم در این آیه توجه کنید، واژه "آشکار" و عبارت "به روشنی دید"، این دو به عبارت "هیچ عذری نیست" ختم می شوند. بر اساس حقایق این آیات، انسان هیچ توجیهی برای نادیده گرفتن خدا و جهل نسبت به او ندارد. او خود را به هر کس که صادق و مشتاق حقیقت است، شناسانده.

آیا شنیده اید کسی بپرسد: "تکلیف شخصی که در فلان نقطه دور افتاده آفریقاست و هیچ چیزی در مورد خدا نشنیده است، چه می شود؟ چطور باید نجات یابد؟ آیا خدا می تواند در روز داوری محکومشان کند؟"

این پرسش ها که اغلب اعتراضی هستند، نوعی شانه خالی کردن از حقیقتی از پیش دانسته اند یا عدم تمایل برای آگاهی. آنها در ضمیر خود می دانند خدا حقیقی است، اما حقیقت را پس می زنند. آنچه که مایل به دانستنش نیستند، این است که معرفت و شناخت او در دسترس همه جویندگان حقیقت قرار دارد، اگر کاملاً صادق باشند. این سوال کنندگان، باید بپذیرند که با پرسش های خود خدا را انکار می کنند. مزمنونویس بر این حقیقت افزوده و می گوید، خلقت بی وقفه خدا را اعلان می کند.

"آسمان جلال خدا را بیان می کند، و فلک از عمل دستهای سخن می گوید. روز تا روز کلام را جاری می سازد، و شب تا شب، معرفت را اعلان می دارد. نه سخنی است و نه کلامی، و آواز آنها شنیده نمی شود. با این همه، آوازشان در سرتاسر زمین منتشر می گردد، و کلامشان تا به کران های جهان می رسد. خیمه ای در آسمان برای خورشید برپا کرده است." (مزمور ۱۹: ۱-۴)

معرفت و شناخت عظمت خدا پیوسته در کل جهان در هر ثانیه از هر دقیقه، در هر دقیقه از هر ساعت، در هر ۲۴ ساعت شبانه روز و در ۳۶۵ روز سال، اعلان می شود. آیا می گوئید این معرفت از آن فرد در دورافتاده ترین گوشه آفریقا پنهان است؟ هر فرد می تواند تظاهر به نادیده گرفتن کرده و به شکلی زندگی کند که گویی از حضور خدا بی خبر است، اما حقیقت این است که معرفت این حضور نه فقط در قلب او از بدو تولد کاشته شده، بلکه کل خلقت، روز تا روز و شب تا شب این معرفت را اعلان می دارد. هیچ راه فراری از این حقیقت وجود ندارد، مگر آن که فرد دلیلی بتراشد، خود را به نحوی قانع سازد، و در نهایت در حالی که وجدانش سخت شده، تسلیم حماقت شود.

## نقطه اوج

نقطه اوج زمانی است که فرد تصمیم می گیرد خدای زنده و حقیقی را بجوید یا برای ارضای این نیاز به سمت خدا و خدایان دیگر رفته و به این ترتیب وجدان خود را آرام سازد. شاید با خود بگویید "خدایان" دیگر جزوی از فرهنگ ما در دوران مدرن نیست. ما دیگر مجسمه، نماد، معبد یا چیزی نظیر اینها را نداریم. لطفاً صبور باشید، به شما نشان خواهم داد که در دوران معاصر و حتی در غرب نیز خدایان گوناگونی وجود دارند و از این نظر، با پیشینیان یا دیگر فرهنگ ها فرقی نداریم. این خدایان چطور پدید می آیند؟ باید به خاطر داشته باشیم که بشریت همه بت ها و خدایان را خلق کرده است. انسان ناچار به ارضای این آگاهی ذاتی نسبت به خدا و در عین حال، نیازمند رابطه ای خوب با اوست. اگر نسخه جایگزینی از خدا خلق شود، آنگاه کسی که آن را آفریده، آنچه را که موجب خشنودی این خدا می شود، تعیین می کند و آن "خداواره" چیزی را که مخترعش می خواهد - یعنی ارضای نیاز به پرستش ذاتی در درون انسان - در اختیار او می گذارد. ببینید پولس در ادامه بحثش در رومیان چه می گوید:

"زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی فهم ایشان تاریک گشت. ادعای حکمت می کردند و لاهم گردیدند. و جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند." (رومیان ۱: ۲۱-۲۳) [ترجمه قدیمی]

موضوع ساختن تصاویر یا بت ها، نقطه تمرکز نویسنده در این آیات نیست، بکه بیشتر به پیامد مشکلی عمیق تر می پردازد، یعنی "او را همچون خدا تمجید و شکر [پرستش] نکردند."

در اینجا ضروری است معنای پرستش راستین را درک کنیم. اگر در ذهنمان گروه پرستش کلیسا را در حال نواختن و خواندن یک موسیقی آرام تصور کنیم، معنا و پیغام اصلی این آیه را درک نخواهیم کرد. تعریف درست پرستش راستین، نه در موسیقی و خواندن، بلکه گره خورده در واژه "اطاعت" است.

به عنوان نویسنده چندین کتاب یاد گرفته ام که وقتی قصد دارم مطلبی ناآشنا در یک کتاب را به شکلی روشن معرفی نمایم، لازم است به هنگام این معرفی، معنای اولیه آن را در اختیار مخاطب قرار دهم، خواه به شکل مستقیم با معنا کردن واژه، یا به روشی که معنای واژه را به شکل کامل به تصویر کشد. این مطلب در مورد هر نویسنده دیگری از جمله خدا در ارتباط با کتاب مقدس نیز صادق است.

اگر به مجموعه ترجمه های پذیرفته شده کتاب مقدس [از جمله NIV, NASB,

ESV, NKJV و غیره] نگاهی بیاندازید، واژه "پرستش" نخستین بار در کتاب پیدایش ۲۲: ۵ آورده شده است. ابراهیم می گوید: "آنگاه به نوکرانش گفت: شما همین جا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدان جا برویم، و پرستش کرده، نزد شما باز آییم." ابراهیم با خادمانش صحبت می کند و به آنها اطلاع می دهد که او و اسحاق قرار است در بالای کوه موریا چه کنند. ابراهیم می گوید: "شما همین جا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدان جا برویم و پرستش کرده، نزد شما باز آییم." او قرار بود در آنجا چه کند؟ آیا می خواست برای خدا آهنگی بخواند یا قصد داشت گروهی نوازنده و خواننده را جمع کرده و یک گروه پرستشی را رهبری کند؟ به هیچ وجه. او به آنجا می رفت تا آنچه را که خدا سه روز قبل گفته بود، اطاعت نماید، یعنی پسرش را قربانی کند.

ترجمه NLT در رومیان ۱: ۲۱ واژه پرستش را به کار می برد، در حالی که در ترجمه های دیگر، حرمت نهادن، جلال دادن، تمجید کردن را به کار برده اند. همه این واژگان با هم در ارتباط اند. ما با اطاعت از خدا یا هر مرجع قدرتی، او را حرمت نهاده و تمجید می کنیم. اما در صورت ناطاعتی، او را بی حرمت ساخته و پست می سازیم. می توانیم در طول جلسه سرود بخوانیم، به تمجید و تعریف او بپردازیم، درباره اش سرود بنویسیم و کارهایی نظیر این انجام دهیم، اما اگر آنچه را خدا می خواهد انجام ندهیم، او را بی حرمت ساخته ایم و این درست نقطه مقابل پرستش (یا حرمت نهادن) است. زمانی خدا به قومش گفت: "من از جشن های شما نفرت و کراهت دارم، و از گردهم آیی های مخصوص شما بیزارم. سر و صدای سرودهایتان را از من دور کنید؛ من به نوای چنگ های شما گوش نخواهم کرد. بلکه بگذارید انصاف همچون آب جاری شود، و عدالت همچون نهر دائمی." (عاموس ۵: ۱۲، ۳۲-۴۲)

در اینجا عدالت یا پارسایی، اطاعت از اقتدار اوست نه آنچه که ما از نظر خود خداپسندانه تعریف می کنیم. خدا در عهد عتیق به موسی تعلیم داده بود که قربانی پسندیده و مقبول او چگونه است. قربانی های مختلفی وجود داشت که قوم او می توانستند به عنوان شکلی از پرستش، به او تقدیم نمایند: بره (خروج ۲۹: ۳۹-۴۱)، گوساله (۲۹: ۱۰-۱۴)، آرد (خروج ۲۹: ۴۱) و بسیاری موارد دیگر. آنها همچنین می توانستند نوعی بخور مقدس را که کندر نامیده می شد، در هیکل یا معبد به عنوان شکلی از پرستش بسوزانند (لاویان ۲: ۲ را ببینید). اما خدا روزی به آنها گفت:

"این همه را دست من ساخته است، و بدین گونه همه آنها به وجود آمده؛ این را خداوند می فرماید. اما این است آن که بر وی نظر خواهم کرد: آن که فروتن است و روح توبه کار دارد، و از کلام من می لرزد. آن که گاوی ذبح می کند، مانند کسی است که انسانی را می کشد؛ و آن که بره ای قربانی می

کند، همچون کسی است که گردن سگی را می شکنند؛ آن که هدیه آردی تقدیم می کند، مانند کسی است که خون خوک پیشکش می آورد؛ و آن که کندر به عنوان یادگاری می سوزاند، همچون کسی است که بتی را متبارک می گوید. اینان راه های خودشان را برگزیده اند، و جانیشان از اعمال قبیحشان لذت می برد." (اشعیا ۶۶: ۲-۳)

او با معرفی کسانی که زیر برکت او قرار می گیرند، آغاز می کند و آنان را اشخاصی که "از کلام او می لرزند" می نامد. این توصیفگر فردی است که اطاعت را در بالاترین اولویت زندگی خود قرار می دهد. اینان کسانی هستند که خدا بر آنان نظر می افکند. در ادامه در مورد آنهایی صحبت می کند که راههای خود را برای پرستش (اطاعت) او برمی گزینند. نه فقط اعمال پرستشی آنها مورد پذیرش نبود، بلکه اعمال آنها هم عرض قربانی انسان، قربانی سگ، خون خوک و متبارک ساختن بتی است. این اعمال در نظر خداوند کراهت آورند. اگر کسی به راستی چنین چیزهای منزجرکننده ای را پیشکش می کرد یا مرتکب قتل می شد، قطعاً یا به مرگ محکوم می شد یا از میان قوم بیرونش می انداختند. این سخنی بسیار قاطعانه و سخت از جانب خداست! بنابراین واضح است که پرستش آنها در کل پرستش نبود، هر چند به ظاهر منطبق با فرامین پرستشی ای بود که در کتاب خروج و لاویان به ایشان داده شده بود.

ترجمه *Message* این آیه را چنین تأویل می کند: "اعمال پرستشی شما، اعمال گناه است".

به خاطر داشته باشید که این افراد، قوم عهد بودند یا کسانی که وعده های او را دریافت کرده بودند، چرا باید چنین کلمات توبیخ آمیزی را می شنیدند؟ زیرا راه های خود را برگزیده بودند، نه اطاعت از او را.

این موضوع در مورد ما نیز صادق است؛ می توانیم برای خدا سرود بخوانیم، در جلسات پرستشی شرکت کنیم، وفاداری خود را به خدا جار بزنیم و حتی همه این کارها منطبق با روش های مقرر شده در عهد جدید باشد، اما اگر بر پایه اطاعت استوار نشده باشد، پرستش ما در کل، پرستش نیست. مگر نه آنکه به ما گفته شده باید "چون فرزندان مطیع او باشیم (اول پطرس ۱: ۴ را ببینید)؟

ریشه دیگری که پولس به آن اشاره می کند، ناسپاسی است. اگر بر این باور باشیم که مُحَق هستیم سبک زندگی خاصی داشته باشیم و شایسته چیزهای عالی هستیم، یا باید به فلان مقام برسیم، در این صورت خودمحور شده ایم و در نتیجه ناسپاس خواهیم بود. از این گذشته، به آنچه که خلق کرده ایم یا به انجام رسانده

ایم، یا سخت کار کرده و برنامه ریزی نموده، هدف گذاری کرده و رویا بافته ایم، بنابراین از تلاش خود احساس غرور می کنیم.

## تبعات رفتاری

این ریشه رفتاری و نگرشی در تغییر تمایل درونی مان به اطاعت، احترام و سپاسگزاری از چیزی غیر از خود خدا، بت پرستی را در فرد، جامعه و یا یک ملت تسهیل می کند. پولس در ادامه می نویسد:

"پس خدا نیز ایشان را در شهوات دلشان به ناپاکی واگذاشت، تا در میان خود بدن های خویش را بی حرمت سازند. آنان حقیقت خدا را با دروغ معاوضه کردند و مخلوق را به جای خالق پرستش و خدمت نمودند، خالق که تا ابد او را سپاس باد. آمین." (رومیان ۱: ۲۴-۲۵)

به یاد داشته باشید که ریشه همه اینها، فقدان اطاعت و سپاس مندی نسبت به خداست، در این وضعیت ما به پرستش یا اطاعت از خواسته های طبیعت سقوط کرده مان می پردازیم. در نتیجه خود را به مخلوقی تسلیم می کنیم که ناقص و لعنت شده است. قطب نمای اخلاقی ما دچار مصالحه شده و حقیقت، جای خود را به دروغ می دهد. به این ترتیب آنچه حکمت فرض می شود، در واقع حماقت است و آنچه از نظر دنیا نرمال و عادی است، در واقع نرمال نیست. این روند ادامه می یابد تا آنچه که به راستی نیکوست، برچسب شرارت می خورد و آنچه در واقع بد است، به عنوان امری نیکو شناسایی می شود. در ادامه رساله رومیان می خوانیم: "پس خدا نیز ایشان را در شهواتی شرم آور به حال خود واگذاشت..." (رومیان ۱: ۶۲)

پس از بیان این عبارت، پولس در مجموع حدود ۱۳۷ واژه<sup>۳۲</sup> را در آیات بعدی در ارتباط با بیست و دو گناه و اهانت نسبت به خدا به کار می برد. برخی از این گناهان شامل قتل، فریب، تنفر، طمع، نافرمانی نسبت به والدین، همجنسگرایی و نظایر آن می باشند.

حقیقت انکارناپذیر این است که پولس پنجاه ونه واژه از این ۱۳۷ واژه (حدود ۴۳ درصد) را به هر کدام اختصاص داده و هیچ توضیح و تفسیر اضافی ارائه نمی دهد. چرا چنین است؟ آیا خدا همجنسگرایی را منفک ساخته و به ما این مجوز را می دهد تا با همجنس بازان به عنوان بدترین گناهکاران نسبت به کسانی که مرتکب گناهان دیگر می شوند، برخورد کنیم؟ مطلقاً چنین نیست. در واقع پولس سعی می کند این موضوع را روشن کند که میل شدید به همجنسگرایی، یکی از مهمترین شاخصه های سقوط پر شتاب جامعه به سمت بت پرستی است. بیایید به واژگان پولس بازگردیم:

"پس خدا نیز ایشان را در شهواتی شرم آور به حال خود وا گذاشت. حتی زنانشان، روابط طبیعی را با روابط غیرطبیعی معاوضه کردند. به همین سان، مردان نیز از روابط طبیعی با زنان دست کشیده، در آتش شهوت نسبت به یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال شرم آور شده، مکافات در خور انحرافشان را در خود یافتند." (رومیان ۱: ۲۶-۲۷)

جامعه ای که از شناخت، سپاس مندی و اطاعت از خدا دست کشیده، به سمت شناخت، سپس تصدیق (توافق) و در انتها، تشویق و تحسین انحرافات جنسی و به خصوص همجنسگرایی کشیده خواهد شد. پولس این رفتار را شرم آور و غیرطبیعی می شناسد. حقیقت جای خود را به دروغ داده که در نهایت به سوی سردرگمی جنسی منحرف گشته است.

در ژانویه ۲۰۱۷، مجله نشنال جئوگرافیک<sup>۳۳</sup>، ماهنامه خود را به موضوع "انقلاب جنسی" اختصاص داد. ناشر، مجموعه ای از افراد را به صف کرده بود تا تفاوت جنسی یا جنسیتی را نشان دهد که انسان خاکی به شکلی جانبدارانه خلق کرده است. نشریه از نظرات متخصصان دانشگاهی در امور جنسی و جنسیتی بهره گرفته بود. آنها در مجله برای توصیف جنس و جنسیت از عباراتی نظیر: آندروژنی<sup>۳۴</sup> (بیناجنسی)، کوئیر<sup>۳۵</sup>، خارج از جنسیت<sup>۳۶</sup>، ترا جنسیتی<sup>۳۷</sup>، همسو جنسی<sup>۳۸</sup>، بینا جنسی<sup>۳۹</sup>، دگر جنس گرایی<sup>۴۰</sup>، دو جنسیتی<sup>۴۱</sup>، ترا مرد<sup>۴۲</sup>، ترا زن<sup>۴۳</sup> و نظایر آن استفاده کرده بودند. به نظر خیلی پیچیده، امروزی و بخردانه است، اما باید آن را در زیر طبقه بندی حماقت و فریب جای داد.

---

*National Geographic* ۳۳

*Androgynous* ۳۴ : ترکیبی از خصوصیات زن و مرد

*Queer* ۳۵ : واژه دیگری برای دگرباشی و همجنسگرایی

*Agender* ۳۶ : افرادی که جنسیت عادی ندارند

*Transgender* ۳۷

*Cisgender* ۳۸

*Intersex* ۳۹

*Hetrosexual* ۴۰

*Bi-gender* ۴۱

*Transmen* ۴۲

*Transgirl* ۴۳

افرادی که این واژگان را اختراع کرده اند، باهوش، تحصیلکرده و متخصصان عصر به شمار می آیند. با این طرز فکر و برآیند آن در جامعه، به کدام سمت خواهیم رفت؟ مطالعات نشان می دهد که دولتمردان آمریکا، بیش از دوصد میلیارد دلار در ارتباط با موضوع هویت جنسی و همجنس گرایی خرج کرده اند. می توانید تصور کنید با این هزینه، خلق چه مقدار فرصت ممکن بود؟ با این میزان، می شد امکانات و خدمات مدارس عمومی را ارتقا داد، نیروی پلیس را تقویت کرد، فرودگاه ها و دیگر خدمات عمومی را نوسازی کرد، و مهم تر از همه به بی خانمان ها، مادران مجرد، و افراد معلول کمک کرد، اما این میزان پول با هدف گزینش جنسیتی صرف می شود که در تقابل با چگونگی خلقت انسان توسط خداست. درست از همان ابتدای کتاب مقدس گفته شده که: "خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را مرد و زن آفرید." (پیدایش ۱: ۲۷)

او کسی است که جنسیت ما را انتخاب کرده، اوست که می داند بهترین چیست، زیرا ما را دوست دارد.

اما هنوز همه این کارها زیر ظاهر خردمندی و عقل انجام می شود، در حالی که به واقع، جز تلف کردن احمقانه منابع، چیز دیگری نیست. از همه بدتر این کار تشویق رفتار غلط و نگه داشتن مردم در اسارتِ سبکِ زندگی ای است که برای آن خلق نشده اند.

به عنوان یک جامعه، دروغی را یدک می کشیم که بر آن نام "حقوق بشر" نهاده ایم، و به موجب آن، به اقلیتی کوچک از افراد اجازه داده ایم تا آن را با تبعیض جنسیتی و نژادی مرتبط سازند. اینها حقوقی هستند که باید برایشان جنگید، اما این ربطی به کسانی ندارد که خود را جدا از آنچه خدا آفریده، قلمداد می کنند.

این همان رفتارهای یاوه و پوچی است که بر طبق نبوت پولس در زمانی بروز می یابد که پرستش (اطاعت) راستین و سپاس مندی از او را متوقف می سازیم. پس چرا نباید رهبران این باورها و تلاش های گمراهانه را افشا نکنند و به آن خرده نگیرند؟ انگار دچار ترس از حقیقت شده ایم و دروغ ها و فریب ها را پذیرفته ایم. ما به سوی بت پرستی منحرف شده ایم و این ما را به عنوان یک ملت در خود اسیر ساخته است. شاید جامعه این را پیشرفت بنامد، اما در واقع عقب گرد و انحراف به سوی حماقت است. واژگان پولس که سالیان پیش نوشته شده، نشان می دهد که چطور نابهنجاری جنسیتی و جنسی، در کل ریشه در بت پرستی دارد. او در ادامه، فهرست پیامدهای بت پرستی را ارائه می دهد:

"و همان گونه که برای آنان شناخت خدا ارزشی نداشت، خدا نیز آنان را به ذهنی فرومیایه واگذاشت تا مرتکب اعمال ناشایست شوند. ایشان از هرگونه



نادرستی، شرارت، طمع و خباثت آکنده اند. مملو از حسد، قتل، جدال، فریب و بدخواهی اند. شایعه ساز تهمت زن، متنفر از خدا، گستاخ، متکبر و خودستایند. برای انجام اعمال شیرانه، راه های نو ابداع می کنند. نافرمان به والدین، بی فهم، بی وفا، بی عاطفه، و بی رحمند." (رومیان ۱: ۲۸-۳۱)

نیازی نداریم سخت جستجو کنیم، به نمونه پژوهی روی آوریم، یا یک دوره درس جامعه شناسی برداریم تا این نوع رفتارها را در جامعه خود کشف کنیم. متأسفانه این رفتارها بسیار شایع و فراگیر شده و در حال ویرانی زندگی ها، خانواده ها و ملت هاست. این رفتارهای نابهنجار و پذیرش آنها، موجب فروپاشی جامعه، شکسته شدن روابط و جنگ ها از هر نوعی می باشد. اگر این هنوز به قدر کافی مصیبت بار نیست، پولس نتیجه گیری می کند:

"زیرا هر چند انصاف خدا را می دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را می کنند بلکه کنندگان را نیز خوش می دارند." (رومیان ۱: ۳۲)

دولت ها، رسانه ها، تلویزیون، تولیدات سینمایی، فعالان اجتماعی، رهبران، منتقدان و تمام جامعه، کاملاً از این تضاد و تقابل رفتاری و کنشی با خالقمان آگاهند، اما آنچه که وجدانشان می گوید و طبیعت جار می زند، نادیده می گیرند. آنان برای آرام ساختن صدای وجدانشان، دیگران را نیز تشویق به انجام همین کار می کنند و امیدوارند به این شیوه صدای حقیقت درون قلبشان را خاموش سازند. تمام رفتارهای فهرست شده در آیات بالا، پیامد ریشه مشکل بت پرستی، عدم پرستش (حرمت و تمجید و اطاعت) و سپاس شایسته خداست. ما خدا را در واقع با کنش های رفتاریمان به او تصدیق می کنیم، نه صرفاً با کلماتی غلوآمیز و گاه ریاکارانه. این درباره همه بشریت صادق است، اما حال اجازه دهید چگونگی این امر را در ارتباط با کسی که از قبل در رابطه با خداست، بررسی نماییم.

## بخش عملی

پرستش، تصمیم به اطاعت، احترام و سپاس مندی نسبت به خداست. هر گاه یکی از عناصر پرستش راستین را نادیده بگیریم، خود را در معرض فریبی که به بت پرستی می انجامد، قرار می دهیم. این هم به صورت فردی صادق است، هم در سطح فرهنگی و اجتماعی.

در کتاب مقدس نخستین بار عمل پرستش، به اطاعت ابراهیم برای قربانی اسحاق اطلاق شده است. خدا از شما انجام چه کاری را خواسته است؟ این کار می تواند چالشی باشد که روح القدس به هنگام مطالعه کتاب مقدس در شما ایجاد می کند یا چیزی که خدا به طور خاص به شما الهام بخشیده و آن را خاطرنشان ساخته است. این فصل چه تغییری در رویکرد و نگرش شما به این مأموریت الهی تان ایجاد کرده است؟ حال زمانی را اختصاص داده و از خدا بپرسید که امروزه برای تحقق این خواندگی و مأموریت، چه قدم هایی را باید بردارید، و اطمینان حاصل کنید که از او به خاطر تمامی این موارد سپاسگزار هستید: به خاطر گزینش شما برای انجام این کار، سخن گفتنش با شما، و اینکه در حین گام نهادن در پرستش و اطاعت او، همراهی اش را در اختیار دارید.

## بت پرستی ایمانداران

بت پرستی در میان مردم دنیا خود به قدر کافی بد است، اما مشاهده آن در بین کسانی که در عهد جاودانی با خدای زنده هستند، هراس انگیز است. یعقوب این نوع بت پرستی را زنا می نامد. علت این است که ما با خدا عهدی داریم و درست به سان شوهر یا زنی که به همسر خود خیانت می ورزد، وقتی ما نیز خود را به بت پرستی می سپاریم، نسبت به شوهرمان عیسی مسیح خیانت می ورزیم.

### شائول پادشاه و عمالیقیان

بیابید از عهد عتیق شروع کرده و به عهد جدید برسیم. اسرائیل به واسطه پدرشان ابراهیم، عهدی با خدا داشتند. خدا از طریق نبی خود سموئیل، به پادشاه اسرائیل، شائول، فرمانی می دهد: "منم آن که خداوند فرستاد تا تو را به پادشاهی قومش اسرائیل مسح کنم؛ پس اکنون به پیام خداوند گوش فرا ده." (اول سموئیل ۱۰: ۱) هیچ سوء تفاهم و سوء تعبیری در درک پیغام خدا وجود نداشت، این فرمان دقیق و سرراست بود. به پادشاه گفته شده بود که عمالیقیان را به طور کامل نابود سازد، یعنی هر مرد، زن، بچه و حیوانی را بکشد. این انتقام خدا از عمالیقیان به خاطر ستیزه و مخالفتشان با اسرائیلیان در زمان فرار مصر و در بی پناه ترین شرایطشان بود. شائول بلافاصله ارتش را فراخوانده و آنها را برای نبرد با عمالیقیان بسیج نمود. اما می خوانیم:

"آنگاه شائول عمالیقیان را از حویلیه تا شور، که در شرق مصر است، شکست داد. و پادشاهشان اجاج را زنده گرفتار کرد و قوم او را یکسره از دم شمشیر گذرانیده، به نابودی کامل سپرد. اما شائول و لشکریان، اجاج را با بهترین

گوسفندان و گاوان و گوساله های پرورای و بره ها و هر چیز خوب نگاه داشتند و نخواستند آنها را به تمامی نابود کنند، بلکه فقط هر آنچه را خوار و بی ارزش بود، به نابودی کامل سپردند." (اول سموئیل ۱۵: ۷-۹)

در نظر بسیاری از اسرائیلیان شائول از کلام خدا اطاعت کرده بود، اما درست پس از این آیات می خوانیم: "آنگاه کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت: از اینکه شائول را پادشاه ساختم متأسفم، زیرا از پیروی من بازگشته و فرمان های مرا به جا نیاورده است. و سموئیل برآشفت و تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد." (اول سموئیل ۵: ۱-۱۱) شائول آنچنان که شایسته خدا بود، او را پرستش نکرده و اطاعت ننموده بود. او نسبت به خداوند وفادار نبود.

پدری را به یاد می آورم که مطلبی را درباره بزرگترین چالش خود با پسر نوجوانش با من در میان گذاشت. پسر فقط بخشی از کاری را که پدر به او سپرده بود، انجام می داد و سپس بی خیال ادامه آن شده، هر آنچه را می خواست، انجام می داد که معمولاً وقت گذرانی با دوستانش بود. وقتی پدر او را مؤاخذه کرد، پسرک عصبانی شده و گفته بود: "بی خیال بابا، نسبت به من زیادی سخت می گیری! من نود درصد کاری را که به من سپرده ای، انجام دادم. چقدر مو را از ماست می کنشی و سختگیری؟ چرا به آن نود درصدی که انجام داده ام نگاه نمی کنی و فقط به آن ده درصدی که مانده است، گیر می دهی؟" پدر واقعاً درمانده شده بود.

به آن پدر گفتم: "خوب، خدا هم سختگیر و دقیق است!" همین ماجرای عمالیقیان را به یاد او آوردم. به او گفتم که شائول دست کم یکصد هزار مرد و زن و کودک را کشته بود. مطمئنم که او گاوها، گوسفندان و بزهای فراوانی را با شمشیرش سلاخی کرده بود. پس می توانیم با اطمینان بگوییم که شائول بیش از نود درصد از فرمان خدا را به جا آورده بود. اما خدا به شائول می گوید که نسبت به فرمانش ناطاعتی کرده و در ادامه برای توصیف رفتار شائول از واژه های "تمرد" و "گردنکشی" استفاده می کند. (آیه ۲۳) این ماجرای کتاب مقدس به آن پدر کمک کرد تا بفهمد تشخیص او در رابطه با رفتار نادرست پسرش، بیراه نبوده است.

در واقع، تقریباً مطمئنم که شائول نزدیک به نودونه درصد آنچه را که خدا فرموده بود، انجام داد. چرا خدا به جای آن نودونه درصدی که شائول انجام داده بود، بر یک درصدی که انجام نداده بود، متمرکز شد؟ این در نظر اکثر مردم، سخت گیری افراطی است، اما اطاعت گزینشی در نظر خدا، حتی اطاعت تقریباً کامل نیز، نه تنها ناطاعتی بلکه تمرد و سرکشی است. این کار جایی برای حرمت و پرستشی که سزاوار خداست، نمی دهد.

سموئیل در ادامه شائول را توبیخ می کند، اما او که فریب خورده بود، بلافاصله اتهام علیه خود را رد می کند، اما سموئیل به حیواناتی که قربانی شده بود، اشاره می کند. شائول سعی می کند تقصیر را گردن مردم بیاندازد، اما سموئیل او را

توبیخ کرده، می گوید: "تو تنها کسی هستی که مسئولی و نسبت به خدا نامطیع بوده ای!" (برداشت آزاد از آیات مربوطه). به محض آنکه شائول با توبیخ نبوتی در موقعیتی سخت گیر می افتد و دیگر چیزی برای دفاع ندارد، سموئیل، حقیقتی شگفت آور و عجیب را در ارتباط با بت پرستی بیان می کند:

"زیرا تمرد همچون گناه غیگویی است، و گردنکشی همچون شرارت بت پرستی. از آنجا که تو کلام خداوند را رد کردی، خداوند نیز تو را از پادشاهی رد کرده است." (اول سموئیل ۱۵: ۲۳)

در حال حاضر قصد دارم روی قسمت دوم گفته سموئیل تمرکز کنم که می گوید: "گردنکشی همچون شرارت بت پرستی است." گردنکشی در اینجا به معنای "خودسری" و "خیره سری" است. در واقع شائول به حقیقت پشت کرده و با خودسری و خیره سری، از اطاعت کامل روی برمی گرداند. واژه بعدی، "همچون" است. این واژه<sup>۴۴</sup> در متن انگلیسی به شکل ایتالیک نوشته شده و به این معناست که در متن اصلی وجود نداشته. در واقع هیچ واژه عبری در اینجا نیامده و مترجم برای درک بهتر خواننده، آن را اضافه نموده است. در واقع ترجمه درست تر از متن اصلی می بایست اینگونه باشد: "گردنکشی [خودسری، خیره سری]، بت پرستی است."

حقیقت این است که وقتی فرد حقیقت را می داند، از اراده خدا آگاه است و می داند خدا سخن گفته، پس اگر کوتاهی کرده و اطاعت نکند، این عمل بت پرستی است. دلیل این امر چیست؟ علت این است که خواسته، اراده، آرزو، تمایلات و برنامه های کاری خود را بالاتر از خدا قرار داده ایم. همه اینها بر خدا تقدم دارند و هر آنچه که بر خدا مقدم باشد، بت پرستی است.

شائول نه فقط باور دارد، بلکه اعتراف می کند که: "من از خدا اطاعت کرده ام"، اما از آنجایی که اطاعت کامل نکرد و تصمیم گرفت که خواسته مردم را (البته در حقیقت خواسته خودش بود) بالاتر از کلام خدا قرار دهد، این امر بت پرستی بود. این مسأله، ذهن او را نسبت به بی حرمتی اش به خدا بسته بود.

همانطور که در ارتباط با عملکرد کلی انسان نسبت به خدا در کتاب رومیان دیدیم، همین نیز قطعاً در مورد شائول صادق است. ریشه بت پرستی شائول، پرستش مجسمه، تصویر، مذبح یا معبدی نبود. در واقع، او پرستش و اطاعت لازم را نسبت به خدا عرضه نکرده بود. این رفتار موجب تبدیل ناآگاهانه حقیقت با دروغ است، بنابراین فریب در درون شائول محکم تر شده و جا خوش کرد. این امر او را به تفکرات احمقانه و کارهایی سوق داد که در حالت عادی، محال بود انجامشان دهد. نتیجه تأسف آور بت پرستی شائول، نفوذ و رشد شرارت و خباثت در زندگی

اش بود. او تبدیل به مردی حسود، پرتوقع، غیرمنطقی، پر از خشم و دیوانگی شد که نه فقط با تنفر به خادمان خدا یورش می برد و تبدیل به قاتلی گشت، در نهایت حتی به جای مشورت با خدا، به مشورت جادوگری رفت.

اغلب کسانی که رابطه ای با خدا دارند اما هنوز خواسته ها و تمایلات خود را بر آنچه که خدا از طریق کتاب مقدس به روشنی بیان داشته، ارجح می دارند، نسبت به ناطاعتی خود، کور می شوند. بت پرستی درست مانند شائول ما را نسبت به حقیقت کور می سازد. در این شرایط در حالی که حقیقت را با فریب جایگزین کرده ایم، با خود می پنداریم خدا طرف ماست. فکر می کنیم او قلب ما را می داند، بنابراین با دیده اغماض به رفتارهای ما می نگرد یا حتی سبک زندگی مان را تأیید می کند، در حالی که در واقعیت ما در مقابل او قرار گرفته و خود را دشمن او ساخته ایم.

### "قناعت"

جنبه دیگر بت پرستی را با تعریف دو واژه ادامه خواهم داد. واژه نخست "قناعت" است. فرهنگ لغات<sup>۵۰</sup> آن را "احساس یا هر چند رضایت از داشتن چیزی، مقامی یا شرایطی" تعریف می کند. واژه یونانی ای که اغلب برای "قانع یا قانع بودن"<sup>۵۱</sup> به کار رفته، *arkeo* است که اینطور تعریف شده: "بسنده بودن، کافی بودن، رضایت خاطر تلویحی یا قادر به حمایت از کسی بودن یا پیوستن به او". تا قانع و راضی نباشیم، نمی توانیم به شکلی شایسته خدمت کنیم. فقدان این فضیلت، ما را قادر می سازد تا شرایط را از چنین زاویه ای بنگریم که: "چه منفعتی برای من دارد؟" اعمال و کلمات ما ممکن است ظاهری غیرخودخواهانه داشته باشند و حتی حاکی از انکار نفس باشند، اما اگر مبتنی بر قناعت نباشند، از انگیزه های خودخواهانه و منفعت طلبانه، تغذیه می شوند.

پولس به کلیسا می گوید: "این را از سر نیاز نمی گویم، زیرا آموخته ام که در همه حال قانع باشم." (فیلیپیان ۴: ۱۱) او نیازهایی داشت، با این وجود آنهایی را که خدمت می کرد، آگاه می سازد که این هدایا را نه برای منافع شخصی خود، بلکه برای دیگران می خواهد. او نمی توانست در نگارش کتاب مقدس دروغ گفته یا بزرگنمایی کند؛ بنابراین می دانیم آنچه که می گوید، همانا انگیزه واقعی اوست نه یک سیاست گفتاری. تنها روشی که موجب می شد او چنین انگیزه ای که فارغ از خودخواهی بود، داشته باشد، حضور قناعت کامل حتی در اوج نیازها بود. بنابراین کلام خدا به ما ایمانداران فرمان می دهد که: "اما دینداری با قناعت،

سودی عظیم است. پس اگر خوراک و پوشاک و سرپناهی داریم، قانع خواهیم بود." (اول تیموتائوس ۶: ۶ و ۸). سودی عظیم همراه قناعت است. با این وجود، این سود را همیشه نمی توان در جدول زمان بندی خود شاهد بود. قناعت یاریمان می کند تا راسخ و استوار بمانیم و پیش از دیدن جواب دعایمان، تسلیم نشویم.

در دعا از خدا خواستم تا تعریف خود را از "قناعت" برایم بگشاید. در درونم شنیدم که می گوید: "رضایت کامل در انجام اراده من". زندگی خداوندمان عیسی بر زمین، الگویی کامل از قناعت است. بارها نظیر این عبارت را در کلامش می شنویم که می فرماید: "خوراک من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کار او را به کمال رسانم." (یوحنا ۴: ۴۳) سرسپردگی او به اراده خدا و قناعتش در این رابطه، به خوبی در مزمور موعودگرایانه داوود مشهود است. در آن مزمور می خوانیم: "آرزویم، ای خدایم، انجام اراده توست؛ شریعت تو در دل من است." (مزمور ۴: ۸) هیچ آرزو و اشتیاقی برای خودش جدا از اراده خدا به چشم نمی خورد. اشتیاق او تحقق خواسته های پدرش بود.

البته نباید قناعت را با بی خیالی و خودرضامندی اشتباه گرفت، زیرا به هیچ وجه قربتی در معنا ندارند. می بیند که عیسی "با فریادهای بلند و اشکها به درگاه او که قادر به رهاندنش از مرگ بود دعا و استغاثه کرد" (عبرانیان ۵: ۷). او میز صرافان را واژگون ساخت و اشتیاق شدید داشت که در شب پیش از رنج کشیدنش، شام را با رسولانش بخورد. او قانع [و خرسند] نبود که مردم را در اسارت، بیماری و گمشدگی ببیند؛ او همچون جنگاوری در کنار مظلومان و ستمدیدگان و رنجوران بود. اما وقتی پای نیازها و خواسته های اوست، او قانع بود. او درخواستهایش را به پدر می گفت و به تدارک الهی پدر باور داشت.

از دل این قناعت است که چنین واژگانی متولد می شوند: "من به پدر زنده ام" (یوحنا ۶: ۵۷). این نگرش، امنیت و ثباتی غیر این جهانی را پدید آورد تا بدانجا که با شجاعت گفت: "می دانم از کجا آمده ام و به کجا می روم" (یوحنا ۸: ۱۴). به همین خاطر او نه منحرف شد و نه به بیراهه رفت و خادمی کامل بود!

## طمع<sup>۴۷</sup>

واژه کلیدی دوم در ارتباط با تعریف بت پرستی، واژه "طمع" یا "آزمندی" است، واژه ای که دقیقاً نقطه مقابل "قناعت" است. این واژه ای نیست که در مکالمات روزمره زیاد بشنویم، بنابراین بازشناسی آن به قصد شناخت و درک آن در کتاب مقدس دارای اهمیت است.

بیا باید ابتدا معنای آن را در زبان انگلیسی بررسی نماییم. یکی از فرهنگهای لغات آن را چنین تعریف می کند: "میلی قوی برای به دست آوردن و مالکیت چیزی که خوب و نیکو می انگاریم." اگر به بررسی این واژه در زبان یونانی بپردازیم، درک بهتری پیدا خواهیم کرد. قبل از این کار، بیا باید ابتدا به آنچه پولس برای اشاره به واژه طمع در کولسیان می گوید، نگاهی بیاندازیم:

"پس چون با مسیح برخیزانده شده اید، آنچه را که در بالاست بجوید، آنجا که مسیح به دست راست خدا نشسته است. به آنچه در بالاست بیندیشید، نه به آنچه بر زمین است. زیرا مرید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است. چون مسیح که زندگی شماسست، ظهور کند، آنگاه شما نیز همراه او با جلال ظاهر خواهید شد." (کولسیان ۳: ۱-۴)

پولس کلید ماندن در وضعیت "قناعت" را به ما می بخشد. وقتی عمیقاً درک کنیم که از طریق عیسی مسیح در عهدی با خدای قادر مطلق هستیم، درخواهیم یافت که هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز کم نداریم. عیسی می گوید: پادشاهی در ما [در میان ما] است." و اگر نخست پادشاهی او را بطلبیم نه آنکه آن را در جای دوم و سوم قرار دهیم، هر آنچه که نیاز داریم به ما عطا شده و بر ما مزید خواهد شد.

این معرف نخستین حمله بزرگ دشمن علیه عیسی است. در طی دوران وسوسه در بیابان، شیطان تلاش کرد عیسی را به تأمین نیازهایش، جدا از پدرش برانگیزد: شرایط ترسناک و سخت بود؛ پس از چهل روز روزه داری، عیسی بسیار گرسنه بود. دشمن امیدوار بود بتواند عیسی را از قناعت به سوی طمع بکشد، اما عیسی نپذیرفت. اندکی پس از آن، فرشتگان آمده و عیسی را با طعام آسمانی، خوراک دادند! نقشه دشمن در ارتباط با عیسی شکست خورد، اما این بدان معنا نیست که او از همین استراتژی علیه ما استفاده نمی کند. او ما را هدف قرار داده تا به جای رضایت از تدارک الهی و پادشاهی او، به دنبال تأمین نیازهای خدا به روش خودمان باشیم.

پولس می گوید کسانی که خدا را می جویند، نه کسانی که فقط می خواهند از خدا برای رسیدن به خواسته هایشان استفاده کنند، بلکه کسانی که مشتاقانه به دنبال قلب او و خشنودی او می باشند، آنانی هستند که بر آنچه در بالاست می اندیشند. در این وضعیت است که شبیه عیسی می شویم. اشتیاق ما در انجام اراده اوی است که ما را فرستاده است. پیامد شگرف و حیرت آور آن این است که ما اکنون که به شباهت عیسی هستیم، به بیراهه نرفته و دلسرد نمی شویم و خادم امین پادشاهی خدا هستیم! پولس در ادامه می نویسد: "پس، هر آنچه را در وجود شما زمینی است، بکشید، یعنی بی عفتی، ناپاکی، هوی و هوس، امیال زشت و شهوت پرستی را که همان بت پرستی است. به سبب همین هاست که غضب خدا بر سرکشان نازل



می شود." (کولسیان ۳: ۵-۶) به واژگان پولس نگاه کنید، او می نویسد: "طمع که همان بت پرستی است". این کلید بعدی ما در درک مفهوم واقعی بت پرستی است. درک بت پرستی در میان اقوام بت پرستی که مجسمه، مذبح و معابد می ساختند، کاری ساده است، اما برای تشخیص و درک آن در فرهنگ متمدن امروزی، با کاری دشوارتر روبه رو هستیم. پولس می گوید وقتی از قناعت خارج شده به طمع وارد می شویم، از رابطه صمیمانه با خدا به سوی بت پرستی و زنا گام برمی داریم. حال بیابید به واژه یونانی *Pleonexia* که در این آیه "طمع" ترجمه شده، نگاهی بیاندازیم. اجازه دهید از سه منبع بسیار معتبر، سه تعریف متفاوت را ارائه دهم.

- میل و خواست ناشایست برای بیشتر داشتن<sup>۴۸</sup>
- در وضعیت تمایل برای بیشتر داشتن از آنچه که حق ماست.<sup>۴۹</sup>
- این واژه به عنوان نوعی خودپرستی [خود بت پنداری] و روح آزمند به کار می رود.<sup>۵۰</sup>

بیابید توجه خود را به آخرین تعریف معطوف سازیم: "خودپرستی [خود بت پنداری] و روح آزمند و طماع". وقتی نخست پادشاهی خدا را نمی طلبیم، عشق و علاقه ما به جای پادشاهی خدا به سوی بت و حفاظت از خود متمایل خواهد شد. در این شرایط ما حریصانه به دنبال چیزی هستیم که باور داریم برای رضایت و خشنودی به آن محتاجیم. ما به دنبال لذت، ثروت، به دست آوردن مادیات، شهرت، مقام، منصب، محبوبیت، کامیابی، قدرت، اقتدار، شهوت و بسیاری از خواسته های مشابه خواهیم رفت که همه ناشی از نگرش "خود بُت پندارانه" ماست. زمانی که قانع نباشیم، خود را در این موقعیت خواهیم یافت. به سختی می جنگیم و تلاش می کنیم، زیرا نسبت به داده های الهی راضی نیستیم و در آنچه داریم و خدا به ما بخشیده، احساس آسایش نمی کنیم. خود را در ارتباط با نقشه او یا فرآیندی که در زندگیمان است، در فشار می بینیم.

بدون شک، قناعت و طمع دو نیروی متخاصم و متضادند. قناعت ما را از بت پرستی بازداشته و به قلب خدا نزدیک تر می سازد، در حالی که طمع ما را از خدا دور ساخته و به قربانگاه و مذبح بت پرستی می کشاند.

اینها دو واژه متضادند با معنایی کاملاً متقابل و مخالف که هر چه بیشتر تمایزشان را آشکار می سازند. ساده است ببینیم چرا نویسنده عبرانیان تا این حد با اطمینان و شجاعت این کلمات را می نویسد:

*pillar* ۴۸

*BDAG* ۴۹

*CCE* ۵۰

"زندگی شما بری از پولدوستی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید، زیرا خدا فرموده است: "تو را هرگز وا نخواهم گذاشت، و هرگز ترک نخواهم کرد." (عبرانیان ۱۳: ۵-۶)

در فصل بعد خواهیم دید که چطور قناعت در هر نوع شرایط سخت و مصیبت زا به ما اطمینان خاطر بخشیده و ما را از تسلیم شدن در دام هایی که دنیا بر سر راه ایمانداران می نهد، حفظ می کند، قناعت در خود سودی عظیم و آرامشی دارد که فراتر از ادراک ماست.

اما در مقابل، طمع موجب ناآرامی و اضطراب شده و از آرزوها و امیالی سیری ناپذیر تغذیه می شود. طمع، وضعیتی است که در آن فریب و تباهی، قریب الوقوع و اجتناب ناپذیرند.

## بخش عملی

درک روشن حقایق کلام خدا برای ما امری حیاتی است. کلام برای ما نگاشته شده، لذا هیچ کدام عذر و بهانه ای نداریم. هیچ کدام از ما نمی توانیم رو در روی خدا ایستاده و بگوییم: "اما خداوند، من نمی دانستم؟! " همانطور که او خود را در خلقتش برای همه انسانها مکشوف ساخته است تا عذری نداشته باشند، خود را در کلامش نیز هویدا ساخته تا هیچ کدام بهانه ای نداشته باشیم.

همانقدر که شنیدن این حقیقت که اطاعت ناقص همان بت پرستی است، باید برای آموختن این حقیقت شکرگزار هم باشیم. اگر بدانیم موضوع امتحان چیست، در هر زمانی می توانیم از آن با پیروزی عبور کنیم. این نیکویی و رحمت خداست.

از آنجایی که به سهولت ممکن است نسبت به جایی که اطاعت ناقص داشته ایم، یا دچار خیره سری و سرکشی شده و یا طمع ورزیده ایم، دچار کوری روحانی شویم، از روح القدس بخواهید تا هر قسمت از زندگیتان را که تحت نفوذ هر یک از اینهاست، برایتان آشکار سازد. از هر بخشی که نشانتان می دهد، توبه کرده و از او بخواهید شما را پاک سازد. در انتها بخواهید بار دیگر شما را پر ساخته و قدرت بخشد تا با تمام قلب خود از او پیروی نمایید.

## کاهش فشار

در فصل پیش دو جنبه متفاوت از بت پرستی را معرفی کردم: "سرکشی" و "طمع". حال بیایید ارتباط آنها را با هم بررسی کنیم، چرا که به شکلی همسو و هماهنگ عمل می‌کنند. بررسی چگونگی کارکرد توأمان این دو، ما را یک پله به درک آنچه ایماندار را در معرض کریپتونایت قرار می‌دهد، نزدیک تر می‌سازد.

### یک سناریوی دشوار

باز هم شائول را در نظر بگیرید. او از ماندن در اراده خدا خرسند نبود. سرکشی و خیره سری، او را مستعد طمع ساخت. نخستین خطای او در ارتباط با عمالیقان نبود، بلکه در اوائل حکمرانی اش در برخورد با فلسطینیان بروز یافت. این دشمنان اسرائیل، لشکری عظیم گرد آورده بودند؛ لشکری متشکل از سه هزار ارابه که به نوعی تانک زرهی آن دوران بود، و تعداد زیادی پیاده نظام که آنقدر بیشتر بودند که به ریگهای ساحل تشبیه شده اند! آنها در مکماش، اردو زده و آماده حمله بودند. لشکر شائول در قیاس با آنان هیچ به حساب می‌آمد. این لشکر تازه شکل گرفته بود و هنوز سامان نیافته بود. می‌خوانیم:

"چون مردان اسرائیل دیدند که در تنگی هستند، زیرا که قوم به غایت در فشار بودند، پس خود را در غارها و گودال‌ها و صخره‌ها و قبرها و چاه‌های آب پنهان کردند؛ حتی برخی از عبرانیان از اردن عبور کرده، به سرزمین جاد و جلعاد رفتند. و اما شائول هنوز در جلجال بود و سپاهیان جملگی لرزان و هراسان او را پیروی می‌کردند." (اول سموئیل ۱۳: ۶-۷)

آیا می توانید فشاری را که بر شائول بود تصور کنید؟ شما رهبر، فرمانده و پادشاهید و لشکر نوپای شما با لشکری با تجربه تر، نیرومندتر و بسیار عظیم مواجهه می شود. شائول با بدترین کابوس خود روبرو بود و مردان لشکرش یک به یک می گریختند. اما فرجی هم در راه بود، نبی اعظم، سموئیل قصد داشت آن روز آمده و برای خداوند قربانی بگذراند. این عمل اطمینان سربازان را به رهبری شائول باز می گرداند و آنان را در این نبرد تشویق و از نظر روحی تقویت می کرد. با این وجود، مشکلی وجود داشت:

"باری، شائول مطابق زمانی که سموئیل تعیین کرده بود، هفت روز درنگ کرد، اما سموئیل به جلجال نیامد و قوم از نزد او پراکنده می شدند. پس گفت: قربانی تمام سوز و قربانی های رفاقت را نزد من آورید، و خود قربانی تمام سوز را تقدیم کرد." (اول سموئیل ۱۳: ۸-۹)

بر هیچ کس پوشیده نبود که شائول از جانب خدا اجازه و اقتدار تقدیم قربانی را نداشت. این عمل مختص کاهن بود (سموئیل هم نبی بود و هم کاهن). اما اگر نسبت به شائول عادلانه قضاوت کنیم، در چنان شرایط پرفشاری، او و مردانش احتمالاً با خود می اندیشیدند که شرایط اضطرار، عمل و راهکاری اضطراری را نیز می طلبد. اما سموئیل توضیح داد که هیچ گونه هرج و مرجی در این موضوع خاص پذیرفته شده نیست.

"به محض این که تقدیم قربانی تمام سوز را به پایان رسانید، سموئیل از راه رسید و شائول برای خوش آمدگویی به او به استقبالش بیرون رفت. سموئیل پرسید: چه کرده ای؟ شائول پاسخ داد: چون دیدم قوم از نزد من پراکنده می شوند و تو در زمان مقرر نیامدی و فلسطینیان در مکماش گرد آمده اند، پس گفتم: اکنون فلسطینیان در جلجال بر من فرود خواهند آمد و من هنوز نظر لطف خداوند را نطلبیده ام. پس مجبور شدم خودم قربانی تمام سوز را تقدیم کنم. سموئیل به او گفت: لحنه رفتار کردی و فرمانی را که یهوه خدایت به تو داده بود، نگاه نداشتی، زیرا در آن صورت خداوند پادشاهی ات را تا ابد بر اسرائیل استوار می داشت. اما حال پادشاهی تو دیگر دوام نخواهد یافت، زیرا خداوند مردی موافق دل خود جسته و او را به رهبری قوم خویش مأمور ساخته است، زیرا آنچه را خداوند به تو فرمان داد، نگاه نداشتی." (اول سموئیل ۱۳: ۱۰-۱۴)

این کاری است که انبیا انجام می دهند؛ ابهام زدایی با ارجاع ما به آنچه خدا فرمان داده است. مردم به سهولت در شرایط دشوار می توانند خواسته های خدا را از یاد

ببرند. اعمال شائول که بر آمده از عدم امنیت و عدم قناعت و رضایت بود، این پیغام را به مردان اسرائیل انتقال می داد که شرایط سخت به ما این حق را می دهد تا انتخاب کنیم آیا اطاعت از خدا به نفع ماست یا نه. این موضوع کاملاً اشتباه است! همواره مهمترین کار اطاعت از خداست و این هیچ ارتباطی به شرایط و زمان ها ندارد. عدم امنیت شائول به سادگی نشانه فقدان قناعت در او بود. او می خواست هر آنچه که در اطراف اوست، تحت کنترلش باشد، اما شرایط کاملاً متفاوت بود. او از فشاری که بر او وارد می شد، متنفر بود و به دنبال راهی برای تسکین و تخفیف آن می گشت. عدم رضایت خاطر و عدم قناعت، او را به سوی طمع برای آرامشی سوق داد که آرزومندش بود.

در خدمت خدا اغلب با مصیبت، سختی و عذاب روبرو می شویم و این حقیقتی است که همه باید با آن دست و پنجه نرم کنیم. در واقع خود عیسی آن را وعده داده و تضمین می کند: "در دنیا برای شما زحمت خواهد بود." (یوحنا ۶: ۳۳) سختی ایمان ما را تقویت می بخشد. اگر می بینیم ایمانمان ضعیف شده و در مقیاس ایمان کم آورده ایم، وقت آن است که نزد خدا فریاد برآوریم، کلام او را بجوییم و در انتظار روح او بمانیم. اگر چنین کنیم، با ایمانی نیرومندتر از قبل، از دل بحران ها و فشارها بیرون خواهیم آمد.

ایمان ما متاعی گرانبهاست؛ در واقع ارزشمندترین منبعی است که در زمین در اختیار داریم. بیایید اینطور فرض کنید که اگر فردی به شما یک سرمایه گذاری پرسود و بدون ریسک را پیریگهادهد، چه پاسخی می دهید؟ آیا امکانش هست که شکایت کرده و بگویید: "این زیادی سخت است و کار زیادی می برد؟" یا سریعاً این فرصت را می قاپید و در این برنامه مطمئن سرمایه گذاری می کنید؟ مطمئناً شروع می کنیم و توقع سودی عظیم را داریم.

این هیچ تفاوتی با سختی هایی که هربار با آن روبه رو می شوید، ندارد؛ سختی هایی که به مراتب بزرگتر از ظرفیت شما هستند. به من اعتماد کنید، به آنها به عنوان فرصتی برای خود نگاه کنید. نه به این خاطر که می خواهد ناامیدتان سازد، بلکه به این دلیل که می توانید ایمانی عظیم تر را به عنوان پاداش دریافت نمایید.

## یک سناریوی دشوار دیگر

حال داوود را در نظر بگیرید که در نقطه مقابل شائول قرار دارد. او با چالش هایی به مراتب هولناک تر روبه رو شد. او و آخرین ششصد نفر دوست و همراهش بر روی زمین، همگی طرد شده بودند. این فقط یک روز بد نبود، بلکه قرار بود بدتر از این هم باشد. آنها به خانه

هایشان در صقلع بازگشتند، اما همه چیز از دست رفته بود. در واقع عمالیقیان بر آنجا یورش آورده و هر چیز با ارزشی از جمله زن و فرزندان و زندگی‌شان را غارت کرده و با خود به اسیری برده و مابقی را سوزانده بودند. هیچ چیز باقی نمانده بود! می‌توانید احساسات داوود را تصور کنید؟ او بیش از دوازده سال در بیابان و صحراهای اسرائیل مخفی شده بود. او هیچ وقت طی این دوران، امکان دیدن خانواده و دوستان کودکی اش را نداشت و از شرکت در جلسات پرستشی، لذت بردن از روابط عاشقانه یا هر رویداد ملی و اجتماعی دیگری محروم بود. او مجبور بود خود را از سربازان ویژه اسرائیلی که در تعاقب او و به دنبال شکارش بودند، مخفی کرده یا بگریزد. این شرایط آنقدر خطرناک شد که او مجبور شد به همراه مردان و خانواده اش در کشوری بیگانه دو سال پناه جوید. این دوران برای داوود چقدر طولانی می‌نمود؟ پاداش خدمت به خدا کجا بود؟ چند بار شرایطی پیش آمد که داوود می‌توانست ابتکار عمل را به دست گیرد و رهبر اسرائیل را که خدا او را زبردستش ساخته بود، بکشد. این کار می‌توانست از فشار و رنج‌هایی که داوود متحمل می‌شد، بکاهد. اما او وفادار و پایبند بود و برای چهارده سال در همان قناعت باقی ماند.

همینجا لحظه‌ای توقف کرده و در این باره تأمل نماییم. آیا خود را در شرایطی یافته‌اید که پس از سه هفته سختی، دلتان خواسته که تسلیم شوید؟ سه ماه، یا سه سال چطور؟

سه سال پیوسته در سختی و مصیبت بودن، زمانی بسیار طولانی است، اما این در برابر آنچه داوود تحمل کرد، رنگ می‌بازد. شائول حداکثر یک هفته دشوار را پشت سر گذاشت و عاقبت تسلیم شد. او به دنبال کسب احترام و جایگاهی بالاتر در دید مردانش، از خدا ناطاعتی کرد. او رفتاری را برگزید که هم فشار را از روی او بر می‌داشت و هم جایگاه او را ارتقا می‌بخشید. او برای ترفیع و ارتقایی که تنها از جانب خدا حاصل می‌شود، صبر نکرد.

بیایید بازگردیم به داستان داوود؛ او و مردانش در بازگشت به صقلع هر آنچه را که عزیز و با ارزش می‌دانستند، از دست رفته یافتند. داوود احتمالاً با خود فکر می‌کرد که به ته خط رسیده است، اما وضع از این هم بدتر بود. مصیبت و سختی بزرگتری هم در راه بود. حال مردانش، آن ششصد نفری که تنها دوستان او بر این کره خاکی بودند، آنقدر خشمگین بودند که قصد داشتند او را سنگسار کنند.

"داوود سخت پریشان حال بود زیرا مردم از سنگسار کردن او سخن می‌گفتند، چرا که جان هریک از مردم به خاطر پسران و دخترانشان تلخ شده بود. اما داوود خویشتن را در یهوه خدای خود تقویت کرد. (اول سموئیل ۳: ۱)

مردان شائول در آن شرایط بحرانی، ترک خدمت کردند. او احساس تنهایی کرد و در آن ناامیدی، نیازمند تأیید، احترام و افتخار بود. اما حاضر بود برای به دست آوردن آنها فرمان خدا را نادیده بگیرد.

اما در مقابل، مردان داوود خدمت خود را ترک نکردند، بلکه قصد جان او را نمودند! شرایط داوود به مراتب سخت تر از شرایط شائول بود. عدم قناعت شائول موجب شد او به جای آنکه منتظر سموئیل مانده و به خدا اعتماد نماید، به کاهش فشار با آن عمل نامطیعانه روی آورد. اما واکنش داوود کاملاً متفاوت بود:

" داوود سخت پریشان حال بود زیرا مردم از سنگسار کردن او سخن می گفتند، چرا که جان هریک از مردم به خاطر پسران و دخترانشان تلخ شده بود. اما داوود خویشتن را در یهوه خدای خود تقویت کرد. آنگاه داوود به ابیاتار کاهن، پسر اخیملک گفت: "تمنا اینکه ایفود را نزد من آوری." پس ابیاتار ایفود را نزد داوود آورد. داوود از خداوند مسئلت کرده، پرسید: "آیا به تعقیب مهاجمان بروم؟ آیا به آنها خواهیم رسید؟" خداوند پاسخ داد: "تعقیبشان کن، زیرا به یقین بدیشان خواهی رسید و قوم خود را خواهی رهانید." (اول سموئیل ۳۰: ۶-۸)

داوود تلاش نکرد با حرف زدن راه خروجی از این وضع پیدا کند، یا نقشه ای گستاخانه را ابداع کند که بوی غرور می دهد. او نگفت: "شکست خوردم! مگر در این مدت که خدا را وفادارانه خدمت کردم، چه چیز خوبی نصیب شد؟ من بهترین سال های عمرم را به او دادم و او را زیردست چنین رهبر ظالمی قرار داد. او تنها بانی این زندگی جهنمی است که در آن به سر می برم."

داوود هرگز خدا را سرزنش نکرد. او هرگز در حسرت قصر نبود. داوود در شرایط سخت خود، می توانست با کشتن شائول انتقام گرفته و خود را به بالای تختی که خدا به او وعده داده بود، برساند. اما داوود چنین نکرد، او برخلاف شائول، منتظر خدا ماند. او در همان الگوی قناعتش باقی ماند و تصمیم گرفت ابتدا از خدا مسألت نماید.

رهایی و تدارک الهی همواره از راه می رسد، اما نه پیش از آنکه فرصت ناطاعتی از کلام خدا خود را عرضه دارد، درست بسان و سوسه بیابان، جایی که شیطان به عیسی این شانس را داد تا پیش از آنکه فرشتگان آمده و خدمتش کنند، خود را از آن کشاکش و درد برهاند. همیشه ماجرا به همین منوال است. اما ماندن در محدوده قناعت مانع می شود تا به جای طلبیدن تدارک الهی و سرافرازی توسط او، به دنبال راههای خود برای ترقی و تدارک باشیم.

## بازگشت به عمالیقیان

در ادامه بررسی زندگی شائول، توجه خود را بر اتفاقی که در رابطه با عمالیقیان افتاد معطوف می‌داریم. از نظر تاریخی این اتفاق پس از مواجهه شائول با فلسطینیان رخ داد.

نااطاعتی شائول در اجرای فرمان خدا نسبت به عمالیقیان از کجا آب می‌خورد؟ چرا در حالی که فرمان خدا کاملاً واضح بود، او جان پادشاه و بهترین حیوانات آنجا را نگرفت؟ باز هم باید گفت که این، جز رفتاری طمعکارانه نیست، که برآمده از عدم امنیت درونی شائول و نارضایتی و عدم قناعت او در خواست و اراده خدا بود. نخست باید پرسید چرا از کشتن شاه عمالیقیان صرف نظر کرد؟ زنده نگه داشتن شاه برای ملت فاتح یک غنیمت عظیم بود. در آن روزگار وقتی شاهان در جنگی پیروز می‌شدند، شاه مغلوب را به قصر خود می‌آوردند. جلوی چشم نگه داشتن پادشاه ملتی که شکستش داده‌اید، مانند یک یادبود و غنیمت زنده است. هربار که نگاهتان بر او می‌افتد، پیروزی بر کل سرزمینش را به یاد می‌آورید. دیوان سالاران و خادمین قصر نیز هربار با دیدن او، قدرت رهبری شما را به یاد می‌آورند. این یک عامل تقویت‌کننده منیت و اطمینان درونی است و به خصوص اگر رهبری باشید که در عدم امنیت به سر می‌برید، می‌تواند به نفع شما باشد.

اما پرسش دوم این است که چرا نمی‌بایست بهترین گوسفندان، بزها، گوساله‌ها، گاوها و بره‌ها را نگه می‌داشت؟ دلیل این کار شائول نیز، همان انگیزه‌ای است که او را به زنده نگه داشتن شاه عمالیقیان سوق داد. شائول آزمنده احترام و تکریم از جانب سربازان و قومش بود. اگر به آنها بهترین حیوانات عمالیقیان را می‌داد، این کار همچون یادآوری دائمی برای رهبری عالی او به کار می‌رفت. دورانی می‌رسید که مردم قدرت، استراتژی و حکمت او در یورش پیروزی بخش او را به یاد آورده و به آن می‌بالیدند. این کار نشان می‌داد که خدا همراه اوست و مانع می‌شد کسی اقتدار او را زیر سؤال ببرد.

طمع شائول باعث می‌شد او پیوسته به دنبال اعتبارآفرینی برای خود باشد. در واقع او پس از این پیروزی به دنبال ساخت بنای یادبودی برای خود بود. زمانی هم که نبی خدا او را برای ناطاعتی اش توبیخ کرد، به جای توبه از این گناه [نااطاعتی از خدا]، بیشتر نگران قضاوت رهبران و شهروندان بود (اول سموئیل ۵۱: ۰۳ را ببینید). از نظر او غیبت سموئیل که نبی مورد احترام قوم بود، از محبوبیت او می‌کاست، بخصوص آنکه سموئیل فقط او را توبیخ کرده بود. او نیازمند یک تأیید تضمین شده برای رهبری و اقتدارش بود، که اتفاقاً از جانب خدا به او تفویض شده



بود. او بیش از هر چیز دیگری آرمند احترام، افتخار، عظمت و اقتدار بود. این طمع او را به سرکشی و تمرد از فرمان خدا سوق داد. به بیان ساده می توان گفت شائول در انجام اراده خدا قانع و راضی نبود.

### یک منبع

حال برایمان روشن است که چگونه یک بت، تبدیل به منبعی برای ارضای آرزوهای طمعکارانه و فزون خواه ما می شود. این امر می تواند در هر بخشی از زندگی مان رخ دهد. بت، جایی را که خدای سزاوارش است، به خود اختصاص می دهد. بت می تواند تأمین کننده آسایش، آرامش، اقتدار، احترام و امثال آن شود. خدا می گوید: "برای خود بت مسازید و تمثال تراشیده و ستون برپا مکنید و تندیس سنگی در سرزمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید، زیرا من یهوه خدای شما هستم." (لاویان ۲۲: ۱) ماییم که بت را می سازیم و این بت ضرورتاً از سنگ و چوب و فلز نیست. قدرت بت درون قلبهای ما قرار دارد.

بت می تواند هر چیزی باشد که در زندگی مان مقدم بر خدا قرار می دهیم. بت هر چیزی است که ما بیش از خداوند به آن علاقمند بوده، دوستش داریم، برآن اعتماد داریم، طالبش هستیم و توجه ما را به خود جلب می کند. خداوند برای همسرمان لیزا آشکار کرد که بت پرستی چیزی است که نیرویمان را از آن می گیریم یا صرف آن می کنیم. زمانی یک ایماندار به سوی بت پرستی کشیده می شود که اجازه می دهد قلبش با نارضایتی آکنده شده و به دنبال تحصیل رضامندی، جدا از اراده خدا باشد. این خرسندی می تواند در یک فرد، در مالکیت یا در یک فعالیت باشد.

امیدوارم اکنون کاملاً روشن شده باشد که بت پرستی به مراتب فراتر از مجسمه و تندیس و معبد و مذبح است. متأسفانه با تقلیل بت پرستی به این چیزها، بسیاری از افراد، برخی از هشدارهای جدی و حیاتی کتاب مقدس را نادیده گرفته اند. در فصول پیش رو به روشن سازی ماهیت واقعی بت پرستی ادامه داده و درخواهیم یافت که تا چه اندازه در فرهنگ قرن بیست و یکم شایع و مخرب است.

### بخش عملی

بنیاد بت پرستی زمانی شکل می گیرد که ما نیروی خود را از چیزی یا کسی غیر از خدا گرفته یا این نیرو را صرف آن می کنیم. بت تبدیل به منبع چیزی برای ما می شود. قرار نیست دچار افراط شده و بگوییم هرکسی باید دست از شغل خود

بکشد زیرا باید برای تأمین نیازهایش، به جای کارفرمایش بر خدا توکل نماید. اما می‌بایست این حقیقت را به درستی تشخیص دهیم که این خداست که از طریق شغلیمان، نیازهایمان را برآورده می‌سازد.

می‌توانیم ببینیم که خدا از طریق خانواده، نیازهای عاطفی ما را برآورده ساخته و ما نیز قادریم در راستای دریافت محبت آنها، این عشق را بازگردانیم، اما باید خدا را به عنوان منبع این عشق و محبت بازشناخته و او را تکریم نماییم. از همه مهم‌تر، باید خدا را به عنوان منبع حیاتمان تجلیل نموده و به این ترتیب هرگز اجازه ندهیم چیزی ما را از او جدا سازد.

امیدواریم اکنون این حقیقت را درک کرده باشید که بت پرستی چیزی به مراتب بیشتر از تعظیم و تکریم در برابر یک مجسمه است. از خدا بخواهید تا به شما نشان دهد که بت پرستی در چه بخشهایی از شهر، جامعه و اجتماعتان نفوذ کرده، سپس برای آن بخش‌ها در شکاف ایستاده و شفاعت نمایید. دعا کنید خدا نور حقیقت خود را بر این مکان‌ها تابانده و فرزندانش را همچون نور خود به آنجا بفرستد و خود را به عنوان خداوند همه قوم‌ها بشناساند.

## کریپتونایت!

بیاید به آنچه در فصول پیشین بررسی کردیم، نگاهی کلی بیاندازیم. اصل ماجرای بت پرستی، در ارتباط با مجسمه، تندیس، مذبح و معبد نیست. اینها صرفاً محصولات جانبی موضوعی عمیق تر هستند. بت پرستی، کنار گذاشتن خواسته روشن خدا جهت فرو نشاندن عطش امیال و آرزوهایی است که در تقابل با اراده او قرار دارند.

چنین نگرشی از خدا محصول طمع است. در نتیجه اگر فرد اسیر بت پرستی شود، خدا از او دست شسته و او را به طبیعت سقوط کرده اش وامی نهد تا در پی ارضای خواسته های طبیعی فاسدش دست به اعمالی ننگین بزند. لذت طلبی، خوشگذرانی و تعاقب آنها بلاخره فرد را به جای حیات، به سوی مرگ رهنمون می گردد.

این ماجرا برای ایماندار نیز فرق چندانی ندارد. یک مسیحی نیز زمانی درگیر بت پرستی می شود که برای ارضای نیازی قوی، آنچه را که خدا به روشنی آشکار ساخته، بی حرمت می سازد. بنابراین بت پرستی در اصل ناطاعتی آگاهانه نسبت به اراده خداست. این با زمانی که ایماندار به دام گناه افتاده و توبه می کند، فرق دارد. بت پرستی زمانی رخ می دهد که ایماندار خود را تسلیم گناه می کند. چنین مرد و زنی خواسته ها و امیال خود را بالاتر از اراده خدا قرار داده و بتی را شکل می دهند.

بت پرستی، همان کریپتونایت روحانی است.

اگر برگردیم و در مورد مثال های متفاوتی که در فصول پیشین به بحث گذاشتیم، تأمل نماییم، به این نتیجه خواهیم رسید که جرایم با آن همراستا بودند.

عخان به روشنی فرمان یافته بود هر آنچه را که از اریحا بردارد، می بایست به خدا تقدیم نماید. اما وقتی گیر افتاد، اعتراف کرد که: "وقتی در میان غنایم ... دیدم، طمع ورزیدم" (یوشع ۷: ۱۲) در ترجمه دیگری آمده: "به شدت آن ها را می خواستم". آنچه عخان می خواست، برایش مهم تر از حکم خدا بود. او فاقد ترس خدا بود و آگاهانه ناطاعتی کرد. گناه عامدانه او چیزی جز بت پرستی یا همانطور که ما عنوان کردیم، "کریپتونایت روحانی" نبود. بت پرستی او، نه تنها موجب داوری او و خاندانش شد، بلکه گریبان جامعه را نیز گرفت، اسرائیل ضعیف شد و قادر نبود بر ملت‌های دیگر برتری یافته و آنها را فتح کند.

کلیسای قرن‌تس به دفعات به دنبال ارضای خواسته های نفسانی خود بود؛ آن هم با بی توجهی به آنچه که خدا برایشان آشکار ساخته بود. در واقع پولس می نویسد: "چرا هنوز نفسانی هستید؟" (اول قرنتیان ۳: ۳). آنها دچار حسادت، دسته بندی و جدال با یکدیگر بودند، مرتکب زنا می شدند و با دیده اغماض بدان می نگریستند، همدیگر را به محاکمه می کشیدند و وقتی برای شام خداوند گرد می آمدند، به واقع برای یادآوری عیسی نبود. آنها پیوسته به دنبال ارضای اشتها و ذائقه نفسانی خود بودند و چون نفس و ارضای آن، نقطه تمرکز آنها بود، آگاهانه از فرامین الهی ناطاعتی می کردند. به همین دلیل است که پولس در انتها می نویسد: "پس ای برادران من، چون برای خوردن گرد هم می آید، منتظر یکدیگر باشید. اگر کسی گرسنه است، در خانه خود غذا بخورد تا گرد هم آمدن شما به محکومیت نینجامد. در خصوص سایر چیزها نیز چون نزدیکان آمد، دستورات لازم را خواهم داد." (اول قرنتیان ۱۱: ۲۳-۲۴). آنها به دلیل طمع یا بت پرستی شان، ضعیف و مریض بودند و بعضی دچار مرگ زودرس می شدند. آنان همچون سفیران آسمان زندگی نمی کردند.

همین مطلب در ارتباط با مخاطبان یعقوب در رساله اش نیز صادق است. آنان به شدت نسبت به یکدیگر حسد می ورزیدند، انگیزش آنها آرزوهای خودخواهانه بود و جنگ و جدل برپا می کردند. یعقوب خاطر نشان می سازد که آنها "طمع می ورزیدند و به دست نمی آوردند". (یعقوب ۴: ۲) بار دیگر می بینیم که ایمانداران برای ارضای خواسته های خودخواهانه شان مرتکب گناه می شدند. یعقوب آنها را زانیه ها [زناکاران] نامیده، زیرا مرتکب بت پرستی شده بودند. آنها نه مجسمه یا تندیس ساخته بودند، نه مذبح و معبدی بنا کرده بودند. هر چند در اینجا اشاره شده، اما کریپتونایت روحانی که اسیرش بودند، به احتمال زیاد آنان را از یک زندگی ماورالطبیعه بازداشته بود.

بت پرستی صرفاً گناه نیست، بلکه گناه آگاهانه و عامدانه است. در اصل چیزی است که ما مهم قلمداد می‌کنیم و بدون توجه به گفته خدا در مورد آن، سعی می‌کنیم به دستش آورده یا انجامش دهیم.

این همه داستانی است که در باغ عدن رخ داد. آدم و حوا آزمند چیزی گشتند که در نظرشان نیکو، مفید، خوش خوراک و چشم نواز بود و می‌توانست آنان را حکیم سازد. آنان آگاهانه و عمدتاً نسبت به آنچه که خدا فرموده بود، ناطاعتی کردند. به محض آنکه این راهکار را برمی‌گزینیم، فریب آغاز می‌شود. در این شرایط عمیقاً باور داریم که هنوز در رابطه‌ای خوب با خدا هستیم، در حالی که واقعیت چیز دیگری است. سپس خدا مجبور می‌شود پیام آوری برای ما بفرستد، یک نبی، رسول، شبان یا دوستی که آنقدر دوستانه دارد و نگرانمان است که حقیقت را بگوید. با این همه در این وضعیت، فریب درون فکر ما قلعه‌یی را تصاحب کرده که هر چند امکان شکستنش هست، اما کار ساده‌ای نخواهد بود. فصل نخست رومیان در مورد کسانی صحبت می‌کند که چنین رفتاری دارند: "با شرارت خود حقیقت را سرکوب می‌کنند" (آیه ۱۸). وقتی حقیقت درباره خدا و راه‌های او را مانع می‌شوند، درک و پذیرش نیز سخت‌تر می‌شود. در چنین شرایطی آنان "هرچند خدا را شناختند، اما او را چون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند، بلکه در اندیشه خود به بطلت گرفتار آمدند و دل‌های بی‌فهم ایشان را تاریکی فرا گرفت. اگرچه ادعای حکمت می‌کردند، اما احمق گردیدند." (رومیان ۱: ۱۲-۲۲) در چنین شرایطی، حقیقت، پیچیده و دست‌نیافتنی شده و تعالیمی تحریف شده و جایگزین در ارتباط با خدا شکل می‌گیرند که گناه را تأیید و مسیر زندگی را به شکلی نادرست به تصویر می‌کشند. این وضعیت برای ایمان‌داری هم که درگیر بت پرستی می‌شود، فرقی ندارد. ببینید یعقوب چه می‌گوید:

"به جای آورنده کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید!"  
(یعقوب ۱: ۲۲)

وقتی کلام خدا را به وضوح و صریحاً می‌شنویم و از آن اطاعت نمی‌کنیم، چیزی که در درون ما اتفاق می‌افتد، این است که نقابی به نام فریب، قلب ما را می‌پوشاند. در این شرایط کاملاً باور داریم از دید خدا، عیسی و پادشاهی او، در جای درستی قرار داریم و فردی عادل هستیم، اما در واقعیت در هماهنگی با خدا نیستیم. واژه "فریب" اینطور تعریف شده: "آنچه که باعث می‌شود چیزی جعلی و بی‌ارزش را به عنوان حقیقت و چیزی ارزشمند تلقی کرده و بپذیریم". نمی‌دانم در شما هم، چنین ترس مقدسی را برمی‌انگیزد یا نه، به هر حال امیدوارم چنین باشد.

در واقع ناطاعتی آگاهانه و عامدانه چیزی نیست که سرسری از آن بگذریم. خود را مسخره می کنیم اگر بگوییم چون فیض و بخشش و محبت خدا همه را پوشانیده، می توانیم این هشدارهای عهد جدید را نادیده بگیریم. به یاد داشته باشید همان خدا که فیض و محبت و بخشایش خود را در عهد جدید آشکار ساخته، خطرات ناطاعتی را نیز نشان داده است.

ما نمی توانیم صرفاً بخشهایی را که از کتاب مقدس دوست داریم، گلچین کنیم و آنهایی را که دوست نداریم، نادیده گرفته یا حتی دور بیاندازیم. این طرز فکر به خودی خود، فریب است. ما باید پذیرای تمام مشورت کلام خدا باشیم. متأسفانه ما اخیراً شاهد یک نادیده انگاری فراگیر نسبت به حقیقت در کلیساهای مدرن هستیم. علت این نیست که خدا حقیقت را از ما دریغ داشته، بلکه به علت بت پرستی ریشه دار و یکپارچه ای است که در کلیسا بروز یافته است.

یعقوب در ادامه می گوید:

"زیرا هرکس که کلام را می شنود اما به آن عمل نمی کند، به کسی ماند که در آینه به چهره خود می نگرد و خود را در آن می بیند، اما تا از برابر آن دور می شود، از یاد می برد که چگونه سیمایی داشته است." (یعقوب ۱: ۲۳-۲۴)

افرادی که کلام خدا را می شنوند و از آن اطاعت نمی کنند، فراموش خواهند کرد که در مسیح کیستند. آنها در کلیسا، گروه های کوچک یا کنفرانس ها که کلام خدا موعظه می شود، یک روش و رفتار را دارند؛ اما به محض آنکه از این موقعیت بیرون می روند، اعمالشان مطلقاً فرقی با افراد دنیوی ندارد. کلام خدا آینه است، لذا وقتی در برابر آن هستند، بر طبق آن سلوک می کنند. در نتیجه مجبور می شویم تعلیمی تحریف شده را ابداع کنیم تا بتوانیم توضیح دهیم که چرا مشکلی ندارد این که رفتارمان با مردم بیرون تفاوتی ندارد. احتمالاً می گوییم: "مسیحیان واقعاً با بی ایمانان فرقی ندارند، تنها فرقدمان این است که صرفاً بخشیده شده ایم"، یا می گوییم: "خدا می داند که ما طبیعتی سقوط کرده داریم و هرگز قادر نیستیم در این دنیا در تقدس گام برداریم. به همین دلیل است که او ما را با فیضش پوشانده است." ما می توانیم آیاتی را در تأیید این نگرش ها در بخش های مجزای کتاب مقدس بیابیم، اما باید آیات فراوان دیگری را دور بیاندازیم تا واقعاً بتوانیم این الهیات گمراه را باور کنیم.

ما باید تصمیم بگیریم که:

- آیا واقعاً می خواهیم در لجنزار گناه زندگی کنیم؟
- آیا می خواهیم اثرات کریپتونایت، نیروی ما را به عنوان سفیران خارق

### العاده خدا تحلیل برد؟

- آیا حاضریم به خاطر پافشاری بر این تعالیم فریبنده، در سطحی نازل تر از آنچه برایش خلق شده ایم، بمانیم.
- آیا صرفاً مایلیم بدون هیچ تفاوتی با مردم دنیا زندگی کنیم و عاقبت از این زندگی رها شده و به آسمان برویم؟
- یا خواهان پیشبرد پادشاهی خدا و تحقق رویای هیکل یا معبد آخر (کلیسا) هستیم که در چند فصل پیش دیدیم؟

ما با پذیرش کریپتونایت، شور، نشاط، توان، قدرت دگرجهانی و توانایی دگرگون ساختن دنیا را از دست می دهیم. در اصل بر حقیقت سرپوش می گذاریم و با بازداشتن آن، عیسی را از باقی جهان پنهان می سازیم. به همین دلیل بود که پولس در نهایت بر سر قرنطیان فریاد می کشد که:

"سر عقل بیایید و دیگر گناه نکنید؛ زیرا هستند بعضی که خدا را نمی شناسند. این را می گویم تا شرمند شوید." (اول قرنطیان ۱۵: ۳۴)

او به این کلیسا می گوید که توان آن را دارند که همچون عیسی زندگی کنند؛ با این وجود، هنوز مشغول بت پرستی شان هستند. آنها هنوز باور دارند که چسپیدن به آنچه برایشان مهم است، ارزش نادیده گرفتن حقایق مکشوف شده کلام خدا را دارد. آنها کلام خدا را سرسری گرفته و حقیقت را در زندگی شان خفه کردند و در نتیجه فلج شده، قدرتشان را از دست داده و توان تغییر جامعه خود را نداشتند. این در سطوح مختلف تأسف بار است، اما بدترین جنبه این است که آنها گم شده و احاطه شده با بت هایشان بودند و هیچ باز نمود تجلی آشکاری از عیسی نداشتند. در واقع پولس به آنها می گوید: "شما تنها عیسی یی هستید که گمشدگان در قرنطس می بینند. اگر آنها نتوانند گواهی بر قدرت قیامت و طبیعت او را در شما ببینند، هرگز امکان دیدن آن را نخواهند داشت. چرا بر حقیقت سرپوش می گذارید، آن هم نه فقط برای خودتان و کلیسایتان، بلکه حتی برای نجات نیافتگان جامعه تان؟"

وقتی با خدا همگام باشیم، در یک هماهنگی با خود زندگی قرار داریم.

آیا در شگفت نیستید که چرا گمشدگان پیرامونمان جذب ما نمی شوند، یا اگر می شوند جذب چیز اشتباهی می شوند که به خورد آنها می دهیم؟ آیا آنها صرفاً شیفته شوخ طبعی ما، روش های هوشمندانه، سرگرمی ها، یا موسیقی های ما می شوند؟ یا آنچه که ابتدا می بینند، یک پادشاه زنده نیرومند در ما و در میان ماست؟! کلیسای نخستین را در نظر بگیرید، مردم آنها را خدایان قلمداد می کردند و می خواستند در برابرشان زانو بزنند تا جایی که رسولان مجبور بودند فریاد بزنند:

"نه، ما خدایان نیستیم. ما فرزندان خدای قادر متعال هستیم".  
پطرس مجبور شد قاطعانه به افسر رومی بگوید: "برخیز، من نیز انسانی بیش  
نیستم." (اعمال ۰۱: ۶۲)

پولس مجبور شد با فریاد به همه شهروندان لیستره بگوید: "ای مردان، چرا چنین  
می‌کنید؟ ما نیز چون شما انسانی بیش نیستیم." (اعمال رسولان ۴۱: ۴۱-۵۱)  
در مالت مردم فکرشان عوض شد و گفتند از خدایان است. " (اعمال ۲۸: ۶)  
در تسالونیکي چنین گزارش شد که: "این مردان که همه دنیا را به آشوب کشیده  
اند، حال به اینجا آمده‌اند." (اعمال ۷۱: ۶)  
در مورد مردم اورشلیم آمده: "مردمان همگی ایشان را بسیار محترم می  
داشتند." (اعمال ۵: ۳۱)

چنین گزارش‌هایی را نه در شهر قرن‌تس می‌بینیم و نه در جوامع امروزی مان. آیا  
علت این نیست که کریبتونایت در ما جا خوش کرده است؟ من باور دارم که ما به گوشی  
آیفون شکسته‌ای دل خوش کرده ایم که نمی‌توان با آن پیغامی ارسال کرد. به ما گفته  
شده که تلفن برای همیشه خراب شده، بنابراین می‌توانیم زندگی بدون آن را بپذیریم.  
من کسی نیستم که به این شرایط دل خوش کنم. من حاضر نیستم شور و  
شوق، حیات، سلامتی، توانایی و قدرتی را که خدا بخشیده تا به واسطه آن به دنیای  
گمشده، منجی زنده و شاهمان را نشان دهم، به سادگی از دست بدهم. باور دارم  
بسیاری به یک حیات ناچیز قانع شده‌اند و به آن اندازه که زنده بمانند، می‌خورند.  
من در این باره، یک ضرورت الهی احساس می‌کنم؛ مأموریتی از جانب خدا تا  
برایتان بنویسم. این کتاب برای شمایی است که از زندگی در زباله دانی و لجنزار و  
خوکدانی دنیای کنونی راضی نیستید. اگر به دنبال زندگی در سطحی بالاتر و یک  
زندگی قیام کرده‌اید، این کتاب برای شماست.  
در واقع باید گفت که پدر شما خدا نه فقط این را برایتان می‌خواهد، بلکه برای  
اینکه چنین حیات وافر داشته باشید، غیرت و اشتیاق دارد. او مشتاق است که  
طبیعت الهی و قدرت او را بیش از آنچه آرزومندش هستید، تجربه نمایید.  
خدا مانع ما نیست، اگر مانعی احساس می‌کنیم، به "خودبت پرستی" ماست.

### III

همانطور که پیش می‌رویم، نگاهی ژرفتر به فریبی خواهیم انداخت که بسیاری  
را در کلیسای مدرن کور ساخته است. خواهیم دید آنچه که به عنوان مسیحی نرمال



پذیرفته ایم، بر اساس استاندارد آسمان، نرمال نیست. ما خواندگی، سرنوشت و مقامی عظیم داریم که منتظر ماست. اکنون زمان آن است که این ناطاعتی و رخوت را به در آورده و خود را با عظمت، جلال، قدرت و شکوهی که در عیسی مسیح است، ملبس سازیم.

## بخش عملی

بت پرستی زمانی شروع می شود که ما قلب خود را نسبت به آنچه خدا می گوید، سخت می سازیم. این ریشه بت پرستی است. به همین دلیل بود که خدا به اسرائیل گفت باید قلب خود را چاک بزنند نه جامه هایشان را. او خواهان توبه ای تصنعی نبود که نمی توانست ریشه این مسأله یعنی قلب سختی را که دیگر قادر به شنیدن و توجه به صدای خدا نبود، دگرگون سازد.

تثنیه باب ۸ به ما توضیح می دهد که این علت توبیخ اسرائیل بود تا آنها دریابند که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر می شود. زیستن بر اساس کلام خدا، صدای او را منبع حیات ساخته و این چیزی است که ما را در برابر بت پرستی محافظت می کند و ما را به سوی زندگی نیرومندی که خدا ما را بدان فراخوانده است، رهنمون می سازد.

صدای خدا در زندگی شما چه نقشی دارد؟ آخرین بار چه زمانی بود که برای تصمیماتتان به دنبال هدایت او بودید؟ وقتی دعا می کنید، آیا یک طرفه است، یا به صورت یک مکالمه؟ همین حالا وقت بگذارید و از خدا دعوت کنید تا با شما مکالمه ای داشته باشد. خاموش بایستید و به صدای او گوش دهید. این گفتگو را ادامه دهید و وقتی تمام شد، آنچه را که به شما گفته بنویسید.



## گناه

گناه، آیا شهامت بحث در این باره را داریم؟ آیا بیش از حد چالش برانگیز است؟ اما چرا نباید خواهان آگاهی از دشمن مان باشیم تا بتوانیم تدبیری درست برای غلبه بر آن بیابیم؟

گناه واژه ای است که به این خاطر که ممکن است به واسطه تعالیم، موعظه ها و ملامت های شریعت گرایانه دردی را تحمیل کند، معمولاً یا در مکالمات از به کار بردنش پرهیز می کنیم، یا خیلی سرسری از کنارش می گذریم. بیایید از منظر کتاب مقدس به آن نگاهی بیاندازیم:

"بلکه تقصیرات شما، میان شما و خدایتان جدایی افکنده است، و گناهانتان روی او را از شما نهان ساخته است تا نشنود." (اشعیا ۵۹: ۲)

واژه عبری گناه، *awon* است. این یکی از چهار واژه اصلی است که در عهد عتیق، معرف گناه می باشد. با این وجود بر طبق یکی از لغتنامه های واژگان عبری عهد عتیق ((*WSOTDICT*)، این واژه، معرف گناهی است که به طور خاص شرورانه است، و قویاً مُوید مفهوم انحراف آگاهانه و عامدانه است. در واقع این واژه همان گناه آگاهانه است، یا آنطور که ما معرفی اش کردیم، همان کریپتونایت روحانی است که ما را از خدا جدا می سازد. این گناه ما را نسبت به فضایل الهی بیگانه می سازد؛ فضایی که مستلزم زندگی خدایسندانه هستند. وقتی بدون اندوه و تأسف مرتکب گناه می شویم، وارد بت پرستی شده و به یک زناکار بدل می شویم. با این کار خود را دشمن خدا می سازیم.

واژه عهد جدیدی گناه، *hamarita* است (فعل قرینه آن *hamartano* است) این

دو واژه در اکثر موارد به عنوان واژه گناه در عهد جدید به کار رفته اند. فرهنگ واژگان<sup>۳</sup> کتاب مقدس عنوان می کند کسی که *hamarita* می شود، کسی است که: "هدف و حقیقت غائی زندگی ما را که خداست، فراموش کرده".

لحظاتی بر این کلمات تأمل و تفکر نمایید! در اصل وقتی مرتکب گناه می شویم، از مسیری خارج می شویم که (اگر عاقل باشیم) هرگز نمی خواهیم از آن منحرف شویم. ما با گناه از سرچشمه تمام حیات جدا شده و شادی، آرامی، حکمت، رضامندی، قناعت، تدارک و فهرستی بی شمار از مواهب الهی را از دست می دهیم. بسیاری از معلمان، گناه را "به هدف نزدن" تعریف می کنند. این کاملاً درست است، اما وقتی معنای اولیه ای را که خدمتتان ارائه دادم در نظر بگیریم، آیا فکر می کنید "به هدف نزدن" به اندازه کافی معرف جدیت طبیعت گناه می باشد؟! واژه های دیگری در عهد جدید برای انواع گناه به کار رفته، نظیر: تقصیر،<sup>۴</sup> نافرمانی،<sup>۵</sup> بی انصافی،<sup>۶</sup> خلاف.<sup>۷</sup> هرچند قصد ندارم به بررسی یکایک آنها بپردازم، اما می خواهم

جنبه های اصلی گناه را به طور مبسوط شرح داده و قدرت آن را در دور ساختن ما از منبع حیات راستین نشان دهم. گناه به سرزندگی، عشق، نیرو، خویشنداری، اشتیاق و هدف زندگی ما حمله می کند. گناه به واقع بسیار مضر و مخرب است و نباید گول ظاهر لذت آفرین آن را خورد، زیرا این لذت، یک خوشی موقتی و گذراست.

در واقع ارتکاب گناه، معاوضه یک امر مثبت کوتاه مدت در قبال یک امر منفی بلندمدت است، چرا که پس از ارتکاب آن، گناه ما را با عواقب بلندمدت مرگ، نیش می زند. جسم و نفس ما به سمت آن کشش دارد، اما ما به عنوان خلقتی تازه در مسیح که صاحب طبیعت الهی هستیم، هیچ تمایلی به آن نداشته و می توانیم در برابر کشش آن مقاومت کنیم.

خدا به قائل گفت: "بدان که گناه بر در به کمین نشست و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی." (پیدایش ۴: ۷) توجه کنید که دری برای ورود گناه به زندگی فرد وجود دارد. این در، "هوای نفس" نام دارد و یعقوب درباره آن می نویسد: "هوای نفس که آبدستن شود، گناه می زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می آورد." (یعقوب ۱: ۵)

باز و بسته بودن این در بستگی به تصمیمی دارد که در ارتباط با هوای نفس

The WSNTDICT ۳

iniquity ۴

Transgression ۵

injustice ۶

violation ۷

می گیریم. گناه در تلاش است تا کنترل ما را به دست گیرد. گناه تمایل دارد ما را به بردگی خود بکشاند. عیسی هشدار می دهد: "آمین، آمین، شما می گویم، کسی که گناه می کند، غلام گناه است." (یوحنا ۸: ۴۳)

پولس گفته عیسی را برای ما ایمانداران باز کرده و می نویسد: "آیا نمی دانید که وقتی خود را همچون بندگانی فرمانبردار تسلیم کسی می کنید، بندگان آن کس خواهید بود که او را فرمان می برید، خواه بنده گناه، که منجر به مرگ می شود، خواه بنده اطاعت، که به پارسایی می انجامد؟" (رومیان ۷: ۶) و اگر هنوز کافی به نظر نمی رسد، پطرس نیز هم نوا با پولس درباره ارتکاب گناه می نویسد: "چه، آدمی بنده هر آن چیز است که بر او مسلط است." (دوم پطرس ۲: ۹) بردگی چیز خوشایندی نیست، و گناه اربابی بی رحم و ظالم است. گناه صرفاً ما را به سوی تمایلات قوی تر رهنمون شده و به سمت چیزی سوق می دهد که در بلندمدت برایمان بسیار مضر است. گناه کشنده و مرگبار است.

به نظر نمی رسد قصد گناه به بردگی کشاندن ما باشد. گناه ما را فریب داده و با سختدل ساختن قلبمان ما را کنترل می کند (عبرانیان ۳: ۱۳) و وقتی سختدل می شویم، دیگر شنیدن و حس کردن هدایت روح خدا برایمان دشوار می شود. گناه ما را به سمت بت پرستی اغوا می کند، خدا دو بار خود را بر سلیمان ظاهر ساخت. می توانید تصورش را بکنید! اما او بعدها به پرستش خدایان دروغین روی آورد. شاید با خود فکر کنید: چطور ممکن است کسی که با خدای زنده ملاقات کرده، به سمت خدایان دروغین کشیده شود؟ پاسخ این است که او فریب خورد و اغوا شد. اگر این برای سلیمانی رخ داد که خدا را دیده بود، چقدر راحت تر می تواند برای کسانی که خدا را ندیده اند، رخ دهد؟

گناه موضوع شوخی برداری نیست. گناه بسیار نیرومند است و می تواند قلب ما را به سرعت دگرگون سازد. موضوع وحشتناک این است که وقتی قلبمان سخت می شود، فریب می خورد و ما باور می کنیم در جای درستی ایستاده ایم، در حالی که واقعیت چیز دیگری است. ما اکنون نسبت به تباهی و انحطاط خود کور هستیم. هرگز این دروغ را باور نکنید که: "با فیض پوشانده شده ام، اگر گناه کنم، طولانی مدت مشکلی برایم پیش نمی آید." این نگرش، بازی کردن با آتش است. اجازه دهید مطلب را توضیح دهم.

### گناه عمدی به عادت به گناه تبدیل می شود

گناه عمدی نهایتاً تبدیل به عادت به گناه می شود. ببینید این فرآیند چطور رخ می دهد. وقتی اولین بار ناطاعتی می کنیم، وجدانمان با ما حرف می زند. البته وجدان معمولاً صدا نیست، بلکه نوعی احساس ناآرامی درونی است. قلبمان با زبانی بی

کلام به فریاد درآمده و می گوید: "هدف را نزدی و از جاده حیات منحرف شده ای. باید با توبه و طلب بخشش مسیرت را اصلاح کنی!" اگر در این نقطه از طریق توبه، به راستی از گناهانمان دست بشوییم، قلبمان طاهر شده و همچنان نسبت به صدای روح خدا، حساس باقی می مانیم. کتاب مقدس به ما می گوید: "هر که نافرمانی های خود را بپوشاند، کامیاب نخواهد شد." (امثال ۱۲: ۳۱)

اما اگر صدای وجدانمان را نادیده بگیریم، حجابی روی قلب ما قرار می گیرد (این را در فصل پیش بررسی کردیم). در چنین شرایطی، وقتی مجدداً ناطاعتی می کنیم، دیگر در قلب خود مانند قبل احساس ناآرامی نمی کنیم. به جای آن یک صدای آرام می شنویم؛ نوعی ناآرامی درونی؛ شنیدن این صدا سخت تر است، زیرا حساسیت وجدان ما رو به کاهش است. اما هنوز هم می توانیم طلب بخشش کرده و احیا شویم؛ البته این به شرطی است که ذهن و قلب ما نسبت به ارتکاب گناه تغییری بنیادین و راستین کرده باشد.

اما اگر همچنان این صدای ضعیف الزام وجدانمان را نادیده بگیریم، حجابی دیگر بر قلب ما قرار می گیرد و درک ما حتی از قبل هم ضعیف تر می شود. حال زمانی که از کلام خدا ناطاعتی می کنیم، تنها ارتعاش بسیار ضعیفی از ناآرامی، وجدانمان را قلقلک می دهد. اکنون شنیدن صدای وجدان به مراتب سخت تر است، زیرا وجدانمان رو به خاموشی است و حساسیت اش را دیگر از دست داده است. هنوز هم اگر واقعاً ذهن و قلبمان را نسبت به گناه عوض کرده باشیم، امکان طلب بخشش و احیا وجود دارد، اما پذیرش خطایمان در این مرحله بسیار سخت است. اگر یک بار دیگر این صدای ضعیف و لرزان الزام را نادیده بگیریم، لایه دیگری قلبمان را می پوشاند. با ادامه یافته این پروسه، وجدان ما در نهایت پژمرده شده و نسبت به بت پرستی ما کور می شود. دیگر آن احساس گذشته را از دست داده و نسبت به روح خدا فاقد حساسیت می شویم. حال می توانیم بدون هیچ عذاب وجدان و الزامی مرتباً گناه کنیم. این مرحله ای است که گناه برایمان تبدیل به عادت می شود. هنوز هم می توانیم بخشش خدا را دریافت کرده و احیا شویم، اما میل اندکی برای این منظور داریم، زیرا دیگر گناهمان را به عنوان گناه نمی بینیم.

در مرحله بعد، خدا برایمان نبی، شبان یا دوستی را می فرستد که به ما هشدار دهد. اگر به آن پیام آور گوش ندهیم، خدا در مرحله بعد از شرایط دشوار، سختی ها و حتی مصیبت ها استفاده می کند تا توجه ما را به خود جلب کند. داوود می گوید: "پیش از آنکه مصیبت بینم، ره به خطا می پیمودم، اما اکنون کلام تو را نگاه می دارم." (مزمور ۹۱۱: ۷۶)

بهترین راه برای یاد گرفتن از خدا، مطیع ماندن نسبت به آن چیزی است که

او برایمان آشکار کرده، یعنی دور ماندن از گناه. اما اگر اطاعت نکنیم، او آنقدر دوستانه دارد که از سختی‌ها برای تعلیم ما استفاده کند و ما را مجدداً به مسیر حیات بازگرداند. در ترجمه دیگری می‌خوانیم: "به گمراهی عادت کرده بودم، تا تأدیبه نمودی، اما اکنون به دقت از کلام تو پیروی می‌کنم."

اگر مجدداً حکمت پولس به کلیسای قرنتس را بررسی نماییم، توصیف همین تلاش الهی را برای بازگرداندن ما خواهیم دید. او به کلیسای قرنتس می‌نویسد: "پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می‌کند، تأدیبه می‌شویم تا با دنیا محکوم نگردیم." (اول قرنتیان ۱۱: ۲۳) امید خدا این است که سختی‌ها، مصیبت‌ها و مشکلاتی که او اجازه می‌دهد ما را رنجور سازد، توجه ما را به او جلب کند تا بتواند ما را از کوره راه مرگ به مسیر حیات بازگرداند.

همین مفهوم را در جایی که پولس از مردی که با مادرزنش رابطه داشت، مشاهده می‌کنیم. او می‌گوید: "این مرد را به شیطان بسپارید تا با نابودی نفس گناهکار، روح در روز خداوند عیسی نجات یابد." (اول قرنتیان ۵: ۵)

پولس به عنوان پدر این کلیسا با گفتن عبارت "این مرد را به شیطان بسپارید"، نه فقط این فرمان را برای حفاظت کلیسای قرنتس در فساد ناشی از شیوع سریع این گناه صادر می‌کند، بلکه در عین حال به خاطر خود آن شخص گناهکار نیز هست.

خدا عمیقاً فرزندانش را دوست دارد. به همین خاطر است که تلاش می‌کند به طرق مختلف و بسته به مرحله‌ای که در بردگی گناه به سر می‌بریم، ما را متوجه ساخته و به مسیر بازگرداند. در اصل او این حقیقت را که بهترین برای زندگی ما کدام است، نسبت به آرامش کنونی مان در اولویت قرار می‌دهد.

در کتاب عبرانیان، عبارتی است که بینش عمیقی نسبت به عملکرد گناه می‌بخشد:

"پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم." (عبرانیان ۱۲: ۱)

به عبارت "آسان به دست و پای ما می‌پیچد" دقت کنید. ممکن است آنچه که آسان مرا اسیر می‌کند، همان گناهایی نباشد که آسان به دست و پای شما می‌پیچد. برای من مستی و عیاشی، حرص و طمع و اعتیاد به پورنوگرافی بود. این بزرگترین جنگ زندگی من بود و در فصل بعدی شرح خواهم داد که چطور در سال ۱۹۸۵ سرانجام از چنگال اسارت آن آزاد شدم. نکته مهم در اینجا این است که بدانیم چه وسوسه‌هایی بیشترین اثر را بر ما می‌گذارند و اینکه ما باید چه کاری انجام دهیم

تا به این وسوسه ها فرصت ندهیم. عیسی نیز چنین چیزی را می گوید:

"اگر دستت تو را می لغزاند، آن را قطع کن. زیرا تو را بهتر آن است که علیلاً به حیات راه یابی تا آنکه با دو دست به دوزخ روی، به آتشی که هرگز خاموش نمی شود. و اگر پایت تو را می لغزاند، آن را قطع کن. زیرا تو را بهتر آن است که لنگ به حیات راه یابی، تا آنکه با دو پا به دوزخ افکنده شوی. و اگر چشمت تو را می لغزاند، آن را به دراز، زیرا تو را بهتر آن است که با یک چشم به پادشاهی خدا راه یابی، تا آنکه با دو چشم به دوزخ افکنده شوی." (مرقس ۹: ۴۳، ۴۵، ۴۷)

عیسی نمی گوید دست و پایت را قطع کن و چشمت را به دراز، آنچه او قصد دارد بگوید، این است که ما باید فرصت گناهانی را که آسان به دست و پای ما می پیچند، قطع کنیم.

دوستان زیادی دارم که پیشتر الکی بودند و من این افتخار را داشتم که به یکی از آنها در بیرون آوردن از اعتیادش کمک کنم. او اکنون حتی از پذیرش یک گیلان شراب هم سر باز می زند و بسیار مراقب است خود را از محیطی که نوشیدن الکل را ترغیب می کند، دور نگه دارد. دوستم می داند که این گناهی است که به سادگی می تواند او را اسیر کند. او آنقدر حکیم است که با پذیرش فرموده عیسی، جلوی هر فرصتی که امکان اسیر ساختن او را دارد، گرفته است.

از سوی دیگر، من پیش از ایمانم و در طی سال های دانشگاه، گاهی مشروب می خوردم و با دوستانم مست می کردیم. یک بار در طی تعطیلات کریسمس، به باری رفتم و دوستم به شدت مست کرد. وقتی حدود ساعت دوازده و نیم نیمه شب پس از رساندن دوستم، به خانه برگشتم، دیدم که مادرم منتظر است. به او درباره آن شب توضیح دادم و بعد با لحنی جدی گفتم: "مادر، من اصلاً از مشروب خوشم نمی آید!". او خندید و گفت: "تو هم یک بیور هستی!".

در آن لحظه متوجه شدم که پدرم را حتی یک روز در زندگی اش مست ندیده ام. مستی در خانواده او به چشم نمی خورد و عملاً گناهی نبود که به آسانی به دست و پای بیورها بیچد، هرچند گناهان دیگری وجود داشتند که به سادگی ما را اسیر می کردند و ما باید هشیار می بودیم و هیچ گونه فرصتی به آن ها نمی دادیم. نویسنده به عبرانیان در ادامه می نویسد:

"و آن سخن تشویق آمیز را از یاد برده اید که شما را پسران خطاب کرده، می گوید: ای پسر، تأدیب خداوند را خوار مشمار، و چون توبیخت کند، دلسرده مشو. زیرا خداوند آنان را که دوست می دارد، تأدیب می کند، و هر فرزند خود را که می پذیرد، تنبیه می نماید." (عبرانیان ۲۱: ۵-۶)



وقتی درگیر گناه می شویم، خدا ما را تأدیب می کند. بیاید یک بار دیگر نگاهی کوتاه به این فرآیند بیاندازیم. مرحله نخست اصلاح ما با کلامش و از طریق الزامی است که در قلب خود احساس می کنیم. اگر گوش ندهیم، اجازه می دهیم حجابی قلب ما را بپوشاند، پس از آن، این الزام و تأدیب از طریق یک دوست، شبان یا یک نبی می آید. اگر باز هم گوش ندهیم، او از سختی ها و مصیبت ها استفاده می کند. فکر می کنید چرا نویسنده در آیات بالا در ارتباط با تأدیب خدا که باید سخت هم باشد، می نویسد "دلسرد مشوید"؟ ببینید در ادامه چه می گوید:

"پدران ما کوتاه زمانی بنا بر صلاحدید خود، ما را تأدیب کردند. اما خدا برای خیریت خودمان ما را تأدیب می کند تا در قدوسیت او سهیم شویم. هیچ تأدیبی در حین انجام شدن، خوشایند نیست، بلکه دردناک است. اما برای کسانی که به وسیله آن تربیت شده اند، میوه آرامش و پارسایی به بار می آورد." (عبرانیان ۱۲: ۱۰-۱۱)

دقت کردید؟ تأدیب دردناک است. نباید سرسری از این موضوع گذشت، زیرا خدا، ترسی از آن ندارد که از ترکه تأدیب برای فرزنداناش استفاده کند. چه احمقانه است وقتی به دنبال تمایلات نفسی می رویم که در تقابل با خداست. اینطور در نظر بگیرید: ما می توانیم به جای لذت کوتاه مدت از گناه، با پاک نگه داشتن خود از آن، کمتر مجبور به تجربه درد ناشی از تأدیب باشیم.

روح خدا از طریق پولس، با کلیسای قرننس و حتی مردی که با مادرزنش زنا می کرد، برخورد نمود و آنان را به توبه کشاند. خدا با امید به بازگرداندن ما به جاده حیات و سهیم شدن در قدوسیت او، به تأدیبمان ادامه می دهد. هیچ راه جایگزینی وجود ندارد، یا می توانیم در مطیع ماندن به کلام خدا از کاملیت حیات لذت ببریم، یا تصمیم می گیریم با گناه عمدی (کرپیتونایت روحانی) به بیراهه بت پرستی منحرف شویم که نتیجه آن، درد فراوان در بلندمدت است.

## بخش عملی

طبیعت گناه، فریبکاری است. یکی از این فریب ها، رضایت خاطری است که گناه به همراه دارد. همچنین نسبت به کنترل گناه بر ما، فریبمان می دهد و اگر این را به درستی درک نکنیم و در گناه بمانیم، تحت کنترل آن قرار خواهیم گرفت. اما مهم تر از همه، گناه فریبمان می دهد، زیرا ما را هم از جلال راستین منحرف می سازد که

خوانده شده ایم تا در آن زیست نماییم و هم مانع تجربه رابطه ای زنده و پرشور با مسیح می گردد.

اما اگر با دیدی وسیع از آنچه خدا در زندگی برایمان ممکن ساخته - یعنی قدرت، اثرگذاری ماورالطبیعه، آزادی، صمیمیت با او و موارد بسیار دیگر- پر شده باشیم، این دید و درک به ما کمک می کند تا فریب گناه و آنچه را که به صورت جمعی بر ما عرضه می دارد، بازشناسیم.

از خدا بخواهید تا به شما نشان دهد در چه بخش هایی از زندگی، شروع به از دست دادن دید و خواستی کرده اید که او برای زندگیتان دارد؛ بخش هایی که شاید گناه و سازش، شروع به نفوذ در آن کرده باشد. اجازه دهید تا خدا دیدی تازه برای آن بخش های زندگی نشانتان دهد، سپس هر آنچه را که او نشان داده، بنویسید.

# بازگشتناستی کا پوئلہائیت

« بخش سوم »



## قدرت گناه (بخش ۱)

خدا در عهد عتیق به قائن هشدار داد که: "اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی شوی؟ ولی اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی." (پیدایش ۴: ۷) همین روایت برای مابقی نسل بشر نیز صادق است. گناه خواهان ماست. گناه به منظور ابراز خود، به دنبال این است که ما را به بردگی کشانده و بر ما کنترل داشته باشد. گناه دشمنی فریبکار، اغواگر و نیرومند است.

پس چطور می توانیم بر گناه برتری یابیم؟ در پاسخ باید گفت که از طریق اطاعت از کلام، اراده و راه های خدا. بیایید یک بار دیگر آنچه را که خدا به قائن گفت، بخوانیم. به خصوص متمرکز بخش اول آیه باشیم: "اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی شوی؟ ولی اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی." (پیدایش ۴: ۷) اطاعت راستین، در را بر روی وسوسه گناه می بندد.

بیایید بار دیگر کلمات پولس به ایمانداران را بخوانیم (این را مدنظر داشته باشید که او کسی بود که عمیقاً مکاشفه از فیض خدا داشت):

"آیا نمی دانید که وقتی خود را همچون بندگان فرمانبردار تسلیم کسی می کنید، بندگان آن کس خواهید بود که او را فرمان می برید، خواه بنده گناه، که منجر به مرگ می شود، خواه بنده اطاعت، که به پارسایی می انجامد؟"  
(رومیان ۶: ۱۶)

کلمات پولس، شبیهه واژگان خدا به قائن هستند. با این حال تفاوتی عظیم وجود

دارد. در عهد عتیق، روح مردم مرده بود. هیچ نیروی حیات بخشی از درون آنها جاری نبود. اما در عهد جدید و طبیعتاً زمان ما، روح در کسی که مؤمن به عیسی مسیح است، زنده می باشد، این افراد [ایمانداران]، با خدا یک هستند و طبیعت الهی او را دارا می باشند، بنابراین ما می توانیم تصمیم بگیریم که از انسان درونی مان، یعنی روحمان اطاعت کنیم، یا از انسان بیرونی، یعنی نفس و جسممان.

اینجا پای فیض خدا هم به میان می آید: این فیض نه فقط ما را بخشوده و نجاتمان داده، بلکه ما را قوت نیز بخشیده تا از حقیقت اطاعت کنیم. کلام خدا ما را نصیحت می کند که: "ببایید فیضی را داشته باشیم که به واسطه آن می توان خدا را خدمتی شایسته نمود" (عبرانیان ۱۲: ۲۸، ترجمه مستقیم از NKJV). فیض ما را قادر می سازد تا از خدا اطاعت نماییم.

پطرس می نویسد: "فیض و سلامتی به واسطه شناخت خدا و خداوند ما عیسی، به فزونی بر شما باد. قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است." (دوم پطرس ۱: ۲-۳) در هر دو آیه و بسیاری آیات دیگر در عهد جدید، فیض به عنوان نیروی قدرت بخش به تصویر درآمده است. ما طبیعتی جدید داریم که از عطیه فیض خدا انرژی و نیرو می گیرد. این فیض در دسترس قائل و هیچ فرد دیگری در عهد عتیق نبود.

پس چرا بسیاری از ایمانداران در غلبه بر گناه ناموفق اند؟ مهم است به خاطر داشته باشیم که ما می توانیم از قدرت برخوردار باشیم، اما اگر در استفاده از آن شکست بخوریم، به هیچ کار ما نخواهد آمد. خدا به هر کدام از ما توانایی انتخاب بخشیده و انتخاب های ما را باطل نمی سازد. بنابراین وقتی مسیحیان از خدا ناطاعتی می کنند، گناه بر ایمانداران برتری می یابد. چرا کسی باید چنین اجازه ای را بدهد؟ این تنها زمانی بروز می یابد که گناه بتواند ایماندار را متقاعد کند که تمایلات نفس او نسبت به اطاعت از خدا، سودمندتر است. به همین دلیل پولس رسول می نویسد:

"نیش مرگ گناه است و نیروی گناه، شریعت." (اول قرنتیان ۱۵: ۵۶)

این مفهومی سنگین است و شاید به نوعی بیانی غافلگیرکننده: شریعت به گناه قدرت می بخشد تا بر فرد غلبه کند. در نگاه اول شاید فکر کنید: من دیگر زیر شریعت موسی نیستم! درست است، اما مهم است توجه داشته باشیم که هر وقت کتاب مقدس به واژه "شریعت" اشاره می کند، موضوع صحبت ضرورتاً شریعت موسی نیست. یعقوب از "شریعت شاهانه" حرف می زند (یعقوب ۲: ۸) و موضوع آن محبت به همسایه است. "شریعت خدا" نیز وجود دارد که در قلب ایمانداران

نگاشته شده است (رومیان ۸: ۷ و عبرانیان ۸: ۱۰). "شریعت عیسی" وجود دارد که با حمل بارهای یکدیگر به جا آورده می شود (غلاطیان ۶: ۲). همچنین "شریعت آزادی" وجود دارد که بر پایه آن داوری خواهیم شد. در عین حال باید بدانیم که شریعت های دیگری نیز وجود دارد. اما پولس در اول قرن نهم: ۱۵، ۵۶، نه از شریعت موسی سخن می گوید، نه از هیچ کدام از این شریعت های دیگر.

پس پولس از چه شریعتی حرف می زند که به گناه قدرت می بخشد تا بر ایمانداران تسلط یابد؟ اجازه دهید پیش از تعریف آن، کمی تصویرسازی کنم. در اینجا چند نمونه از تفکرات و گفته های کسانی را آورده ام که تحت شریعتی که پولس از آن صحبت می کند، زندگی می کنند: "نباید این فلم را نگاه کنم چون پر از صحنه های برهنگی و حرف های رکیک است!" یا "باید ده یک بدهم" یا "نباید به خانمی که در اتاق است و لباس باز پوشیده، نگاه کنم!".

این گفته ها چه شریعتی را بازتاب می دهند؟ کسی که چنین چیزهایی را می گوید، کسی است که به جای لذت بردن از کلام خدا و رغبت به اطاعت از آن، خود را با کلام محدود ساخته است. چنین شخصی کلام خدا را مثل یک محدودیت یا امر الزام آور می بیند که دست و پای او را بسته؛ چیزی که برخلاف گفته مزورنویس است: "آرزویم، ای خدایم، انجام اراده توست؛ شریعت تو در دل من است." (مزمور ۴: ۸) کسی که زیر شریعت است، مشتاقانه به دنبال انجام اراده خدا نخواهد بود (یوحنا ۷: ۱۷ را بخوانید). به نوعی می توان این گفته را چنین جمع بندی نمود: "دوست دارم این کار را انجام دهم، اما کلام خدا چیز دیگری می گوید!". یک نمونه عالی از این نگرش را می توان در عهد عتیق یافت.

## نبی ای که با خدا همسو نبود

بلعام یک نبی بود. او صدای خدا را می شناخت و خدا برای او بیگانه نبود. پادشاه موآب که بر مردم مدیان حکمرانی می کرد، مردی بود به نام بالاق. تمامی شهروندان قلمرو او به خاطر حرکت قوم اسرائیل به سمت سرزمینشان به وحشت افتاده بودند. اسرائیلیان به تازگی مصر را که قدرتمندترین ملت آن دوران زمین بود، به تاراج برده و از دریای سرخ عبور کرده بودند. کشاورزی، اقتصاد و ارتش مصر، به کلی ویران شده بود؛ علاوه بر آنکه تمامی نخست زادگان مصر به شکلی معجزآسا، مرده بودند. پس از خروج اسرائیل از مصر، با اموریان روبه رو شده و آنان را نیز شکست داده بودند. حال اسرائیل در دشتهای موآب اردو زده بودند و مردم، رهبران و شخص پادشاه به هراس افتاده و با خود می اندیشیدند که اسرائیلیان با آنان همان کاری را خواهند کرد که با مصریان و اموریان کرده اند.

بالاق از وجود نبی سرشناس و قدرتمندی به نام بلعام باخبر بود و می دانست اگر کسی را برکت دهد، برای آن کس اتفاقات خوب رخ خواهد داد؛ اگر کسی را لعن کند، بدون شک ملعون خواهد بود. بالاق، رهبرانش را با پیشکشی نزد بلعام فرستاده و چنین گفت: "تمنای این که اکنون بیایی و این قوم را برای من لعن کنی، زیرا از من نیرومندترند؛ شاید بتوانم ایشان را شکست داده، از این سرزمین برانم. زیرا می دانم هر که را تو برکت دهی مبارک خواهد بود، و هر که را تو لعن کنی، ملعون." (اعداد ۲۲: ۶)

بلعام به فرستادگان چنین پاسخ داد:

"امشب را در اینجا بمانید و من چنانکه خداوند مرا گوید، به شما باز خواهم گفت." (اعداد ۲۲: ۸)

به ارجاع بلعام به "خداوند" دقت کنید. او به دنبال مشورت از خدایی بیگانه نبود، زیرا او نبی خدای حقیقی بود. اسمی که او به عنوان "خداوند" استفاده کرده، "یهوه" است. این نام خداست و نویسندگان عهد عتیق هرگز از این نام برای شناساندن یک خدای دروغین استفاده نمی کردند.

چند بار پیش آمده که ما هم عیسی و هم خدای پدر را، خداوندمان خطاب کنیم؟ ما از کس دیگری جز خالقمان، سرورمان و خداوندمان که جانش را برای ما داد، صحبت نمی کنیم. بلعام هم دقیقاً همین کار را کرد.

حال به دقت ببینید که خدا در آن شب به بلعام چه گفت، شایان توجه است که خدا هنوز منتظر نشد بلعام مشورت او را بطلبد.

"این مردانی که با تواند، کیستند؟" (اعداد ۲۲: ۹)

در اصل خدا به بلعام گفت: "این مردان چه مناسبتی با من دارند؟ آنها عهده‌ی با من ندارند! آیا جداً می خواهی از من درخواست کنی که به تو اجازه رفتن بدهم تا قومی را که در عهد من هستند، لعن کنی؟ چه نیازی به دعا برای این مسأله است؟ آیا واضح نیست؟"

چیزهایی هست که دلیلی نیست برایشان دعا کنیم! ما از قبل اراده خدا را از طریق عهد مکتوب او می دانیم. دلیلی ندارد دعا کنیم که آیا باید با دیگر مسیحیان جمع شویم یا جمع نشویم. خدا از قبل گفته: "و از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم، چنانکه بعضی را عادت شده است، بلکه یکدیگر را بیشتر تشویق کنیم - به خصوص اکنون که شاهد نزدیکتر شدن آن روز هستید." (عبرانیان ۱: ۵۲)

نیازی نیست دعا کنید آیا باید به کسانی که شما را خدمت می کنند، هدیه بدهید، زیرا کتاب مقدس می گوید: "به همین سان، خداوند حکم کرده است که معاش



واعظان انجیل، از انجیل تأمین شود." (اول قرن‌تیان ۹: ۴۱)

نیازی نیست از خدا مشورت بطلبید که آیا می‌توانید وارد رابطه ای همجنسگرایانه شده یا دیگران را به این امر تشویق کنید. خدا از قبل این را روشن ساخته:

"آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد؛ فریب نخورید! بی‌عفتان، بت پرستان، زناکاران، همجنس‌بازان - چه فاعل و چه مفعول، دزدان، طمع‌ورزان، میگساران، ناسزاگویان و شیادان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد." (اول قرن‌تیان ۶: ۹-۱۰)

نیازی نیست از خدا پرسید که آیا می‌توانید در مالیات خود تقلب کنید؛ واضح است چون این کار دزدی است، یا پرسید آیا می‌توانید پیش از ازدواج، با دوست پسر یا دوست دخترتان بخوابید، چون این گناه جنسی است. یا وارد رابطه با زن مرد دیگری شوید، چون این کار، زنا است؛ و بسیاری نمونه‌های دیگر. ما فرامین فراوانی در عهد جدید داریم که اراده خدا را کاملاً شفاف ساخته است.

در اصل خدا قصد داشت بگوید: "بسیار خوب بلعام، از آنجایی که هنوز این را درک نکرده‌ای، یا درست‌تر بگوییم، خودت را به کوچه حسن چپ زده‌ای، اراده خود را برای کاملاً شفاف می‌سازم ... همراه ایشان مرو و آن قوم را لعن مکن، زیرا مبارکند!"

دیگر نیاز به تأویل و تفسیری نیست. حال ببینید پاسخ بلعام به این رهنمود الهی چه بود:

"پس به سرزمین خود بروید، زیرا خداوند اجازه نمی‌دهد با شما بیایم."  
(اعداد ۲۲: ۱۳)

بسیاری بلعام را تشویق خواهند کرد. ما هم احتمالاً برای اطاعت و سرسپردگی بلعام کلاه از سر برمی‌داریم و می‌گوییم: "او یک برادر خدا ترس است!" اما سرنخی در گفته او وجود دارد که باعث می‌شود طور دیگری فکر کنیم. دقت کنید او چه می‌گوید، در ترجمه NKJV این مفهوم روشن‌تر است: "خدا قبول نکرد به من اجازه بدهد" او نمی‌گوید: "خدا خواسته‌اش را به روشنی به من گفت، لذا نخواهم آمد!". او از واژه "قبول نکرد" استفاده می‌کند.

این مثال را در نظر بگیرید: گروهی از دوستان دبیرستانی تصمیم می‌گیرند به خرید رفته و قلمی را با هم ببینند. یکی از دختران به نام "ایمی" از والدینش می‌خواهد برای این کار به او اجازه بدهند. آنها پاسخ می‌دهند: "ایمی، قرار است امشب یک مهمانی خانوادگی داشته باشیم، بنابراین ما لیم تو هم با ما باشی!"

دوستان ایمی به دنبال او می‌آیند تا او را با خود ببرند. وقتی او در را باز می‌

کند، آن‌ها می‌گویند: "حاضر استی برویم؟" او در حالی که سگرمه هایش درهم است، پاسخ می‌دهد: "نمی‌توانم بیایم". به عبارت دیگر او می‌گوید: "بچه‌ها، می‌خواهم با شما بیام، اما مجبورم به خاطر خانواده‌امشب در خانه بمانم." او به خاطر خواسته والدینش نسبت به آنچه که واقعاً مشتاق انجامش بود، محدود شده است. کلمات والدینش برای او شریعت هستند. این دقیقاً همان چیزی است که بلعام گفت.

### معامله ای شیرین تر

بنابراین رهبران موآب نزد پادشاه بازگشتند و پاسخ بلعام را به اطلاع او رساندند. اما پادشاه راضی نشد و تمایلی به شنیدن جواب نه نداشت. بنابراین او پیشقدم شد و رهبران بیشتر با تکریم و پیشکش بیشتر برای متقاعد کردن بلعام فرستاد. پادشاه دقیقاً چنین گفت: "تو اینک مگذار چیزی مانع از آمدنت نزد من شود، زیرا به یقین تو را حرمت بسیار خواهم نهاد، و هر آنچه بگویی به جا خواهم آورد. تو اینک بیایی و این قوم را برای من لعن کنی." (اعداد ۲۲: ۶۱-۷۱)

اگر همسایه دیوار به دیوار شما بگوید: "هر آنچه را که دارم، به تو می‌دهم"، شاید چیز زیادی نباشد، اما اگر پادشاه یک سرزمین چنین پیشنهادی بدهد، بسیار عظیم خواهد بود.

زمانی که در دبیرستان بودم، کمدین سرشناسی بود به اسم فیلیپ ویلسون<sup>۱</sup>. یکی از جملات معروف او این بود: "شیطان مجبورم کرد اینکار را بکنم!". این جمله خنده دار بود و مردم اغلب آن را تکرار می‌کردند، اما گفته او حقیقت ندارد. شریر نمی‌تواند مردم را مجبور به کاری کند. کلام خدا به صراحت می‌گوید: "هنگامی که کسی وسوسه می‌شود، هوای نفس خود اوست که او را می‌فریبد و به دام می‌افکند." (یعقوب ۱: ۴۱) واژه کلیدی در این آیه، "فریفتن" است. تنها کاری که شریر می‌تواند در رابطه با یک ایماندار انجام دهد، ترغیب و فریفتن اوست. اما کسی نمی‌تواند شما را به کاری که مایل به انجامش نیستید، ترغیب کند. اگر کسی جلوی من کوکائین بگذارد، پاسخ من چنین خواهد بود: "از جلوی چشم دورش کن!". شما نمی‌توانید مرا با آن بفریبید و به کشیدنش ترغیب کنید، چرا که تمایلی به مواد مخدر ندارم.

اما شریر باهوش است و بی‌کار نمی‌نشیند. او فقط دیوها را مأمور مطالعه زندگی شما نمی‌کند، بلکه به بررسی زندگی اجداد شما نیز می‌پردازد. او نقاط ضعف و تمایلات خانواده شما را می‌شناسد.

او زندگی بلعام را بررسی کرده و می دانست که این نبی تمایلات ناسالمی نسبت به ثروت، پاداش و مقام دارد. من باور دارم که به همین دلیل بود که شیطان بالاق را ترغیب می کند تا پیشنهادی اغواکننده تر به بلعام بدهد. اما صبر کنید، پاسخ بلعام به این پیشنهاد چشمگیر، بسیار محکم است:

"حتا اگر بالاق خانهٔ خویش را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی توانم از فرمان یهوه خدایم تجاوز کنم و کمتر یا بیشتر انجام دهم." (اعداد ۲۲: ۱۸)

باز هم باید بلعام را برای موضع و نگرش شجاعانه اش در عدم ناطاعتی از کلام خدا تحسین کرد، آن هم با وجود اینکه این بار پیشنهادی عظیم تر به او شده بود. اما باز هم واژگانی کلیدی در گفتهٔ او می بینیم که نشان دهنده وجود مانعی بر سر راه نبی است. او به جای آنکه بگوید: "از فرمان یهوه خدایم تجاوز نخواهم کرد"، می گوید: "نمی توانم از فرمان یهوه خدایم ...". هیچ چیز عوض نشده است. او هنوز کلام خدا را مانعی بر سر راه خود می داند و کلام خدا برای او شریعت است. جمله بعدی او این مطلب را ثابت می کند:

"اکنون تمنا اینکه شما نیز امشب را در اینجا بمانید، و من درخواهم یافت که خداوند دیگر به من چه خواهد گفت." (اعداد ۲۲: ۱۹)

آیا ممکن است این پیشنهاد چشمگیر نظر خدا را عوض کند؟ آیا ممکن است کسی باور کند که خدا به او فرمان داد تا دو بار نخست "نه" بگوید تا پادشاه مجبور شود برای بار دوم پیشنهاد چشمگیرتری بدهد؟ چه طرز فکر مضحکی! خدا به بلعام پیشنهاد نمی کرد که برای هدایای بهتر، دست نگه دارد! اگر دلیلی نداشت که بلعام بار نخست برای این موضوع واضح دعا کند، چرا باید برای بار دوم این کار را می کرد! در ضمن همان بار اول که فرستادگان آمدند، خدا به صراحت اراده و خواست خود را بیان نمود: "همراه ایشان مرو!".

با این وجود بلعام باز هم تصمیم می گیرد آن شب دعا کند. اما ببینید پاسخ خدا چیست:

"اگر این مردان برای فراخواندن تو آمده اند، برخیز و همراه ایشان برو، ولی فقط آنچه را من به تو می گویم به عمل آور." (اعداد ۲۲: ۲۰)

یک لحظه صبر کنید! خدا اکنون می گوید: "با آنها برو!" اشتباه نمی کنیم؟! موضوع از چه قرار است، با کمال تعجب، شرایط برعکس شده است! اکنون بلعام از جانب خداوند اجازه یافته همراه سروران و شاهزادگان موآب برود. بنابراین او دقیقاً همان کاری را می کند که خدا به او گفته است. او الاغ خود

را زین کرده و همراه سروران موآب روانه می شود. به نظر می رسد او نسبت به فرمان الهی مطیع است. اما ببینید در ادامه چه اتفاقی می افتد:

"اما خشم خدا به سبب رفتن بلعام برافروخته شد." (اعداد ۲۲: ۲۲)

قضیه از چه قرار است؟! آیا خدا روان پریش است؟! بلعام دقیقاً همان کاری را کرد که خدا شب قبل به او فرمان داده بود، اما حال خدا از او به خاطر انجام آن کار، خشمگین است. چطور می توان این را توضیح داد؟  
جوابی منطقی در کتاب مقدس وجود دارد که کاملاً روشنگر است. این پاسخ اطراف این حقیقت می چرخد که گناه از شریعت نیرو می گیرد. چرای آن را در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

## بخش عملی

ایمانداران بسیاری نیاز دارند این پیغام امیدبخش را بشنوند که می توانند به طور کامل از قدرت گناه آزاد باشند.

بله، درست متوجه شدید. مسیحیان بر گناه برتری دارند و می توانند آن را مغلوب سازند. عیسی نمرود تا فقط تکت آسمان را به ما بدهد. وقتی مرد، ما را از قدرت گناه و مرگ آزاد ساخت. گناه دیگر بر ما قدرتی ندارد، بلکه این ما هستیم که بر آن مسلط هستیم.

این تنها از طریق فیض خدا ممکن است، همان قدرت الهی او که آنچه را که با توان انسان ناممکن بود، تحقق می بخشد. ما به فیض خدا آزادانه دسترسی داریم و از این قدرت الهی برخورداریم، اما اگر از آن بهره نبریم، از منافع آن نیز برخوردار نخواهیم شد. یکی از شایع ترین عللی که ایمانداران نمی توانند از این قدرت بهره ببرند، عدم آگاهی از در اختیار داشتن آن است.

امروز با تأمل بر آیاتی از کلام خدا که به شما نشان می دهد به راستی بر گناه قدرت دارید، خود را در برابر آن تقویت نمایید. آنقدر بر این حقیقت تفکر نمایید تا برایتان تبدیل به واقعیت شود. برای هر بخشی که به گناه قدرت داده تا بر شما تسلط یابد، توبه نمایید و خدا را برای آنکه شما را امروز از آن آزاد ساخته، سپاس گویند. خود را برای شکست های گذشته در برابر گناه ببخشید و از خدا بخواهید تا به شما نشان دهد آینده تان را چگونه می بیند. هر آنچه را که به شما نشان می دهد، بنویسید.

## قدرت گناه (بخش ۲)

بباید از همان جایی که داستان بلعام را نیمه کاره رها کردیم، شروع نماییم. بلعام پس از اینکه بار اول از خدا فرمان یافت که همراه سروران موآب نرود، بار دیگر به همراه نمایندگان سرشناس تر بالاق نزد خدا رفت، آن هم با این امید که پاسخی متفاوت از خدا دریافت نماید.

آیا در چنین شرایطی قرار گرفته اید؟ آیا در موقعیتی بوده اید که در قلب خود پاسخ خدا را می دانستید، اما با امید به تغییر پاسخ او، دوباره با دعا و استغاثه نزد او رفته باشید؟ شاید خواسته نابه جای خود را با این حرف پوشانیده اید که: "بگذار درباره اش دعا کنم" یا "بگذار یک بار دیگر دعا کنم". شما را نمی دانم، اما خودم چنین کرده ام و در ادامه دو مورد از تجربیات تأسف بار خود را در این زمینه با شما در میان خواهم گذاشت.

بلعام با پیشکش ها و تکریمی که از این پادشاه قدرتمند دریافت می کرد، اغوا شد اما شهامت نداشت از چارچوب فرمان خدا و محدوده آن پا فراتر بگذارد. آنقدر باهوش بود که بداند اگر آگاهانه ناطاعتی کند، برکت نخواهد یافت. گاهی همین آگاهی کافی است تا در را به روی فریبی بزرگتر باز کند.

پس می توانید تصور کنید وقتی بلعام شنید که خدا می گوید: "برخیز و با آنها برو" تا چه حد متعجب شد. احتمالاً با خود فکر کرد: "شگفتا! چه خوب شد دوباره دعا کردم!"

بنابراین بلعام صبح روز بعد برخاسته و دقیقاً همان کاری را که خدا شب قبل به او گفته بود، انجام داد، اما در کمال تعجب می خوانیم: "خشم خدا به سبب رفتن بلعام برافروخته شد." (اعداد ۲۲: ۲۲)

آیا خدا روان پریش و مجنون است؟ مسلماً این پرسشی احمقانه و بدیهی است، چون پاسخ را همه می دانیم؛ قطعاً نه! پس چرا خدا خشمگین شد؟ بلعام رفت، و این دقیقاً همان کاری بود که خدا به او گفته بود. خدا برای رفتن نسبت به او خشم گرفت. قضیه از چه قرار است؟

در اینجا حقیقتی آشکار است که بسیاری یا از آن بی اطلاع هستند یا آن را درک نمی کنند؛ عدم درک آن، مرا نیز سال ها در سختی نگه داشت:

اگر به واقع آرزومند چیزی باشیم (برای آن طمع داشته باشیم) و خدا اراده اش را در آن باره به ما گفته باشد (خواه از طریق کلامش و خواه دعا) اما همچنان آرزومند آن باشیم، خدا اغلب آن را به ما خواهد داد، هر چند می داند این به نفع ما نیست و خود در نهایت، به خاطر آن ما را داوری خواهد کرد.

شاید این گفته شما را شوکه کرده باشد، اما حقیقت دارد. بگذارید آن را با چند مثال کتاب مقدسی روشن سازم.

### درخواست های تحقق یافته

اسرائیل یک پادشاه می خواست. رهبران نزد سموئیل نبی رفته و خواسته شان را با او در میان گذاشتند. آنها گفتند: "اینک تو پیر شده ای و پسرانت به راه های تو سلوک نمی کنند؛ پس اکنون برای ما پادشاهی برگمار تا همچون همه اقوام دیگر ما را رهبری کند." (اول سموئیل ۸: ۵)

سموئیل از خداوند درباره درخواست آن ها مسألت نمود، و خدا از طریق نبی پاسخی به رهبران داد، هشداری که نشان می داد چرا داشتن پادشاه برای آن ها خوب نیست. خداوند پیش بینی نمود که پادشاه پسرانشان را برای ارتش خود خواهد گرفت و همچنین برخی از پسرانشان را برای شخم زدن زمین، برداشت محصول و ساختن جنگ افزارها و لوازم ارابه هایش، تعیین خواهد کرد. او همچنین دخترانشان را برای عطرکشی، آشپزی، نانوایی و دیگر مشاغل خواهد گرفت. قضیه به همین جا ختم نمی شود، بلکه بهترین مزرعه ها، تاکستان ها و باغ های زیتون، الاغ ها و گوسفندان آن ها را گرفته و به درباریان خود خواهد داد. سپس خداوند گفت که عاقبت مردم از دست پادشاه خود که برای خویش برگزیده اند، نزد خدا التماس خواهند کرد، اما خداوند کمکشان نخواهد کرد.

در ادامه می خوانیم: "اما قوم از شنیدن سخن سموئیل سر باز زدند و گفتند: نی! بلکه می باید بر ما پادشاهی باشد تا ما نیز همچون تمامی اقوام دیگر باشیم و پادشاه ما، ما را رهبری کند و پیشاپیش ما بیرون رفته، در جنگ های ما بجنگد." (اول سموئیل ۸: ۱-۲۰)

پس سموئیل درخواست پرشور مردم را برای خداوند تکرار می کند، خدا چیزی را به سموئیل می گوید که برخلاف اراده او بود: "آواز ایشان را بشنو و پادشاهی برایشان نصب نما." (اول سموئیل ۸: ۲۲).

خدا آنچه را که آن ها مشتاقانه در طلبش بودند، بدیشان بخشید، حتا با وجود آنکه به نفعشان نبود. آنها شاه خود را به دست آوردند و او و شاهانی که پس از او آمدند، هر آنچه را که خدا به مردم هشدار داده بود، انجام دادند.

بیایید مثال دیگری را ببینیم. اسرائیل از مصر بیرون آمد و خدا آن ها را با طعامی غیرزمینی خوراک داد. این خوراک که نانی آسمانی بود، مئاً نامیده می شد و غذایی بود که در جاهای دیگر کتاب مقدس، از آن به عنوان "نان [خوراک] فرشتگان" نام برده می شود. (مزمور ۷۸: ۲۵ را ببینید). این غذا به قدری مغذی بود که ایلیا شبها پس از خوردن دو قرص از آن نان، به مدت چهل شبانه روز بی وقفه راه پیمود. مواردی بوده که آرزو می کردم کاش چنین خوراکی در اختیارم بود! اما اسرائیلیان به تدریج از این نان خسته شده و دلشان گوشت خواست. آنها درخواست خود را عنوان کردند، مزمورنویس می نویسد: "تقاضا کردند و برایشان بلدرچین فرستاد." (مزمور ۵۰۱: ۵۴) خدا به شکلی شگفت انگیز جواب دعایشان را داد. می خوانیم:

"باد شرقی را در آسمان ها وزانید، و به نیروی خویش باد جنوبی را پیش راند. همچون غبار بر ایشان گوشت بارانید، و بسان ریگ دریا، مرغان بالدار را! آنها را در میان اردوگاه ایشان فرود آورد، و گرداگرد مسکن های ایشان." (مزمور ۷۸: ۲۶-۲۸)

خدا نه فقط جواب درخواست آن ها را داد، بلکه به شکل معجزه آسایی این کار را کرد! او با نیروی خویش، هزاران پرنده را به اردوگاه آنها فرستاد. اسرائیلیان مجبور به شکار آنها و استفاده از سنگ و اسلحه و قفس و یا هیچ وسیله دیگری برای گرفتن آن ها نبودند. بلدرچین ها به سمت اردوگاه پرواز کردند و مردم فقط کافی بود آنها را در هوا یا آنهایی را که بر زمین افتاده بودند، بگیرند. اگر این اتفاق امروزه می افتاد، داستان آن مثل بمب خبری شبکه های اجتماعی و سرتیتر نشریات می شد. اما ببینید مزمور نویس در ادامه چه می نویسد:

"تا توانستند خوردند و سیر شدند، زیرا آنچه را در هوسش بودند بدیشان داد. اما پیش از آنکه هوس آنها ارضا شود، و در حالی که خوراک هنوز در دهانشان بود، خشم خدا بر ایشان مشتعل گردید؛ تنومندترینشان را کشت، و جوانان اسرائیل را به زیر افکند." (مزمور ۷۸: ۲۹-۳۱)

خود خدا و نه خدایی دروغین یا روح شریر، هوس آنها را ارضا نمود، آن هم به

شکلی معجزه آسا، اما پیش از آنکه شروع به خوردن کنند، داوری اش بر آنها آمد. باید این را به خاطر بسپاریم که خدا پیش از خلقت انسان تصمیم گرفت به او آزادی انتخاب ببخشد، هر چند می دانست ما پتانسیل انتخاب چیزی را داریم که نهایتاً علیه خواست اوست و حتا برای ما زیان آور خواهد بود. به عنوان مثال، دربارهٔ پسر اسراف کار در مَثَل پسر گمشده چه می توان گفت؟ او ارشش را خواست و پدر می دانست او آنقدر بالغ نیست که به شکلی درست آن را به کار ببرد. اما چون پسر اصرار داشت، پدر تسلیم شد و ارشش را به او داد. نتیجه این بود که در پایان، پسر با اندوهی شدید خود را در یک خوکدانی یافت. می توان نمونه های دیگری از کتاب مقدس آورد، اما فکر می کنم شما اکنون حقیقت را متوجه شده اید، بله، وقتی ما مُصرانه و مشتاقانه چیزی را می طلبیم که با اراده خدا همسو نیست، در وضعیتی نامناسب و پُر گزند قرار می گیریم.

### الغ باهوش

با در نظر داشتن این آگاهی، بیایید به داستان بلعام بازگردیم. او اکنون در راه ملاقات با پادشاه موآب بود. دستیاران پادشاه همراه او بودند، اما خدا از انتخاب او خشمگین بود. ناگهان فرشته ای سر راه بلعام در مقابل وی ایستاد. لطفاً این را در نظر داشته باشید که فرشتگان، بچه هایی تپل با شیپور و کمان نیستند، بلکه موجوداتی غول آسا با نیرویی عظیم هستند. تخمین می زنم که قد این فرشته، چیزی حدود ۲/۵ تا ۳ متر بوده.

فرشته در مسیر بلعام، مقابل او با شمشیری برهنه ایستاد و خدا به شکلی معجزه آسا چشمان الغ بلعام را گشود. الغ به محض دیدن این موجود عظیم الجثه با شمشیری آماده حمله، برای اجتناب از مواجهه با او، از راه منحرف شده، وارد مزرعه ای شد. بلعام از روی عصبانیت، الغ را زد تا او را دوباره به مسیر برگرداند. سپس فرشته به جایی رفت که جاده باریک شده و دیواری در دو سوی آن قرار داشت. الغ بار دیگر با دیدن فرشته سعی کرد تا جای ممکن خود را از او دور سازد و به دیوار چسبید و در نتیجه پای بلعام بین الغ و دیوار فشرده شد. خشم بلعام بر الغ افزوده شد و بار دیگر او را زد. آنگاه فرشته به قسمتی از جاده رفت که راه آنقدر باریک بود که هیچ جایی برای چپ و راست رفتن نبود. این بار وقتی الغ، فرشته را با آن شمشیر برهنه دید، زیر بلعام دراز کشید. بلعام که از شدت خشم آماده انفجار بود، بار دیگر الغ را زد.

آنگاه خدا دهان الغ را گشود و الغ به بلعام گفت: "به تو چه کرده ام که مرا این

سه بار زدی؟" (اعداد ۲۲: ۱۲)



بلعام و الاغ به تندی کلماتی را رد و بدل کردند تا نهایتاً خدا چشمان بلعام را گشود و او فرشته را دید. بلعام بلافاصله خم شده و روی بر زمین نهاد. تا اینجا من فرشته را به سادگی به عنوان یکی از هزاران فرشته ای که خدا را خدمت می کنند، معرفی کردم. با این وجود، با برخی از مترجمان<sup>۲</sup> هم عقیده هستم که به واقع این فرشته، خود خداوند بوده است. اما تصمیمش را به عهده خود شما می گذارم، چون قصد ندارم شما را برای پذیرش این موضوع متقاعد کنم. فرشته به بلعام گفت: "چرا الاغ خود را این سه بار زدی؟ اینک به مقابله با تو بیرون آمدم، زیرا تو را نزد خویش فاسد یافتم. الاغ مرا دید و این سه بار از حضور من راه خود را کج کرد. اگر راه خود را از حضور من کج نکرده بود، به یقین هم اکنون تو را کشته و او را زنده گذاشته بودم." (اعداد ۲۲: ۲۳-۳۳)

الاغ، جان بلعام را نجات داده بود! اگر الاغ راه خود را کج نمی کرد، او مردی مرده محسوب می شد. احتمالاً با خود فکر می کنید بلعام به سروران موآب گفته: "دوستان، من از اینجا می روم. به پادشاهتان بگویید، پولش را برای خودش نگه دارد." اما این چیزی نبود که او گفت. در عوض بلعام نزد خداوند اعتراف کرد:

"گناه کردم، زیرا نمی دانستم بر سر راه به مقابله با من موضع گرفته ای. حال اگر رفتنم در نظرت ناپسند است، باز خواهم گشت." (اعداد ۲۲: ۳۴)

بلعام گناه خود را پذیرفت، اما ریاکارانه و با سفسطه بازی گفت: "اگر در نظرت ناپسند است...". یعنی بلعام واقعاً متوجه نشده بود؟! هر چند خود خداوند به شکلی دراماتیک در برابر بلعام ایستاده بود، او هنوز سعی می کرد به خواسته اش برسد. او آنقدر آزمند پول و احترام پیشنهادی پادشاه بود که تأدیب الهی را نیز نادیده می گرفت. بت پرستی، او را کاملاً نسبت به قلب خدا کور کرده بود. این دقیقاً همان اتفاقی است که وقتی خواسته و هوس هایمان را بالاتر از اراده خدا قرار می دهیم و حس می کنیم فرامین او سدی در راه ما هستند، بر سرمان می آید. گناه از طریق فریب تقویت می شود. در این شرایط دیگر آنچه را که به وضوح در عدم هماهنگی با اراده خداست، برایمان بدیهی نبوده و به آسانی درکش نخواهیم کرد. فرد مطیع آن را به وضوح می بیند، اما کسی که در چنگال بت پرستی اسیر می شود، حتا به تلاش ادامه می دهد تا تأیید خدا را برای آنچه که به شدت خواهانش است، بگیرد.

## قصور من

در اوایل دهه سی زندگیم، خدا به من و لیزا به وضوح نشان داد که توافق با انتشاراتی بسیار شناخته شده در راستای چاپ کتابم، اراده او نیست، و در پاسخ به درخواست های مکرر ویراستاری که برای نخستین بار به سراغم آمده بود، جواب منفی دادم، البته نه به شیوه ای که بلعام در نخستین مواجهه با رهبران بالاق پاسخ داده بود.

آن ویراستار همچنان هر روز به من زنگ می زد. او می گفت که پیغام من برای بدن مسیح مهم است و اینکه چطور نویسندگان ناشناس دیگر، کتابهایشان را توسط انتشارات آنها به چاپ رسانده اند و اکنون مشهور شده اند. من کاملاً متوجه چاپلوسی او بودم. تا آن زمان دو کتابم را خودم چاپ کرده بودم و فروش اندکی داشتم. می خواستم کتابم را به کل کشور برسانم و به نفوذ این ناشر نیاز داشتم. هر چند خدا هم می خواست پیغام ها به مخاطبین برسد، اما نه زمانش بود، و نه این پیغام خاص، و نه آن ناشر به خصوص. به علاوه انگیزه های من هم اشتباه بودند؛ من به دنبال شهرت بودم که این نیز به عنوان غرور زندگانی در کتاب مقدس معرفی شده است، یعنی طلبیدن مقام و شهرت.

تمایل من برای نشر کتابم توسط این انتشارات، به قدری شدید بود که هدایت روشن خدا، مشورت همسرم و نشانه های فراوانی که نشان دهنده تصمیم اشتباه من بود را نادیده گرفتم. هدایت هشداردهنده روح القدس در درونم به کلی محو شد و با فریب تمایلات نفسانی جایگزین گردید.

ناشر در ایالات دیگری بود. ما تصمیم گرفتیم برای لیزا تکت هواپیما تهیه کنیم تا با پرواز به آنجا رفته و از طرف مؤسسه ما قرارداد نشر را امضا کند، چراکه برنامه کاری ام به من اجازه چنین کاری را نمی داد. صبح روزی که قرار بود او برود، یکی از پسرانمان روی فرش پلکان طبقه دوم بالا آورد. لیزا در حالی که مشغول تمیز کردن بود، با حالتی غضب آلود گفت: "جان نمی توانی ببینی خدا نمی خواهد این کار را بکنیم؟!"

گستاخانه پاسخ دادم: "نه این دشمن است که سعی دارد ما را ناامید و متوقف کند!". اگر این تنها مسأله ای بود که غیرمعمول بود، احتمالش بود که اصلاح شوم، اما آنقدر مسائل عجیب و غریب در اطرافم رخ می داد که این به نظر مسخره می آمد و من نمی توانستم مشکل را ببینم. در واقع، من به واسطه قدرت گناهم، فریب خورده بودم.

لیزا همان روز پرواز کرد و قرارداد را امضا نمود. زندگی من از آن روز تا سر

ماه، تبدیل به یک کابوس شد. آرامش مرا ترک کرد و جنگ و درگیری جایگزین آن گردید. ویروس های مختلف گرفتم و سرما خوردم و بیماری های مزمن سه ماه مرا زمینگیر کردند. دوران وحشتناکی با ناشر داشتیم و نمی توانستیم سر هیچ مسأله ای به توافق برسیم و منیستری ما هزاران دالر از دست داد.

از یک لحاظ با بلعام تفاوت داشتیم، چراکه سرانجام دیدم چطور میل شدید و هوای نفسم، چشمم را به اراده خدا کور کرده است. من تحت داوری و تأدیب الهی قرار داشتم. کلمات پولس را به یاد می آورم که می گوید: "از همین روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته اند. اما اگر بر خود حکم می کردیم، بر ما حکم نمی شد. پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می کند، تأدیب می شویم تا با دنیا محکوم نگردیم." (اول قرنتیان ۱۱: ۰۳-۲۳)

گویی کلی مصیبت و سختی غیرضروری نیاز بود تا بالاخره بتی را که ساخته بودم، ببینم. از تمرّد و سرکشی خودم توبه کردم و همه چیز تقریباً بلافاصله تغییر کرد. ناشر مدت کوتاهی بعد، به اطلاعاتمان رساند که می خواهد رابطه کاریمان را پایان بخشد.

تقریباً یکسال بعد، یک انتشارات معروف دیگر، پیشنهاد نشر پیغام دیگری از من را داد که در ارتباط با رهایی از رنجش بود. خدا به من گفت: "ناشر قبلی، ایده تو بود، این ناشر ایده من است!" انگیزه های من نیز به خاطر تنبیه سال پیش عوض شده بود. اکنون مشتاق اطاعت از خدا بودم و می خواستم مردم واقعاً آزاد شوند. این پیغامی بود که خدا می خواست و اکنون آن کتاب یعنی "دام شیطان" تا به امروز بیش از دو میلیون نسخه فروش داشته است.

دوست داشته بگویم درس را کاملاً یاد گرفتم و هرگز چنین حماقتی را تکرار نکردم. با این وجود در اوائل دهه چهل زندگیم، بار دیگر اراده آشکار خدا، مشورت همسرم و تعدادی از اعضای تیم را نادیده گرفتم. این بار فریب، قوی تر بود و تأدیب الهی نیز سخت تر، دردناکتر و عذاب ناشی از آن به مراتب عظیم تر و چیزی حدود هجده ماه به طول انجامید. بار دیگر به وجود بتی که خود خلقش کرده بودم، پی بردم و از آن توبه کردم، اما بهایش درد و تألمی شدید بود.

کاملاً مطمئنم اگر بلعام قلب خدا را پذیرا می شد و توبه می کرد، پایانی به مراتب بهتر داشت. اما او در عمل از بت پرستی اش توبه نکرد، و در داوری الهی جان داد (یوشع ۱۳: ۲۲ را ببینید).

عزیزان، نمی خواهم شما هم درسی را که من گرفتم، بگیرید. امیدوارم این پیغام قوی باعث شود شما درد و سختی غیرضروری ای را که من تجربه کردم، دور بزنید.

## بخش عملی

اگر خواسته‌ها و تمایلات خود را تسلیم خدا نکنیم، آنها ما را از خدا جدا خواهند ساخت و ممکن است حتی خدا ما را به آنها بسپارد. به دفعات در کتاب مقدس شاهدیم که خدا از پیش اراده‌اش را به صراحت و به وضوح بیان کرده، اما وقتی قومش چیزی را که در تضاد با اراده اوست، آرزو کرده و طلبیده‌اند، حتی وقتی آن چیز مصیبت و سختی به همراه داشته، آن را بدیشان بخشیده است. خدا امروزه هم این کار را در زندگی ما انجام می‌دهد. او آرزوها و خواهش‌های ما را حتی زمانی که در تضاد با اراده او هستند، به ما می‌بخشد، اما آنها ما را به برکتی که می‌خواهیم رهنمون نمی‌شوند. آنها به تأدیبی می‌انجامند که ناخوشایند و دردناک است.

اما دلیلی ندارد این شرایط سخت را تجربه کنیم. به جای آن می‌توانیم به خدا توکل نماییم که بهترین را برای ما می‌خواهد. او اغلب راهی می‌گشاید که بسیاری از آرزوهایمان را به ما خواهد بخشید، اما به شیوه‌ای درست. اگر او را دنبال کنیم، او ما را به مسیر برکت رهنمون می‌گردد. اما باید بدانیم خواسته‌ها و آرزوهایمان را در زمان خودش به ما خواهد بخشید. امروز راه‌های خود را به خدا بسپارید. از او بخواهید تا شما را بر حسب خواسته خود هدایت کند، نه آرزوها و تمناهای خودتان. از او بپرسید چه قدمی باید بردارید تا امروز به او نزدیکتر شوید. آنها را بنویسید و همان کار را انجام دهید.

## گمراهی

برای آنکه تمرکزمان را از دست ندهیم و از مسیر منحرف نشویم، بیایید نگاهی گذرا به ریشه و ماهیت بت پرستی بیاندازیم که زمانی است که چه ایماندار و چه بی ایمان، به منظور ارضای تمایلات نفس خود که در تقابل با اراده خداست، آنچه را که خدا به وضوح آشکار ساخته، کنار می گذارد. به همین دلیل پولس می گوید:

"زیرا یقین بدانید که هیچ بی عفت یا ناپاک یا شهوت پرت، که همان بت پرست باشد، در پادشاهی مسیح و خدا نصیبی ندارد. مگذارید کسی شما را با سخنان پوچ بفریبد، زیرا به خاطر همین چیزهاست که غضب خدا بر سرکشانش نازل می شود. پس با آنها شریک مشوید." (افسسیان ۵: ۵-۷)

غضب خدا بر بی ایمانان نازل می شود، اما در عین حال خدا ایماندارانی را نیز که مرتکب بت پرستی (طمع) می شوند، تأدیب می کند تا قلب آنها را به سوی خود بازگرداند. با این وجود اگر ایمانداران با سرسختی به ناطاعتی ادامه دهند، درست همانطور که بلعام چنین کرد، پیامد عملشان می تواند تا به حد مرگ جدی باشد. پولس به ایمانداران هشدار می دهد: "زیرا اگر بر طبق نفس زندگی کنید، خواهید مرد." (رومیان ۱: ۳۱). یعقوب رسول نیز هشدار می دهد: "هوای نفس که آبتن شود، گناه می زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می آورد." (یعقوب ۱: ۵۱-۶۱)

بت پرستی را می توان همچون زهری دید که به آهستگی می کشد، و آن چیزی نیست جز کریپتونایت روحانی. نمی توانیم بی خیال از کنارش بگذریم و ساده با آن برخورد نماییم. بت پرستی، فریبنده و نیرومند است. ما نگاهی گذرا به قدرت آن

در مرور زندگی بلعام انداختیم، اما بیایید قدمی جلوتر برویم. با دقت ببینید خدا چه هشداری به رهبران اسرائیل می دهد:

"آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ای پسر انسان! این مردان بت‌های بی ارزششان را در دل خود جای داده و سنگ لغزش گناه خویش را در برابر خود نهاده اند. پس آیا حال از من مشورت بطلبند؟" (حزقیال ۱۴: ۲-۳)

باز می بینیم که بت پرستی محدود به مجسمه، تندیس، مذبح و معبد نیست. خدا با گفتن "بت‌های بی ارزش خود را در دل خود جای داده اند"، جای هیچ شک و شبهه ای باقی نمی گذارد. این بت‌ها، تندیس‌های زیر درختان یا مجسمه‌های برپا شده در مراکز شهرها و معابد نیستند. اینها بت‌هایی هستند که در قلب آنان برپا شده اند. آنها آرزوهایی را در سر می پروراندند که در تضاد با اراده خدا بود. خدا ادامه می دهد:

"بنابراین، ایشان را خطاب کرده بگو، خداوندگار یهوه چنین می فرماید: هر کس از خاندان اسرائیل که بت‌های بی ارزش خود را در دلش جای دهد و سنگ لغزش گناه خود را در برابر خود بنهد و آنگاه نزد نبی آید، من که خداوندم به او که آمده است، فراخور انبوه بت‌هایش پاسخ خواهم داد!" (حزقیال ۱۴: ۴)

وقتی فردی گرفتار بت پرستی می شود (چسبیدن به آرزوهایی که در تضاد با اراده خدا هستند) و نزد خادمی برای گرفتن هدایت، مشورت و هر قسم تعلیم کتاب مقدسی می رود، شاید پاسخی دریافت کند، ولی آن پاسخ منطبق با اراده خدا نخواهد بود. چنین پاسخی مشابه همان جوابی است که بلعام دریافت کرد. در ترجمه دیگری<sup>۲</sup> از این آیه آمده: "من که خداوندم به او که آمده، از منظر انبوه بت‌هایی که در قلبشان است، به آن‌ها پاسخ خواهم داد!"

اما حال بیایید به هشداری پردازیم که مضمول رهبران و خادمانی می شود که از برخورد با بت پرستی مراجعان پرهیز می کنند و به گونه ای با آنها سخن می گویند که انگار همه چیز روبه راه است (در عهد عتیق، کاهنان و انبیاء رهبران خدمتی بودند):

"و اگر نبی فریفته گشته، سخنی بگوید، من، یهوه، آن نبی را فریفته ام، و من دست خود را به ضد او دراز کرده، او را از میان قوم خود منقطع خواهم ساخت." (حزقیال ۱۴: ۹)

در دعا با اندیشیدن به تعالیم رایج کلیساهای مدرن، به خصوص غرب، یا اشکهایم

سرازیر می شود یا اندوهی شدید مرا در برمی گیرد. نزد خدا فریاد برآورده ام که چه خبری پشت این پیغام های مکتوب و موعظه های ضعیف وجود دارد. روح القدس در جواب سئوالم مرا به باب های ۱۳ و ۱۴ کتاب حزقیال رهنمون شد. این فصول آشکار می سازند که در پس تعالیم ضعیف و بی محتوایی که از مواجهه با گناه پرهیز می کنند، چه چیزی پنهان است؛ و آن چیزی نیست جز بت پرستی. اگر خادمی به این دلیل که نمی خواهد پیروان و هوادارانش را از دست بدهد، پیغامی ناقص و ناکامل از انجیل را عرضه می کند، عمل و انگیزه او چیزی جز طمع پنهان شده او نیست. دقیقاً به همین دلیل در دورانی که خادمان دروغین پر و بال گرفته بودند، ارمیا فریاد برمی آورد:

"زیرا که از خرد و بزرگ، جملگی در طمع سود نامشروع اند؛ از نبی و کاهن، جملگی دغل کارند." (ارمیا ۶: ۱۳)

من شروع به بررسی عمیق تر شواهد عملی ضعف روحانی (کریپتونایت روحانی) در اکثر کلیساهای مدرن نمودم. توانستم نارضایتی و عدم قناعت بسیاری از ایمانداران را ببینم، که از این شرایط قلبشان شهوات و امیالی سر برآورده که در زندگی کم دارند (اغلب نیازهای ضروری نیستند، بلکه زیاده خواهی و طمع اند). این رهبران گمراه که با امیال طمع آلود خویش منحرف گشته اند، انجیلی را جار می زنند که ظاهراً یا به دیده اغماض بر سبک گناه آلود حق جویان می نگرد یا به تأیید آن می پردازد و در همان حال به راحتی از هر بخش از کلام که رفتارهای گناهکارانه را توبیخ می نماید، پرهیز می کنند. این بت پرستی هم خادمان و هم ایمانداران را مهیای دریافت پیغام ها و یا مشورت هایی می سازد که مستقیماً در تأیید این نیازها و شهوات است و این امیال و بتها را نیرو می بخشد. پولس در عهد جدید در ارتباط با عصر آینده، نبوتی دارد که بی شباهت به ارمیا و حزقیال نیست:

"زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرا نخواهند داد، بلکه بنا به میل خویش، معلمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آنچه را که گوش هایشان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند." (دوم تیموتائوس ۴: ۳)

به این دوران خوش آمدید! همه آنچه که این جویندگان نیاز دارند، پیدا کردن خادمانی است که آنان نیز اسیر طمع هستند.

از سوی دیگر، رهبری که خدا ترس است، هرگز از مشورت کلام خدا منحرف نمی شود. ایشان کتاب مقدس را نه به صورت گزینشی، بلکه در کلیت خود پیروی می کنند. چنین رهبری به همان اندازه که مشتاق تشویق است، از اصلاح و توبیخ نیز نمی هراسد.

خادمانی که پولس از آن‌ها حرف می‌زند، نگران محبوبیت، ظاهر و برنامه کاری خودشان هستند. از آنجایی که آنان می‌توانند به سادگی با نتایج و پاداش‌ها، ترغیب شوند، به جای اعلام وفادارانه کلام خدا و بی‌توجه به آنکه خوشایند شنوندگان هست یا نه، در راستای تمایلات و نیازهای شنوندگان موعظه کرده و تعلیم می‌دهند.

### تنها یک خادم، حقیقت را بیان کرد

یهوشافاط، پادشاه یهودا و اخاب پادشاه اسرائیل به واسطه ازدواج فرزندانشان، با یکدیگر متحد شده بودند. این اقدامی مثبت برای یهوشافاط نبود، زیرا او رهبری خداترس بود، در حالی که اخاب، یک بت پرست بود. پس از مدتی، یهوشافاط برای ملاقات شاه اسرائیل به سامره رفت.

اخاب از یهوشافاط تقاضا کرد که یهودا در کنار آنها وارد جنگ با سوریه شود. یهوشافاط پاسخ داد: "البته، چرا که نه! من و تو برادریم و سربازان من متعلق به تو و تحت امر تو خواهند بود. پس همراهت به جنگ خواهیم آمد!" اما در ادامه گفت: "اما نخست اجازه ببینم خداوند چه می‌گوید!" (دوم تواریخ ۱۸ را بخوانید).

لذا اخاب چهارصد تن از سرشناس‌ترین انبیاء (خادمان و رهبران) اسرائیل را گرد آورد. اینان خادمان بعل، اشیره، کموش<sup>۴</sup> یا دیگر بت‌ها و خدایان دروغین نبودند، آنان انبیا و خادمان خداوند خدا (یهوه) بودند. اخاب از آنان پرسید آیا به جنگ بروند یا از آن خودداری کنند.

خادمان یک صدا گفتند: "برآی، زیرا خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد." (دوم تواریخ ۱۱: ۵). این رهبران تعلیم یافته بودند که فقط مثبت صحبت کنند و برای شنوندگان و به خصوص مهمترین افراد جامعه، سخنان تشویق آمیز بگویند، هر چند آنان خادمان یهوه بودند، اما به واسطه تسلیم شدن به طمعشان، بت پرست بودند.

هر چند این خادمان در اسرائیل بسیار مورد احترام بودند و پیغامشان تأثیربرانگیز بود، اما یهوشافاط نسبت به این مشورت احساس آرامش نمی‌کرد. ترس خدا، بصیرت و قوه تمییز و تشخیص او را سالم و دست نخورده حفظ کرده بود. او پرسید: "آیا در اینجا نبی دیگری از جانب خداوند نیست که از او سوال کنیم؟" (آیه ۶) او می‌دانست اینان که سخن گفته‌اند، انبیای یهوه هستند، اما به نظرش چیزی درست نبود. اخاب با تشریوی پاسخ داد: "مردی دیگر هست، میکایا نام،

۴ الالهه باروری

۵ خدای موآبیان



پسر ایمله، که به واسطه او می توان از خداوند مسئلت کرد. اما من از او بیزارم، زیرا همیشه درباره من به بدی نبوت می کند نه به نیکویی." (آیه ۷). برای یک بت پرست، جامعه ای از ایمانداران که به تملق و چاپلوسی خو کرده اند، یک خادم راستین انجیل اغلب به نظر منفی و یأس آور و تا حدی دلسردکننده به نظر می رسد. میکایا با دیگران تفاوت داشت، زیرا به دنبال پیروان زیاد یا چیزی از اخاب نبود. او از خدا بیشتر از انسان ها می ترسید و بیش از موفقیت، خواهان رضایت و تأیید خدا بود. او می دانست که یهوه سرچشمه حیات و خاستگاه اوست، به همین دلیل خشنودی او را بر خشنودی و تأیید پادشاهی که تحت نفوذ کریپتونایت قرار داشت، ترجیح می داد. این نگرش او را پاک و آزاد از فریبی نگه می داشت که در دیگر خادمان عمل می کرد.

اخاب به دنبال میکایا فرستاد. در همان حال که آنان منتظر آن مرد خدای واقعی بودند، خادمان او در حضور دو پادشاه به نبوت ادامه دادند. یکی از آنان مردی عبرانی از قبیله بنیامین بود به نام صدقیا، او شاخ هایی آهنین برای خود ساخته بود و می گفت: خداوند چنین می گوید: "با اینها آرامیان را خواهی زد تا به تمامی نابود شوند." (آیه ۱۰). سپس همه خادمان به یکصدا به پادشاه مشورت داده، گفتند: "به راموت جلعاد برآی و پیروز شو، زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد." (آیه ۱۱). مطمئناً رهبران در میان خود احساس امنیت می کردند و چیزی که آنان را تشویق کرده و به نظر اطمینان بخش می رسید، پیغامی بود که همه بر سر آن توافق داشتند و تأییدش می کردند! بله، آنها دقیقاً خواسته های قلب اخاب را تأیید کرده و مستقیماً بر اساس خواسته او برای به دست آوردن [بت پرستی] سخن می گفتند!

در همان حین که انبیا به یک صدا دو پادشاه را مشورت می دادند، پیک پادشاه میکایا را یافته و به او گفت: "اینک انبیا یکصدا درباره پادشاه نیکو می گویند. تنها اینکه سخن تو نیز همچون سخن ایشان باشد، و کلامی نیکو بگویی." (دوم تواریخ ۸: ۲۱)

من زمانی که برای موعظه به برخی از کلیساهای معروف دعوت شده ام، واژگانی نظیر این را شنیده ام: "جان، مردم را تشویق کن. پیغام های مثبت موعظه کن. آنها را تقویت کن و بگذار احساس آرامش کنند. جلسه را با یک سرود پرستشی شاد تمام می کنیم و تو می توانی با یک جمله شادی بخش، پیغامت را تمام کنی. ما می خواهیم آنها اینجا را با احساس خوب ترک کنند!" آیا یک پیغام رسان می تواند سخنان پادشاه را دستکاری کند؟! اگر این کار را بکنیم، دیگر سفیرانی نیستیم که وحی الهی را به دیگران می گوئیم، بلکه صرفاً مردان و زنانی می شویم که از

واژگان مثبتی که در جای جای عهد جدید یافت می شوند، بهره می بریم تا خواسته ها و امیالمان را به ثمر نشانیم. اما میکایا بی پرده پاسخ داد، زیرا کسی نمی توانست با تملق او را بخرد: "به حیات خداوند سوگند، که هر آنچه خدای من گوید، همان را خواهم گفت." (آیه ۳۱)

"آه پدر، ما رهبران را بفرست تا در عصر خودمان با همین نگرش عمل نماییم!" وقتی میکایا به نزد اخاب آمد، پادشاه همان سئوالی را پرسید که از انبوه انبیا پرسیده بود. میکایا پاسخ داد: "برآیید و پیروز شوید، زیرا که ایشان به دست شما تسلیم خواهند شد." (آیه ۴۱)

اخاب از اینکه میکایا او را دست انداخته بود، ناراحت شد. سپس میکایا کلام خدا را در ارتباط با آن موضوع گفت:

"اسرائیل را جملگی همچون گوسفندان بی شبان بر کوه ها پراکنده دیدم، و خداوند فرمود: اینها صاحبی ندارند، پس هر یک به سلامت به خانه خود بازگردند." (آیه ۱۶)

اخاب به سمت یهوشافاط چرخیده و گفت: "آیا تو را نگفتم که او هرگز درباره من به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی؟" (آیه ۷۱)

سپس میکایا پیش رفته و آنچه را که حقیقتاً در حال وقوع بود و قرار بود اتفاق بیفتد، به اخاب گفت:

"پس اکنون بنگر که خداوند روحی دروغگو در دهان این انبیای تو نهاده است. خداوند بر ضد تو به مصیبت ندا کرده است." (آیه ۱۸-۲۲)

خدا مطابق بت پرستی (طمعی) که در قلب اخاب بود، به او پاسخ داد. در اینجا تصویری واضح از حقیقتی را که حزقیال نوشته، مشاهده می نماییم. خدا نه فقط بر طبق بت پرستی قلب بلعام که در فصل پیش مرور کردیم و بت پرستی اخاب در این فصل جواب داد، بلکه همین کار را با انبیا و کسانی که پیغام را می رساندند نیز انجام داد.

اخاب پیغامی را که مشتاق شنیدنش بود، دریافت کرد، اما کلمات راستین خدا را که با خود رهایی و حفاظت می آورد، رد نمود. اخاب به جنگ رفت. هر چند به خیال خود با لباسی مبدل از خود حفاظت می نمود، اما سوری ها او را باز شناختند و با تیری بی هدف که از چله کمان رها شده بود، زخم برداشته، پیش از پایان روز جان داد. می توانید خود را از انسان پنهان سازید، اما از خدا هرگز!

درباره امروزمان چه می توانیم بگوییم؟ آیا مشتاق و آرزومند حفاظت، تدارک و نجات وعده داده شده خدا هستیم؟ یا مشتاق تملق دیگرانیم؟ آیا می خواهیم بشنویم:

"سلامتی"، در حالی که در واقع در مشکل ناشی از فریبی که باورش کرده ایم، اسیر و گرفتاریم.

آیا می‌توانیم از منظر کتاب مقدس در آن تأمل نماییم؟ کدام بهتر است، حفاظت بلندمدت الهی و در نتیجه، تسلیم تمامی مشورت کلام خدا یا برکت تصنعی کوتاه مدت در حالی که تأدیب و داوری الهی در انتظار ماست؟!

### بخش عملی

بسیاری از کسانی که خود را مسیحی می‌دانند، تنها مایل به شنیدن کلماتی هستند که به آنان احساس خوب بودن بدهد، و متأسفانه بسیاری از خادمان به خاطر طمع و ترس از انسان، تنها به دنبال بیان واژگانی هستند که پیروانشان را تشویق کند. در چنین مواردی، تمام آن کلمات شیرین، شگفت‌انگیز به نظر می‌رسند، اما فاقد حقیقت بوده و هم شنوندگان و هم رهبران را به مکانی ناخوشایند رهنمون می‌گردند. ما به شنیدن حقیقت نیاز داریم، حتی اگر در وهله نخست زخمی مان‌کنند، مهم نیست شنیدن حقیقت تا چه حد دردناک است، چون هر چقدر هم که سخت باشد، باز در مقایسه با تألم و دردی که زندگی در فریب انتظارمان را می‌کشد، هیچ است.

شما می‌توانید کسی باشید که در پی حقیقت است.

با درخواست از خدا شروع کنید و از او بخواهید حقیقت زندگی تان را به شما نشان دهد، او را دعوت کنید تا هر جایی را که ناآگاهانه فریب خورده‌اید، آشکار سازد. حقایقی را که به شما گفته، بنویسید تا بتوانید در روزها و هفته‌های آتی بر آنها تأمل نمایید. سپس از خدا بخواهید تا شما را برای گفتن حقیقت، حتی در شرایطی که مورد تأیید عامه نیست، قوت بخشد. لازم نیست دعوا راه بیان‌دازید، بلکه می‌توانید همانند میکایا بگویید: "به حیات خداوند سوگند، که هر آنچه خدای من گوید، همان را خواهم گفت."



## عیسی ساختگی

احتمالاً با خودتان فکر می کنید، عیسی ساختگی یا تقلبی دیگر چیست؟ این فصل شامل عنصر کلیدی دقیقی است که ایمانداران را به سوی بت پرستی می کشاند. بررسی این موضوع کمک می کند تا پرده از این راز برداریم که چرا بسیاری در مسیحیت مدرن به سادگی در طعمه کریپتونایت روحانی می افتند؛ کریپتونایتی که نیروی ما را چه به عنوان کلیسا و چه به صورت فردی، می دزدد.

### شما را نزد خود آوردم

همانطور که پیشتر اشاره کردم، خروج اسرائیل از مصر نماد نجات ماست، یعنی خروج ما از دنیا. موسی قوم اسرائیل را به صحرای سینا رهنمون شد؛ جایی که خدا را در بوته ای مشتعل ملاقات کرده بود، موسی می خواست قومش نیز ملاقاتی مشابه را تجربه نمایند. چرا می بایست پیش از معرفی وعده دهنده به آن ها، ایشان را بلافاصله به سرزمین موعود هدایت می کرد؟ به محض آنکه به سینا رسیدند، می خوانیم:

"آنگاه موسی نزد خدا بالا رفت. خداوند از کوه موسی را ندا داد و فرمود: این را به خاندان یعقوب بگو و به بنی اسرائیل اعلام کن: شما خود دیدید که بر مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بال های عقاب ها حمل کرده، نزد خود آوردم." (خروج ۱۹: ۳-۴)

به عبارت "نزد خود آوردم" نگاه کنید. این عبارت، به شکلی موجز، انگیزه الهی را در نجات ما از دنیا تعریف می کند. خدا شما را نزد خود آورد. او مشتاق شماست، او مشتاق دوستی با شماست و خواهان داشتن رابطه پدر و فرزندی است.

می توانید تصور کنید خدا چقدر از ملاقات این قوم که صدها سال در اسارت به سر می بردند، هیجان زده بود؟ دوران بارداری لیزا را در رابطه با هر چهار پسرمان به یاد دارم. نمی توانستم منتظر به دنیا آمدنشان بمانم. نه ماه تمام صبر کرده بودم. دلم می خواست آنان را در میان بازوانم بگیرم، رشدشان را نظاره کنم، صدایشان را بشنوم، ویژگی های شخصیتی شان را تجربه کنم و رابطه پدر-پسری را با آنها گسترش دهم. به بیان ساده، من مشتاق آنها بودم.

این نگرش خدا بود، به جز آنکه او به مراتب بیشتر از نه ماه انتظار کشیده بود. خدا گفت: "نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس کن. به آنها بگو جامه های خود را بشویند و روز سوم آماده باشند، زیرا در روز سوم خداوند در برابر دیدگان همه قوم بر کوه سینا نزول خواهد کرد." (خروج ۹۱: ۰۱-۱۱)

در واقع خدا به قومش می گفت: "مشتاق شما هستم، اما برای آنکه ملاقاتی واقعی با شما داشته باشم، شما باید کثافات مصر را از لباس هایتان پاک کنید. من پدر شما هستم، اما در عین حال خدایی قدوسم و حاضر به برقراری رابطه ای سطحی و سرسری با شما نیستم."

ممکن نیست با کسی که خودخواه است، بتوان رابطه ای عمیق و معنادار برقرار کرد، خدا خود را کاملاً به ما بخشیده است؛ او نمی تواند همانند دنیا با ما رفتار کند، زیرا ما از کسانی که با آن ها رابطه داریم استفاده می کنیم تا نفس و تمایلات خود را ارضا نماییم.

دو روز در صحرای سینا گذشت و در روز سوم، خدا برای معرفی خود به قومش بر فراز کوه سینا فرود آمد. وقتی او چنین کرد، مردم عقب رفته و از ترس به خود لرزیدند. آن ها به موسی گفتند: "تو خود با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید، اما خدا با ما سخن نگوید، مبادا بمیریم." (خروج ۲: ۰۲: ۹۱)

موسی برآشفته شد. آخر چطور می توانستند از کسی که آنها را نجات داده و از بردگی آزاد ساخته، دوری کنند؟ چطور ممکن است مایل به شنیدن صدای خالقشان نباشند؟ آیا می توانید ناامیدی خدا را تصور کنید؟ او مدت ها انتظار این لحظه را می کشید و مشتاق بود به همان شکل که خود را به موسی شناسانده است، به آنها نیز بشناساند. اما آنها حضور او را رد کردند.

نمی توانم تصور کنم اگر یکی از پسرانم به من می گفت: "بابا، نمی خواهم مستقیماً با من حرف بزنی، فقط می خوام پیغام هایت را از طریق برادرانم بشنوم"، چه احساسی می توانستم داشته باشم. واقعاً پریشانم می ساخت!

## برقراری کهنانت

چون مردم نمی خواستند با خدا مستقیماً در رابطه باشند، خدا کهنانتی را برایشان مقرر کرد. کاهن کسی است که از جانب مردم با خدا سخن می گوید. یهودیان قبلاً موسی را به عنوان نبی داشتند که از جانب خدا با مردم سخن می گفت. با این وجود خدا می بایست کهنانتی را نیز برقرار می کرد که بتواند به شکلی موجب برقراری رابطه دائمی او با قومش باشد.

سپس خدا گفت: "پایین برو و هارون را با خود بالا بیاور." (خروج ۹۱: ۴۲). قرار بود هارون نخستین کاهن باشد، با این وجود این نقشه اصلی خدا نبود. او می خواست همه قوم، کاهنان باشند. زمانی که نخستین بار به سینا رسیدند، خدا فرمود: "شما برای من مملکتی از کاهنان، و امتی مقدس خواهید بود. این است آنچه باید به بنی اسرائیل بگویید." (خروج ۹۱: ۶). او می خواست هر کسی در اسرائیل، توانایی ارتباط با او را داشته باشد.

خدا به موسی فرمان داد هارون را با خود به بالای کوه بیاورد، با این وجود در جایی ثبت نشده که هارون به قله کوه رفته باشد. به چند دلیل، زیرا می بینیم که او به اردوگاه و نزد قوم بازگشت، اما موسی چهل شبانه روز در بالای کوه باقی ماند. چرا هارون نرفت؟ آیا او در حضور مردم، بیشتر از حضور خدا احساس آرامش می کرد؟ آیا او بیشتر می ترسید که با خدا تنها بماند؟ پاسخ را نمی دانیم، اما می دانیم کاری که هارون قصد داشت انجام دهد، واقعاً حیرت انگیز است.

## یک یهوه ساختگی

"چون قوم دیدند فرود آمدن موسی از کوه به درازا کشید، گرد هارون جمع شده گفتند: بیا برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند. زیرا نمی دانیم بر سر این مرد، موسی، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، چه آمده است." (خروج ۳۲: ۱)

جریان از چه قرار است؟ نخست اینکه قوم، مشتاق بودند تا خواسته شان تحقق یابد، و به مرد خدایی نیاز داشتند تا آنان را وارد سرزمین وعده سازد. دوم اینکه هارون در زندگی اش عطیه و استعداد رهبری داشت و این عطیه مردم را جذب می کرد. این یک نکته مهم است، زیرا مردم به سمت یک رهبر قوی جذب می شوند، خواه آن رهبر مطیع خدا باشد یا نباشد. صرفاً به این دلیل که رهبر، پیروان را به دنبال خود می کشد، به این معنا نیست که ضرورتاً با خدا نیز همگام است. ببینید مردم به هارون چه می گویند:

"بیا برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند. زیرا نمی دانیم بر سر این مرد، موسی، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، چه آمده است." (خروج ۳۲: ۱)

نخستین نکته ای که باید به آن توجه کرد، این است که مردم نمی گویند: "بر سر این خدا، نمی دانیم چه آمده است". این نکته مهمی است که باید مختصراً درباره اش صحبت کنیم.

اما دومین نکته قابل توجه این است که می گویند: "برای ما خدایان بساز". واژه عبری برای "خدایان"، "الوهیم" است. این واژه کمی بیشتر از ۲۶۰۰ بار در عهد عتیق یافت می شود. این واژه بیش از ۳۲۵۰ بار به خدای قادر متعال اشاره دارد. به عنوان مثال فقط سی و دو بار در باب اول پیدایش به کار رفته است. در نخستین آیه کتاب مقدس می خوانیم: "در آغاز، خدا [الوهیم] آسمان ها و زمین را آفرید". مثال دیگر در تثنیه ۱۳: ۴ می باشد: "شما باید یهوه خدای [الوهیم] خود را پیروی کنید و از او بترسید و فرمان های او را به جای آرید و به صدای او گوش فرا دهید و او را عبادت نمایید و به او بچسبید". می بینید که در این آیه، نامی که به خداوند اطلاق شده، یهوه می باشد و در ادامه او را "الوهیم ما" معرفی می کند. او خداست؛ اقتدار مطلق و منبع غایی حیات.

اما کمی بیش از ۲۵۰ بار در عهد عتیق، از واژه الوهیم برای به تصویر کشیدن خدایی دروغین استفاده شده است: نظیر "داجون" (اول سموئیل ۵: ۷) یا بعل (اول پادشاهان ۱۸: ۲۱). بنابراین برای آنکه بدانیم از چه کسی صحبت می کند، باید این واژه را در زمینه و متن خودش خواند.

هارون در پاسخ به درخواست مردم، از آنان گوشواره های طلایشان را خواست. سپس طلا را ذوب کرده و به شکل گوساله ای ریخته شده در آورد. به محض آنکه کارش تکمیل شد، قوم گفتند: "این است خدای تو که تو را از مصر بیرون آورد" (خروج ۲۳: ۴). واژه عبری خدا در اینجا نیز الوهیم است. با این وجود، در جمله: "که تو را از مصر بیرون آورد"، سرخی را می توان یافت که نشان می دهد از چه کسی حرف می زنند. آنها کودن نبودند و می دانستند چه کسی آنها را از مصر بیرون آورده است. استنتاج ما در آیه بعدی کاملاً تأیید می شود:

"هارون چون این را دید، مذهبی در برابر آن گوساله بنا کرد و اعلام نمود: فردا جشنی برای خداوند خواهد بود." (خروج ۳۲: ۵)

واژه خداوند در این آیه، یهوه است. <sup>۱</sup> CWSB می گوید:

"این واژه نامی است برای خدای اسرائیل، به طور خاص نامی که او



خودش را به موسی شناساند. (خروج ۶: ۲-۳). نام الهی به طور سنتی تلفظ نمی شد و عمدتاً به دلیل احترامی بود که برای مقدس بودنش قائل بودند. تا زمان رنسانس، بدون حروف صدادار در متون عبری عهد عتیق به صورت YHWH [یهوه] نوشته می شد."

این واژه به جز آیه مذکور در هیچ جای دیگر کتاب مقدس، ارجاعی به خدایی دروغین نیست. هیچ اشتباهی نیز در نگارش این آیه وجود ندارد. به شکلی غیرقابل باور، هارون و قوم، مستقیماً به گوساله نگریسته و آن را یهوه نامیدند. آنها این گوساله را بعل، داجون، اشیره، رَع، نفیس<sup>۲</sup> و یا دیگر خدایان مصر نام نهادند. آنها نگفتند: "بنگرید، رَع، خدایی که ما را از مصر نجات بخشید".

اگر یادتان باشد آن ها گفتند: "ما نمی دانیم چه بر سر موسی آمده است"، آن ها نگفتند: "نمی دانیم چه بر سر خدا آمده است". آنها موجودیت یهوه و ارتباط و حضور او در زندگی شان را انکار نمی کردند. هنوز اذعان می کردند که این یهوه بود که نجاتشان داد، آزادشان ساخت، شفایشان داد و خوراک برایشان تدارک دید. آنها فقط صورت حقیقی او را با تصویری از یهوه ای قابل کنترل، تعویض کرده بودند که بتواند هر آنچه را که می خواهند به آن ها بدهد.

بگذارید در این رابطه مثالی امروزی بزنم؛ من و لیزا زیاد مسافرت می کنیم و تیمی عالی در مینستری خود یعنی مؤسسه بین المللی مسنجر داریم. آنچه می نویسم کاملاً فرضی است، چرا که همکاران ما هرگز چنین کاری نمی کنند. من و لیزا به عنوان رهبر، چندین مسئولیت اجرایی و فرهنگی داریم که به دلیل اهمیت زیادشان پیوسته به ما استرس وارد می کنند. به عنوان مثال، از تیممان می خواهیم که در هشت ساعت کاری، نه ساعت بهره وری داشته باشند! به دنبال یک محیط کاری سرگرم کننده هستیم، می خواهیم همه کارها عالی انجام شوند، به دنبال این هستیم که هر شخص از اعضا، شرکا، یا رهبرانی که با ما در تماس هستند را خدمت و محبت نماییم و موارد دیگر. مدیر اجرایی که نام فرضی "تیم" را روی او می گذارم، مسئول است که به استانداردهای اجرایی و فرهنگی ای که ما از او می خواهیم، برسد. فرض کنید من و لیزا در سفر هستیم، اما نه فقط ما دو نفر بلکه مدیر اجرایی ما هم نیست. مقام مسئول بعدی، مدیر مالی مؤسسه است که او را "جردن" می نامیم (این هم فرضی است). به محض رفتن "تیم"، جردن به اعضا و پرسنل مؤسسه می گوید: "بچه ها، جان و لیزا می خواهند اتمسفری شاد و مفرح داشته باشیم. بیایید یک "دی جی" استخدام کنیم و

۲ Ra: خدای آفتاب مصریان

۳ Nephthys: ایزدبانوی مردگان

یک سینِ رقص با دود و نور درست کنیم و چند روزی را جشن بگیریم!"

در تمام مدت برگزاری جشن و مهمانی، همه اعضای گروه "معترفند" که دقیقاً کاری را انجام می دهند که ما از آنها خواسته ایم. آنها پیوسته با اذعان به وجود ما و قدردانی نسبت به ما می گویند: "این خواسته جان و لیزا است، آنها می خواهند محیطی شاد داشته باشیم". سپس یکی از پرسنل فریاد می زند: "بچه ها، جان در خط تیلیفون است، دارم برایش در مورد پارتی توضیح می دهم؛ میگه با شادی شما شادم!". مسلماً این یک دروغ است، زیرا اگر من پای تلفن بودم و متوجه می شدم که اوضاع از چه قرار است، از دست اعضای مینستری بسیار عصبانی می شدم.

بیباید اینطور در نظر بگیریم که مدیر اجرایی، پیش از من و لیزا به دفتر می رسد. او هم به شدت برآشفته می شود. موزیک را قطع کرده، دستگاه های مه ساز و رقص نور را پس می فرستد و به اعضا می گوید: "این خواسته جان و لیزا نبود، شما دیدگاه آنها را تحریف کردید!" سپس رهبرانی را که این عقیده و فرهنگ جعلی را رواج دادند، اخراج می کند.

حال بیباید ببینیم رفتار قوم اسرائیل پس از ساختن "یهوه" ای مطابق فهم و سلیقه شان، چگونه بود:

"پس قوم سحرگهان برخاستند و قربانی های تمام سوز و قربانی های رفاقت تقدیم کردند. سپس به خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لهو و لعب به پا خاستند." (خروج ۳۲: ۶)

این جشنی برای یهوه بود، رهبران و مردم هدایایی نزد او آورده بودند؛ و سپس با بی بندوباری هر کاری دلشان خواست کردند. همه خود را متقاعد ساخته بودند که یهوه شان نه تنها با آنچه می کنند مشکلی ندارد، بلکه خشنود نیز هست. آنها باور داشتند که او با شکمبارگی، بزم و لنگارانه و عیاشی آنها (که می توانیم تصور کنیم همراه با گناهان جنسی و بی عفتی نیز بوده)، مشکلی ندارد. آنها رفتاری را از دید خدا (یهوه) پذیرفته می دانستند که به هیچ وجه مایه خشنودی او نبود.

آنها اکنون به فریبنده ترین شکل بت پرستی داخل شده بودند. آنها یهوه ساختگی و جعلی را خلق کرده بودند که به کل با حقیقت او تفاوت داشت. اکنون این یهوه ساختگی به ایشان اجازه می داد تا بر طبق هوای نفس خود زندگی کنند و هر کاری را که می خواهند با تأیید او انجام دهند. این کار آنها، از نظر بنیادی هیچ تفاوتی با ملل بت پرستی<sup>۴</sup> نداشت که پرستش (اطاعت) خداوند را رد می کردند. ببینید پولس چه می گوید: "زیرا هر چند خدا را شناختند، اما او را چون

خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند، بلکه در اندیشه خود به بطالت گرفتار آمدند و دل های بی فهم ایشان را تاریکی فرا گرفت." (رومیان ۱: ۱۲).

تنها تفاوت، نامی بود که ملل بت پرست بر خدایانشان می نهادند، نام هایی نظیر داجون، بعل، آمیت، سوپدو، هاپی<sup>۵</sup> در حالی که اسرائیلیان نام بتشان را "یهوه" گذاشته بودند. سپس خدا به مدیر اجرایی اش، رسماً گفت: "بی درنگ فرود آ، زیرا قوم تو که از سرزمین مصر به در آوردی، فساد کرده اند. آنها به همین زودی از راهی که بدیشان امر فرمودم انحراف ورزیده، برای خود گوسالۀ ریخته شده ساخته اند و در برابر آن سجده کرده و قربانی نموده، گفته اند: ای اسرائیل، اینها هستند خدایانی که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند!" (خروج ۲۳: ۷-۸)

موسی برگشت و لازم بود به برخی مسائل رسیدگی کند. نخست باید به حساب هارون می رسید که به عنوان مسئول او را منصوب کرده بود، سپس به حساب رهبران و دست آخر به حساب قوم. در این باره می خوانیم: "چون موسی دید که قوم افسار گسیخته شده اند زیرا هارون آنها را واگذاشته بود تا افسار بگسلند و مضحکه دشمنان شوند، پس در مدخل اردوگاه ایستاد و گفت: هر که طرف خداوند است نزد من آید. پس تمام لایوان نزد او گرد آمدند." (خروج ۲۳: ۵۲-۶۲). چه آنها و چه ما، نمی توانیم صرفاً با اعتراف نام او و سرود خواندن برایش، طرف خداوند باشیم. اگر می خواهیم طرف او باشیم، باید زندگی ای را انتخاب کنیم که مطابق فرامین و خواسته های اوست.

این ماجرا چند پرسش مهم را به ذهنمان می آورد:

آیا در دوران خودمان، عیسی یی را خلق کرده ایم که هر آنچه هوای نفس گمراهمان می خواهد، به ما بدهد؟ آیا عیسی یی را می پرستیم که خورش را برای ما ریخت، نجاتمان داد و از دنیا آزادمان ساخت؟ آیا برای او و در وصف او یی که آسمان را در دسترس ما قرار داده، سرود می خوانیم، اما در حقیقت "عیسی ما"، همان عیسی یی نیست که در دست راست خدای پدر نشسته؟

آیا عیسی یی ساختگی خلق کرده ایم؟

آیا بسیاری از مردم در کلیسا درست مانند اسرائیلیان که از مصر بیرون آمدند،

۵ dagon

۶ Baal

۷ Ammit: از اساطیر مصر، دیوی در دنیای مردگان

۸ Sopda: یکی از خدایان آسمان در مصر

۹ Hapi: از خدایان نیل

فریب خورده اند؟

و یک سؤال دیگر: آیا افرادی نظیر موسی وجود دارند؛ کسانی که از کوه خدا پایین آمده و با قلبی مملو از آتش و محبت با فریب برخوردار نمایند؟  
اگر چنین کسانی برنخیزند، فریفتگی ما نیرومندتر خواهد شد و کریپتونایت همچنان به تحلیل نیرویمان ادامه داده و می تواند آنقدر ضعیفان سازد که حتی بمیریم.

## بخش عملی

در دنیای غرب خیلی ساده می توان ایمان به عیسی را اعتراف کرد. با این وجود بیشتر غربیان حوصله مسیحیت را ندارند، زیرا تفاوت بسیار اندکی بین مسیحیان و دنیا وجود دارد. مسیحیان نام عیسی را جار می زنند و مدعی اند که خدا را حرمت می نهند، در حالی که زندگی گناه آلودشان خلاف این را ثابت می کند. همانطور که موسی به اسرائیلیان گفت: "هر که طرف خداوند است، نزد من آید"، اکنون زمان آن رسیده که مسیحیان راستین نیز برخاسته و برادران و خواهرانشان را به سوی حقیقت فراخوانند.

بهای پیروی از مسیح، همه چیز ماست. دیگر زندگیمان متعلق به خودمان نیست. یا اراده مان را به خدا تسلیم کرده ایم یا او به راستی خداوند ما نیست. ایمان ما به اوست که همه نیازهایمان را برطرف خواهد ساخت. این فراخوان و دعوت مسیحیت است، بله، بیا و نجات بیاب، اما باید نسبت به کهنگی خود بمیری و خلقتی جدید شوی. بر این فراخوان راستین مسیحیت تأمل نمایید. افکارتان را بنویسید؛ اینکه تا چه حد همسو یا متفاوت با این طرز تفکر و تعلیم است. سپس کسی از اعضای خانواده یا کلیسا را پیدا کنید و در این باره با او صحبت کنید، این حقیقت را به او هم بگویید.

## نقطه شروع

کاملاً واضح است که وقتی موسی به بالای کوه رفت، قوم اسرائیل به بالاترین حد بت پرستی خود رسید، اگرچه هنوز اذعان می کردند که "یهوه" کسی است که آنان را از مصر نجات بخشیده است. همانطور که قبلاً به این موضوع پرداختم، بت پرستی ریشه در ناطاعتی از چیزی دارد که خدا به وضوح برایمان آشکار ساخته است. اگر عیسی مسیح را به عنوان منجی و خداوند خود اعتراف نماییم اما آشکارا نسبت به اقتدار او نامطمع باشیم، این فریبنده ترین شکل بت پرستی است.

بیایید بازگردیم به داستان تخیلی از گروهمان در مؤسسه بین المللی مسنجر. به محض اینکه مدیر اجرایی ما "تیم" به دفتر برگشته و عمل سرکشانۀ پرسنل را در برگزاری پارتی می بیند، از مدیر مالی "جردن" بسیار خشمگین می شود. با این وجود جردن خیلی ساده استدلال کرده و می گوید: "اما ما دقیقاً کاری را می کنیم که جان و لیزا از ما خواسته اند! ما محیط شادی را مهیا کرده ایم!"

تیم باید چگونه پاسخ دهد؟ "بله، جان و لیزا خواستار محیطی شاد هستند، اما مابقی مقررات و دستورالعمل ها چه می شود؟ آنها از ما خواسته اند از هر هشت ساعت کار روزانه، نه ساعت بهره وری داشته باشیم، همیشه برای هر تماسی پاسخگو باشیم، و مابقی مسائل. شما یک جنبه را گرفتید و با تمرکز بر آن، از سایر دستورات آنها غافل ماندید!"

آیا وضعیت کلیساهای امروزی ما جز این است؟ من باور دارم فرامین بی چون و چرایی را در عهد جدید پیدا می کنیم که اجرای آنها از ما خواسته شده است. ما اعلان می کنیم از طریق ایمان و به واسطه فیض، نجات یافته ایم و نمی توانیم این فیض را با تلاش خود به دست آوریم، زیرا لطف خداست. ما به محبت یکدیگر،

زندگی شاد، خدمت به یکدیگر، خواندن سرودهای پرستشی، ارتباطات، داشتن رهبری خوب و البته جامعه ای سالم، تأکید می کنیم. ما با شور و شوقی زیاد اینها را جار می زنیم. همه اینها، کارهایی نیکو هستند و عهد جدید نیز آنها را تأیید نموده است. اما آیا از اهمیت حلم، فروتنی، تقدس، پاکی و پرهیز از دیگر گناهان نظیر پورنوگرافی، غافل نمانده ایم؟

آیا به کسانی که دوستشان داریم، هشدار می دهیم که باید از همجنسگرایی، زنا، مستی، جوکهای رکیک و زشت، حرفهای پوچ و بیهوده، عدم بخشش و تلخی، غیبت و دیگر فرامین و رهنمودها و هشدارهایی که در عهد جدید آمده، دوری کنند؟ آیا می توانیم فقط بر جنبه هایی از کلمات عیسی متمرکز شویم که تعارضی با استانداردهای تثبیت شده و انحرافات جامعه ما ندارند؟

آیا می توانیم عیسی بی را خلق کنیم که با شیوه های گناهکارانه فرهنگ ما برخوردی نمی کند؟

آیا می توانیم از اشاره به آنچه مورد تنفر اوست، پرهیز کرده و تنها به اعلان بخش هایی از کلام او بپردازیم که از نظر اجتماع پسندیده و پذیرفتنی است؟ آیامی توانیم "در" و "جاده ای" را که به حیات منتهی می شود، عریض و گشاد نماییم؟ آیا می توانیم باور داشته باشیم اگر کسی چند کلمه جادویی را تکرار کند، به صورت خود به خودی نجات خواهد یافت؟

آیا عیسی بی جعلی و ساختگی را خلق کرده ایم که با او بی که خود را در سرتاسر کتاب مقدس مکشوف ساخته، متفاوت است؟ بازگردیم به کلیسای قرنس که تحت تأثیر کریپتونایت روحانی قرار داشت، پولس بالاخره می نویسد:

"اما بیم دارم همان گونه که حوا فریب حیلۀ مار را خورد، فکر شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود. زیرا اگر کسی نزدتان بیاید و شما را به عیسی دیگری جز آن که ما به شما موعظه کردیم، موعظه کند، یا اگر روحی متفاوت با آن روح که دریافت کردید یا انجیلی غیر از آن انجیل که شنیدید به شما عرضه کند، به آسانی تحملش می کنید." (دوم قرنتیان ۱۱: ۳-۴)

این گروه از ایمانداران<sup>۱</sup> به سادگی گمراه شده بودند؛ آنهم نه به واسطه خدایی دروغین یا مذهبی که موجودیت عیسی را زیر سؤال می برد، بلکه به واسطه عیسی بی ساختگی. فراموش نکنید که یهوه ساختگی یا همان گوساله طلایی، هنوز اعتبار رهایی، نجات و تدارک نیازهای فرزندان اسرائیل را یدک می کشید، اما در عین حال رفتارهایی

۱ - نویسنده به عنوان «این بدن از ایمانداران» از آنها نام می برد. (مترجم)

را تأیید و حتی تشویق می نمود که در تضاد با طبیعت و ذات مکشوف شده خدا در کتاب مقدس بود. آیا ما هم عیسی بی جعلی خلق کرده ایم که چنین اعمالی را تأیید و تشویق می کند؟ آیا عامدانه مسائل چالش برانگیز عهد جدید را نادیده می گیریم؟ پولس مطلبی را بیان می کند که هیچکدام از ما قادر به نادیده گرفتنش نیستیم:

"پس امروز با شما اتمام حجت می کنم که من از خون همه بری هستم. زیرا در اعلام اراده کامل خدا به شما کوتاهی نکرده ام." (اعمال ۲۰: ۲۶-۲۷)

پولس فقط از کلمات خوشایند انجیل حرف نمی زند، بلکه او مطمئن بود که همه خواسته های خدا را به ما گفته تا از آنها آگاه باشیم. او شصت و شصت مدیر مالی فرضی ما نیست که از میان خواسته های من و لیزا تنها جنبه شادی و تفریح را به اعضای تیم ما منتقل کرده است. در ترجمه کلاسیک امپلیفایر<sup>۱۱</sup> می خوانیم: "من هرگز در اعلان قصد و نقشه و مشورت کامل خدا به شما کوتاهی نکرده و پا پس نکشیده و آن را از شما دریغ نداشته ام."

اگر از اعلان تعالیم معذب کننده و ناخوشایند عهد جدید خودداری کنیم، نمی توانیم همانند پولس بگوییم: "اگر کسی از مرگ ابدی رنج ببرد، تقصیر من نخواهد بود."<sup>۱۲</sup> در واقع، اگر از اعلان بخش های کلیدی عهد جدید دریغ بورزیم، عکس این هم می تواند صادق باشد و عملاً خون آن افراد بر گردن ما خواهد بود. اعلان تمام حقیقت در قدرت ماست، اما از اجتناب می کنیم. آیا نگرانیم که مبادا حق جویان، تمایلی به بازگشت به کلیسا، گردهمایی ما و یا جمع کوچکمان را نداشته باشند؟!

حال که سال ها با فرهنگ مسیحی ای پیش رفته ایم که از ویژگی ها و مسائل مهمی که در کتاب مقدس به آن پرداخته شده اجتناب ورزیده است، نتیجتاً در حال برداشت محصول غفلت خودمان هستیم. متأسفانه، بسیاری در مسیر انحرافی هستند. مثال های بی شماری را می توان در این رابطه ذکر کرد. یکی از آن مواردی که به ذهنم می آید، در ارتباط با خادمی بسیار بانفوذ است؛ نویسنده ای سرشناس و سخنرانی محبوب کنفرانس ها. او در سال ۲۰۱۶ اعلام کرد که ازدواجش تمام شده (حالا معنایش هر چه که باشد). او از شوهرش جدا شد و در حالی که من این کتاب را می نویسم، با خانم دیگری نامزد کرده و با او زندگی می کند.

او مرتباً از زندگی مشترکش به پیروانش گزارش می دهد. در یکی از شبکه های اجتماعی، او عکسی را به اشتراک گذاشته بود که خیلی بامحبت، شریک عشقی اش را می بوسید و در حاشیه آن عکس نوشته بود که چطور سفر زندگی اش او را به سمت این رابطه رهنمون شده و هر لحظه آن "مقدس" است. انجیل واژه مقدس را

به این شکل توصیف نمی‌کند. قلبم برای او شکست. اینجا با خادم انجیلی روبه‌رو هستیم که واقعاً باور دارد در نظر خدا پارساست و همچنان مشتاق کمک، خدمت و دوست داشتن مردم می‌باشد، اما او به شکلی کامل فریب خورده است. چیزی که بیشتر مرا به وحشت می‌اندازد، بی‌شمار پیغام حمایت و تأیید در همسویی با اوست که توسط صدها هزار نفر از طرفدارانش، پای عکس‌ها نوشته می‌شود. پُست‌های او نشان می‌دهد که از خدا سخن می‌گوید و جالب اینکه پیروانش موافق او هستند. در طی این ماجرا محبوبیت او نه تنها فروکش نکرده، بلکه به شکل چشمگیری افزایش نیز یافته است. این اتفاق در عین حال که دردناک و تأسف آور است، بسیار ترسناک نیز می‌باشد.

در یک مورد تلخ دیگر، یکی از شناخته شده‌ترین رهبران کلیساهای انجیلی آمریکا به پیروانش و کلیسا اعلام کرد که باید به طور کامل زوج‌های همجنسگرا را به عنوان پیروان مسیح بپذیریم. او گفت این تصمیم را بر اساس سپری کردن زمانی طولانی با زوج‌های همجنسگرا گرفته و دریافته که رابطه آنها، تفاوتی با رابطه زن و مرد ندارد. تنها احتمال رسیدن به چنین استنتاجی، حذف آگاهانه آیاتی از عهد جدید و نادیده گرفتن کلیت روایت کتاب مقدسی است. درست بسان ماجرای هارون و گوساله طلایی، بسیاری به واسطه اعلان این رهبر، از حقیقت منحرف خواهند شد. این یک فریب فاجعه‌آمیز است. به واسطه عیسی ساختگی ای که از فلسفه خدمتی غربی ما شکل گرفته، پیدا کردن منجی راستین برای دنیای سقوط کرده و گمشدگان، روز به روز دشوارتر می‌شود. باید از خود بپرسیم: "آیا این عیسی واقعی است؟ آیا این محبت خداست؟ آیا محبت راستین صرفاً به عنوان مهربانی، صبر و بخشش دیگران است؟" تمامی این صفات درست و مورد پذیرش عامه جامعه می‌باشند. با این وجود، آیا می‌توانیم محبتی را که کتاب مقدس تعریف کرده، نادیده بگیریم: "محبت به خدا همین است که از احکام او اطاعت کنیم و احکام او باری گران نیست." (اول یوحنا ۵: ۳)

آیا صرفاً ترجیح داده ایم که برای تعریف خود از محبت، به گزینش بخش‌هایی از کتاب مقدس دست بزنیم؟

## ضرورت توبه

آیا این انجیل تحریف شده پیامد فقدان توبه است؟ آیا به آن خانم نویسنده، آن شبان و بسیاری دیگر تا به حال گفته شده که برای پیروی از عیسی باید از گناه رویگردان شوند؟ یا شاید صرفاً به آنها گفته ایم که با این دعای استاندارد و معمول، ایماندار می‌شوند: "عیسی به زندگی من بیا و مرا مسیحی کن!"



به واژگان پولس گوش دهید:

"می دانید که از هر آنچه ممکن بود به حال شما سودمند افتد، چیزی دریغ نداشته ام، بلکه پیام را به شما موعظه کرده، چه در جمع و چه در خانه ها تعلیمتان داده ام. نیز به یهودیان و یونانیان هر دو، اعلام داشته ام که باید با توبه به سوی خدا بازگردند و به خداوند ما عیسی مسیح ایمان آورند." (اعمال ۲۰: ۲۰-۲۱)

تنها یک پیغام! نخستین قدم، ضرورت توبه از گناهان است! برای آنکه فرزند خدا شویم، توبه، اجباری است نه اختیاری! اما اغلب به این موضوع در توضیح و دعوت معمول مان برای نجات، اشاره نمی کنیم.

چند سال پیش در نخستین روز روزه، شنیدم که روح القدس می گوید: "مرقس باب ۱ را بخوان!". با دقت تمام باب را خواندم و تغییری در درکی که از گذشته داشتم، ایجاد نکرد. روح القدس گفت: "دوباره بخوان"، باز خواندم، اما هنوز چیز جدیدی برایم نبود. او برای سومین بار، چهارمین بار، و در نهایت پنجمین بار همین را گفت. بارها آن را خواندم، اما هنوز خبری نبود. تقریباً هفت بار این کار را کردم. سپس به شکلی بسیار آهسته و حلزونی به خواندن پرداختم و این بار عبارتی از میان متن بیرون پریده و توجهم را به خود جلب کرد:

"آغاز خبر خوش درباره عیسی مسیح پسر خدا..." (مرقس ۱:۱)

واژه ی بعدی، بسیار کلیدی است: "... اینک پیام آور خود را پیشاپیش تو می فرستم، که راهت را مهیا خواهد کرد...". آن پیام آور، یحیای تعمیددهنده بود. خدمت او، خدمت "تعمید توبه"<sup>۱۳</sup> بود. تعمید به معنای کاملاً در آب فرو رفتن است، نه به صورت ناقص فرو رفتن. پیغام یحیا، توبه کامل در آغاز است، به عبارتی نقطه شروع انجیل، توبه کامل است. هیچ کس نمی تواند بدون آنکه در آغاز توبه ای راستین داشته باشد، وارد رابطه ای اصیل و کامل با خدا شود.

سپس روح القدس به من گفت: "خدمت یحیا، نقطه آغازین انجیل است. داستان یحیا، یکی از ماجراهای عهد عتیق نیست. زیرا پیغام او، یک بخش حیاتی از انجیل عهد جدید است."

روح القدس مرا به سمت کلمات خود عیسی هدایت نمود:

"زیرا همه پیامبران و تورات تا زمان یحیا نبوت می کردند." (متا ۱۱: ۱۳)

از صندلی ام پریدم و فریاد زدم: "وای، بله، این درست است!" زیرا عیسی نگفت:

"همه پیامبران و تورات تا زمان من (عیسی مسیح) نبوت می کردند." "خیر، زیرا پیغام توبه کامل یحیا، نقطه آغازین انجیل عهد جدید است. شما نمی توانید وارد رابطه ای با عیسی شوید، مگر آنکه به طور کامل از الگوی آگاهانه ارتکاب گناه توبه کرده باشید.

### توبه در ورودی است!

داستان جاستین و آنجلا و ایده عجیب او برای ازدواج را که در فصول قبل بررسی کردیم، به یاد می آورید؟ او هرگز حاضر نشد از دوست پسران قبلی اش دست بکشد. او عمیقاً جاستین را دوست داشت، جاستین فرد مورد علاقه و محبوب او بود و قصد داشت بیشترین زمانش را با جاستین بگذراند. اما هرگز خبر نداشت برای ورود به عهد ازدواج با جاستین، ضروری است که وابستگی های عاطفی، ذهنی و جسمی اش را با دوست پسران قدیمی اش پاره کند. این تصمیم، نقطه شروع یا آغازین توانایی برای ورود به عهد ازدواج با جاستین است.

او از دیدن خشم جاستین زمانی که قصد داشت با "تونی" بیرون برود، کاملاً شوکه شد. احتمالاً با خودش فکر می کرد: "برای چی برآشفته شد؟ آیا موضوع حسادت است؟" بله او حسادت می کرد و باید هم می کرد. خدا نیز نسبت به ما حسود است و این حق اوست. ما وارد عهدی با او شده ایم، پس چطور می توانیم دیگر عشاق را نیز وارد این رابطه بسازیم؟

آیا تصادفی است که نخستین واژگان یحیا در انجیل چنین است: "توبه کنید زیرا پادشاهی آسمان نزدیک شده است (متا ۳: ۲).

آیا فقط یحیا این را می گوید؟ آیا این صرفاً پیغام اوست و دیگر پیام آوران عهد جدید چیزی از آن نگفته اند؟ به هیچ وجه! نخستین فرمان و رهنمود عیسی چنین است:

"توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمان نزدیک شده است." (متا ۴: ۱۷)

خداوند و پادشاه ما می دانست توبه ضروری است و قدمی حیاتی برای داشتن رابطه ای دائمی با خداست. در کمال شگفتی، این معیاری است که او برای تعیین کسانی که به خدا تعلق داشته یا به او تعلق ندارند، از آن استفاده می کند.

آنگاه عیسی به سرزنش شهرهایی می پردازد که بیشترین معجزاتش را در آنجا انجام داده بود، اما آنها از گناهانشان توبه نکرده و به سوی خدا بازنگشته بودند. (متا ۱۱: ۲۰ را ببینید).

اگر همه کاری که یک شخص برای نجات باید انجام دهد، بازگشت به سوی خداست، پس این همه چیزی است که عیسی بدان پرداخته است. درست همانند

آنجا که برای تسلیم کامل خود به جاستین می بایست دوست پسران قدیمی اش را ترک می کرد، ما نیز باید برای تقدیم خود به عیسی، از گناهانمان توبه کنیم. در انجیل می بینیم که این پیغام مدام تکرار می شود، زیرا جان کلام پیغام عیسی و مأموریت او چیزی جز این نیست. او می فرماید: "آمده ام تا ... کسانی را که می دانند گناهکارند و نیاز به توبه دارند، دعوت کنم."<sup>۱۴</sup> به کلمه "نیاز" دقت کنید، این نشان می دهد که توبه امری اختیاری نیست. عیسی در جای دیگر به گروهی از مردم چنین گفت: "به شما می گویم که چنین نیست. بلکه اگر توبه نکنید، شما نیز جملگی هلاک خواهید شد." (لوقا ۳: ۳۱) حقیقت این است که "نمی توان بدون توبه به سوی خدا بازگشت".

بیباید ببینیم شاگردان عیسی، در میان گذاشتن این خبرخوش - یعنی انجیل را چگونه می دیدند. این چیزی است که آنها در نخستین مأموریت انفرادی خود بیان کردند: "پس آنها رفته، به مردم موعظه می کردند که باید توبه کنند." (مرقس ۶: ۲۱) در ترجمه دیگری آمده: "به هر کسی که می رسیدند می گفتند...". در واقع چون بدون توبه، نجاتی وجود ندارد، بنابراین لازم است [در بشارت انجیل] این را به همه بگویید! حتی ثروتمندی که در آتش جهنم می سوخت، به اهمیت توبه از گناهان واقف بود:

"گفت: نه، ای پدر ما ابراهیم، بلکه اگر کسی از مردگان نزد آنها برود، توبه خواهند کرد." (لوقا ۱۶: ۳۰)

اما پس از رستاخیز چه، آیا پیغام عوض شد؟ توما گزارش می دهد که عیسی خود را بر شاگردان ظاهر ساخت. او آنها را برای سختدلی شان توبیخ می کند و سپس مطالبی را بدیشان توضیح می دهد تا ذهنشان روشن شود و بتوانند کتاب مقدس را درک کنند. او در ادامه، پیشگویی انبیاء درباره خودش را برای آنها می خواند.

"و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه قوم ها موعظه خواهد شد و شروع آن از اورشلیم خواهد بود" (لوقا ۲۴: ۴۷)

بخشش پیشگویی شده توسط انبیا تنها در نجات دهنده یافت می شود، به شرط آنکه نخست توبه کنیم. پطرس نیز عیناً همین را تکرار می کند. این نخستین رهنمود او برای جویندگان مشتاقی است که در روز پنتیکاست خواهان نجات بودند:

"توبه کنید و هریک از شما به نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمید گیرید که عطای روح القدس را خواهید یافت." (اعمال ۲: ۳۸)

۱۴ NLT: در ترجمه هزاره نو و NIV آمده: "من آمده ام تا ... گناهکاران را به توبه دعوت کنم."

باز هم می بینید که بدون آنکه نخست توبه کنیم، هیچ راه دیگری برای بازگشت به سوی خدا وجود ندارد. پولس چطور؟ آیا او پیغامش را برای امتهای تغییر داد؟ به هیچ وجه:

"پس در آن وقت، ای آگریپاس پادشاه، از رؤیای آسمانی سرپیچی نکردم. بلکه نخست در میان دمشقیان، سپس در اورشلیم و تمامی سرزمین یهودیه، و نیز در میان غیریهودیان به اعلام این پیام پرداختم که باید توبه کنند و به سوی خدا باز گردند و کرداری شایسته توبه داشته باشند." (اعمال ۲۶: ۱۹-۲۰)

به واژه "باید" دقت کنید؛ پولس نگفته "فکر خوبی است" یا "به جاست" یا "لازم است"، او می گوید "باید توبه کنند".

پولس شرح می دهد که چگونه خدا خود این را به عنوان ضرورت و شرط الزامی نجات برای هر کس -چه یهود و چه غیریهود معرفی می کند:

"در گذشته، خدا از چنین جهالتی چشم می پوشید. اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می کند که توبه کنند." (اعمال ۱۷: ۳۰)

اگر به تعالیم ابتدایی درباره عیسی مسیح نگاهی بیاندازید، جای هیچ شگفتی نیست که نخستین مورد در فهرست ما ...، حدس بزنید چیست؟

"پس بیا بید تعالیم ابتدایی درباره مسیح را پشت سر نهاده، به سوی کمال پیش برویم، و دیگر بار توبه از اعمال منتهی به مرگ، و ایمان به خدا و ... را بنیان نهیم." (عبرانیان ۶: ۱)

من همه بخش هایی را که در کتاب مقدس به این موضوع پرداخته، مورد بررسی قرار ندادم. اما تعدادی را فهرست کردم تا اهمیت توبه از گناهان را نشان دهم. فکر کنم همین مقدار کافی است. نمی توانیم به خداوند عیسی ایمان داشته باشیم، مگر آنکه نخست از ناطاعتی آگاهانه نسبت به خدا توبه کرده باشیم. بنابراین اگر آگاهانه وابسته به پورنوگرافی باشیم، نمی توانیم یک مسیحی شویم.

اگر دست از رابطه جنسی با دوست پسر یا دخترمان نکشیم، نمی توانیم یک ایماندار شویم. اگر از همجنسگرایی رویگردان نشویم، نمی توانیم مسیحی شویم.

اگر دست از تقلب در مالیاتمان نکشیم، نمی توانیم ادعای ایمانداري نماییم.

اگر در انحرافات جنسی خود توبه نکنیم، نمی توانیم پیرو عیسی باشیم.

اگر در مسیر عدم بخشش ادامه دهیم، نمی توانیم یک مسیحی شویم. در واقع می توانیم فهرستی جامع در این باره تهیه کنیم.

اگر با پافشاری به بخش محدودی از فرامین عهد جدید بچسبیم، عیسی بی

ساختگی و جعلی خلق کرده ایم. در چنین شرایطی، در قلب خود فریب خورده ایم و ایمانمان، ایمانی خیالی است. به ما هشدار داده شده: "به جای آورنده کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید!" (یعقوب ۱: ۲۲)

جویندگان چطور می توانند از این حقایق آگاه باشند، به جز آنکه ما آن را اعلان نماییم؟ آیا به عنوان رهبران، می پنداریم که خودشان بالاخره به این حقایق دست خواهند یافت؟ اگر تنها پاسخ ما به حق جویان این است که: "آیا از خدا دور هستی؟ او منتظر بازگشت تو به خانه است. کافی است با من اینطور دعا کنی"، آیا واقعاً آنها را دوست داشته و محبتشان می کنیم؟

اگر این شیوه و نگرش ماست، همان کاری را می کنیم که خانواده آنجلا یا دیگران درباره مفهوم ازدواج انجام می دهند. آنها سهل انگارانه فراموش کرده اند به او بگویند برای ازدواج با جاستین، باید از دوست پسران قبلی اش فاصله بگیرد. آیا پنداشته اند که او بالاخره خودش خواهد فهمید؟ اما آنجلا اکنون سردرگم و گیج است و جاستین، کسی که عاشق است و حقیقتاً به عهدش متعهد، کاملاً عصبانی است.

مهم نیست مخاطب و شنونده ما کیست، تنها یک انجیل راستین وجود دارد که باید به این شکل عرضه شود: نخست از تمام گناهان عامدانه و آگاهانه خود توبه کنید و سپس به سوی خدا بازگردید. هیچ ایمان راستینی وجود ندارد، مگر آن که نخست توبه کرده باشیم.

شیوه معاصر بشارت انجیل این است که به جویندگان بگویم ایمان آورید و دعا کنید، آنگاه خودشان چند هفته، چند ماه و یا حتی سال ها بعد از گناهان آگاهانه خود بازخواهند گشت. اما آیا ممکن است در آینده دیگر انگیزه ای برای توبه وجود نداشته باشد، چراکه جویندگان باور دارند مثلاً نجات یافته اند؟

آنجلا پشیمان است که چرا پیش از تصمیم به ازدواج با جاستین، کسی حقیقت را به او نگفته بود. ما نیز با نگفتن الزامات نجات به افراد، از آنان شرکت کنندگانی پر از تضاد و کشمکش در کلیسا می سازیم.

## بخش عملی

عهد جدید، پیغامی روشن را عرضه می دارد: بدون توبه از گناهان نجاتی در کار نیست. نمی توانید در حالی که هنوز در رابطه با دنیا هستید، با عیسی ازدواج کنید. شما باید برای شروع زندگی جدید خود نسبت به زندگی کهنه تان بمیرد. اگر مدتی را به عنوان یک مُبلِّغ سپری کنید، به سرعت خواهید آموخت که مهم

ترین نکات را باید کاملاً شفاف بگویید. اگر چنین نکنید، مخاطب شما حرف هایتان را به درستی نخواهد فهمید و قصد و هدفی که از ارتباط داشتید، به کلی پامال خواهد شد. خدا این را می‌داند. به همین دلیل، او این را بسیار شفاف بیان کرده؛ ما باید توبه کنیم!

شاید تا اینجا بارها در حین خواندن کتاب توبه کرده اید، اما آیا این فصل توانسته به اهمیت توبه تأکید بیشتری نماید و آیا مجاب‌کننده بوده است؟ با دانستن این موضوع چه تغییری در زندگیتان ایجاد می‌شود؟ چه تغییری در تعامل شما با دنیا و رساندن خبر خوش به گمشدگان و عزیزانتان دارد؟ از خدا بخواهید تا عمل خاصی را نشانتان دهد که می‌تواند در زندگیتان معرف اهمیت توبه باشد. همچون گذشته، آنچه را که خدا فرموده و همچنین برنامه تان را برای انجام این اعمال بنویسید.

## توبه

در فصل پیش، مدام از اناجیل شنیدیم که "از گناهانتان توبه کنید و به سوی خدا بازگردید." از آنجایی که توبه برای دریافت حیات ابدی امری ضروری و واجب است نه اختیاری، بیایید آن را دقیق تر بررسی نماییم. همچنین در تجزیه و تحلیل این حقیقت درخواهیم یافت (البته در فصل بعد) که به عنوان مسیحیان، توبه ضرورت حفظ رابطه ای صمیمانه با خداست. پیش از هر چیز باید درک کنیم که توبه در عهد جدید، با مفهوم توبه در عهد عتیق متفاوت است. قوم خدا در دوران عهد عتیق به هنگام توبه، پلاس و خاکستر در بر می کردند. آنان سوگواری کرده، فریاد می زدند، بر زمین می افتادند و اغلب اشکهای بسیار می ریختند تا توبه خود را نشان دهند. این نمود و نمایش بیرونی اندوه و پشیمانی آنها و بازگشت به اطاعتی خداترسانه بود. اما در عهد جدید درمی یابیم که تأکید نه بر جنبه بیرونی و ظاهری ما، بلکه بر محوریت قلب ماست.

### توبه عهد جدیدی

در عهد جدید، واژه "توبه" (metanoia) و فعل "توبه کردن" (metaneo)، هر کدام به ترتیب ۲۴ و ۳۴ بار به کار رفته است. شایع ترین و مقبول ترین تعریف این واژه، "تغییر فکر" است. با این وجود اگر به همین معنا بسنده کنیم، قدرتی که در معنای حقیقی این واژه نهفته را از دست خواهیم داد. دایره المعارف واژگان کتاب مقدسی "بیکر" توبه را اینچنین تعریف می کند:

"توبه دقیقا به معنای تغییر فکر است، نه صرفا تغییر نقشه ها و برنامه ها، مقاصد و باورهای فردی، بلکه تغییر در "تمامیت شخصیت" فرد از مجموعه ای از اعمال گناه آلود به سوی خداست."

من عاشق عبارت "تمامیت شخصیت" هستم. من می توانم فکرم را عوض کنم، در حالی که هنوز کاملا متقاعد نشده ام. متخصصان و پژوهشگران با به کار بردن این واژگان به ما نشان می دهند که توبه چیزی به مراتب فراتر از یک تغییر فکر ساده است. فرهنگ لغات الهیاتی "لکسهام"<sup>۳</sup> در توضیح واژه توبه، عمیق تر شده و می نویسد: "توبه فرآیندی است که در آن فرد جهت فکر و اراده خود را از گناه به سوی خدا تغییر می دهد."

توبه قطعاً با ذهن ما گره خورده، اما باید عمیق تر رفت، زیرا در عین حال با اراده و احساسات ما نیز درگیر است. توبه به عمق قلب ما نفوذ می کند جایی که در آن از عمق و هسته وجودی خود، متقاعد می شویم. عیسی می گوید:

"زیرا از دل است که افکار پلید، قتل، زنا، بی عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت سرچشمه می گیرد. اینهاست که شخص را نجس می سازد، نه غذاخوردن با دست های نشسته." (متا ۱۵: ۱۹-۲۰)

رفتارهای ما چه آنی و چه عادت، ریشه در درونی ترین قسمت های ما دارد. اگر برای توبه راستین، صرفا تغییر فکر ما کافی بود، آنگاه عیسی باید می گفت که این رفتارها از ذهن ما نشأت می گیرد. کتاب مقدس می گوید: "زیرا چنان که در دل خود فکر می کند، خود او همان است." (امثال ۳۲: ۷، ترجمه قدیمی). آنچه در عمق وجود خود از زندگی درک می کنیم، اعمال و واکنش های ما را به ما دیکته می کند و ما را تعریف می نماید.

شاید با خود فکر کنید: "نمی خواهم به واسطه رفتارهایم تعریف شوم." با شما موافقم، این حقیقت خوشایندی نیست، اما نمی توانیم کلمات عیسی را نادیده بگیریم: "آنها را از میوه هایشان خواهید شناخت." (متا ۷: ۱۶). حقیقت این است که ما به وسیله اعمالمان تعریف می شویم، نه قصد و نیت هایمان. درک همین موضوع می تواند به تنهایی، قدرت انجیل را به تصویر بکشد، زیرا انجیل توانایی تغییر درونی ترین افکار ما و در نتیجه آن، تغییر رفتارهایمان را دارد. کسی که به راستی تحت تأثیر انجیل قرار گرفته، صرفا طرز فکر و واکنش های احساسی اش عوض نمی شود، بلکه در او تغییری عمیق و بنیادین در درک و باوری رخ می دهد که عملا دگرگونی ریشه ای رفتارهای او را به همراه خواهد داشت.



توبه زمانی رخ می دهد که ما نسبت به حقیقت بیدار می شویم و در لایه های عمیق وجودی خود کاملاً مجاب می شویم که فلسفه یا رفتارهای ما در تضاد با خالقمان است. این درک درونی، نه فقط موجب تغییر نگرشمان می شود، بلکه خواسته ها و رفتارهای ما را نیز به همان نسبت دگرگون می سازد. بنابراین وقتی می بینیم علایق و خواسته های ما در تضاد با خداست، با عزمی راسخ تصمیم به تغییر در درونی ترین بخش خود می گیریم تا حتا به بهای تنفر از این رفتارها و عقاید، فاصله بگیریم. توبه، فروتنی راستین است و فروتنی در را به سوی فیض گرانبهای خدا می گشاید؛ فیضی که ما را قادر می سازد زندگی خداپسندانه ای داشته باشیم.

### بی ایمانان

توبه هم در مورد یک بی ایمان کاربرد دارد و هم یک ایماندار، با این وجود شیوه آنها کمی متفاوت است. بیایید نخست به توبه بی ایمانان بپردازیم. در فصل پیش، مدام از یحیای تعمیردهنده، عیسی مسیح و شاگردان او شنیدیم: "از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا بازگردید". این دو فرمان، ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر داشته و از هم تفکیک ناپذیرند. به بیان دیگر، نمی توانید یکی را بدون دیگری داشته باشید، زیرا آنها دو روی یک سکه اند. توبه کتاب مقدسی، یعنی بازگشت به سوی خدا در همه جنبه ها. کسی که به راستی به مسیح ایمان می آورد، اعلام می کند:

"من مثل کسی زندگی کرده ام که هر آنچه را برایش بهترین بوده، مورد داوری قرار داده، اما اکنون می دانم که کاملاً در اشتباه بودم. از این لحظه به بعد، هر آنچه را که خدا بگوید برایم بهترین است، باور کرده و با تمام قلب و فکر و رفتارم آن را پذیرا می شوم."

این شخص، در قلب خود (که شامل ذهن، احساسات و اراده می شود) تصمیم به انجام اراده خدا می گیرد. برکتی که همراه این تصمیم است، شنیدن صدای خدا خواهد بود. به یاد داشته باشید که عیسی می گوید: "اگر کسی به راستی بخواهد اراده او را به عمل آورد، درخواهد یافت که آیا این تعالیم از خداست یا من از خود می گویم." (یوحنا ۷: ۷۱). فرد بی ایمان با توبه، از خودمختاری رویگردان شده و خود را به طور کامل تسلیم خدا می نماید و این کار موجب می شود قلب او برای شنیدن صدای خدا باز شود.

وقتی فرد بی ایمان حقیقتاً توبه می کند، از بت پرستی فاصله گرفته و در

وضعیت تسلیم کامل و سرسپردگی نسبت به خدای خالق قرار می گیرد. در اصل چنین شخصی می گوید: "دیگر خرد، باور، عقیده و استدلالی را که در برابر کلام خدا قد علم می کند، نمی پذیرم!". پولس شجاعانه می گوید:

"چرا که اسلحه جنگ ما دنیوی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلال ها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قدعلم کند ویران می کنیم و هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر می سازیم." (دوم قرنتیان ۱۰: ۴-۵)

اسلحه الهی، کلام، حکمت و مشورت خداست. اسلحه دنیوی، فلسفه، فرهنگ، رسوم، قوانین و سبک زندگی اجتماعی ای است که در تضاد با کلام خداست. شاید پرسید: "دنیا اسلحه دارد؟" بله، در واقع جهنم از طریق سیستم دنیا، حمله ای بی امان را ترتیب داده تا مسیحیان و بی ایمانان را به یک اندازه به سازش با خود وادارد.

در آیات بالا به واژه های "انهدام" و "ویران ساختن" توجه کنید. این ها دقیقا واژگانی است که مکررا در عهد عتیق زمانی که مردم از بت پرستی رویگردان می شدند، به کار رفته است. قوم اسرائیل می بایست بت های ساخته شده خود را منهدم و ویران کرده، می شکستند. (این نکته را در ذهن داشته باشید، کاری که واقعا آنها می کردند، تخریب و شکستن ریشه بت پرستی بود که همان الگوهای تکرار شونده گناهان آگاهانه است. این چیزی است که واقعا باید تخریب شود، نه صرفا مجسمه ها).

این اصلی که پولس از آن سخن می گوید، فرقی با منهدم ساختن بت ها ندارد. ما از کلام خدا بهره می بریم تا با این افکار بت پرستانه در مردان و زنانی برخورد کنیم که از مسیح بیگانه اند. با انجام این کار، قلب از استدلال ها، ادعاها و ناطاعتی نسبت به اقتدار الهی توبه می کند (این افکار منهدم و ویران می شوند). در اصل، این معنای توبه از گناه است. فرد با چنین کاری به سوی خدا بازمی گردد و آزاد می شود.

### تفاوت فلسفی

این موضوع ما را به بزرگترین اختلاف در فلسفه خدمتی عصر مدرن به خصوص در غرب می رساند. جمعی کثیر از رهبران این طرز فکر را دارند که برای نجات گمشدگان و بشارت کلام به آنها، لازم است در پیغام های خود بر جنبه های غیرمواجهه ای انجیل متمرکز شویم. به بیان دیگر، مثبت بمانیم و از پرداختن به موضوع گناه که ضرورتش توبه است، خودداری کنیم. با چنین نگرشی، ما چه آگاهانه و چه ناآگاهانه شبیه فروشنده دوره گردی می شویم که تلاش می کند با

عدم اشاره به هر ایرادی، خریداران را تنها به سوی مزایای کالای خود جلب نماید. متأسفانه این نگرش، اغلب تبدیل به استاندارد ما در بشارت انجیل شده است. دو مزیت آشکار در این فلسفه خدمتی گمراه و تحریف شده وجود دارد. نخست آن که هر نوع امکان رنجاندن مردم را حذف می کند. شریعت گرایی فاقد حس رحم و شفقت است و تمرکزش بیشتر بر متن قانون است تا خواسته هایمان درست باشد، رفتارمان را کنترل کنیم و اقتدار را بازشناسیم. با توجه به این سختگیری، شریعت جان های زخمی را به حال خود رها می کند؛ اشخاصی که دیگر جایی برای جستن خدا ندارند. زیرا افراد و نهادهایی که مسیح را به آنها عرضه کرده اند، ایشان را با چوب شریعت زده و تارانده اند. شریعت گرایی بیش از هر عامل و علت دیگری، بسیاری از افراد را از رابطه داشتن با خدا رویگردان ساخته است.

عیسی پیامدهای خدمت شریعت گونه را به ما می شناساند: "وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما در پادشاهی آسمان را به روی مردم می بندید؛ نه خود داخل می شوید و نه می گذارید کسانی که در راهند، داخل شوند." (متا ۲۳: ۱۳)

بنابراین تمایل ما برای حذف شریعت گرایی درست است، اما نمی توانیم دچار افراط شده و از آن سوی بام بیفتیم. آیا باید به خاطر ترس از افتادن به دام چیزی که زمانی به مردم آسیب رساند، از گفتن پیام راستین انجیل سر باز زنیم؟ آیا از مواجهه با گناه و دعوت به توبه، شانه خالی می کنیم تا مبادا به ورطه شریعت گرایی بیفتیم؟

ما باید این پرسش ها را مطرح کنیم، زیرا آنچه که در بشارت انجیل به صورت عرف درآمده، دیگر روحانی نیست. چطور می توانیم نجات را بدون توبه عرضه کنیم، در حالی که کتاب مقدس به وضوح نشان می دهد توبه، ضرورت نجات است؟ و این که آیا کسانی که با چنین انجیل ناقصی ایمان می آورند، آیا به راستی نجات یافته اند؟ مزیت دوم عدم پرداختن به موضوع توبه این است که می توانیم راحت تر افراد بیشتری را جذب، و مینیستری و کلیساهای بزرگ تری بنا کنیم و گروه های خانگی کوچک بیشتری داشته باشیم. اما آیا فراموش کرده ایم که این اکثریت قوم بودند که پیرو خطای هارون شدند؟ بزرگی یا کوچکی جمعیت پیروان ما تعیین کننده همسویی ما با قلب خدا نیست، بلکه این حقیقت است که فاکتور تعیین کننده است نه تعداد اعضا. آیا بهای پیروی از عیسی را فراموش کرده ایم؟ آیا رهنمود و فرمان مکرر او را در ترک کردن گناه و برداشتن صلیبمان نادیده گرفته ایم؟

اگر با گناه برخورد نکنیم، کسی که به عیسی ایمان آورده، به جای زندگی بر طبق کلام خدا، به زندگی بر طبق استانداردهای مقرر در جامعه ادامه می دهد. در جامعه ما

کاملاً طبیعی و معمول است که فرد با معشوق خود زندگی کرده و با او رابطه جنسی داشته باشد. همجنسگرایی کاملاً پذیرفته شده است، حتی به شکلی نادرست به بعضی از روابط همجنسگرایانه، برچسب ازدواج می زنند. زیاده روی در نوشیدن مشروبات الکلی منعی ندارد، می توان با کشیدن ماریجوانا و مواد مشابه به سرخوشی رسید، سرگرم ساختن خود با برنامه ها، ویدئوها، بازی ها و فیلم های مستهجن و غیراخلاقی منعی ندارد، و نمونه های بیشمار دیگر که هر چه بگوییم، باز کم گفته ایم. و این در حالی است که این رفتارها مستقیماً در تقابل با فرامین عهد جدید هستند.

### استاندارد آسمان

آیا واقعا عهد جدید هم فرامینی دارد؟! بله، در واقع بیش از پانصد فرمان در عهد جدید نسبت به دوری از افکار یا رفتارهای مختلف وجود دارد. پولس رسول که بزرگ ترین مکاشفه فیض خدا را داشت، می نویسد: "زیرا مهم ختنه شدن یا نشدن نیست، بلکه مهم نگاه داشتن احکام خداست." (اول قرنتیان ۷: ۹۱) به عنوان نمونه، خدا فرمان می دهد که رابطه جنسی خارج از ازدواج نه تنها ممنوع است، بلکه با داوری روبه رو خواهد شد. آنچه در ادامه می آید، صرفاً حرف نیست:

"زیرا یقین بدانید که هیچ بی عفتی یا ناپاک یا شهوت پرست، که همان بت پرست باشد، در پادشاهی مسیح و خدا نصیبی ندارد. مگذارید کسی شما را با سخنان پوچ بفریبد، زیرا به خاطر همین چیزهاست که غضب خدا بر سرکشانش نازل می شود." (افسسیان ۵: ۵-۶)

در جای دیگر می خوانیم:

"زناشویی باید در نظر همگان محترم باشد و بسترش پاک نگاه داشته شود، زیرا خدا بی عفتان و زناکاران را مجازات خواهد کرد." (عبرانیان ۱۳: ۴)

آنچه که خواندیم، صرفاً درباره رابطه جنسی خارج از ازدواج نیست، بلکه قطعاً شامل پورنوگرافی یا هر بی عفتی یا ناپاکی جنسی دیگری هم می شود. خوب، چطور می توان از جویندگان انتظار داشت که این مسایل را بدانند، در حالی که از بیان آنها اجتناب کرده ایم؟! چطور می توانیم ادعای دوست داشتن این افراد را داشته باشیم و مانع از شنیدن حقیقت شویم؟!

خدا کاملاً شفاف می گوید کسانی که مرتکب زنا، روابط جنسی همجنسگرایانه، دزدی، مستی، و دیگر رفتارهایی می شوند که برای بسیاری در جوامع امروز پذیرفته شده است، وارث پادشاهی او نخواهند شد:

"آیا نمی دانید که ظالمان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد؟ فریب نخورید! بی عفتان، بت پرستان، زناکاران، همجنس بازان-چه فاعل و چه مفعول، دزدان، طمع ورزان، میگساران، ناسزاگویان و شیادان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد." (اول قرنیتیان ۶: ۹-۱۰)

شریعت گرایان به خاطر فقدان شفقت و محبت اصیل و حقیقی، ویرانی عظیمی به بار آورده اند. آنان با استفاده از واژگان عهد جدید و درآمیختن آن با الزامات و قوانین خودساخته شان، ابزاری می سازند تا با آن مردم را با رفتار پذیرفته شده شان منطبق سازند. اما آیا واکنش ما به این نگرش، اکنون ما را به آنجا نرسانده که از بیان فرامین عیسی -چه آنهایی که مستقیماً از دهان خود او بیرون آمده، و چه آنهایی که رسولانش نوشته اند- خودداری کنیم؟

اخیراً درباره آیاتی که از اول قرنیتیان خواندیم، در کلیسای بزرگ و معروفی موعظه می کردم. پس از موعظه در چند جلسه نخست، شبان کلیسا از من خواست تا به موضوع "همجنس بازان" در باقی جلسات اشاره نکنم. جالب این که در همان زمان، یک پلیس زن که بیش از بیست سال در رابطه ای همجنس بازانه بود، با چشمانی اشکبار، نزد ما آمده و گفت: "من به کتابی که ایشان امشب از آن صحبت کردند، یعنی خوب یا خدا، احتیاج دارم. امشب "جان" حقیقتاً با قلب من حرف زد!" اگر با همین فلسفه خدمتی ادامه دهیم، چطور می توانیم توقع داشته باشیم که استاندارد آسمان شناخته شود؟ پیغام یحیای تعمیردهنده را در نظر بگیرید. تعلیم او در تقابل با گناہانی بود که در جامعه آن روزگار، شایع بودند. او به کسانی که ثروت می اندوختند، گفت که به فقیران بدهند، به دزدان گفت دزدی نکنند، به زورگویان گفت: زورگویی نکنند، و به کارگران گفت: به مزد خویش قانع باشند. (لوقا ۳: ۱۰-۱۴ را بخوانید). مردم با سختی به بیابان می رفتند تا پیغام او را بشنوند، زیرا به دنبال حقیقت بودند. آنها پس از شنیدن آنچه که او باید می گفت، واکنش نشان داده و به گناہانشان اعتراف می کردند. آنها هیچ فرقی با آن خانم پلیس نداشتند که در آن جلسه کلیسا از جدیت عواقب سبک زندگی اش بی خبر بود. یحیا به طور علنی به هرود پادشاه یهودا گفت که به خاطر همخوابه شدن با زن برادرش کلام خدا را شکسته و به خاطر تعلیم این حقیقت، اعدام شد و سر خود را از دست داد. یحیا تلاش نکرد آن حاکم ذی نفوذ را خشنود ساخته و مورد تکریم او قرار گیرد. اگر یحیا از برخورد صریح و علنی با گناه هرود خودداری می کرد، می توانست طولانی تر زندگی نماید، اما نتیجه بلندمدت تصمیم او را در نظر بگیرید: بعدها عیسی در حضور جماعت از یحیا تجلیل نمود (متا ۱۱: ۷-۱۵ را بخوانید) و فقط می توانیم تصور کنیم که او در روز داوری چه پاداش عظیمی دریافت خواهد

کرد. یحیا در برقراری استاندارد آسمان به خاطر گمشدگان، وفادارانه عمل نمود. پولس نیز با دنبال کردن مسیر یحیا، از همین مطالب در موعظه و نوشته هایش سخن گفته است. پیغام او به گمشدگان کاملا روشن است: "باید توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و کرداری شایسته توبه داشته باشند." (اعمال ۶۲: ۰۲). او به تیموتائوس فرمان داد: "تو را مکلف می سازم که کلام را موعظه کنی و به گاه و به بیگاه آماده این کار باشی و با صبر بسیار و تعلیم دقیق، به اصلاح و توبیخ و تشویق بپرداز." (دوم تیموتائوس ۴: ۲). او به تیموتائوس گفت: "با کمال اقتدار تشویق و توبیخ کن." (تیتوس ۲: ۵۱)

پولس هیچ جایی برای سهل انگاری و سازش باقی نمی گذارد. او در یک موقعیت، این فرصت عالی و استثنایی را پیدا می کند تا انجیل را برای رهبری بسیار بانفوذ و ثروتمند به نام فلیکس و همسرش دروسیلا موعظه کند. این رسول بزرگ به آنها یک پیغام تشویق کننده و غیرمواجهه ای نداد، بلکه در عوض می خوانیم:

"چند روز بعد، فلیکس با همسرش دروسیلا که یهودی بود، آمد و از پی پولس فرستاده، به سخنان او درباره ایمان به مسیح گوش فرا داد. چون پولس سخن از پارسیایی، پرهیزگاری و داوری آینده به میان آورد، فلیکس هراسان شد و گفت: فعلا کافی است! می توانی بروی. در فرصتی دیگر باز تو را فراخواهم خواند." (اعمال ۲۴: ۲۴-۲۵)

وقتی داستان را به طور کامل بخوانیم، درخواهیم یافت که فلیکس به دنبال پولس فرستاد، چون می خواست درباره زندگی پس از مرگ و خدا بشنود. آن حکمران قطعاً خواهان رابطه با خالقش بود. او را می توان با یک حق جو، فردی که مشتاق است یا فرد نجات نیافته ای که در جلسات کلیسایی شرکت می کند، مقایسه نمود. موعظه پولس آشکارا در مواجهه با گناهان فلیکس بود که قصد نداشت آنها را ترک کند، زیرا می بینیم که او "هراسان" شد و پولس را روانه ساخت.

این درست مانند این است که امروزه یک فرد بی ایمان اما بانفوذ از جلسه برود و بگوید: "دیگر برنخواهم گشت، این پیغام مرا وحشت زده کرد!". چرا او باید هراسان شود؟ آیا به این علت نیست که فرد، مایل به ترک گناهی نیست که در پیغام واعظ به آن پرداخته شده است؟!

اگر قرار بود پولس، همسو با مسیر فلسفه بشارتی و خدمتی امروزه غرب سخن بگوید، احتمالا پیغامش اینچنین بود: "فلیکس، خدا تو را دوست دارد. او عیسی را فرستاد تا برای تو بمیرد و تو نجات یابی. آیا می خواهی او را در قلب خود بپذیری؟ اگر می خواهی، این دعا را با من تکرار کن: عیسی، به قلب من درآ و مرا فرزند خدا

بساز!" و همه چیز به خیر و خوشی تمام می شد.

اما برخلاف این، کلمات پولس، فلیکس را ترساند. پولس می دانست تنها راهی که فلیکس می توانست مسیحی شده و نجات یابد، توبه از گناهان آگاهانه اش بود که خود نیز از آنها باخبر بود. اگر پولس پس از پیغام غیرمواجهه ای و تشویق آمیزش، دعای نجات را برای او می خواند، فلیکس فردی فریب خورده محسوب می شد. او کاملاً باور می کرد که تولد تازه یافته، در حالی که در واقع هنوز بت پرستی نجات نیافته بود. پولس در عمل با این کار، راهی برای نفوذ کریپتونیات در کلیسا باز می کرد. اما پولس، به عنوان خادم وفادار عیسی مسیح، هرگز نقشی در نفوذ کریپتونیات به درون کلیسا نداشت.

می دانم این مطلب، سخت و تأمل برانگیز است، ولی ما نباید به عنوان سفیران انجیل در دنیای کنونی، فرقی با پولس داشته باشیم.

## بخش عملی

اکثر کلیساهای امروزی بنای کارشان بر اساس "دعای نجات" است؛ یک تکرار ساده که به قربانی عیسی برای گناهانمان اذعان داشته و او را دعوت می کند تا به قلب ما درآید. فرض کنید کلیسای شما اینطور بود که تیم رهبری، مردم را به توبه از گناهان و بازگشت به سوی خدا دعوت می کرد. به نظر شما چند نفر در کلیسا باقی می ماندند؟! این تصویری تکان دهنده به خصوص برای رهبران کلیساست. با این وجود، تصور کنید کسانی که باقی می ماندند، چگونه افرادی بودند. در نخستین بیداری عظیم<sup>۳</sup>، می بینیم که چگونه واعظان به کلیساها سفر می کردند تا توبه را موعظه کنند و می بینیم که چگونه مردم با شنیدن این پیغام به چوکی های خود می چسبیدند، به روی درمی افتادند، فریاد می کشیدند، توبه می کردند و از خدا برای نجاتشان التماس می کردند. همین اشخاص توبه کرده که بالغ بر هزاران هزار نفر می شدند، کسانی بودند که دنیا را تغییر دادند. همه شهرها از گناه به سوی خدا بازگشتند. موعظه توبه، هم می تواند کلیساها را خالی کند و هم در اغلب موارد، آن را پُر سازد. از خدا بخواهید تا توان بالقوه توبه را نشانتان دهد، سپس دعا کنید در زندگی شخصی خود و کلیسایان این نیرو را آزاد سازد.

۳ احتمالاً منظور نویسنده، بیداری بزرگی است که در بین سال های ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ در جامعه انگلیسی آمریکا رخ داد. (مترجم)





## سه پادشاه

بازخوانی شش کتاب عهد عتیق الهام بخش نگارش این کتاب بود. بالغ بر چهل سال، من کتاب های سموئیل، پادشاهان، تواریخ را در موقعیت های مختلف خوانده و آنها را تعلیم داده بودم. اما اخیراً، به شیوه ای روشمند که تا به حال تجربه نکرده بودم، به دعا و مطالعه این کتاب ها پرداختم. وقتی خدا چشمان مرا به چیزهایی باز کرد که پیشتر متوجه آنها نشده بودم، بسیار شگفت زده شدم. آنچه در ادامه می آید، شاید تا حدی اکادمیک و خسته کننده باشد، اما اگر قرار باشد صرفاً نتیجه گیری و دریافت هایم را با شما در میان بگذارم و خلاصه ای از داستان پادشاهان عهد عتیق را نگویم، اثرش ناچیز خواهد بود. باید بگویم حقیقت نیرومندی وجود دارد که با خلاصه کردن زندگی آنان خود را آشکار می سازد؛ حقیقتی که اگر هر شش کتاب را کامل نخوانیم، مشهود نخواهد بود، زیرا خطوط همه داستان ها در هم گره خورده اند.

در تمام مطالعات پیشینم از این کتابها، همیشه به این نتیجه می رسیدم که این پادشاهان را می توان به دو دسته اصلی تقسیم نمود: آنانی که "آنچه را در نظر خدا درست بود، به جا آوردند" و آنانی که "بت پرست" بودند. اما اکنون دریافته ام که در واقع سه گروه پادشاه وجود داشته است.

حقیقت این است که هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل به جز بیهو، واقعا آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا نیاوردند، اما متأسفانه حتا او نیز در آخر عمرش به بیراهه رفت. بیایید نخست به پادشاهان یهودا بپردازیم. در مجموع به جز شائول، داوود و سلیمان، بیست پادشاه بر یهودا حکمرانی کردند. پادشاهان بت پرست، رُحُبعام، ابیام، یورام، اَحْزیا، عَتْلِیا (ملکه)، آحاز، مَنَسی، آمون، یهوآحاز،

یهویاقیم، یهویاکین و صدِقیَا می باشند. یهودا تحت حکمرانی این پادشاهان از مشکلات منحصر به فردی رنج برده و دشمنان زیادی بر آن یورش آوردند که اغلب توان غلبه بر آن را نداشتند و خسارت عظیمی بر ملت وارد آوردند.

سپس به پادشاهانی می رسیم که کار درست را انجام دادند (داوود و سلیمان نیز آنچه را که در نظر خدا درست بود، انجام دادند. هر چند سلیمان در سال های آخر حکمرانی اش چندان محکم قدم برداشت). پس از تقسیم قلمرو اسراییل به دو پادشاهی، پادشاهانی که کار درست را انجام دادند، عبارتند از: آسا، یهوشافاط، یوآش، اَمَسیا، عَزَّیا، یوتام، حزقییا و یوشیا. با این وجود، فهرست این هشت پادشاه را می توان به دو دسته تقسیم نمود. دسته نخست آنانی که در زندگی شخصی شان آنچه را که در نظر خدا درست بود، انجام دادند، اما به مسأله "مکان های بلندی" که برای بت ها ساخته شده و مردم تحت فرمانشان به پرستش آنها مشغول بودند، نپرداخته و آنها را ویران نساختند.

اما در مقابل، در دسته دوم کسانی قرار دارند که نه فقط آنچه را که در نظر خدا درست بود، در زندگی شخصی خود به جا آوردند، بلکه مکان های بلند برای پرستش بت ها را نیز ویران ساختند. موفقیت قوم تحت حکمرانی این پادشاهان نسبت به کسانی که با مکان های بلند برخورد نکرده اند، کاملاً متمایز است. بیایید به هر یک از این پادشاهان نگاهی بیاندازیم:

۱. داوود. در طی حکمرانی او بت پرستی در بین قوم وجود نداشت. او با تمام وجود مردم را تشویق می کرد خداوند را با تمام دل، جان، فکر و بدن خود خدمت نمایند. او هیچ جنگی را نباخت و قلمرو او بسیار ثروتمند شد. او پسر خود را در موقعیتی عالی برای شروع حکمرانی اش منصوب نمود.

۲. سلیمان. در دورانی که سلیمان خوب حکمرانی کرد، قدم در جای پای پدرش نهاد. نتیجه اطاعت او نه فقط در زندگی خودش، بلکه در بین قومی که آنها را رهبری می کرد نیز چشمگیر بود. در مورد او می خوانیم: "و در تمامی دوران حیات سلیمان، هر کس از یهودا و اسراییل، از دان تا بئر شَبَع، زیر درخت انجیر و تاک خود در امنیت به سر می بُرد." (اول پادشاهان ۴: ۵۲).  
به این موضوع فکر کنید. هیچ کس نیازی به حمایت دولتی نداشت، زیرا همه قوم در فراوانی و ثروت بودند. رهبری او آنقدر عالی بود که: "از میان تمامی قوم ها، و از همه پادشاهان زمین که آوازه حکمت سلیمان را شنیده بودند، می آمدند تا به حکمت او گوش فرادهند." (اول پادشاهان ۴: ۳۴). در واقع در ادامه می خوانیم: "و تمام دنیا طالب دیدار او بودند تا به حکمتی که خدا در دل او نهاده بود، گوش بسپارند." (اول پادشاهان ۱: ۳۰: ۴۲) همچنین می خوانیم:

"پس سلیمان بر تختِ خداوند نشست و به جای پدرش داوود، پادشاه شد. او کامروا بود و تمامی اسراییل از او اطاعت می کردند." (اول تواریخ ۹۲: ۳۲). تمام قوم بسیار کامیاب و موفق بودند: "پادشاه، نقره و طلا را در اورشلیم به اندازهٔ سنگ، و چوب سرو را به اندازهٔ چوب چنار که در صحراست، فراوان ساخت." (دوم تواریخ ۱: ۵۱)

اما با گذشت زمان، سلیمان از خدا ناطاعتی کرده و با زنان بیگانهٔ بسیاری ازدواج نمود. آنها قلب او را به سوی خدایان دیگر کشاندند (ارتکاب آگاهانهٔ گناه) و در نتیجه خداوند، دشمنان را به ضد سلیمان برانگیخت و آنان پیشرفت سلیمان را سد کرده و برای قلمرو او مشکلاتی به وجود آوردند. (اول پادشاهان ۱۱: ۱۴ و ۲۳) در نتیجهٔ ناطاعتی آگاهانهٔ او، قلمرو اسراییل دوپاره شد. پسرش دو قبیله را نگه داشت و ده قبیله جدا شده و حکمرانی دیگری را تشکیل دادند. از این نقطه به بعد، من تنها نام پادشاهان یهودا را ذکر خواهم کرد.

۳. رَحُبَعَام. آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۴. ابیام. آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۵. آسا. او مشتاقانه از خدا پیروی می نمود. او نه فقط آنچه را که در نظر خدا درست بود، در زندگی شخصی اش به جا می آورد، بلکه به شکلی تهاجمی، هر بتی را که در بین مردم وجود داشت، یافته و نابود می ساخت. او تمام روسپیان مرد و زن بتکده ها را تبعید کرده و همه بتها را دور ساخت. همچنین مادر خود مَعْکَاه را به خاطر نشان کراهت آوری که برای اشیره ساخته بود، از مقام ملکه عزل نمود (اول پادشاهان ۱۵: ۱۱-۱۳ را ببینید). او همچنین مذبح های بیگانه و معابد بت پرستان را از میان برداشت، ستون ها را درهم شکست، اشیره را قطع کرد و مذبح های بخور و معابد بت پرستان را از تمام شهرهای یهودا برچید. او ملت یهودا را به توبه از گناهانشان فراخواند. او به ایشان فرمان داد تا خدا را بجویند و از شریعت و فرمان های او اطاعت نمایند. (دوم تواریخ ۱۴: ۲-۴ را ببینید).

مزایایی در دعوت او از مردم برای توبه از گناهانشان وجود دارد: "مملکت تحت حکومت او آسایش یافت." (دوم تواریخ ۱۴: ۵). او در طول این دوران صلح، توانست شهرهای حصاردار را در یهودا بنا نماید. کسی در طی آن سال ها به دنبال جنگ با او نبود. بعدها لشکری یک میلیون نفره به آسا و یهودا حمله ور شدند. اما می خوانیم: "آسا و مردانِ همراهش ایشان را تا جِرار تعقیب کردند، و از حَبَشِیان آنقدر از پای افتادند که دیگر نتوانستند سر برافرازند، زیرا که در برابر خداوند و لشکر او شکست خورده بودند." (دوم تواریخ ۱۴: ۳۱) نه فقط لشکر دشمن شکست

خورد، بلکه یهودا از آن حمله ثروتی عظیم به دست آورد. آشکارا می توانیم برکات رهبری را ببینیم که نه فقط شخصا از خدا اطاعت کرد و خود را از گناهان آگاهانه جدا ساخت، بلکه قوم تحت رهبری اش را نیز به همین کار فراخواند.

۶. یهوشافاط. او نیز پادشاهی بود که آنچه را که در نظر خدا درست بود، هم در زندگی شخصی و هم در رهبری اش به جا آورد. او مردمش را فرا خواند تا از بت پرستی توبه کنند (گناهان آگاهانه). او زمین را از وجود بقیه روسپیان مرد و زن بتکده ها که در ایام پدرش آسا باقی مانده بودند، پاک کرد (اول پادشاهان ۲۲: ۴۶). او مکان های بلند و اشیره را از یهودا دور کرد (دوم تواریخ ۱۷: ۶). او در سومین سال سلطنتش صاحب منصبان خویش را برای تعلیم به تمام شهرهای یهودا گسیل داشت. آنها رونوشت هایی از شریعت خدا را با خود همراه داشتند و به سرتاسر شهرهای یهودا سفر کرده و به مردم تعلیم می دادند.

نتیجه رهبری یهوشافاط چه بود؟ "ترس خداوند بر تمامی ممالک سرزمین هایی که در اطراف یهودا بودند مستولی شد، آن سان که با یهوشافاط جنگ نمی کردند. برخی از فلسطینیان به عنوان خراج هدایا و نقره برای یهوشافاط آوردند؛ عرب ها نیز برایش گله و رمه آوردند، هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز نر." (دوم تواریخ ۱۷: ۱-۲۱). سپس می خوانیم: "باری، یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت." (دوم تواریخ ۱۱: ۱). لشکریانی بر ضد او و یهودا برخاستند، اما خدا همه آنها را نابود ساخت و یهودا از غنایم این جنگ ها، ثروتی عظیم به دست آورد. سپس می خوانیم: "پس خداوند پادشاهی را در دست یهوشافاط استوار کرد، و تمامی یهودا برای او هدایا می آوردند. و او ثروت و حرمت بسیار یافت. دل یهوشافاط در راه های خداوند غیور بود." (دوم تواریخ ۱۷: ۵-۶)

اشتباه بزرگ او، وصلت با خانواده اخاب بود که همگی بت پرست بودند. این پیمان، کم مانده بود او را به کشتن بدهد و نتیجه دیگر این وصل، پسر فاسدی بود که به جای او پادشاه شد. نبی ای به نام "یهو" در مواجهه با او گفت: "آیا شایسته است که شریبران را یاری دهی و کسانی را که از خداوند بیزارند، دوست بداری؟ از این رو، غضب از جانب خداوند بر تو آمده است." (دوم تواریخ ۹۱: ۱-۲) اما در کل یهوشافاط و سرزمین یهودا در نتیجه اطاعت او که قطعاً شامل برخورد مستقیم او با گناهان آگاهانه مردم (بت پرستی) می شد، ثروتمند و کامیاب بود.

۷. یورام. آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۸. آخزیا. آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۹. عتلیا (ملکه). آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۱۰. یوآش. درباره او نوشته شده: "یوآش در تمامی دوران حیات یهویداع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا می آورد." (دوم تواریخ ۲۴: ۲). با این وجود رهبریش داستان دیگری دارد. او مکان های بلند بت ها را ویران ساخت. به بیان دیگر او مردم را به توبه از گناهانشان فرانخواند. در نهایت می خوانیم: "پس از درگذشت یهویداع، رهبران یهودا آمده، به پادشاه تعظیم کردند. آنگاه پادشاه بدیشان گوش سپرد. ایشان خانه یهوه خدای پدرانشان را ترک کرده، اشیره و بت ها را عبادت نمودند. پس به سبب این تقصیر ایشان، غضب بر یهودا و اورشلیم نازل شد." (دوم تواریخ ۲۴: ۱۷-۱۸).

مردمی که قرار بود او بر آنها نفوذ داشته باشد، عاقبت بر او اثر گذاشتند و در این باره می خوانیم: "پس به سبب این تقصیر ایشان، غضب بر یهودا و اورشلیم نازل شد." (آیه ۱۸). نبی ای نزد او آمده و گفت: "چرا از فرامین خداوند سرپیچی می کنید تا کامیاب نگردید؟" (آیه ۲۰) و در نهایت: "به هنگام تحویل سال، سپاه آرام بر ضد یوآش برآمدند. آنان به یهودا و اورشلیم رسیدند و تمامی رهبران قوم را از میان قوم نابود کرده، همه غنائم ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند. با این که لشکر آرامیان با مردان اندک آمده بود، خداوند سپاه بسیار بزرگی را به دست ایشان تسلیم کرد، زیرا که یهودا، یهوه خدای پدرانشان را ترک کرده بودند. بدین سان ایشان داوری را بر یوآش به اجرا درآوردند." (آیات ۲۳ و ۲۴). او که توسط آرامیان زخمی شده بود، در بسترش توسط خادمش کشته شد. حکمرانی یوآش نمونه ای از رهبری است که با گناه مقابله نمی کند و پیامدهای گریزناپذیر وحشتناکی گریبان خودش و قومش را می گیرد.

۱۱. امصیا. درباره او می خوانیم: "امصیا آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می آورد، اما نه به تمامی دل." (دوم تواریخ ۲۵: ۲). او "مکان های بلند را از بین نبرد و مردم همچنان در آنجا قربانی می کردند و بخور می سوزاندند." (دوم پادشاهان ۴۱: ۴).

پیامدهای این امر برای قلمرو یهودا نیز خوب نبود. امصیا، ادمیان را شکست داد و به این کار، بسیار مباحات نمود. این غرور، او را به جنگ با پادشاه اسرائیل، یهوآش برانگیخت. یهوآش به او هشدار داد که با ملتش درنیفتد. اما امصیا گوش نداد و یهودا، توسط اسرائیل تصرف شد. او خود اسیر شد. اسرائیلیان یکصد و هشتاد متر از دیوار اورشلیم را منهدم ساختند و تمام طلا و نقره و همه اسباب هایی را که در خانه خداوند یافت می شد و تمام خزانه های کاخ سلطنتی را به تاراج بردند. امصیا نیز به قتل رسید. (دوم تواریخ ۲۵: ۲۵-۲۸ را ببینید). باز هم می بینیم اوضاع برای رهبری که با گناهان قوم برخورد نکرد، خوب پیش نرفت. هر

چند در آغاز سعی داشت آنچه را که در نظر خدا پسندیده است، به انجام رساند. ۱۲. عزّیا. او آنچه را که در نظر خدا پسندیده بود، به جا آورد و تا زمانی که خدا را می طلبید، خدا نیز او را کامیاب می ساخت. او بسیار قدرتمند و موفق گردید، اما عزّیا مکان های پرستش بت ها را ویران ساخت. خداوند او را به خاطر غرورش به جذام مبتلا ساخت و تا آخر عمر به این بیماری مبتلا بود. ۱۳. یوتام. مطلب زیادی درباره این پادشاه نوشته نشده است. او نیز آنچه را که در نظر خداوند پسندیده بود، انجام می داد، اما مردم همچنان به راه های فاسد خود می رفتند. متأسفانه، "او مکان های بلند را برنداشت و مردم همچنان در مکان های بلند قربانی می کردند و بخور می سوزاندند." (دوم پادشاهان ۱۵: ۳۵ را ببینید). نتیجه این بود که: "در آن روزها، خداوند به فرستادن رِصین پادشاه آرام و فِقَح پسر رَمَلِیاعلیه یهودا آغاز کرد." (دوم پادشاهان ۱۵: ۳۷).

۱۴. آحاز. او آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد. ۱۵. حزقیا. پدر حزقیا، آحاز، پادشاهی بسیار فاسد بود. او درهای معبد را بست و تمام پرستش های راستین را متوقف ساخت. نخستین کاری که حزقیا کرد، بازگشایی درهای معبد خداوند، بیرون انداختن تمام وسایل ناپاک و تعمیر ساختمان معبد بود. در مورد او نوشته شده: "حزقیا آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می آورد، درست به همان گونه که پدرش داوود کرده بود. او مکان های بلند را از میان برد و ستون ها را در هم شکسته، آشیره را قطع کرد. نیز مار برنجین را که موسی ساخته بود، خرد نمود، زیرا بنی اسراییل تا آن زمان در برابر آن، که نَحُشتان خوانده می شد، بخور می سوزاندند." (دوم پادشاهان ۱۸: ۳-۴) او سپس رسم عید پسخ را دوباره احیا نمود. این یک حادثه عظیم بود، مردم پس از ترک آنجا "جملگی به شهرهای یهودا رفته، ستون ها را خرد کردند و آشیره ها را قطع نموده، مکان های بلند و مذبح ها را در سرتاسر یهودا، بنیامین، افرایم و منسی در هم شکستند و همه را به تمامی نابود کردند." (دوم تواریخ ۱۳: ۱)

در مورد حزقیا نوشته شده: "او به خداوند چسبیده بود و از پیروی او انحراف نمی ورزید، و فرمان هایی را که خداوند به موسی داده بود نگاه می داشت. خداوند با وی بود، و او به هر کاری دست می زد، کامیاب می شد." (دوم پادشاهان ۱۸: ۶-۷). آشوری ها بر ضد او قیام کردند، اما فرشته خدا به میان اردوگاه آن ها رفته، ۱۸۵/۰۰۰ سرباز را کُشت. از آنجایی که حزقیا با گناهان مردم تحت رهبری اش برخورد کرده بود، همه چیز، هم برای او و هم برای قومش به خوبی پیش رفت.

۱۶. مَنسی. او آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۱۷. آمون. او آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۱۸. یوشیا. او چه در زندگی شخصی اش و چه در رهبری اش پادشاهی بسیار مطیع بود. کتاب مقدس درباره او می نویسد: "و پادشاه با تمامی مردمان یهودا و جمیع ساکنان اورشلیم و کاهنان و انبیا، یعنی با تمامی قوم از کوچک و بزرگ، به خانه خداوند برآمد و تمامی کلمات کتاب عهد را که در خانه خداوند پیدا شده بود، در گوش آنان خواند." (دوم پادشاهان ۲۳: ۲) سپس او تجدید عهد نموده و به کاهنان فرمان داد تا تمام وسایلی را که برای پرستش بعل، اشیره و تمامی لشکر آسمان ساخته شده بود، از معبد خداوند بیرون ببرند. او آنها را سوزانده و خاکسترشان را بر روی گورهای اقوام بت پرست ریخت.

این رهبر برای بیرون راندن ناپاطعتی آگاهانه در میان قوم، کارهای بسیار دیگری نیز انجام داد. هر بار که کتاب مقدس را مرور می کنم، به کلماتی نظیر این درباره یوشیا برمی خورم: "نابود ساخت، با خاک یکسان کرد، منهدم ساخت، بیرون برد، سوزانید، بی حرمتی نمود، از میان برد، قطع نمود" که این کلمات و نظایر آن در ارتباط با برخورد با گناهان آگاهانه و شناخته شده یهودا به کار رفته اند. این واژگان تنها در باب ۲۳ دوم پادشاهان، ۲۵ بار به کار رفته اند. "هیچ پادشاهی پیش یا پس از یوشیا نبوده است که مانند او مطابق تمامی تورات موسی، با تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوت خود به سوی خداوند بازگشته باشد." (دوم پادشاهان ۳۲: ۵۲) همه چیز در طول حیات او چه برای خودش و چه برای قوم تحت رهبری اش به خوبی پیش رفت.

۱۹. یهوآحاز. او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا نیاورد.

۲۰. یهوایاقیم. او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا نیاورد.

۲۱. یهوایاکین. او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا نیاورد.

۲۲. صدقیا. او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا نیاورد.

اجازه دهید داستان این پادشاهان را خلاصه کنم. در درازمدت همه چیز برای رهبرانی که هم خداترسانه زندگی کردند و هم با گناه (بت پرستی) قوم تحت رهبری شان برخورد نمودند، خوب پیش رفت. اما برای رهبرانی که خداترس بودند، اما از مواجهه با گناهان قوم خودداری نمودند، داستان چنین پایان خوشی نداشت.

ما باید از این موضوع در کلیسای امروز درس بگیریم. ما با دعوت از حق جویان به خواندن دعایی کلیشه ای و پرهیز از دعوت آنان به توبه ای راستین، خود را به مخمصه انداخته ایم. اگر این نوایمانان برنامه ای برای رویگردانی از گناهانشان نداشتند، تکلیف چیست؟ در این صورت ما بت پرستان را به جامعه خود دعوت کرده ایم.

ما رهبران می توانیم در زندگی شخصی خود، زندگی خدایسندانه ای را پی بگیریم، اما اگر با گناہانی که بین قوم وجود دارد، برخورد نکنیم، نتیجه و برآیند زندگیمان، با رهبرانی که در بالا به آنها پرداختیم، تفاوتی نخواهد داشت. شاید موفقیت هایی کوتاه مدت داشته باشیم، اما پایان خوشی در انتظارمان نخواهد بود. برای چند نفر از این پادشاهان که با ناطاعتی قومشان برخورد نکردند، ابتدا همه چیز خوب پیش رفت، اما فقدان رهبری شان، در نهایت گریبان خودشان را گرفت. اگر شیوه غیرمواجهه ای در بشارت انجیل را برگزینیم، آخر سر با بت پرستانی طرف خواهیم بود که باور دارند در نظر خدا پاک و پارسا هستند. در اصل، ما با چنین عملی، جامعه خود را در معرض کریپتونایت روحانی قرار می دهیم.

## بخش عملی

بسیار طبیعی و معمول است که با تمرکز بر تمام جزئیات، مسأله اصلی را از دست می دهیم. این موضوع حتا در هنگام مطالعه کتاب مقدس نیز اتفاق می افتد، به خصوص وقتی دوره تاریخی طولانی ای را مرور می کنیم. با این وجود، دنبال کردن مضامینی خاص در دل یک دوره زمانی، نظیر کاری که ما در این فصل انجام دادیم، الگوهایی را آشکار می سازد که به شکل دیگری قادر به دیدنشان نیستیم. در واقع، این کار به ما همان تصویر بزرگ را نشان می دهد.

در تصویر بزرگ و کلی تاریخ یهودا و اسراییل می بینیم که خدا رهبران را زمانی موفق و کامیاب ساخته که آنها به فراسوی پارسایی زندگی شخصی خود نگرستند و مسئولیت حقیقی خود را برای هر چیزی که خدا اقتدارش را به آنها بخشیده بود، پذیرا شدند.

شاید شما یک پادشاه یا یک ملکه نباشید. شاید در محل کارتان، رییس و مدیر نباشید، اما قطعا قلمرویی هست که خدا بر آن، به شما اقتدار بخشیده است. وقتی مسئولیت خود را در آن بخش و نه فقط بر زندگی خود می پذیرید، اجازه می دهید خدا از جانب شما بر آن قلمرو نفوذ و اقتدار داشته باشد. از خدا بخواهید به شما قلمرو و محدوده اقتدارتان را نشان دهد و به شما حکمت ببخشد تا با پذیرش مسئولیت خود، کار درست را انجام دهید. آنچه را که به شما می گوید، بنویسید و سپس برای انجام آن برنامه ریزی کنید.



# کتابخانه پویانامه

بخش چهارم



## یک مواجهه

بیاید سفر خود را در مسیر حذف و از میان بردن کریبتونایت چه در زندگی شخصی و چه در اجتماعان، نخست با "مواجهه" با عواقب غفلت از انهدام این ماده مرگبار شروع نماییم.

در دوران مدرسه، یک برنامه آموزشی دو روزه داشتیم که جهت آگاهی در باب مواد مخدر غیرقانونی و پیامدهای وحشتناک مصرف آنها بود. در تمام مهمانی های سال های پیش از ایمانم، ترس از مواد مخدر باعث شد هرگز به سراغ آنها نروم. قطعاً یک ترس ناسالم وجود دارد که عیسی ما را از آن آزاد ساخته است. با این وجود، یک ترس درست هم وجود دارد که همانند تجربه من در رابطه با مواد مخدر در دوران مدرسه، ما را از هر آنچه که ممکن است زندگیمان را به خطر اندازد، حفظ می کند. در کتاب مقدس اینطور آمده: "پس به هوش باشید مبادا با این که وعده راه یافتن به آسایش او هنوز به قوت خود باقی است، آشکار شود که احدی از شما از دست یافتن به آن باز مانده است." (عبرانیان ۴: ۱) و "از ترس خداوند، آدمی از بدی اجتناب می کند." (امثال ۶: ۷)

من در این فصل، باز هم به رهبران مسیحی خواهم پرداخت. با این وجود این پیغام، هشدار است به همه ما، زیرا یک ایماندار "سر است، نه دم" (تثنیه ۲۸: ۱۳). همه ما خوانده شده ایم که سفیران پادشاهی او باشیم؛ یعنی جایگاهی مهم در رهبری. آیا در پرتو نگرش کتاب مقدسی، به استراتژی های خدمتی عصر خود اندیشیده ایم؟ چرا در مواجهه با گناه، دودل هستیم؟! مردمی که مشتاق شناخت خدا هستند، برای شنیدن حقیقت، روی ما حساب می کنند. با این وجود، از پرداختن به آنچه ما را از رابطه ای اصیل با خدا دور می سازد، اجتناب کرده و آن را از قلم انداخته

ایم. آیا از آنها حفاظت می‌کنیم؟ آیا این را در نظر گرفته ایم که در نتیجه اجتناب از حقیقت، به حق جویان در درازمدت آسیب می‌رسانیم؟ چرا آنانی را که مشتاق شنیدن دربارهٔ حیات جاودان هستند، فریب می‌دهیم؟!

این تفاوتی با داستان ما دربارهٔ آنجلا ندارد. از آنجا که با او به صراحت صحبت نشده بود، او در ازدواجش خود را در تنگنا و وضعیتی بی‌ثبات یافت. چرا باید بخواهیم کسی با خود بیاندیشد که می‌تواند گناهانش را وارد رابطه با عیسی مسیح کند؟ چنین رابطه‌ای غیرممکن است. بنابراین آیا رابطه‌ای را به مردم پیشنهاد می‌دهیم که وجود خارجی ندارد؟ آیا این یک نجات جعلی نیست؟!

بیباید از همهٔ زوایا بدان بنگریم. ما پیامدهای حاصل از چنین نگرش و نجاتی را بررسی خواهیم کرد؛ پیامدهایی که گریبان جویندگان را می‌گیرد، بر رهبرانی که از اشاره به کریپتونایت روحانی طفره می‌روند اثر می‌گذارد، و دست آخر، عاقبت جامعهٔ کلیسایی. نتایج بلندمدت برای هر سه گروه، فاجعه بار است.

## جویندگان

باید به یاد داشته باشیم که در روز داوری، نه عدهٔ کمی و نه بعضی، بلکه بسیاری نزد عیسی با این باور حاضر می‌شوند که اجازهٔ ورود به پادشاهی خدا را تحصیل نموده‌اند. اما ببینید چه پاسخی می‌شنوند: "هرگز شما را نشناخته‌ام، از من دور شوید ای بدکاران!" (متا ۷: ۳۲)

اینان چه کسانی هستند؟ آیا احضارکنندگان ارواح هستند؟ آیا از مذاهب دیگر هستند؟ آیا کسانی هستند که وارد بدعت‌ها شده‌اند؟ اگر به کلمات عیسی دقت کنیم، درخواهیم یافت که آنها در نگاه خودشان، در جای درست هستند، درواقع آنها به کلیساهای ما می‌آیند و اعتراف می‌کنند که مسیحی‌اند. او سخن خود را با این کلمات شروع می‌کند: "نه هر که مرا سرورم، سرورم خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است، به جا آورد." (متا ۷: ۱۲). عیسی از کسانی حرف می‌زند که او را خداوند می‌خوانند. اینجا صحبت از محمد، بودا، کریشنا، کنفسیوس، راع، یا دیگر خدایان و انبیای دروغین نیست. خیر، این افراد که اجازهٔ ورود نیافته‌اند، عیسی را خداوندشان می‌خواندند و این را با شور و اشتیاق ابراز می‌کردند. چرا واژهٔ "خداوند" در این آیه تکرار شده است؟ همانطور که پیش‌تر گفتیم، در کتاب مقدس اگر کلمه یا عبارتی دو بار تکرار شود، اتفاقی نیست. بلکه هدف نگارنده، تأکید بر آن مفهوم، عبارت یا واژه است. اما در چنین مواردی، صرفاً تأکید نیست، بلکه می‌تواند نشانهٔ شدت اشتیاق باشد. به عنوان مثال، وقتی به داوود پادشاه خبر رسید که پسرش توسط لشکر یوآب اعدام

شده، واکنش او چنین بود: "پادشاه روی خود را پوشانید و به آواز بلند فریاد زد: ای پسرم ابشالوم! ای ابشالوم! ای پسرم! ای پسرم!" (دوم سموئیل ۹۱: ۴) احتمالا داوود دقیقا عبارت "ای پسرم!" را تکرار نکرده، اما فریاد سوگواری اش آنقدر دردناک و حزن انگیز بوده که نویسنده این عبارت را دو بار تکرار کرده تا خواننده بتواند شدت احساسات داوود را درک کند.

خداوند نیز به همین شکل، هیجان و شور این افراد را برای خودش نشان می دهد. آنها صرفا با تعالیم عیسی مسیح و پسر خدا بودن او موافق نبودند، بلکه از نظر احساسی نیز متعهد بوده و عمیقا به او باور داشتند. ما درباره کسانی صحبت می کنیم که از مسیحی بودن هیجان زده بودند، و به احتمال زیاد کسانی بودند که با حرارت از ایمانشان سخن می گفتند.

آنها نه فقط نسبت به مسیح، احساس عمیقی دارند، بلکه در خدمت او نیز فعال هستند: "می توانم از حالا ببینم که در داوری نهایی هزاران نفر نزد من آمده و می گویند: استاد، ما کلام را موعظه کردیم، دیوها را بیرون راندیم و همه از پروژه های ما حرف می زنند." (متا ۷: ۲۲)<sup>۱</sup>

تعبیری که در ترجمه تفسیری The Message آمده، به بهترین شکل نشان می دهد که اینان افرادی حاشیه ای نبودند. آنها مستقیما درگیر خدمات کلیسایی یا حامی آن بوده اند. همچنین بی پرده از ایمانشان به انجیل سخن گفته اند: "ما کلام را موعظه کردیم". در اصل، آنها در تغییر زندگی مردم نقش داشته اند.

در این ترجمه تفسیری از واژه "هزاران" استفاده شده است. با این وجود، بیشتر ترجمه ها واژه "بسیاری" را مورد استفاده قرار داده اند. واژه یونانی به کار رفته، "polus" می باشد که می توان آن را "میزان زیاد در تعداد، کمیت و مقدار" معنا نمود و اغلب به معنای "بیشتر" یا "اکثر" به کار می رود. در هر صورت عیسی به گروه کوچکی از افراد اشاره نمی کند، بلکه صحبت از جمعیتی کثیر است؛ در واقع شاید اشاره به اکثریت افراد حاضر!

اجازه دهید مطلب را خلاصه کنم؛ عیسی صحبت از کسانی می کند که به تعالیم انجیل باور دارند، او را خداوند می خوانند، از نظر احساسی درگیر هستند، پیغام کلام را اعلام می کنند و در خدمات مسیحی فعال هستند. خیلی راحت می توانیم آنها را مسیحیان راستین محسوب کنیم. پس عامل تفکیک چیست؟ فرق آنها با ایمانداران واقعی چیست؟ عیسی به ما می گوید: "هرگز شما را نشناخته ام. از من دور شوید، ای بدکاران!" (متا ۷: ۳۲). عبارت کلیدی در این آیه، "ای بدکاران" است. بدکار چه

کسی است؟ واژه یونانی به کار رفته، *anomia* است. فرهنگ واژگان یونانی ثایر<sup>۲</sup> آن را اینطور تعریف می کند: "بودن در وضعیت بی قانونی، به علت ناآگاهی از آن یا زیر پا گذاشتن آن". به زبان ساده، فرد بدکار کسی است که تسلیم اقتدار کلام خدا نیست. او مرتب گناه می کند و هرگز تن به توبه واقعی نمی دهد. چنین شخصی، بت پرست عصر مدرن است.

بنابراین، "بدی" [یا بی قانونی و تمرد]، شکل دیگری از کریپتونایت است. وضعیت این مردان و زنان به شکلی نیست که هرازگاهی لغزش بخورند، بلکه آنها بر حسب عادت، و مکررا کلام خدا را نادیده گرفته، از آن غافل می شوند و لذا نسبت به آن ناطاعتی می کنند. آنها زندگی خدایسندانه ای ندارند، برخی به این دلیل که باور دارند بخش هایی از کتاب مقدس معنای دیگری دارد و نباید به همان شکل که گفته شده، تفسیرشان کرد؛ برخی به این دلیل که می پندارند بخش هایی از کتاب مقدس ارتباطی به دنیای امروزی ما ندارد، و دست آخر، اکثر آنها باور دارند که با فیضی غیرکتاب مقدسی پوشانده شده اند.

متأسفانه اعتقاد دارم یکی از دلایلی که آنها به گناهانشان ادامه می دهند، این است که رهبران هرگز آنها را به توبه واقعی دعوت نکرده اند. به آنها هرگز گفته نشده که آوردن معشوقه های بت پرستشان به درون رابطه عهد با عیسی مسیح، غیرممکن است. اگر آنها حقیقتاً با فیض نجات یافته اند، نه فقط لازم است جهت فکریشان را تغییر دهند، بلکه باید تصمیم بگیرند عملاً از تکرار گناهان آگاهانه و شناخته شده رویگردان شوند. آنها باید نفس را با تمام خواسته هایش مصلوب کنند و در پی خصایص نیکو و ثمربخشی باشند. این نشانه های ایماندار راستین است. جالب توجه است که عیسی می فرماید: "هرگز شما را نشناخته ام". واژه شناخت در یونانی، واژه *ginosko* است که به معنای "شناختی صمیمانه" است. آنها هرگز با او رابطه ای واقعی نداشته اند. هرچند او را "استاد" یا "خداوند" می خوانند، اما این صرفاً یک عنوان است، زیرا از او اطاعت نمی کنند. گواه و نشانه کسی که به راستی در رابطه با خداست، این است که کلام او را ننگه دارد:

"از اینجا می دانیم او را می شناسیم که از احکامش اطاعت می کنیم. آن که می گوید او را می شناسد، اما از احکامش اطاعت نمی کند، دروغگوست و راستی در او جایی ندارد." (اول یوحنا ۲: ۳-۴)

این گفته، کاملاً در راستای مسیری است که عیسی کل این مبحث را باز می کند،

او می فرماید: "آنان را از میوه هایشان خواهید شناخت." (متا ۷: ۲۰). اعمالی که عیسی از آنها صحبت می کند، خدمات مسیحی، اعلان کلام یا شرکت در جلسات کلیسایی نیست، زیرا کسانی که اجازه ورود به آسمان را نمی یابند، همه این ویژگی ها را دارا هستند. امروزه اغلب، کسی که عیسی را خداوند می خواند، به تعالیم او عقیده دارد، از نظر احساسی درگیر است، و در خدمات و فعالیت های کلیسایی شرکت می کند، فرزند خدا در نظر می گیرند. اما از گفته های عیسی آشکارا درمی یابیم که اینها فاکتورهای نیستند که با استناد به آنها بتوان ایماندار راستین را تشخیص داد. بگذارید اینگونه بگویم؛ شما قطعاً این ویژگی ها را در ایماندار راستین پیدا خواهید کرد. در واقع شخص بدون این ویژگی، ایماندار راستین نیست. با این وجود، داشتن این ویژگی ها به معنای آن نیست که فرد، تولدتازه داشته و فرزند خداست. پرسش تعیین کننده این است که آیا این افراد از گناهان مشخص و آگاهانه خود توبه کرده اند و آیا مشتاقانه به دنبال اطاعت از خدا هستند؟ یک آزمایش کلیدی این است که بپرسیم: "آیا آنها این کلام عیسی که "دیگر گناه مکن" را اختیاری فرض کرده اند یا حکمی اجباری؟! (یوحنا ۵: ۱۴ را ببینید).

### رسانندگان پیام

حال بیایید به بررسی پیامدهایی بپردازیم که گریبان رهبران یا پیام رسانان انجیل را می گیرد. در کتاب مقدس داوری کسی که کلام به او سپرده شده اما جنبه های مواجهه ای حقایق کلام را به دیگران اعلان نمی دارد، بسیار سخت و جدی توصیف شده است. با دقت این هشدار را که خدا به پیام آورانش می گوید، بخوانید:

"اگر من به مرد شریر بگویم، به یقین خواهی مرد! و تو به او هشدار ندهی و به جهت برحذر داشتن از طریق های شریرانه سخن نگویی تا جانش را برهانی، آن مرد شریر در گناه خویش خواهد مرد، اما من خون او را از دست تو خواهم طلبید. اما اگر تو به آن مرد شریر هشدار دهی و او از شرارت یا طریق های شریرانه اش بازنگردد، او در گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را خواهی رهانید. نیز اگر شخصی پارسا، از پارسایی خود برگردد و گناه ورزد، و من سنگ لغزش پیش پایش بگذارم، او خواهد مرد. آری، چون تو به او هشدار ندادی، او در گناهش خواهد مرد و اعمال نیکویی که انجام داده، به یاد آورده نخواهد شد. اما من خون او را از دست تو خواهم طلبید. حال آن که اگر شخصی پارسا را از گناه برحذر داری و او چون هشدار را پذیرفته است گناه نورزد، او به یقین زنده خواهد ماند و تو نیز جان خود را خواهی رهانید." (حزقیال ۳: ۱۸-۲۱)

فراوانی استفاده از واژه "هشدار" را در آیات بالا می بینید؟ بگذارید صادقانه پرسشی را از شما رهبران، شبانان، و همه ایمانداران بپرسم، زیرا خدا به همه ما مأموریت داده تا به گمشدگان رسیدگی کرده و با محبت با کسانی که در گناه هستند، برخورد نماییم. آیا می خواهید مسئولیت کسانی را پذیرا شوید که تحت هدایت شما به خاطر عدم "هشدار" به آنها در بازگشت از گناه خود، بر این باورند که در نظر خدا افرادی پارسا هستند، در حالی که به واقع چنین نیستند؟! آنها تحت این باور دروغین زندگی می کنند که نجات یافته اند، در حالی که به خاطر فقدان "هشدار"، به گناهانشان ادامه می دهند و در روز داوری خواهند شنید: "از من دور شوید!"

پولس، موعظه شایسته انجیل را چنین توصیف می کند: "ما او را و عظمی کنیم، و هر کس را هشدار می دهیم و با کمال حکمت می آموزیم، تا همه را کامل در مسیح حاضر سازیم." (کولسیان ۱: ۱۲). ما نه فقط باید تعلیم دهیم، بلکه باید هشدار هم بدهیم.

خدا به صراحت می گوید: "خون او را از دست تو خواهم طلبید!" آیا متوجه این واقعیت شده اید که ما در ابدیت نسبت به غفلتمان آگاه خواهیم بود؟ اشعیا به ما می گوید که در آسمان و زمین جدید:

"تمامی بشر، از ماه نو تا ماه نو و از شبّات تا شبّات خواهند آمد تا در حضور من پرستش کنند. و آنان بیرون رفته، اجساد کسانی را که بر من طغیان کرده اند، نظاره خواهند کرد. زیرا کرم ایشان نخواهد مُرد، آتش ایشان خاموش نخواهد شد، و نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود." (اشعیا ۶۶: ۲۳-۲۴)

آیا فکر می کنید به سادگی می توان رنج افرادی را که در دریاچه آتش به خاطر غفلت ما از هشدار دادن، می سوزند، فراموش کرد؟! یادمان باشد که کلام خدا می گوید: "خون آنان را از دست تو خواهم طلبید!"

اگر فلسفه ما این است که افراد را در همان مسیری که هستند، پذیرا شویم، و نجات را صرفاً با خواندن دعای توبه، آن هم بدون توبه واقعی و بازگشت از راه هایشان عرضه داریم و به آنان امید واهی شهروندی آسمان را وعده دهیم، فکر می کنید نتیجه چه خواهد شد؟ ما به شنوندگانمان امنیتی جعلی را می بخشیم و انگیزه توبه راستین را از ایشان می گیریم. نتیجه این خواهد بود که آنانی را که گمراه کرده ایم، با "وحشتی عظیم" خواهیم دید.

۴ نویسنده در نقل قول از اشعیا ۶۶ از ترجمه NLT استفاده کرده است. عبارت آخر آیه ۲۴ در این نسخه چنین است: "آنانی که عبور کرده اند، ایشان را با وحشتی عظیم خواهند دید." (مترجم)



واژگان میخکوب کننده پولس را به یاد آورید که می گوید: "پس امروز با شما اتمام حجت می کنم که من از خون همه ببری هستم، زیرا در اعلام اراده کامل خدا به شما کوتاهی نکرده ام." (اعمال ۲: ۶۲-۷۲). پولس به خوبی از آنچه خدا از طریق حزقیال به تمام پیام رسانان کلامش فرموده بود، آگاهی داشت. اگر از بیان راه های خداوند امتناع ورزیم، مسئول خواهیم بود و این خطای ما محسوب خواهد شد. به همین دلیل است که یعقوب خطاب به ما می نویسد:

"برادران من، مباد که بسیاری از شما در پی معلم شدن باشند، زیرا می دانید که بر ما معلمان، داوری سخت تر خواهد شد." (یعقوب ۳: ۱)

این کلمات در کتاب مقدس نوشته نشده تا نادیده گرفته شود یا آن را کم اهمیت بپنداریم. خدا از ما می خواهد کلامش را جرح و تعدیل نکنیم و با سبک شمردن دعوت او به توبه از گناه، آن را [برای شنوندگان] تسهیل ننماییم. او این کلمات را هم به خاطر خود رهبران می گوید و هم به خاطر جویندگان حقیقت. او ما را دوست دارد، اما او خدایی قدوس است و نمی تواند پذیرای طبیعت گناه در حضور خود گردد. او برای حل این مسأله، راه برون رفتی را ایجاد نموده است؛ او بهای آزادی ما را پرداخته و در همان حال ما را قدرت بخشیده تا در آزادی از گناه گام برداریم. اگر در تعلیم و یا دریافت چنین نجات عظیمی قصور بورزیم، چطور می توانیم از داوری بگریزیم؟!

آیا می ارزد در بشارت انجیل، استانداردی را که عهد جدید به روشنی ما را بدان فراخوانده است، ترک کنیم؟ در واپسین کلمات کتاب مکاشفه می خوانیم: "و اگر کسی از کلام نبوت این کتاب چیزی کم کند، خدا او را از درخت حیات و از شهر مقدس، که در این کتاب درباره آن نوشته شده است، بی نصیب خواهد ساخت." (مکاشفه ۲۲: ۹۱) چطور می توان این هشدار را نادیده گرفت؟ چطور می توانیم نخستین گام در نجات - یعنی توبه از گناهان را با کسانی که حقیقت را از ما می جویند، در میان نگذاریم؟!

آیا فکر می کنیم بیشتر از خدا می دانیم؟! آیا فکر می کنیم برگرداندن یک جوینده به کلیسا و این احتمال که شاید در آینده به رویگردانی از گناه متقاعد شود، مهمتر از بیان حقیقت است؟! اما واقعیت این است که اگر به چنین شخصی از قبل گفته باشیم که به خاطر خواندن دعای توبه، نجات یافته و وارد خانواده الهی شده است، دیگر چرا باید در آینده ضرورت توبه را احساس کند؟! آنها از نظر خودشان با فیض پوشانده شده اند و در ملکوت خدا ساکنند.

"چارلز جی. فینی" مبشر بزرگی بود. خدمت او آنقدر قدرتمند بود که بارها و در موقعیت های مختلف تمامی روستا و در یک مورد در شهر "روچستر" در نیویورک، مردم تحت تأثیر جلسات قدرتمند او دست از کار روزانه می کشیدند. زمان هایی بود که او هر شب، ضرورت نجات و توبه از گناهان را موعظه می کرد، تا جایی که مخاطبان از شدت این الزام، روی لبه صندلی هایشان نیم خیز می شدند. او تا آن لحظه برای جویندگان، دعای نجات را نخوانده بود. بالاخره پس از چند شب، به مخاطبان گفت: "اگر تصمیم گرفته اید مسیحی شوید، بعد از جلسه امشب در گوشه سالن، جلسه ای خواهیم داشت."

هزاران نفر در جلسات او نجات یافتند، و تاریخ نشان می دهد که بیش از نود درصد از کسانی که به وسیله پیغام او ایمان آورده بودند، در ایمانی راستین باقی ماندند. امروزه این آمار به مراتب پایین تر است. موفقیت او عظیم بود، زیرا او به تعلیم راستین کلام وفادار مانده بود و می دانست اسلوبی که عهد جدید پیشنهاد می دهد، بهترین است.

## جامعه

اکنون اهمیت آنچه که از آغاز کتاب به بحث گذاشتیم، خود را نمایان می سازد. اگر نجات را به کسانی عرضه داریم که همچنان به گناه ادامه می دهند، جامعه خود را در معرض خمیرمایه گناه قرار داده ایم. گناه عامدانه به سرعت تکثیر یافته و بر تک تک افراد در کلیت جامعه، اثری همچون کریپتونایت بر سوپرمن خواهد گذاشت. اگر در مواجهه با گناه سهل انگاری نماییم، کلیسا و جامعه خود را تضعیف کرده و در نتیجه شهر و قوم ما جلال خدا را نخواهند دید. کلیسای اولیه کل روستاها، شهرها و حتی مناطق بزرگتر را به خاطر نیرویی که در جلال خدا می یافتند، دگرگون ساختند. چرا ما هنوز جامعه خود را در قرن بیست و یکم متحول نساخته ایم؟ تکنولوژی ما در رساندن پیغام به مردم، به هیچ وجه قابل قیاس با کلیسای نخستین نیست.

چرا سقط جنین، همجنسگرایی، گناهان جنسی، زنا و سردرگمی جنسیتی در آمریکا و دنیای غرب تا این حد شکوفا شده است؟ این به خاطر مترقی بودن جوامع ما نیست. این در راستای افزایش بدکرداری و بی قانونی ای است که در دوران افزونی سردی کلیسا در قرون چهارم و پنجم مشهود بود. وقتی مسیحیت در جامعه روم عمومیت یافت، کلیسا نیز به تدریج هم رنگ جامعه شد و اثرگذاری اش، رو به

کاهش نهاد تا آن که آهسته آهسته قدم به دورانی گذاشت که از آن به عنوان عصر تاریکی یاد می‌کنیم.

من کسی هستم که نمی‌خواهم شاهد تکرار چنین رخدادی باشم و می‌دانم رهبران بسیاری نیز با من هم عقیده‌اند. ما از اعلان تمام حقیقت در محبت و دلسوزی، عقب نخواهیم نشست.

لطفاً به ما بپیوندید و تصمیم بگیرید که مُنادی حقیقت باشید؛ خواه خوشایند عامه باشد و خواه ناخوشایند، چه مورد پذیرش باشد و چه باعث دلخوری شود و ناخوشایند به نظر رسد. کلام خدا را اعلام کنید تا زندگی‌ها، جوامع، شهرها و ملت‌ها را دگرگون سازد. هر کاری غیر از این، خودداری از محبت به همسایه است.

## بخش عملی

جایی که بتوان اثرات گناه را پنهان ساخت، هیچ نقشی در بدن مسیح نخواهد داشت. این کار نه فقط به کسانی که در جایگاه رهبری هستند آسیب می‌رساند، بلکه حتا می‌تواند از یک شخص که آن را در زندگی‌اش پذیرا می‌شود، به دیگران نیز سرایت کرده و به سرعت پخش گردد. سکوت ما وقتی پای گناه در میان است، می‌تواند مردم را به تباهی بکشاند و این ما را در مرگ آنها مسئول می‌سازد.

جمله آخر را بار دیگر بخوانید، اما آن را شخصی کنید: "سکوت من وقتی پای گناه در میان است، می‌تواند مردم را به تباهی سوق دهد و این مرا در مرگ آنها مسئول می‌سازد!". این را چند بار با صدای بلند تکرار کنید و اجازه دهید در عمق وجودتان جای گیرد. بگذارید قلب و ذهنتان سنگینی این حقیقت را احساس کند. خدا شما را در این مورد، پاسخگو خواهد ساخت. ما نمی‌توانیم با گناه، مُماشات کنیم. فکر می‌کنید این موضوع در زندگی شما چه اثری دارد؟ چطور می‌تواند ازدواج یا مسئولیت شما را به عنوان والدین دگرگون سازد؟ چه تغییری در گفتار شما با اعضای کلیسای خانگی‌تان ایجاد می‌کند؟ از خدا بخواهید تا پاسخ این پرسش‌ها را به شما بدهد تا درکی واضح از چگونگی زیستن بر طبق این حقیقت به دست آورید. سپس دوستی را که به او اعتماد دارید، پیدا کنید و با او از برنامه‌تان برای قدم برداشتن بر طبق این اصل و حقیقت صحبت کنید.



## تحمل

بیاپید بازگردیم به کلماتی که پادشاه قیام کرده مان خود مستقیماً فرموده است. در واپسین کتاب کلام خدا - کتاب مقدس - عیسی پیغام هایی را به هفت کلیسا در آسیا می دهد. اگر کلمات او صرفاً پیغام هایی به این کلیساهای تاریخی بودند، در کتاب مقدس یافت نمی شدند. حقیقت این است که در این پیغام ها معانی ای مستتر است که کاربردی نبوتی دارند. به بیان دیگر، به همان اندازه که نخستین بار گفته شدند، برای امروز ما نیز کاربرد دارند.

کلام خدا زنده است، بنابراین به این بیانات عیسی به شکلی نگاه خواهیم کرد که گویی در زمان حال، به ما اشاره دارند. بنابراین چه با تشویق هایش تقویت شویم و چه با محبت اصلاحگرش، توبیخ و گوشمالی شویم، باید آنها را با گوش جان بشنویم.

### ایزابیل کیست؟

کلیسای تاریخی ای که بر آن متمرکز می شویم، تیاتیرا است. عیسی گفته اش را با اشاره خود به عنوان "پسر انسان" آغاز می کند: "کسی که چشمانی چون آتش مشتعل و پاهایی چون برنج تافته دارد" (مکاشفه ۲: ۱۱). می توانیم این کلمات را چنین تفسیر کنیم که چشمان او شبیه آتش مشتعل (اشعه لیزر) است که به درستی قلب مسائل را می بیند و پاهای او شبیه برنج تافته می باشد که معرف قدرت متعال اوست. خداوند به طرز خوشایندی با تعریف و تمجید از ما سخن خود را آغاز می کند: "من از اعمال تو، از محبت و وفاداری و خدمت و پایداری تو آگاهم، و آگاهم که اعمال تو اکنون بیش از گذشته است." (مکاشفه ۲: ۹۱) موضوع کاملاً روشن است،

او خطاب به کلیسایی مرده نمی نویسد، بلکه کلیسای مورد نظر او [تیاتیرا] زنده و در حال رشد است.

او ابتدا به تصدیق و تکریم محبت ما می پردازد. در خدمت یا کلیسای مرده، معمولاً محبت است که رو به کاهش

نهاده و رشد آغازین اش را چه نسبت به خدا و چه نسبت به انسان ها از دست می دهد. وقتی کلیسا به این موقعیت تراژیک وارد می شود، دیگر میوه های پارسایی نیز در نهایت پلاسیده شده و می میرند.

تعجبی ندارد که خداوند در اصلاح و توبیخ نخستین کلیسا، یعنی کلیسای افسس بر این موضوع متمرکز می شود، چراکه آنها محبت نخستین خود را فرو گذاشته بودند. اما وضع در کلیسای تیاتیرا چنین نبود. عیسی، محبت این کلیسا را مورد تمجید قرار می دهد. او آنها را به عنوان جامعه ای از ایمانداران می شناسد که مراقب یکدیگرند و این چیزی است که در نظر خدا اهمیت بسیار دارد. من شخصا باور دارم که به همین علت است که عیسی پیش از پرداختن به هر موضوع دیگری، حتماً پیش از ایمان، خدمات و پایداری، به تعریف و تمجید از محبت ما می پردازد.

حقیقت شگفت آور دیگر این است که این کلیسا در محبت، ایمان، وفاداری، خدمت و پایداری در حال رشد بود و این، واقعا شایان توجه است! "در جا زدن" واژه ای نیست که معرف این گروه از ایمانداران باشد، آنها به طور پیوسته در بخش های مهم در حال پیشرفت بودند. ترجمه تفسیری *The Message*، این موضوع را به شکلی زیبا نشان می دهد: "می بینم که هر کاری برایم می کنی. کارت تحسین برانگیز است! محبت، ایمان، خدمت و پایداری تو بسیار تحسین برانگیز است! تو هر روز بهتر از روز قبل می شوی!". هر رهبر یا ایمانداری در کلیسا قطعاً از شنیدن چنین کلماتی از دهان خداوند بسیار مشعوف می شود.

اما ناگهان ستایش و تمجید او جای خود را به توبیخ می دهد:

"اما این ایراد را بر تو دارم که بر آن زن ایزابل نام که خود را نبیه می خواند، آسان می گیری. هم او که با تعلیم خود بندگان مرا می فریبد تا دست به بی عفتی بیالایند و از خوراک تقدیمی به بت ها بخورند." (مکاشفه ۲: ۲۰)

مطالب زیادی در این کلمات نهفته که باید درکشان کنیم. پیش از همه، بگذارید نگاهی بیاندازیم به نام "ایزابیل". آیا این نام حقیقی زنی است که شخصیتی تاریخی دارد؟ بسیاری از مفسران معتقدند که چنین نیست. در یکی از تفاسیر آمده: "در ادبیات یونانی-رومی آن زمان، هیچ رویدادی نیست که نامی از ایزابل در آن آمده

باشد ... به علاوه، هیچ فرد یهودی، نام دخترش را ایزابل نمی گذاشت و احتمال آن، بیشتر از آن نبود که در قرن اول میلادی، فردی یهودی، نام پسرش را عیسی بگذارد یا فردی مسیحی فرزندش را یهودا بنامد.<sup>۱</sup> مترجمان<sup>۲</sup> آشکارا با این طرز فکر در توافق بوده اند که کلمات عیسی را به شکل "آن زن ایزابل نام" یا "آن ایزابل" ترجمه کنند. بیان نامی به این شکل، مشابه زمانی است که شما مثلاً به کسی که پیوسته شوخ طبع است و مسخره بازی درمی آورد، می گوئید "آن لوده". "لوده" نام شخص نیست، بلکه معرف الگوی رفتاری معمول آن فرد است. شاید بتوانیم بگوئیم با یک شخصیت تاریخی بانفوذ طرفیم که او را "ایزابل" نامیده اند، اما این نام واقعی او نبوده است. او نفوذ زیادی داشته و در نهایت جمعی از رهبران پیغام های او را دنبال کرده و آن را تداوم بخشیدند. در دنیای امروز، ایزابل می تواند یک مرد، یک زن، یا حتی گروهی از رهبران باشد که به پراکندن و نشر همان نوع تعالیم می پردازد. به هر حال، مهم این است که چنین فلسفه خدمتی ای بر کل کلیسا اثر می گذارد.

چرا خداوند چنین نامی را بر این تعلیم می گذارد؟ علت این است که ثمره آن به میوه و ثمرات ایزابل همسر اخاب، پادشاه اسرائیل که در کتاب پادشاهان ذکر او رفته، شباهت بسیار دارد. حرف های بسیاری درباره این ملکه می توان زد، اما بیایید ببینیم در کل چه اثری بر اسرائیل گذاشت. او یکی از بانیان بت پرستی است که باعث موقوف شدن کلام خداوند در میان جامعه، یعنی قوم اسرائیل گردید. رهبران، خاموشی گزیدند و مابقی قوم از فرط رخوت و کاهلی به نوعی بی تفاوتی و نشئگی رسیدند. تنها یک مرد، یعنی ایلیا جرات کرد علیه این شرایط سخن بگوید. نفوذ ایزابل، زمانی کاملاً مشهود است که ایلیا در برابر قوم می ایستد و از آنان می خواهد بین ارتکاب گناه و اطاعت از خدا یکی را برگزینند. او این کار را در برابر دیدگان مزدوران و خادمان ایزابل که انبیای بعل و اشیره بودند، انجام می دهد. این افراد، ارباب رسانه ها، قانون گذاران، وکلا و سایر افراد بانفوذ عصر ایلیا بودند. قوم جمع شدند و در حضور این نخبگان زمانه، ایلیا قوم را به چالش کشید:

"انگاه ایلیا به تمامی قوم نزدیک شده، گفت: تا به کی میان دو فرقه می لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی کنید، و اگر بعل خداست، از پی او بروید. اما قوم به او هیچ پاسخ ندادند." (اول پادشاهان ۱۱: ۱۲)

برای پیروی از خدا، نمی توان ایمانی ساکت داشت، ما باید کلام او را اعلان کنیم.

۱ به خاطر بار منفی ای که هر یک از این اسامی می توانست برای قومیت های مختلف داشته باشد. (مترجم)

۲ نویسنده به ترجمه NLT اشاره می کند، اما این موضوع در هزاره نو نیز به همین شکل ترجمه شده است. (مترجم)

ما خوانده شده ایم تا سفیران او باشیم. چطور این کار را باید انجام داد؟ پولس مطلب را برایمان روشن می سازد:

"کلام را اعلام و موعظه نما! فوریت و اضطرار این کار را در نظر داشته باش [آماده و در دسترس باش]، چه فرصت ها مساعد یا نامساعد به نظر برسد [خواه آسان باشد، خواه باعث دردسر، خواه خوشایند باشد و خواه موجب دلخوری گردد، تو به عنوان واعظ کلام خدا باید به مردم نشان دهی چه چیزی در زندگی شان اشتباه است]."<sup>۱۰</sup>

ایلیا تنها کسی در اسراییل بود که آنقدر دیگران را دوست داشت که نشاندهاں دهد که زندگیشان تا چه حد در مسیر اشتباه است.

ایزابل، موجب ترس و وحشت بین رهبران و جامعه شده بود. آنها تحت تأثیر او اکنون خاموش، خمود و مرعوب بودند و دیگر سخنی از یهوه نمی گفتند. گناه بر جامعه چیره شده و مردم کلام خدا را نادیده می گرفتند. در عهد جدید، اثری مشابه در حال تکوین در کلیساست. عیسی چنین اجازه ای نخواهد داد، لذا خادمی می یابد و او کسی نیست جز یوحناى رسول که مشابه ایلیا سخن می گوید.

## موضوع واقعی

حال باید از خود پرسیم آیا عیسی خطاب به کلیسای تیاتیرا دربارهٔ اعضایی صحبت می کند که درگیر گناهان جنسی بوده و خوراک تقدیمی به بت ها را می خورند؟ ممکن است. اما من ترجیح می دهم این تأویل را کنار بگذارم، زیرا پولس در دو رسالهٔ خود، خطاب به دو کلیسا، خوردن خوراک تقدیمی به بت ها را محکوم نمی کند (رومیان ۱۴ و اول قرنتیان ۱۰ را ببینید). چرا عیسی باید چیزی را شریرانه بنامد، در حالی که پولس تحت هدایت روح القدس آن را تأیید می کند؟ یکی از تفاسیر معتبر می نویسد: "در ارتباط با کشش مردم به گناهان جنسی، بیشتر مفسران بر این باورند که اشاره به بی بندوباری جنسی غیرمحمول است، زیرا به یقین این کار در کلیسا تحمل ناپذیر بوده است. به نظر می رسد هدف اشاره به زناى روحانى و یا بی وفایی و خیانت تعلیمی و عقیدتی است."<sup>۱۱</sup>

اما موضوع این نیست، در واقع هیچ یک از این دو عمل، نقطهٔ تمرکز توبیخ عیسی نیستند. در واقع، عمل یا در اصل، بی عملی ماست که عیسی می خواهد بدان توجه کنیم و آن چیزی نیست جز "تحمل کردن". او می گوید: "آسان می گیری"، که واژهٔ



یونانی آن (eao) است. در کتاب "یادداشتی بر مکاشفه یوحنا" این واژه بسیار دقیق معنا شده است: "معنای آن می تواند جنبه مثبت داشته باشد و به این ترتیب تعریف شود: "اجازه می دهی، مُجاز می دانی" یا جنبه منفی: "منع نمی کنی، جلویش را نمی گیری، متوقفش نمی سازی، مانع نمی شوی".

اگر با این درک به موضوع نگاه کنیم، این جمله عیسی بسیار ترسناک است. عیسی ابتدا توضیح می دهد که مقصر کیست یا در وضعیت امروز ما، مجرمانی هستند که تعالیمی را رواج می دهند که قوم خدا را به سوی بت پرستی (ارتکاب گناه) اغوا می کنند. او به روشنی می گوید: "به او مهلت داده ام تا از هرزگی توبه کند، اما به توبه تمایل ندارد." (مکاشفه ۲: ۱۲). کاملاً واضح است که از قبل به آنها هشدار داده شده، اما متأسفانه آنها بدان توجهی نکردند.

عیسی هر کسی را که به چنین تعلیمی اجازه می دهد تا ادامه و گسترش یافته و به عبارتی، با این مسأله برخورد نمی کند، توبیخ می نماید. اما ما به جای مواجهه، فقط به دنبال تعالیم تشویقی و موعظه های دل پذیر و بخش های انگیزشی عهد جدید هستیم. در اصل، سکوت اختیار کرده ایم و این هیچ فرقی با عملکرد قوم اسرائیل در دوران ایزابل ندارد. شاید بتوان چنین قیاس کرد که گویی همه ما در ساختمانی در حال سوختن به دام افتاده ایم، اما هیچ یک، هیچ کاری برای فرار یا کمک به دیگران نمی کنیم. در حالی که سقف و دیوارها در حال سوختن و ویرانی هستند، تنها به تشویق یکدیگر می پردازیم و می گوئیم چقدر مبارک هستیم و همچنان محبت مان را به یکدیگر ابراز می داریم.

### معضلی مشابه

یهودا نیز با معضلی مشابه رو به رو می شود. او قصد دارد به پیروان مسیحی نامه ای بنویسد و برای شگفتی نجات تشویقشان کند، اما قادر به این کار نیست. خانه در آتش است. او مجبور است با کریپتونایتی که به درون کلیساها خزیده، برخورد نماید. به واژگان او دقت کنید:

"ای عزیزان، گرچه اشتیاق بسیار داشتم تا درباره نجاتی که در آن سهیم هستیم به شما بنویسم، اما لازم دیدم با نوشتن این چند خط، شما را به ادامه مجاهده در راه ایمانی برانگیزم که یک بار برای همیشه به مقدسین سپرده شده است. زیرا برخی کسان که محکومیتشان از دیرباز رقم خورده، مخفیانه در میان شما رخنه کرده اند. اینان خدانشناسانی هستند که فیض خدای ما را به جواز ارتکاب فجور بدل می کنند و عیسی مسیح، یگانه سرور و خداوند ما را انکار می نمایند." (یهودا ۳-۴)

این مرد خدا مشتاقانه مایل است برای کسانی که دوستشان دارد از مزایا، برکات و وعده های زندگی در مسیح بنویسد. او می خواهد در همان محدوده تشویق و انگیزه بخشیدن باقی بماند؛ کاری که اغلب انجام می داد.

من هم قرابت خاصی با این سردرگمی احساس می کنم. یکی از بزرگ ترین چالش های احساسی ام اغلب زمانی است که تعلیم یا نوشته ام قرار است فقط در جنبه انگیزشی و تشویقی باقی بماند. دوست دارم به افراد انگیزه ببخشم، چه کسی نمی خواهد؟! با این وجود، الزامی از روح خدا وجود دارد که ما را وامی دارد تا به چیزی بپردازیم که به دنبال تخریب فرزندان ارزشمند خداست. بنابراین محبت واقعی یهودا او را وامی دارد تا با کلماتی هشدارآمیز از آنانی که دوستشان دارد، حفاظت کند. موضوع از چه قرار بود؟ ماجرا اندکی با کلیسای تیاتیرا فرق دارد. این مجرمان خدانشناس در لباس مُبَدَل شبانان و رهبران و ایمانداران به تعلیم و به احتمال زیاد، ترویج سبکی از زندگی می پرداختند که یهودا آن را "فیض آسان گیر" یا "مجوزی برای فجور" می نامد؛ فیضی که جایگزین فیض حقیقی که همانا "فیض قدرت بخش الهی" است، شده بود. به عبارتی دیگر، این فیض ارزان نه تنها از ما در برابر کریپتونایت حفاظت نمی کند و ما را قادر نمی سازد تا از آن اجتناب کنیم، بلکه مجوزی است تا در حداقل محدودیت ها و مرزهای پرهیزگاری زندگی نماییم. این راه را برای جامعه هموار می سازد تا سبک زندگی ای را به ما تحمیل کند که برآمده از فیضی است که به جای نیرویی قدرت بخش، به پوششی صرف بدل شده است. در اصل، ایمانداران آسیب پذیر، آزادند تا در پی خواسته های طبیعت سقوط کرده و نفسانی خود که توسط فرهنگ جامعه به مدلی بدل شده، بروند و این، آنان را در معرض کریپتونایت قرار می دهد و این مقصود و هدف فیض خدا نیست.

یهودا از تحمل خمیرمایه ای که به این شکل در کلیسا کار می کرد، راضی نبود. او پدری واقعی بود و سعی می کرد از فرزندان در برابر سبک زندگی نادرستی که آنان را از حیات الهی دور می ساخت، محافظت نماید. عیسی یهودا را همانند رهبران کلیسای تیاتیرا توبیخ نمی کند، بلکه او را تأیید می نماید.

پولس نیز، پدر مراقب دیگری است که وقتی در کلیسا جدایی، ستیزه، مرافعه، بی عفتی، حرص و طمع و دیگر رفتارها و اعمال نادرست را می بیند، ساکت نمی نشیند. او آنقدر دوستشان داشت که از عکس العمل در برابر خمیرمایه ای که به سرعت در سرتاسر بدن پخش می شد، اجتناب نکند.

اگر پیغام های پدران کلیسای نخستین را بخوانید، می بینید که آنان نیز همین الگو را پی گرفته و با نوشتن و اعلان کلام خدا، از آن همچون اسلحه ای برای مواجهه با گناهی که در میان قوم خدا وجود داشت، استفاده نمودند. آنان با اظهارنظرهای

خود، عقاید و هنجارهایی را که به وسیلهٔ فرهنگ جامعه شکل گرفته و در تقابل با تعالیم صحیح بود، به زیر می کشاندند. مزدوران و مجریان ایزابل قادر نبودند این رهبران را که به تخریب بت های فرهنگی مشغول بودند، مرعوب سازند!

### سکوت، علامتِ رضاست

وقتی پای رهبری در میان است، سکوت، نوعی زبان غیرکلامی است. درواقع سکوت نشانهٔ رضایت است و همچون توافق نامه ای است که می گوید: "کاری که می کنی خوب است!" ضرب المثلی قدیمی است که می گوید: "سکوت، علامت رضاست!". هیچ یک از پدران و رهبران کلیسای اولیه زمانی که کریپتونایت به زندگی کسانی رخنه می کرد که دوستشان داشتند و در برابر آنها خود را مسئول می دانستند، ساکت باقی نماندند. آنان حرف زدند، زیرا آن را مخرب، سمی و مرگ آور می دیدند که قادر بود چون خمیرمایه ای به سرعت پخش شود.

یوحنا ی رسول می نویسد: "ما می دانیم که از خدا هستیم و تمامی دنیا در آن شریر لمیده است." (اول یوحنا ۵: ۹۱) جریانی پیوسته از شریر در اجتماع وجود دارد و مخرب ترین آن، شرارت پنهان است. بله، این شرارت خود را با نیکویی استتار کرده است. این فریب رایج به عنوان "روش های این دنیا" شناخته می شود (افسیان ۲: ۲ را ببینید).

بیایید به موضوع این طور نگاه کنیم: شما درون رودخانه ای هستید که باید برخلاف جریان آب، به سمت بالا پارو بزنید. ما در جهانی زندگی می کنیم که جریانی دارد و این جریان، کاملاً در تقابل با پادشاهی خداست، اما خطرناک تر از همه این است که این جریانات بسیار مکارند و بر چهرهٔ خود ماسک "خوب" را می زنند. اگر حرف نزنیم و صدای خود را بلند نکنیم، مثل این است که پاروهایمان را زمین بگذاریم و در مسیر جریان رودخانه، شناور شویم. شاید هنوز سر قایقمان به سمت بالای رودخانه باشد، شاید هنوز ظاهر را حفظ کرده باشیم و مسیحیت را موعظه کنیم، اما همسوی جریان اخلاقی جامعه مان شناور می شویم و اثرگذاری خود را از دست می دهیم.

ما با کنار گذاشتن پاروهایمان، از مواجهه ای ترسناک اجتناب می کنیم، اما باید بدانیم با هر آنچه که برخورد نکنیم، عوض هم نخواهد شد. ادموند برک<sup>۱۲</sup> می نویسد: "تنها چیزی که شیطان برای پیروزی نیاز دارد، این است که نیک مردان هیچ کاری نکنند!". وقتی رهبران ساکت می مانند، بت های فرهنگی در قلب و فکر

ایمانداران، تبدیل به دژهایی مستحکم می شوند. وقتی فریب فزونی می یابد، آنچه که تحمل می کنیم، در نهایت خود تبدیل به مُسکنی آرام بخش می شود. حال با آنچه که نیروی ماورالطبیعه ما را تحلیل می برد، احساس همدلی و حتا همسویی می کنیم. در این شرایط دیگر یک پادفرهنگ<sup>۳</sup> نیستیم، بلکه تبدیل به یک خرده فرهنگ<sup>۴</sup> می شویم. ما برچسب مسیحیت را داریم، اما "سفیران قدرت" نیستیم، بلکه "مأموران سرگشتگی" هستیم. دنیای پیرامونمان، ما را زیر سوال برده و می پرسد: "کلیساهایتان را می بینیم، موسیقی هایتان را می شنویم، به تعالیمتان در باب محبت و فیض گوش داده ایم، اما گواه خدای قادر مطلقان کجاست؟! پولس با جسارت و دلیری اعلام می کند کسانی که ادعا می کنند مسیحی اند، اما همسو با جریان رایج دنیا هستند، در واقع دشمنان صلیب اند. بله، دشمنان!

"زیرا همان گونه که بارها به شما گفتم و اکنون نیز اشکریزان تکرار می کنم، بسیاری چون دشمنان صلیب مسیح رفتار می کنند. عاقبتِ چنین کسان هلاکت است. خدای آنان شکمشان است و به چیزهای ننگ آور مباحات می کنند، و افکارشان معطوف به امور زمینی است. حال آن که ما تَبِعَةُ آسمانیم و با اشتیاق تمام انتظار می کشیم که نجات دهنده، یعنی خداوندمان عیسی مسیح، از آنجا ظهور کند." (فیلیپیان ۳: ۱۸-۲۰)

آیه اول را به دقت بخوانید. نخستین چیزی که جلب توجه می کند، این است که "بسیاری" دشمن صلیب شده اند. دوم این که، این واژگان آنها نیست که نشان دهنده دشمنی شان است، زیرا به زبان عیسی را اعتراف می کنند: "مَدْعَى خدانشناسی اند، اما با کردارشان او را انکار می کنند. نفرت انگیزند و نافرمان، و نامناسب برای هر کار نیکو." (تیتوس ۱: ۶۱) آنها خود را زیر ظاهری پارسایانه مخفی ساخته اند، اما با رفتارشان نشان می دهند که دشمنان صلیب اند و به وسیله تمایلات نفس، یعنی شهوت، لذت، مقام طلبی، محبوبیت، هرزگی جنسی، غیبت و مانند اینها هدایت می شوند.

پولس صدایش را بلند می کند، برخورد می کند و تحمل نمی کند. نامه های او را بخوانید و ببینید فقط چند بار هشدار داده و رفتارهای دنیوی و غیرپارسایانه ما را توبیخ کرده است. اما به یاد داشته باشید که این در واقع کلام خداست که از طریق قلم پولس به دست ما رسیده است.

تنها راه فرو ریختن این دژها، مواجهه مستقیم با اعلان کلام خداست. اگر مستقیماً با کلام خدا با آنها برخورد نکنیم، اجازه خواهیم داد این دژهای فلسفی به

۱۳ *Counterculture*: کسی که در برابر فرهنگ رایج می ایستد.

همان سان که در دنیای تاریکی و گمشده عمل می کنند، به قدرت گرفتن در قلب و فکر ایمانداران نیز ادامه دهند.

خودداری ما از سخن گفتن، در را به روی نفوذ کریپتونایت باز می کند.

### نتایج متضاد

کلمات پایانی عیسی به کلیسا چیست؟ این کلمات مناسب افراد ضعیف و ترسو نیست. او به صراحت می گوید آنان که چنین تعالیم دروغینی را پذیرا می شوند، به رنجی عظیم گرفتار می آیند؛ مگر آن که توبه کنند. این نشانه ای خواهد بود و همهٔ کلیسا خواهند دانست که او کاوشگر افکار و انگیزه هاست و به هر کس مطابق آنچه سزاوارش است، پاداش خواهد داد (مکاشفه ۲: ۲۲-۲۳ را بخوانید).

اما اینجا برایتان خبری عالی دارم؛ او می گوید به کسانی که این کریپتونایت را پذیرا نگشته و آن را باور نکرده اند، کسانی که محکم به روح او و کلام او چسبیده اند، بر ملت ها اقتدار خواهد بخشید؛ همان اقتداری که توسط پدر به عیسی تفویض شده است.

نتایج و عواقب کار کاملاً متفاوت است؛ برای گروهی، پیامدهای انتخابشان دلهره آور است و برای گروهی دیگر، پاداشی سنجش ناپذیر در راه است. آیا می توانیم از کنار این فرامین سرسری بگذریم؛ به ویژه آن که مستقیماً از دهان خود خداوندمان صادر شده اند.

### بخش عملی

ایزابل، انبیای خدا را به سکوت واداشت و حتا بسیاری از آنان را کُشت. تنها یک نفر حاضر بود از جانب خدا سخن گفته و صدایش را بلند کند، اما ببینید خدا برای آن یک نفر چه کرد؛ از او محافظت نمود، برایش تدارک دید، نیازهایش را برطرف کرد، و او را با آیات و معجزاتی که هنوز هم در عصر ما شگفت آورند، حمایت و پشتیبانی نمود.

خدا هنوز به دنبال کسانی است که حاضرند بایستند و حقیقت را بگویند. موضوع، صرفاً تلاشی انتقادی نیست، ما شکارچیان گناه نیستیم، اما در عین حال نمی توانیم اجازه دهیم که مرعوبمان کرده و ما را تهدید به سکوت نمایند و نگران باشیم که مبادا مردم ما را افرادی متحجر و کم تحمل دیده و با برچسب هایی دیگر انگشت نما شویم.

قدم نخست، توجه به این هشدارها در زندگی شخصی خودمان است. حتا اگر زمان ببرد، لازم است خود را از گناهانی که در گذشته تسلیمشان شده ایم، آزاد سازیم. به محض آن که آزاد شدیم، می توانیم اقدام به آزادساختن دیگران نماییم و پیوسته آنها را از خطرات گناه آگاه سازیم. پولس می نویسد: "در حال آماده باش هستیم، تا وقتی اطاعت خود شما کامل شود، هر ناطاعتی را به مجازات رسانیم." (دوم قرنتیان ۱:۰۶)

اگر از رویارویی واهمه دارید، از خدا بخواهید نسبت به دیگران چنان محبتی به شما ببخشد که شما را ملزم به مواجهه با آنان نماید. این را هدف خود بگذارید تا بتوانید بر ترس خود غالب آید؛ آنگاه به وسیله فیض خدا قادر خواهید بود دیگران را نیز در غالب آمدن بر ترس ها و گناهانشان یاری رسانید.

## محبت و حقیقت

حال می‌رسیم به حیاتی‌ترین جنبه از نابودی و حذف کریپتونایت، یعنی انگیزه‌ای که در پسِ انهدام آن وجود دارد. فقدان یا غیبت این نیروی قدرتمند برای انهدام کریپتونایت، به احتمال زیاد همان عاملی است که موجب می‌شود در روش ارائه انجیل یا فلسفه خدمتی مان از آن سوی بام بیفتیم [و به موضوع توبه نپرداخته و چنین سهل‌گیرانه عمل کنیم]. نیرویی که از آن صحبت می‌کنم، چیزی نیست جز "محبت خدا". پولس در این باره، خطاب به ما گفته‌ای قدرتمند دارد:

"آنگاه دیگر همچون کودکان نخواهیم بود تا در اثر امواج به هر سو پرتاب شویم و باد تعالیمِ گوناگون و مکر و حیلۀ آدمیان در نقشه‌هایی که برای گمراهی می‌کشند، ما را به این سو و آن سو براند. بلکه با بیان محبت آمیز حقیقت، از هر حیث تا به حدّ او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد."  
(افسیسیان ۴: ۱۴-۱۵)

تعالیم گوناگون و جعلی، مشابه همان تعلیمی که عیسی در ارتباط با کلیسای تیاتیرا به آن اشاره می‌کند و نمونه‌های دیگر که به همین شکل در نامه‌های یهودا، پطرس، یوحنا و خود پولس بارها به آن اشاره شده، همگی آنقدر مکار و حیله‌گرند که می‌توانیم به سادگی آنها را به جای حقیقت اشتباه بگیریم. دشمن، باهوش‌تر از چیزی است که می‌پنداریم. اگر او توانست حوّا را در چنان محیط کاملی بفریبد که سراسر آن را حضور خدا فرا گرفته بود، آیا برای او ساده‌تر نیست که ما را در این دنیای فاسد و سقوط کرده بفریبد؟! و سوال این است که چیزی می‌تواند ما را در

مقابل فریب تعالیم گوناگون و دروغین حفظ نماید؟!

پاسخ، حقیقت است اما نه حقیقت به تنهایی، بلکه حقیقتی که در محبت بیان می شود. حقیقت بدون محبت، ما را به سراشیبی شریعت یا شریعتگرایی می کشاند که کُشنده است. شریعتگرایی در نهایت، سوخت به مخزن فریب می ریزد و با حمایت از آن، باعث اجتناب یا حتا حذف هشدارهای روحانی می شود؛ هشدارهایی که برای سلامتی کلیسا بسیار حیاتی اند.

ما بارها توسط شریعتگرایی زخمی شده ایم، زیرا ناخوشایند، بی رحم، بدذات و لبریز از تنفر است. ما برای جبران خشونت و سَبَعیت آن، بر محبت تأکید می کنیم، اما محبت بدون بیان حقیقت، اصولاً محبت نیست. چنین محبتی، جعلی است. این صرفاً نوعی از دلسوزی، همدردی، رأفت، مهربانی، شفقت و بردباری است که همگی ظاهر محبت خدایسندانه را دارند. اما اگر این فضایل جدا از حقیقت عمل نمایند، ما نیز مسیرمان ناگزیر به جاده فریب ختم می شود.

بیایید رک و بی پرده سخن بگوییم. ما به این دلیل از صحبت درباره برخی حقایق قطعی روحانی اجتناب می کنیم، چون آنها را دور از محبتی می بینیم که تا این حد مشتاقانه به دنبالش هستیم. حقایقی که از آنها پرهیز می کنیم، مردم را فرامی خواند تا آنگونه که هستند، نباشند، بلکه زندگیشان را تغییر دهند. ما دعوت مردان و زنان به توبه را فقدان حس دلسوزی، شفقت، مهربانی، رأفت و محبت می بینیم. اما موضوع را اینطور فرض کنید؛ شما مرد کوری را می بینید که مستقیم به سمت پرتگاهی می رود که در صورت سقوط از آن، قطعاً خواهد مُرد. آیا تنها به این دلیل که مداخله من ممکن است منفی یا نسبت به انتخاب مسیر آن مرد، متعصبانه و بدون جنبه های آزاداندیشی تلقی شود، می توانم اجازه دهم چنین فاجعه ای رخ دهد؟! اگر او را متوقف نسازم و اصلاحش نکنم، او خواهد مرد. اگر با نظرات و پیغام های برانگیزاننده، او را به شکلی مثبت تشویق نمایم و چیزی درباره اصلاح مسیرش نگویم، شاید آخرین قدم های او را لذت بخش بسازم، اما پایان خط برای او، همچنان دره ای عمیق است که به سقوط و مرگ می انجامد؛ آیا چنین کاری محبت واقعی است؟!

جامعه و بسیاری از افراد در کلیسا، چنین محبت اصیلی را نفرت انگیز و متعصبانه تلقی می کنند. این دژ که ساخته بسیاری از ایمانداران است، در نتیجه نگرشی به زندگی است که به جای نگاه از فیلتر ابدیت، تنها به همین سال های کوتاه عمر زمینی انسان می نگرد.

بگذارید مثالی بزنم؛ اگر دورنمای من از شادی، یک روز باشد، آن وقت می توانم در یک ضیافت عروسی که میزها پر از خوراکی و شیرینی های مختلف است،



شرکت کنم. احتمالاً آن روز، یک روز لذت بخش و شاد خواهد بود، اما اگر دورنمای من از خوشحالی، شش ماه باشد، برخورد من با آن میزها متفاوت خواهد بود. در آن صورت ممکن است یک شیرینی بخورم یا حتی به احتمال زیادتر، اصلاً شیرینی نخورم. من نمی‌خواهم روز بعد دچار درد معده شوم، همچنین تمایلی ندارم به خاطر آن دسرها در چند روز آینده، دچار اضافه وزن شده و در بلندمدت، سلامتی خود را به خطر اندازم.

ما برای درک محبت راستین، می‌بایست از دریچهٔ ابدیت به زندگی نگاه کنیم. اما محبت با دید زندگی زمینی موجب می‌شود مردم را همانطور که هستند، پذیرا شویم و از فراخواندن آنها به تغییر سبک زندگیشان چشم‌پوشی نماییم. ما می‌خواهیم این افراد، از واپسین قدم‌های خود پیش از سقوط به گودالی جاودانی، لذت ببرند. اما عشق حقیقی که ابدیت محور است، می‌گوید: "آنقدر نگران هستم که بخواهم برای چند دقیقه راحتی را بر هم زنم تا تو را از عذاب و درد و رنجی ابدی که ماورای درک و توصیف است، برهانم!"

جهنمی واقعی وجود دارد. جهنم یک تمثیل، آرایهٔ ادبی، یا مکانی موقت برای درد کشیدن نیست، بلکه کسانی که پایانشان آنجاست، "روز و شب تا ابد عذاب خواهند کشید" (مکاشفه ۲: ۰۱). آیا می‌توانیم کلمات عیسی را نادیده بگیریم که می‌فرماید: "اما آنان به مجازات جاودان داخل خواهند شد" (متا ۵۲: ۶۴) و یا به سادگی از کلمات پولس بگذریم که می‌گوید: "جزای ایشان هلاکت جاودانی از حضور خداوند و از جلال قدرت او خواهد بود" (دوم تسالونیکیان ۱: ۹)؟

وقتی می‌گوییم: "جاودانی"، یعنی برای همیشه؛ هیچ تفسیر دیگری وجود ندارد. شکنجه، درد و مکافات بیش از آن است که بتوان تصور کرد و هرگز پایان نمی‌پذیرد. اما آنچه که به طور خاص جهنم را وحشتناک می‌سازد، محرومیت کامل از حضور خداوند است. این جدایی، فقط مربوط به زندگی آینده نیست، بلکه در این زندگی نیز رخ می‌دهد. کمی دربارهٔ این جنبه از عذاب صحبت خواهیم کرد.

خدا جهنم را برای انسان خلق نکرد، بلکه آن را برای "ابلیس و فرشتگان او" آماده ساخت (متا ۲۵: ۴۱ را ببینید). شیطان، بشریت را فریفته و در نتیجهٔ این فریب، ما را در زندان سرنوشت خود اسیر ساخته است. عیسی با عشق حرکت کرد و برای آزادی ما از آنچه که خود را بدان محکوم ساخته بودیم، آمد. اگر او چنین عملیات نجات باشکوهی را ترتیب داد، چطور می‌توانیم راه فراری را که او از این سرنوشت وحشتناک مهیا ساخت، سبک شمرده و با بی‌توجهی از کنار آن بگذریم؟ اجازه دهید بازگردیم به تمثیل جشن عروسی. تصمیم من برای خوردن یک دسر یا نخوردن آن شاید موجب جفا بر من گردد. دیگران ممکن است بگویند: "بی‌خیال،

جان! این دسرها فوق العاده اند، طعم آنها عالی است و تو را خوشحال می سازد، بگذار از زندگیمان لذت ببریم..."

نخیر، این گفته ها بسیار دور از واقعیت هستند و مرا به بیراهه می کشانند. آنها تنها یک روز لذت را عرضه می کنند، نه لذت بردن از زندگی را. حقیقت این است که من زمانی از زندگی خود بیشتر لذت می برم که نگاهی بلندمدت داشته باشم. همین موضوع، در ارتباط با پادشاهی خدا نیز صادق است.

فکر می کنید پولس رسول چرا متحمل سنگسار، پنج بار شلاق خوردن، آنهم هر بار سی و نه ضربه، سه بار کتک خوردن با چوب، تحمل مصیبت و دردهای مختلف در شب و روز و سختی های دیگر شد؟ آیا فکر می کنید این کار را کرد تا نامی برای خود دست و پا کند، تا سخنران محبوب تری در کنفرانس ها شود، تا توجه مردم را به خود جلب کرده و یا نویسنده ای معروف شود؟! نخیر، محبت خدا او را وادار می ساخت؛ بله، محبت انگیزه او بود. او از دریچهٔ ابدیت می نگریست که چنین محبت بی پروایی داشت. او محبوبیت را بر حقیقت، ارجح نمی دانست، زیرا مردمی را که برای کمک به آنها در جهت شناخت مسیح نزدشان فرستاده شده بود، بسیار دوست می داشت.

### محبت حقیقی کدام است؟

"خدا محبت است" (اول یوحنا ۴: ۸)، او صرفاً دارای محبت نیست، بلکه ماهیت و جوهرهٔ او محبت است. پس چطور باید این محبت را تعریف کنیم؟ اخیراً در دعا بودم که خدا با قلبم سخن گفت: "پسرم، قوم من به جای تمرکز بر معنای محبت، بر معنای جانبی آن متمرکزند!"

پس از آن افکاری نظیر: "محبت بردبار است، محبت مهربان است، محبت کبر و غرور ندارد، محبت رفتار ناشایست ندارد، محبت نفع خود را نمی جوید" و دیگر توصیفات که در اول قرن‌تیان و دیگر آیات کتاب مقدس وجود دارد، به ذهنم خطور نمود. سپس روح القدس به من نشان داد اگر بخواهیم به یک کودک تعلیم دهیم که تفاوت بین زن و مرد را تشخیص دهد، چطور باید این کار را انجام دهیم. اگر فقط به او تعلیم دهیم که زن، دو پا، دو چشم، یک بینی، یک دهن، و دو دست دارد، آیا به او توصیفی درست ارائه داده ایم؟

با چنین توصیف کلی ای، آن بچه می تواند با دیدن یک مرد بگوید: "او یک زن است!". چنین چیزی ممکن است اتفاق بیفتد، زیرا به او توصیف دقیقی ارائه نداده ایم که بتواند یک مرد را از زن تشخیص دهد. به او نگفته اید: "این چیزی است که زن را از مرد متمایز می سازد..."

محبتی وجود دارد که دنیا از آن لذت می برد. این محبت، بردبار، مهربان، بدون

رفتار ناشایست است و شباهت های زیادی با محبت به خدا دارد. با این وجود تعریفی که باعث تمایز محبت به خدا از محبت دنیوی می شود، در این کلمات یافت می شود: "محبت به خدا همین است که از احکام او اطاعت می کنیم." (اول یوحنا ۵: ۳) یوحنا که رسول محبت شناخته می شود، به این دلیل که مبدا این معنای حیاتی از محبت را در نامه نخستین اش از یاد ببریم، آن را در نامه دوم خود نیز یادآوری می کند:

"محبت این است که بنا بر احکام او سلوک نماییم. آری، همان گونه که از آغاز شنیده اید، حکم او این است که در محبت سلوک کنید." (دوم یوحنا ۶)

این با تعریفی که پولس رسول از محبت در اول قرنتیان ارائه می دهد، متفاوت است، زیرا یوحنا به توصیف جنبه ها و نمودهای مختلف محبت نمی پردازد، بلکه تعریف اصلی آن را ارائه می دهد؛ تعریفی که باعث تمایز محبت الهی از دیگر اشکال محبت می گردد، نگه داشتن احکام عیسی است. خود خداوند این را در شام آخر به روشنی توضیح داد:

"آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می کند، اوست که مرا دوست می دارد؛ و آن که مرا دوست می دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت." (یوحنا ۱۴: ۲۱)

پس اگر مهربان و بردبار هستم، حسد نمی برم، رفتار ناپسند ندارم، خودستا و لاف زن نیستم، زود خشم نمی گیرم، اما از گناهان جنسی نظیر همجنس بازی که امروزه به شکلی فزاینده مورد تأیید و تشویق حتا دولت ها در بسیاری از کشورها قرار می گیرد، چشم پوشی کرده و تأییدش می کنم؛ در این صورت در محبت خدا گام برنمی دارم.

در واقع من فریب خورده ام و در وضعیتی خطرناک تر از کسی هستم که بی ادب، حسود، پرمدها و خشن است، زیرا او به احتمال زیاد می داند که از خدا جداست، اما من به اشتباه ممکن است فکر کنم در رابطه با خدا در وضعیت درست و مناسبی قرار دارم؛ آن هم به این خاطر که کسی برایم دعای نجات را خوانده، اما خود هرگز از گناهانم توبه نکرده ام. به زبان ساده، من در چنین شرایطی، از فرامین عیسی اطاعت نمی کنم.

در اینجا اجازه دهید به این نکته مهم اشاره کنم: "من فرامین خدا را نگه نمی دارم تا نجات بیابم"، بلکه بر عکس، "من در آنها گام برمی دارم، چون نجات یافته ام و محبت او در من است". مطیع بودن، گواهی است بر این که من به راستی قلب و زندگیم را به او تسلیم نموده ام.

باز بر این حقیقت تأکید می کنم که هر شکلی از محبت که مستقیماً در تقابل

با کلام و راه های خدا باشد، محبتی نیست که تا به آخر تاب آورد. چنین محبتی، موقتی است. این محبت باعث می شود افراد، احساس خوبی داشته باشند؛ حتی فداکارانه به نظر می رسد، بسیار فراگیر است و مدارا می کند، اما ابدی نیست و لذا فرد را به زندگی جاودان رهنمون نمی گردد. این محبت، روزی از بلندای قله به ته چاه ابدی و دریاچه آتش سقوط می کند.

چرا این محبت که به نظر درست هم می رسد، موقتی است؟ آدم و حوا میوه درخت شناخت نیک و بد را به عنوان میوه ای نیکو ارزیابی می کردند که باعث می شد حکیم گردند:

"چون زن دید که آن درخت خوش خوراک است و چشم نواز و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد." (پیدایش ۳: ۶)

نخستین افکاری که به ذهن حوا خطور کرد این بود: "چرا خدای محبت گفت از چیزی که برای ما "خوب" است، نخوریم؟ این اصلا منطقی نیست". او پذیرای "نیکویی" و "حکمتی" شد که خارج از مشورت الهی قرار داشت. ما می خواهیم بدانیم "چرا"، اما بگذارید بی پرده بگویم: چیزهای زیادی وجود دارد که خدا می خواهد حتی بدون درک چرایی و علتی که در پس آنهاست، با سرسپردگی آنها را انجام داده و اطاعت نماییم. آیا می توانیم باور کنیم او دوستانه دارد وقتی از ما می خواهد از چیزی که به نظر برایمان خوب است، دور بمانیم؟! آیا شخصیت او برایمان قابل اعتماد است؟! یا شاید به داورانی بدل می شویم که به سان کاری که آن زوج در باغ عدن کردند، به خالقمان می گوئیم چه چیزی برای ما خوب است؟! مثال های بیشماری وجود دارد که می تواند چرایی پشت فرامین و هدایت های او و رازهای الهی را به ما نشان دهد، اما من به یک مورد بسنده می کنم. پس از نزدیک به چهل سال، تا به حال کسی را ملاقات نکرده ام که بتواند به من بگوید چرا خدا به نبی می گوید: "نان مخور و آب منوش، و از راهی که آمده ای بازنگرد." (اول پادشاهان ۹: ۳۱) نبی از این فرمان به ظاهر بی معنا اطاعت نکرد و در آخر، به خاطر ناطاعتی اش جاننش را از دست داد.

اگر صادق باشیم، باید بگوئیم محبت راستین گاهی به نظر در تقابل با تصویری است که از محبت داریم. چرا باید پولس به کلیسای قرتیان بگوید: "پس من با شادی بسیار هر چه دارم در راه جان های شما خرج خواهم کرد و حتی جان خود را نیز دریغ نخواهم داشت. اگر من شما را بیشتر دوست می دارم، آیا شما باید مرا کمتر دوست بدارید؟" (دوم قرتیان ۲۱: ۵۱)؟ وقتی بدانیم این جامعه از ایمانداران،

پولس را فردی بامحبت نمی دیدند، شاید منطقی به نظر برسد! باور دارم که جواب واضح به این پرسش این است که آنها او را فردی خشک و خموش اندیش، رهبری شریعت گرا، و کسی می دیدند که می خواهد آنها را زیر قوانین خشکه مذهبی خود نگه دارد، تا حرفش را بزند. شاید از نظر آنها او یک آدم کوتاه فکر و متعصب بود. اما این باورها به هیچ وجه حقیقت نداشت. او با محبتی جاودانی آنها را دوست داشت، نه با نسخه دنیوی محبت! او با راستی با آنها مواجه شده، هشدارشان می داد و آنها را به توبه فرامی خواند که به نظر برای شنوندگانش خوشایند نبود، اما واژگان او اشباع از محبت راستین الهی بود.

### بیان محبت آمیز حقیقت

با استناد به تمام آنچه که تا به حال گفتیم، بیایید بازگردیم به بحث درباره اهمیت محبت راستین. اجازه دهید مروری داشته باشیم بر توصیف و تعریف محبت:

محبت، بردبار است

محبت، مهربان است

محبت، حسد نمی برد

محبت، فخر نمی فروشد

محبت، کبر و غرور ندارد

محبت، رفتار ناشایست ندارد

محبت، نفع خود را نمی جوید

محبت، به آسانی خشمگین نمی شود

محبت، کینه به دل نمی گیرد

محبت، از بدی مسرور نمی شود اما با حقیقت، شادی می کند

محبت، در همه حال پایداری می کند و تسلیم نمی شود

این محبت است که از احکام او اطاعت کنیم.

اگر حقیقت را بگوییم، اما مهربان و صبور نباشیم، بلکه به جای آن حسود، خودستا، مغرور، بی ادب، گستاخ، کینه جو، نابخشنده و در پی نفع خود باشیم، و با بدی مسرور شویم و از مردم دلسرد گردیم، فرامین او را نگه نداشته ایم. می توانیم توبه، ایمان به عیسی مسیح، و همه آنچه را که در کتاب مقدس وجود دارد موعظه کنیم، اما محبت راستین را به کار نمی بریم. در این حالت ما وارد قلمرو شریعتگرایی شده ایم و به جای آن که آنها را به سوی خدا بیاوریم، آنها را زخمی می کنیم. روزی مردی جوان نزد من آمده و گفت: "من خوانده شده ام در همان مسیر شما، خدا را خدمت نمایم. من خوانده شده ام تا باعث اصلاح بدن مسیح باشم!"

وقتی این را گفت، در قلب خود می دانستم که انگیزه هایش نادرست است و روح القدس این کلمات را به من داد تا به او بگویم: "آیا می خواهی بدانی چطور در خدمت نبوتی راستین، عمل نمایی؟"

چشمانش درخشید و بلافاصله گفت: "بله، بسیار مشتاق دانستنم!"  
گفتم: "در تمام مدتی که هر نوع اصلاح یا هشدار را می آوری، باید قلبت از آتش عشق نسبت به مردمی که با ایشان سخن می گویی، فروزان باشد."  
لحظاتی خاموش ماند و سپس گفت: "وای، خدا باید کارهای زیادی در من انجام دهد!"

به او گفتم: "به تو افتخار می کنم. تنها یک فرد فروتن چنین می گوید. تو از آنچه فکرش را می کنی، به جایی که باید باشی، نزدیکتر هستی! قلب تو قلبی حساس است!"  
محبت، بیشتر نگران دیگران است تا خودش. این محبت آنقدر نگران و مراقب دیگران است که به هیچ وجه حاضر نیست اجازه دهد فردی از بلندا به درّه سقوط کند. از این محبت، بوی خوش تمام خصایلی که در اول قرنیتان باب ۱۳ آمده، متصاعد می شود، اما هرگز از فرامین خدا و نجات دهنده مان منحرف نمی شود.  
محبت، بسیار حیاتی و مهم است؛ در واقع جوهره زندگی است. دعا کنید که خدا قلب شما را با محبت خود پر سازد، با خودش پر سازد تا بتوانید به راستی، بیشتر از زندگی خود، نگران زندگی دیگران باشید. به ما گفته شده که روح القدس، محبت را در قلب های ما ریخته است. می توانیم این را بطلبیم، بله، طول و عرض و عمق و ارتفاع محبت او بی را بطلبیم که جانش را بخشید.  
پس بطلبید، باز هم بطلبید، به درخواست از او ادامه دهید تا قلبتان را با محبت جاودان و الهی خود پر سازد.

## بخش عملی

ما باید بر ضد گناهان کسانی که به کلیسا یورش می آورند، سخن بگویم، اما باید این کار را با محبت انجام دهیم، در غیر این صورت هشدارهایمان به نتیجه ای که قصدش را داریم، نخواهد انجامید. خدا پیوسته در سرتاسر کتاب مقدس هشدار می دهد، اما محبت مشتاق و بی آلایش اش، او را وامی دارد تا کار بیشتری انجام دهد؛ او پسرش را می فرستد تا بهای تمام گناهانی را بپردازد که به ما هشدار داده بود از انجامشان پرهیز کنیم.  
این محبتی است که ما نیز باید در هنگام هشدار به مردم علیه گناه، داشته باشیم.

تنها یک منبع محبت وجود دارد؛ خدا! خدا محبت است. اگر می خواهیم در محبت رشد کنیم، باید در رابطه با خدا رشد کنیم. در کلمات نمی گنجد که بگوییم تا چه حد داشتن وقت مرتب با خدا حیاتی است؛ او را بجویید و بطلبید تا شما را با محبت بیشتری آکنده سازد. زمانی که با محبت پر می شویم، این محبت ترس از مواجهه را از ما دور می سازد. این محبت ما را وامی دارد تا از جانب کسانی که پیرامونمان هستند، عمل نماییم، آن هم نه صرفاً به دلایل انسان دوستانه، بلکه در زمان نیاز هشدار دهیم. محبت خدا ما را آزاد ساخته و قادرمان می سازد تا دیگران را نیز به سوی این آزادی رهنمون شویم. امروز وقت بگذارید و با جدیت و اشتیاق دعا کنید؛ سریع تسلیم نشوید و اجازه دهید خدا شما را با محبتش پر سازد.





## انهدام کریپتونایت

سه سناریوی محتمل برای ایماندارانی که مرتکب گناه می شود، وجود دارد. نخست، افرادی هستند که به دلیل سختدلی شان، گناه برایشان مسأله ای عادی است. حقیقت شکستن قلب خدا، اصلاً برایشان مهم نیست. خداوند سوگوارانه درباره شان می گوید: "آیا از انجام کارهای کراهت آور شرم دارند؟ نه هیچ شرمی ندارند؛ آنان بویی از شرم و حیا نبرده اند." (ارمیا ۸: ۲۱). وجدان آنها به راحتی سازش پذیر بوده و گاه حتا به نقطه پژمردگی و خشکی نیز رسیده است.

دومین سناریو که به همان اندازه قلبی خطرناک است، کسانی هستند که این دروغ را باور کرده اند که همه ما طبیعتاً و ذاتاً گناهکاریم و خون عیسی به اندازه کافی قدرت دارد که ما را از جریمه گناه برهاند، اما نمی تواند از اسارت گناه آزادمان سازد. آنها محکم به این حقیقت چسبیده اند که مسیح ما را مقدس ساخته، اما این دروغ را باور کرده اند که ضرورتی ندارد زندگی مقدسی داشته باشیم. این همان تعلیمی بود که در کلیسای تیاتیرا رواج داشت. پولس در رساله به رومیان به طور خاص به این طرز فکر اشاره می کند:

"پس چه گوئیم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟ هرگز! ما که نسبت به گناه مُردیم، چگونه می توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟"  
(رومیان ۶: ۱-۲)

این دو سناریوی نخست را به وضوح می توانیم به عنوان کریپتونایت بازشناسیم؛ یعنی همان ارتکاب گناهی که ایمانداران و جامعه ایمانداران [یعنی بدن مسیح] را تضعیف می کند. کسانی که در یکی از این دو دسته قرار می گیرند، خود را تسلیم

گناه می کنند. اینان کسانی هستند که در روز داوری این کلام را از دهان عیسی می شنوند: "از من دور شوید، ای بدکاران!" (متا ۷: ۲-۳۲ را بخوانید).

دسته سوم، کسانی هستند که در تلاشند اسارت گناه را شکسته و خود را از آن آزاد سازند. آنها می خواهند از دام گناه بیرون بروند، اما گناه به سختی به دست و پایشان پیچیده است. آنها هنوز در کلام خدا کشف نکرده اند که چگونه با ایمان، آزادی شان را تجربه نمایند. وقتی مرتکب گناه می شوند، قلبشان به خاطر محبتشان نسبت به خدا می شکند. آنها حقیقتاً توبه می کنند، اما مدتی بعد مجدداً به دام گناه می افتند. متأسفانه یکی از مواردی که آنها را در اسارت نگه می دارد، حس تقصیر و محکومیت نسبت به چیزی است که اسیرشان ساخته است. شرم از گناه و عملشان، آنان را همواره پایین می کشد. اگر در این دسته قرار دارید، لطفاً به من گوش کنید. عیسی به ما می گوید: "پس مراقب خود باشید. اگر برادرت گناه کند، او را توبیخ کن، و اگر توبه کرد، ببخشایش. اگر هفت بار در روز به تو گناه ورزد، و هفت بار نزد تو بازآید و گوید: توبه می کنم، او را ببخشا." (لوقا ۱۷: ۳-۴). این که خداوندمان به ما می گوید کسی را که مرتکب گناه شده، باید ببخشیم و این در حالی است که او بارها در طی روز توبه واقعی می کند، به این علت است که ما باید همانطور که پدر آسمانی، گناهان ما را می بخشد، یکدیگر را ببخشیم. (افسیان ۴: ۳۲). لطفاً به این حقیقت توجه کنید که اگر بارها مرتکب گناه شوید، اما هر بار با خلوص کامل یعنی با قلبی شکسته و با توبه ای راستین نزد خدا بروید، بخشیده می شوید و خون او به گونه ای پاکتان می سازد که گویی گناهی نکرده اید. خود را مجازات نکنید، چرا که این کار به معنای حذف عظمت خون عیسی و جایگزینی آن با پارسایی ناشی از اعمال انسانی است. شما هرگز نمی توانید با چنین کاری نجات یافته و بخشیده شوید. بخشش، هدیه ارزشمند خداست.

موضوعی که می خواهم در این فصل به آن پردازم، همین سناریوی سوم است. می خواهم داستان خود را با شما در میان بگذارم و توضیح دهم که چطور کلام خدا مرا آزاد ساخت.

### نمی توانستم آزاد شوم

وقتی دوازده ساله بودم، بعضی از دوستانم مرا با مجله های پورنوگرافی آشنا کردند. ما این مجلات را به هم می دادیم و لازم به گفتن نیست که زمان زیادی نبرد که به آن معتاد شدم.

در آغاز با تصاویر برهنگی آغاز کردم، اما خیلی سریع به سمت هرزه نگاری های جنسی کشیده شدم. این کار مرا به سمت فانتزی های جنسی کشاند که دیگر

در ذهنم قابل کنترل نبود. روی صندلی مدرسه می نشستم و در حالی که به یکی از دختران کلاس چشم می دوختم، و تصور می کردم که با او در رابطه جنسی هستم، شهوت جنسی تمام وجودم را فرامی گرفت.

در سن نوزده سالگی، در یکی از انجمن های برادری، قلبم را به عیسی مسیح سپردم. بسیاری از گناهان، بلافاصله قدرتشان را در زندگیم از دست دادند؛ گناهی نظیر مستی، قسم دروغ، فحاشی، رفتارهای ناشایست با دختران، خشم و بسیاری از رفتارهای ناپسند دیگر که به کلی محو شدند. اما شهوت و پورنوگرافی، محکم در سر جای خود باقی ماندند. من هنوز اسیر بودم و نمی توانستم از آن دست بکشم. هر بار که تسلیم این گناه می شدم، بلافاصله توبه می کردم و صادقانه از خدا می خواستم مرا ببخشد.

پیش از نجات، زیاد درگیر شهوت جنسی نبودم، اما هر بار که میلش به سراغم می آمد، راحت خود را تسلیمش می کردم. پس از نجات، پیوسته در درون خود درگیر جنگی جانفرسا بودم. نمی خواستم به پورنوگرافی نگاه کنم، زیرا می دانستم در تعارض با رفتاری خدایسندانه است، اما به نظر می رسید قدرتش بیش از آن بود که بتوانم در برابرش مقاومت کنم.

در سال ۱۹۸۲ در سن بیست و سه سالگی در حالی وارد خدمت شدم که هنوز با پورنوگرافی در جنگ بودم. کاملاً مجاب شده بودم که این عمل اشتباه است و هر روز الزام آن بیشتر و بیشتر می شد. جایگاه خدمتی من در کلیسا، مراقبت از شبان و خانواده اش و رسیدگی به مهمانان خدمتی کلیسا بود. کلیسای ما یکی از شناخته شده ترین کلیساهای آمریکا بود و در نتیجه، شبانان و واعظان سرشناسی به کلیسای ما می آمدند. یکی از آنها برای داشتن مسیحی خاص در خدمت شفا-آزادی مشهور بود. او سال ها در آسیا بود و داستان های مستند زیادی داشت از این که چطور مردم از گناهان و دیوها به شکلی خارق العاده و گاه غیرقابل باور آزاد می شوند. خدا به عمیق ترین شکل ممکن از او استفاده می کرد. نام او "لستر سامرال" <sup>۱۰</sup> بود.

در پاییز ۱۹۸۴، او برای یک سمینار چهار روزه به کلیسای ما آمد، و من میزبان او بودم. او را از جلسات دیگری که در کلیسای ما داشت، به خوبی می شناختم. این بار وقتی او را با اتومبیل به کلیسا می بردم و در راه تنها بودیم، به نظرم رسید که فرصتی عالی است تا مشکل خود را در ارتباط با شهوت جنسی با او در میان بگذارم. خود را فروتن ساخته و به صراحت و صداقتی توصیف ناپذیر، مسأله را به او گفتم، زیرا با تمام وجود می خواستم از این وضعیت خلاصی یابم. لستر، همچون پدری واقعی در ایمان و باجدیت با من صحبت کرد. من با دقت به همه کلمات او

گوش دادم و ملتسانه به او گفتم: "لطفاً برای آزادی ام دعا کنید!"  
 او دعای بسیار قدرتمندی کرد، اما در کمال ناامیدی در طی هفته ها و ماه های بعد، هیچ تغییری در خود احساس نکردم و همچنان به جنگ خود ادامه دادم.  
 حدوداً نه ماه بعد، آپارتمانی در اختیار من قرار گرفت تا برای روزه و دعا به آنجا بروم. روز چهارم دعا - یعنی تاریخ ۶ می ۱۹۸۵- را هرگز فراموش نمی کنم، زیرا در آن روز هنگامی که عمیقاً در دعا بودم، کاملاً از روح شهوت آزاد شدم. روح القدس مرا هدایت نمود تا با تمام وجود به روح شهوت فرمان دهم که زندگی مرا ترک نماید. من چنین کردم و اقتداری که بر من آمد، فراتر از هر چیز دیگری بود که تا به آن روز تجربه کرده بودم. هنوز آزادم و خدا را برایش سپاسگزارم.

### چرا بعداً؟!

پس از یکی دو سال آزادی از این اسارت، پرسشی عیب جویانه ذهنم را فراگرفت که آن را در دعا به حضور خدا بردم. پرسیدم: "پدر، درک نمی کنم. من خود را در حضور لستر سامرال آن مرد بزرگ خدا فروتن ساختم. بسیاری از طریق خدمت او آزاد شده بودند، پس چرا آن روز که او برایم دعا کرد، در من اتفاقی نیفتاد؟ چرا این آزادی نه ماه بعد رخ داد؟"

خداوند، زندگی مرا در آن بازه زمانی نشانم داد. طی پاییز ۱۹۸۴ که لستر سامرال برای موعظه به کلیسای ما آمد، من هر روز صبح به مدت نود دقیقه دعا می کردم. این کار را دو سالی بود که انجام می دادم. پنج صبح بیدار می شدم و تنها از خانه بیرون می رفتم و از ۵:۳۰ تا ۷ صبح دعا می کردم. بیشتر درخواست های من در دعا اینچنین بود: "خدایا مرا به کار ببر تا بسیاری را به سمت مسیح هدایت کنم، مرا به کار ببر تا مریضان را شفا دهم، مرا به کار ببر تا مردم را آزاد کنم. پدر مرا به کار ببر تا ملت ها را به سمت عیسی بیاورم!". من مدام هر روز اینچنین دعا می کردم که مرا به یک مینستری متصل سازد و درهایی را برایم باز کند که هیچ کس نتواند ببیند. من با شور و شوق فراوان دعا می کردم!

یک روز در پاییز همان سال، مشغول دعای معمول صبحگاهی بودم؛ درست همان کاری که طی چند ماه و حتی یک سال انجام داده بودم. ناگهان در لحظه پراحساسی که در حال استغاثه بودم، روح القدس با من صحبت کرد و گفت: "پسرم، تو می توانی بسیاری را به سمت مسیح بیاوری، بسیاری را آزاد کنی، مریضان را شفا دهی ولی دست آخر برای همیشه در جهنم بمانی!".

حیرت زده شده بودم. چطور چنین چیزی ممکن بود؟ آیا واقعا صدای روح القدس را شنیده بودم؟ تا حدی نسبت به آنچه شنیده بودم، بدگمان بودم. تا این

که روح القدس سکوت را بار دیگر شکست و گفت: "پسرم، یهودا شغلش را برای پیروی از من ترک کرد. او انجیل را موعظه کرد، مریضان را در نام من شفا داد، مقهورین ابلیس را در نام من آزاد ساخت، اما اکنون در جهنم است!"

من پیش زمینه کاتولیکی داشتم و فقط پنج سال بود که یک ایماندار تولدتازه یافته محسوب می شدم، اما با مطلبی که توضیح دادم، کاملاً بیگانه بودم. با شنیدن این حرف، بر خود لرزیدم، در واقع بیشتر شبیه یک زلزله درونی بود. می لرزیدم و از سخن گفتن واهمه داشتم. در عین حال، سردرگم و مبهوت هم بودم، اما می دانستم خدا سخن گفته است. ترس حضور او مرا در بر گرفته بود.

بالاخره نیروی خودم را جمع کردم و با احترام پرسیدم: "پس چه چیزی را بیشتر از همه باید بطلبم؟ کدام یک اهمیت و الویت نخست را دارد؟"

پاسخی که شنیدم، کاملاً واضح بود: "شناختن صمیمانه من!"

پس از این مواجهه، در مطالعات شخصی کتاب مقدسی ام دریافتم که این بزرگترین خواست داوود، موسا، پولس و همه کسانی بود که دُور خود را به نیکویی به پایان رسانده بودند. پولس می گوید:

"بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسی، زیان می دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده ام. آری، اینها همه را فاصله می شمارم تا مسیح را به دست آورم." (فیلیپیان ۳: ۸)

او به دنبال شناخت عمیق و صمیمانه خدا بود و پیامد و برآیند این شناخت، خدمتی پرثمر و قدرتمند بود. من به جای شناخت صمیمانه عیسی مدام در تعاقب خدمت بودم. آن روز همه چیز تغییر کرد. از آن روز به بعد، تمرکز دعایی من به شکل دیگری بود: "خداوندا، می خواهم تو را به بهترین شکلی که یک انسان می تواند، بشناسم. می خواهم به بهترین شکلی که یک انسان می تواند، تو را خشنود سازم. قلبت را نشانم بده، برایم آشکار ساز که مهمترین چیز برای تو چیست، و نشانم بده چه چیزی برای تو اهمیتی ندارد. راه های خود را به من بیاموز و باشد که زندگیم تو را شادمان سازد..."

هنوز هم صبح های زود بیرون می رفتم، اما تمرکز و اشتیاق من بیشتر در این راستا بود. هنوز نمی دانستم چه چیزی در حال وقوع است، اما خدا بعدتر به من نشان داد.

حال جواب پرسشم که: "چرا وقتی لستر سامرال برایم دعا کرد، آزاد نشدم؟" برایم کم کم روشن می شد. سپس خدا به من گفت: "وقتی به خدمت بشارتی دعوت شدی، وحشت داشتی که گناه شهوت مانعی بر سر راه خدمتی باشد که می دانستی تو را

بدان خوانده ام. می ترسیدی این گناه، تو را فاقد اعتبار سازد. تمرکزِ اندوه تو بر خودت بود، این اندوهی دنیوی است!"

سپس ادامه داد، فرمود: "نه ماه بعد، چون دعا می کردی تا مرا بهتر بشناسی، قلبت به این خاطر که گناهت قلب مرا می شکند، شکست. تو می دانستی من برای آزادی تو از گناه، جان خود را دادم و تو از مشارکت در هر چیزی که همراستا با آن چیزی بود که مرا بالای صلیب فرستاد، متنفر بودی. تمرکزِ اندوه تو بر من بود و این اندوهِ درستی بود."

پولس به کلیسای قرننثیان می گوید:

"اما اکنون شادمانم، نه از آن رو که اندوهگین شدید، بلکه چون اندوهتان به توبه انجامید. زیرا اندوه شما برای خدا بود، تا هیچ زیانی از ما به شما نرسد. چون اندوهی که برای خدا باشد، موجب توبه می شود، که به نجات می انجامد و پشیمانی ندارد. اما اندوهی که برای دنیاست، مرگ به بار می آورد." (دوم قرننثیان ۷: ۹-۱۰)

واژه یونانی "نجات" در این آیه، ضرورتاً به معنای تولدتازه نیست. این واژه *soteria* است که به معنای "امنیت، آزادی، و محافظت از خطر یا ویرانی است."<sup>۱۶</sup> اجازه دهید واژه "آزادی"<sup>۱۷</sup> را در این تعریف جدا کرده و در آیه فوق قرار دهیم. "چون اندوهی که برای خدا باشد، موجب توبه می شود که به آزادی می انجامد." من آزاد شده بودم، و این اندوه الهی بود که در را برای حفاظت از من گشود.

## دو اندوه

دو نوع اندوه وجود دارد: یکی برای خداست و دیگری برای دنیا. چطور باید آنها را از یکدیگر تمیز داد؟ تجربیات شائول و داوود این تفاوت را به تصویر می کشد. همانطور که در یکی از فصول پیشین بررسی کردیم، شائول در ماجرای عمالیقیان از خدا ناطاعتی کرد. وقتی سموئیل او را فراخواند، انکار کرد، اما سموئیل کوتاه نیامد. سپس شائول به سرزنش قوم پرداخت و گناه را به گردن آنها انداخت؛ تنها پس از اصرار نبی بود که شائول بالاخره گفت: "گناه کرده ام." به محض این که اعتراف کرد، بلافاصله به سموئیل گفت: "گناه کرده ام، اما حال تمنا دارم حرمت مرا در حضور مشایخ قومم و در حضور اسرائیل نگاه داری و همراه من بازگردی تا بپوه خدایت را پرستش کنم." (اول سموئیل ۵۱: ۰۳) تمرکز اندوه شائول بر خودش

بود. سموئیل با برخورد در مقابل تیم رهبری و قومش، او را شرمسار ساخته بود. او به دنبال بازیافتن اعتبار از دست رفته اش بود.

اما در سوی دیگر، داوود پادشاه، مرتکب گناه بزرگی شد. او با زن مرد دیگری مرتکب زنا شده بود و با برنامه ریزی و به جهت پوشاندن گناهش، شوهر زن را به قتل رساند. ناتان نبی او را در مقابل تیم رهبری و مردم توبیخ نمود. به محض آن که گناه بر ملا شد، داوود به روی در افتاد و گفت: "به خداوند گناه ورزیده ام." (دوم سموئیل ۲۱: ۳۱)

شائول گفت: "گناه کرده ام"، اما داوود گفت: "به خداوند گناه ورزیده ام". این تفاوت ماجراست. داوود از آن روی دلشکسته بود که قلب کسی را که دوستش داشت، یعنی قلب خداوند را شکسته بود. اندوه او متمرکز بر خودش نبود، در حالی که اندوه شائول بر خودش متمرکز بود. داوود وقتی تمام شب را در حضور خدا به روی می افتد و هفت شبانه روز، روزه می گیرد، بر این موضوع صحه می گذارد. او به غایت برای کاری که بر ضد خدا کرده بود، متأسف بود. او این را با فریادش به طور کامل روشن می سازد:

"به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده ام، و آنچه را که در نظرت بد است به عمل آورده ام." (مزمور ۵۱: ۴)

اندوه دنیا بر خودمان تمرکز دارد، این که پیامد کارم چه می شود؟ آیا داوری خواهم شد؟ آیا رد صلاحیت خواهم شد؟ آیا به خاطر گناهم رنج خواهم برد؟ مردم درباره ام چه فکری خواهند کرد؟ و نظایر آن. اندوهی که برای خداست، بر عیسی متمرکز است: قلب کسی را که دوست دارم، شکسته ام و مهم نیست چه تصمیمی بگیرد: داوری او عادلانه و راست است، و من در برابر رحمتش به زانو درمی آیم.

### تمام شدن اسارت

دیگر آزاد بودم، اما هنوز نیاز داشتم ذهنم را تازه بسازم. این کار دو تا سه سال زمان برد. پیش از ماه می ۱۹۸۵، اگر پورنوگرافی در مجاورت من بود، نمی توانستم در برابر کشش آن مقاومت نمایم. اما حال می توانستم در برابر آن ایستادگی کنم و این توانایی را داشتم که از آن رویگردان شوم. اما اگر زنی زیبا با لباسی تنگ جلوی من راه می رفت، مجبور بودم چشمانم را به سمت دیگری بدوزم تا به افکارم فرصت رفتن به بیراهه را ندهم. این آزادی کاملی نیست که عیسی برایمان تدارک دیده است، در واقع هنوز آزادی و رهایی ام، تکمیل نشده بود.

تفاوتی بین آزاد شدن<sup>۱۸</sup> و آزاد کردن<sup>۱۹</sup> وجود دارد.<sup>۲۰</sup> من در ششم ماه می آزاد شدم، اما عیسی می گوید: "حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." (یوحنا ۸: ۲۳) هدف، آزاد کردن است و تنها حقیقت است که برای این کار باید به درون ما نفوذ کند.

وقتی زمان گذشت و من در دعا و کلام او ماندم، به تدریج ذهنم شروع کرد به دیدن زنان به شکلی که خدا آنها را می دید. نخستین الگوی ذهنی ای که در من پدیدار شد، زمانی بود که این درک که زنان، دختران هستند، همچون سیلی در قلبم جاری شد. می دانم که چندان فکر عمیقی به نظر نمی رسد، اما برای من حقیقتا چنین بود. روح القدس به من نشان داد که هر زنی به نوعی دختر کوچک پدر و مادرش است. آنها یک کالای جنسی نیستند، آن طور که من در گذشته و پیش از آزادیم می دیدم. اندکی بعد، مکاشفه ای به مراتب بزرگ تر در قلبم رخ داد. برایم روشن شد که همه زنان به شباهت خدا خلق شده اند و او تاج جلال و اکرام را بر سر آنها نهاده است (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷ و مزمور ۸: ۵ را بخوانید). بله، شاید این هم، چندان عمیق به نظر نرسد، اما مکاشفه ای بود که از درون مرا دگرگون ساخت.

اکنون اگر تصویری هرزه نگارانه به چشمم بخورد، برایم تفرانگیز است! بله، چیزی که زمانی مرا شیدای خود می ساخت، اکنون موجب بیزاری من است. حال اگر زنی جذاب روبه رویم راه برود، دیگر نیازی نیست مثل آن دوران رویم را برگردانم. اکنون می توانم چشم در چشم او بدوزم و با گرمی بگویم: "سلام"، آن هم بدون آن که میل ناشایستی نسبت به او در من زبانه کشد.

من قدرت فیض عیسی مسیح را کشف کرده ام. دریافته ام که اکثر مسیحیان، فیض را تنها نجات، بخشش گناهان، و هدیه ای می دانند که هر چند نصیبشان شده، اما شایسته دریافتش نبوده اند. برای اکثریت، این نقطه پایان فیض است. اما من دریافته ام که فیض خدا علاوه بر این که همه این صفات عالی را دارد، در عین حال به ما قدرت می بخشد تا تغییر کرده و آنچه را که حقیقت ما را بدان فرامی خواند، به انجام رسانیم.

آیا می توانیم چنین باوری داشته باشیم که اگرچه هدیه رایگان عیسی ما را از جریمه ابدی گناه آزاد ساخته، اما ما را آنقدر نیرو نبخشیده که از اسارت گناه، آزاد

Set free ۱۸

Made free ۱۹

۲۰ در زبان فارسی این تفاوت همانی نیست که در گرامر انگلیسی دیده می شود. به عنوان مثال، در مورد اول "set free" سگی را در نظر بگیرید که همیشه به زنجیر بسته شده است، اما استثنا زنجیر ندارد، اما از نظر ذهنی خود را همچنان اسیر می داند، مگر صاحبش آمده و او را آزاد کند، آن گاه حقیقتا آزاد خواهد بود. این "made free" است. (مترجم)



باشیم؟! باید بگویم: هرگز! چون نمی توان به تعریف دیگری از فیض قانع شد. من فیضِ تبدیل کنندهٔ او را تجربه کرده ام و اکنون آزادم. قدردان او هستم که این را برایم انجام داده است و باز او را سپاس می گویم که قادر است همین را برای شما نیز انجام دهد! این برای من یک جنگ بود و هیچ شباهتی به قدم زدن در پارک نداشت. ضرورت آن، ایستادگی و دعایی عمیق و جدی بود. به احتمال زیاد برای شما هم وضع به همین شکل خواهد بود. خبر خوب این است که نمی توانید شکست بخورید، زیرا محبت و فیض خدا نمی تواند شکست بخورد. پس در فیض و محبت بمانید تا آزادتان سازد.

## بخش عملی

خدا منجی شماست و هیچ چیز دیگری نمی تواند شما را نجات بخشد. هیچ برنامه چند مرحله ای، هیچ تلاش انسانی، هیچ فهرستی از قوانین نمی تواند شما را از اسارت گناه آزاد سازد. اما این، بدان معنی نیست که خدا ما را در حالی که هیچ کاری نمی کنیم، آزاد می سازد. خدا شما را آزاد می سازد، اما طلبیدن او مستلزم عمل است. طلبیدن پدر آسمانی با انگیزه های صحیح - یعنی با هدف شناخت او و نه به دست آوردن چیزی از او، شما را به سوی آزادی رهنمون می گردد.

سوال این است که آزاد شدن شما چه اندازه اهمیت دارد؟ آیا برای طلبیدن خدا وقت می گذارید؟ اگر نیاز به خلوت گزینی باشد، آیا حاضرید این کار را انجام دهید؟ آیا آنقدر او را می طلبید و از این کوبیدن و طلبیدن دست نمی کشید تا حضور او را بیابید و خود را به وعده هایش بیاویزید؟ آیا به او نزدیک می شوید و اجازه می دهید تا او برای این رابطه برنامه ریزی کند؟ آیا به خاطر رابطه تان با خدا به دنبال آزادی از گناه هستید یا نگرانید که نکند سدی بر راه زندگی ای باشد که خواستارش هستید؟ آیا خود را فروتن ساخته اید تا رهبران خداترس برایتان دعا کرده و در رابطه با زندگیتان با شما سخن بگویند؟

هزینهٔ اسارت و هزینهٔ آزادی تان را برآورد کنید. سپس با تمام قلب خود نزد خدا بروید. او مشتاق شناخت و برقراری رابطه ای صمیمانه با شماست!



## گناهی که گناه نیست

آیا هنگام خواندن عنوان این فصل، ابروی خود را بالا انداخته و با دیده شک به آن نگریستید؟

جنبه دیگری از بت پرستی وجود دارد که تا به اینجا آن را باز نکرده ایم و می توان آن را به عنوان "گناهی که گناه نیست" بازشناسی کرد. برای تکمیل فرآیند حذف کریپتونایت، نمی توانیم این مورد را نادیده بگیریم، زیرا می تواند سخت ترین مورد برای تشخیص باشد. بگذارید با یکی از تمثیل های اناجیل شروع کنیم.

یک روز، فردی نظرش را در این باره که چقدر شرکت در ضیافت پادشاهی خدا باشکوه است، به عیسی گفت. عیسی از این اظهارنظر استفاده کرد تا حقیقتی ژرف را به تصویر کشد. او گفت: "شخصی ضیافتی بزرگ ترتیب داد و بسیاری را دعوت کرد. چون وقت شام فرا رسید، خادمش را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید، بیایید که همه چیز آماده است. اما آنها هر یک عذری آوردند." (لوقا ۱۴: ۱-۱۱) واژه کلیدی در این مثل، "عذر آوردن" است.

آیا چنین چیزی را تا به حال تجربه کرده اید؟ مثلاً چیزی را از کسی می خواهید - که می تواند درخواست کمک باشد، یا دعوت برای یک مهمانی، یا صرف شام، یا تکمیل یک مسئولیت، یا رساندن پیغام یا هر درخواست دیگری - اما در پاسخ به شما بهانه می آورد. عذر و بهانه نشانه چیست؟ کاملاً روشن است کاری که آن فرد انجام می دهد، از کاری که شما از او می خواهید، مهم تر است. در اصل آن فرد می گوید: "کارهای من نسبت به تو و کارهایت، در اولویت بالاتری قرار دارد."

در ارتباط با مثل عیسی، آن مرد، مردم را به خوردن همبرگر و هات داگ و یک غذای حاضری و خودمانی دعوت نکرده بود. در اینجا با جشنی بزرگ و واقعه

ای مهم سر و کار داریم. او این جشن را ترتیب داده بود تا مدعوین را برکت دهد. دعوتنامه ها، چاپ و مهر شده و برای تمام کسانی که صاحبخانه مشتاق شرکت کردنشان در مهمانی بود، ارسال شده بود. اما آنها هر کدام در پاسخ عذری آوردند: "یکی گفت: مزرعه ای خریده ام که باید بروم آن را ببینم. تمنا این که معذورم بداری. دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده ام، و هم اکنون در راهم تا آنها را بیازمایم. تمنا دارم معذورم بداری." (لوقا ۴۱: ۸۱)

در اینجا با پرسش مهمی روبه رو هستیم: آیا خریدن یک مزرعه گناه است؟ البته که نه. اگر اینطور باشد، پس وضع من بسیار خراب است، چون در طول زندگی چندین زمین خریداری کرده ام. با این وجود، وقتی خریدن زمین مهم تر از کلام خداوند باشد، در این صورت این عمل، گناه است یا به عبارتی، "گناهی که گناه نیست". اگر بخواهیم دقیق تر بگوییم، این عمل بت پرستی یا کریپتونایت است. بیایید به مرد دیگری نگاه کنیم: "پنج جفت گاو خریده ام، و هم اکنون در راهم تا آنها را بیازمایم. تمنا دارم معذورم بداری." (لوقا ۴۱: ۹۱)

باز هم آیا خریدن گاو یا به بیان امروزی، خرید تجهیزات برای شغلستان گناه است؟ البته که نه، من در زندگی، تجهیزات فراوانی برای شغل خریداری کرده ام. با این وجود، وقتی این کار مهم تر از کلام خدا باشد، در این صورت گناه است. پس باز می بینیم گناهی است که در ظاهر گناه نیست، یا به طور دقیق تر بت پرستی و کریپتونایت است. اجازه دهید آخرین مدعو مهمانی را بررسی نماییم:

"سومی نیز گفت: تازه زن گرفته ام، و از این رو نمی توانم بیایم." (لوقا ۱۴: ۲۰)

بگذارید برای آخرین بار بپرسم، آیا زن گرفتن گناه است؟ اگر چنین باشد، بسیاری از مردان و از جمله من در مشکلیم. البته که ازدواج گناه نیست. با این وجود وقتی همسر، مهم تر از کلام خدا باشد، در این صورت گناه است. در اینجا هم با گناهی روبه رو هستیم که گناه نیست، یا به بیانی دقیق تر، با بت پرستی و کریپتونایت طرفیم. فکر می کنم موضوع کاملاً روشن است. وقتی کسی، چیزی یا کاری را مقدم بر کلام خدا قرار می دهد، آنچه که گناه نیست، تبدیل به گناه می شود.

### افشای کریپتونایت من

همانطور که پیش تر اشاره کردم، وقتی دانشجوی سال دوم در دانشگاه "پوردو" بودم، عاشق عیسی مسیح شدم. در سال ۱۹۸۱، در انجمن برادری او را به عنوان خداوند خود پذیرفتم. در آن زمان برای او غیرت فراوانی داشتم و با

دلیری او را بشارت می دادم.

چند ماه بعد، فصل مسابقات فوتبال در دانشگاه بود. اکنون سال سومی محسوب می شدم و به عنوان یک دانشجو، بلیط کل مسابقات خانگی را داشتم. در طول دو سال گذشته، حتی یکی از مسابقات را از دست نداده بودم. اما در آن زمان، آنقدر نسبت به عیسی اشتیاق و هیجان داشتم که از زمان تمام مسابقات فوتبال برای مطالعه کتاب مقدس استفاده می کردم. خوابگاه کاملاً ساکت بود، چون همه دانشجویان درگیر مسابقات بودند. این فرصتی بود برای برخی از عالی ترین زمان های دعایی ام. من از وقت گذراندن با خدا، بیشتر از فوتبال لذت می بردم. هیچ کس به من نگفته بود که نباید به مسابقات فوتبال بروم. هرگز هم فکر نمی کردم شرکت در یک مسابقه و تماشای آن کار اشتباهی باشد. در واقع سال آخر به تماشای بسیاری از آنها رفتم.

درست بعد از فارغ التحصیلی از دانشگاه، به دالاس تگزاس نقل مکان کردم و چند ماه بعد شغلی را در کلیسا پذیرفتم. با توجه به بزرگی و نفوذ مینستری ای که در آن مشغول بودم، بیش از چهارصد کارمند در آنجا کار می کردند. در آن زمان، تیم «کابوی های دالاس»<sup>۲</sup> بهترین تیم لیگ فوتبال امریکایی بود. راستش زیاد طرفدارشان نبودم، چون شخصا در میشیگان بزرگ شده بودم. اما می شنیدم که همکارانم هر دوشنبه در مورد بازی های آنها حرف می زدند. آنها قهوه هایشان را می آوردند و دور هم جمع می شدند و با اشتیاق درباره بازی و بُردوباخت های روز قبل صحبت می کردند.

از روی حس کنجکاوی شروع کردم به تماشای بازی های تیم کابوی در تلویزیون. اوایل فقط یکی دو کوارتر بازی را تماشا می کردم. کم کم از تماشای بازی آنها خوشم آمد چون جذاب و پرهیجان بازی می کردند. این کار یک مزیت دیگر هم داشت؛ این که به من این فرصت را می داد تا در بحث بچه های کلیسا شرکت کنم و اظهارنظرهایی هوشمندانه داشته باشم.

کل این ماجرا در آغاز به نظر بی ضرر می رسید. اما پس از مدتی، علاقه من به تیم کابوی جدی تر شد و شروع به تماشای تمام بازی ها کردم. وضع قسمی شده بود که با شور و حرارت با تلویزیون حرف می زدم، تیم را تشویق می کردم و گاهی هم سر بازیکنان داد می زدم. بالاخره کار به جایی رسید که حتی یک بازی را نیز از دست نمی دادم. حتی در طول تعطیلات بین فصلی، با همکارانم بحث مان را درباره قرعه کشی تیم ها و کیفیت فصل آینده کابوی ها ادامه می دادیم. حتی وقتی با دوستانم بحث نمی کردم، به تیم محبوبم فکر می کردم. حالا دیگر یک طرفدارِ دوآتشه شده بودم.

به محض این که فصل بعدی شروع شد، سر از پا نمی شناختم. هر یکشنبه بعد از کلیسا به سرعت خودم را به خانه می رساندم و پیش از درآوردن لباسهایم، تلویزیون را روشن می کردم. همانجا می نشستم و به تلویزیون می چسبیدم و انگار نه انگار که لباس هایم ناراحتند (کت و شلوار و کراواتم هنوز تنم بود) و به دوش احتیاج دارم. حتا نمی خواستم یک حرکت را هم از دست بدهم.

وسط دو نیمه، به اتاقم می رفتم و لباس هایم را عوض می کردم. اگر لیزا به کمکی نیاز داشت، فراموش می کردم و تنها جوابم این بود: «عزیزم، کابوی ها بازی دارند!» ما غذا را یا وسط دو نیمه می خوردیم یا بعد از بازی، اما هرگز وسط بازی چیزی نمی خوردیم.

حالا دیگر آمار تمام بازی ها را داشتم. به دقت جدول را بررسی می کردم. فکر و نکرم پیوسته این بود که کابوی ها چگونه می توانند بهتر شوند. دیگر این من بودم که بحث را سر کار هدایت می کردم. به خودم می بالیدم که می توانم تفاوت عملکرد بازیکنان را در بازی هفته به خوبی تحلیل کنم. بحث ما فقط منحصر به دوشنبه ها نبود، بلکه در کل طول هفته جریان داشت. کسانی در کلیسای ما بودند که بلیط بازی های فصل را داشتند و من هر دعوتی را برای تماشای بازی ها روی هوا می قاپیدم. بگذارید داستان را کوتاه کنم و به فصل بعدی بازی ها برسم. من کمی قبل تر، برای هر چیز ساده و کوچکی دعا می کردم، اما متوجه نبودم که حالا زندگیم عوض شده و دعاهایم این طور شده بود: «خداوند، می خواهم قلبم را پاک سازی. می خواهم مقدس باشم و مرا تقدیس کنی. بنابراین اگر چیزی در زندگیم وجود دارد که تو را خشنود نمی سازد، آن را به من نشان بده و از زندگیم بیرون کن!» من هیچ نظری درباره عمق این دعا نداشتم و نمی فهمیدم که قرار است شامل چه چیزهایی باشد.

فصل فوتبال رو به آخر بود و بازی های حذفی شروع می شد. آن روز یکی از آن بازی های سرنوشت ساز بود. کابوی ها با عقاب های فیلادلفیا بازی داشتند. برنده بازی به مسابقات حذفی می رفت و بازنده حذف می شد. من به تلویزیون چسبیده بودم؛ باید بگویم یا نشسته بودم یا روی پاهایم ایستاده بودم. بازی تقریبا رو به پایان بود و کمتر از ۸ دقیقه از کوارتر آخر باقی مانده بود. کابوی ها، ۴ امتیاز عقب تر بودند و تیم، تمام ستاره هایش را به زمین فرستاده بود. در طول بازی مدام راه می رفتم؛ با هر بازی ضعیفی، سر بازیکنان جیغ و داد می کردم و با هر بازی درخشانی، به هیجان می آمدم. این بالاتکلیفی و دلهره به شدت لذت بخش بود. ناگهان بدون هیچ مقدمه ای روح خدا مرا مجبور به دعا کرد. یک الزام ناگهانی مرا در بر گرفت و مدام در درونم تکرار می کرد: «دعا کن! دعا کن! دعا کن!» این یک احساس و بار سنگین و قوی در عمق قلبم بود. قبلا دریافته بودم که چنین الزام و اصراری زمانی رخ می دهد که روح القدس از شما

می خواهد همه چیز را کنار بگذارید و دعا کنید.

لیزا کنارم نبود، پس با صدای بلند گفتم: «خدایا، فقط ۸ دقیقه از این بازی باقی مانده، وقتی تمام شد، دعا می کنم!» اما اصرار روح ادامه داشت و کوتاه نمی آمد.

چند دقیقه سپری شد. هنوز دنبال معاف شدن از دعا بودم، پس گفتم: «خدایا، پس از تمام شدن بازی، ۵ ساعت دعا می کنم، فقط ۶ دقیقه باقی مانده!»

تیم محبوبم آماده می شد تا جریان بازی را به دست گیرد. می دانستم که آنها به بازی برمی گردند و این بازی مهم را می برند. اما هنوز الزام دعا مرا رها نکرده بود، در واقع قوی تر هم شده بود. عصبانی شده بودم. دلم نمی خواست بازی را رها کنم. پس با صدای بلند گفتم: «خدایا تمام روز دعا می کنم، حتا اگر بخواهی، تمام شب را هم دعا می کنم!» پس به تماشای بقیه مسابقه نشستیم. کابوی ها برنده شدند و استادیوم پر از هیجان شد. من هم در شادی جمعیت سهیم بودم. اما به خدا قولی داده بودم، پس بلافاصله تلویزیون را خاموش کردم، به اتاقم در طبقه بالا رفتم، در را بستم و روی قالی نشستم تا دعا کنم. اما دیگر آن اصرار و الزام دعا وجود نداشت. دیگر هیچ باری برای دعا نداشتم. حتا یک احساس ضعیف و خفیف هم وجود نداشت. در واقع انگار هیچ چیز نبود.

سعی کردم شرایط را بهتر کنم. تلاش کردم دعا کنم، اما کلماتم کسالت بار، خالی و کلیشه ای بودند. چیزی نگذشت که فهمیدم چه اتفاقی افتاده. بله، من تیم کابوی دالاس را به درخواست خدا ترجیح داده بودم. به روی درافتادم و گریان گفتم: «خدایا، اگر کسی از من می پرسید کدام یک در زندگی تو مهم تر است: تیم کابوی یا خدا؟! بدون شک و معطلی جواب می دادم: «البته که خدا!». اما حالا نشان دادم کدام برایم مهم تر بوده. تو مرا می خواستی، اما من بازی فوتبال را به تو ترجیح دادم. لطفا مرا ببخش!»

بلافاصله در قلبم شنیدم: «پسرم، من نیازی به قربانی تو برای ۵ ساعت دعا ندارم. من اطاعت تو را می خواهم!»

## هر بخشی از زندگی

این نوع از بت پرستی در هر بخشی از زندگی امکان بروز دارد. به یاد می آورم که در همان بُرهه، یک روز صبح قصد داشتیم غلات صبحانه ام را در کاسه بریزم؛ در واقع من عاشق خوردن این غلات در وعده صبحانه هستم. اما آن روز شنیدم که خدا نجواکنان گفت: "می خواهم یک روزه کوتاه مدت بگیرم!" به یاد دارم که به ظرف غلات نگاه کردم و احساس کردم که شدیداً مشتاق خوردنشان هستم. گفتم: "خداوند، هفته بعد سه روز، روزه می گیرم!" در واقع باز در حال بهانه تراشی برای اطاعت نکردن از کاری بودم که او از من خواسته بود. او با این کار نشانم داد که غذا تا چه

حد در زندگی، یک بت است. من فرصت های ارزشمند با او بودن را به این خاطر از دست داده بودم که میل به غذا بیشتر از تمایل به تجربه حضور و کلام او بود. در یک موقعیت مشابه دیگر، زمانی که عشقم به بازی گلف از حد گذشته بود، یک روز روح القدس مرا واداشت تا کل تجهیزات گلفم را به شبان دیگری هدیه بدهم. چرا روح القدس این را از من می خواست؟ زیرا گلف در زندگی آن شبان به افراط نیاانجامیده بود، در حالی که در زندگی من چنین بود!

پس از یک سال ونیم که از بازی نکردن گذشت، خدا در قلب یک گلف باز حرفه ای که می شناختمش، چنین گذاشت که تجهیزات گلفش را که هزاران دالر می ارزید، به من بدهد. گیج شده بودم. این گلف باز حرفه ای که خودش مرد دعا بود، به من گفت: «جان، می دانم که باید این کار را انجام دهم!»

چند ماه بعد، شبانی که در تأسیس کلیسایی نقش داشت که اکنون بزرگ ترین کلیسای کره است، به من گفت که خدا در قلبش گذاشته که تجهیزات گلفش را به من بدهد. در آن زمان دیگر کاملاً گیج شده بودم. از خداوند پرسیدم: «خدایا باید با این تجهیزات چه کنم؟!»

در قلبم شنیدم: «برو و گلف بازی کن!»

پاسخ دادم: «اما تو یک سال ونیم پیش از من خواستی که تجهیزات گلفم را بفروشم!»

شنیدم که خداوند می گوید: «گلف دیگر در زندگی تو افراط نیست، اکنون دیگر سرگرمی و مایه لذت توست!»

از آن زمان، گلف بازی می کنم. خدا از این سرگرمی، به شکلی فوق العاده برای تجدید قوا، استراحت، و همچنین راهی برای ارتباط با پسرانم، همکارانم و دیگر رهبران کلیساها استفاده می کند. در واقع سه سال پیش از نوشتن این کتاب، توانستیم برای مأموریت فرامرزی مان بیش از سه میلیون دالر از طریق بازی گلف با دوستان و شرکا و همچنین مسابقات جام قهرمانی گلف موسسه مسنجر به دست آوریم. اگر گلف را برای باقی عمرم کنار می گذاشتم، هرگز چنین چیزی اتفاق نمی افتاد. گلف دیگر کریپتونایت نبود.

بخش هایی در زندگی وجود دارند که می توانند گناہانی باشند که به خودی خود گناه نیستند. این موضوع در مورد شغل و تجارت، خدمت، ورزش، روابط، سرگرمی های لذت بخش و حتی مسائل اساسی در زندگی صادق است. این فهرست به اندازه تمامی چیزها، روابط، فعالیت ها و جایگاه ها پایان ناپذیر است.

خواست خدا این است که از این زندگی لذت ببریم. در واقع، جمله ای عجیب و شگفت انگیز از پولس در این ارتباط پیدا کرده ام:



"ثروتمندان این دنیا را حکم نما که متکبر نباشند و بر مال ناپایدار دنیا امید میندند. بلکه امیدشان بر خدا باشد که همه چیز را به فراوانی برای ما فراهم می سازد تا از آنها لذت ببریم." (اول تیموتائوس ۶: ۱۷)

او می خواهد از تمامی برکات شگفت انگیزی که به ما بخشیده، استفاده کنیم. او می خواهد از زندگی لذت ببریم. او صرفاً از ما می خواهد تا او را در صدر فهرست خود قرار دهیم و این، بدان معناست که او و خواسته هایش باید در همه حال، همه جا و در طی هر فعالیتی، ارجحیت داشته باشد. هیچ عذری، حتا بهانه های خوب هم پذیرفتنی نیست!

### ضیافت را از دست ندهید

بازگردیم به نتیجه گیری از مَثَل عیسی. در مورد سه شخص خواندیم که به ضیافت دعوت شده بودند، اما هر سه بهانه ای آوردند. در ادامه می خوانیم:

"پس خادم بازگشت و سرور خود را آگاه ساخت. میزبان خشمگین شد و به خادم دستور داد به کوچه و بازار شهر بشتابد و فقیران و معلولان و کوران و لنگان را بیاورد. خادم گفت: سرور من، دستورات را انجام دادم، اما هنوز جا هست. پس آقایش گفت: به جاده ها و کوره راه های بیرون شهر برو و به اصرار مردم را به ضیافت من بیاور تا خانه ام پر شود. به شما می گویم که هیچ یک از دعوت شدگان، شام مرا نخواهند چشید." (لوقا ۱۴: ۲۱-۲۴)

این مَثَل، قطعاً به شام عروسی برّه اشاره دارد؛ جشنی که خدای پدر در انتها برای پسرش ترتیب می دهد. همه ما دعوت هستیم. اما در اینجا اصلی وجود دارد که برای اینجا و اکنون ما کاربرد دارد. وقتی خدا ما را به کاری دعوت می کند که خلی در برنامه های روزانه ما یا کاری که خیلی دوست داریم، ایجاد می کند، به این معناست که او چیزی به مراتب بزرگتر را برای ما کنار گذاشته است. این یک مواجهه الهی است که با ضیافتی به پایان می رسد؛ جشنی از کلام، حکمت، حضور، تدارک، مشورت، قدرت، یا هر برکت شگفت انگیز دیگری که او می تواند به ما ببخشد.

او در طول آن مسابقه کابوی های دالاس، چیزی را برایم کنار گذاشته بود. روزی درخواهم یافت که آن، چه بوده است. مطمئن هستم که او کسی را در پشت پرچین ها یا کوچه های شهر پیدا کرده و آن برکت ویژه را به او بخشیده است. برکتی که در اصل، برای من کنار گذاشته شده بود و من آن را از دست دادم. در این باره احساس محکومیت نمی کنم، زیرا طلب بخشش کرده ام و رحمت او عظیم است. اما مطمئنم از آن اشتباه و دیگر خطاهایم، درس های خود را گرفته ام. هرگز حاضر نیستم با

آویختن به کریپتونایت، سورپرایزهایی را که برایم تدارک دیده، از دست بدهم. زمانی که این دعوت غیرمترقبه برای دریافت کلام یا حکمت او از راه می رسد، و ما هر بهانه ای را کنار می گذاریم و به دعوت او پاسخ مثبت می دهیم، تقویت خواهیم شد. به خاطر داشته باشید، کریپتونایت فقط ما را تضعیف می کند. متأسفانه برخی افراد، بارها و بارها همچنان به بهانه تراشی ادامه می دهند. آنها هرگز او را در اولویت زندگی خود قرار نمی دهند و احتمالاً آن ضیافت عظیم را از دست خواهند داد. امیدوارم چنین نباشد، چون در خانه او اتاق های بسیاری هست و همه ما دعوت شده ایم.

لطفا این درخواست ساده را که سال ها پیش داشتیم، شما نیز در دعا به حضور خدا ببرید: "پدر، من در نام عیسی مسیح، خداوندم، می طلبم که قلب مرا پاک و خالص سازی. می خواهم مقدس باشم، جداشده برای تو، بنابراین اگر چیزی در زندگیم وجود دارد که تو را خشنود نمی سازد و یا در اولویت بالاتری از تو قرار دارد، آن را نشانم ده و کمک کن تا آن را از زندگیم حذف نمایم. نمی خواهم حتا یکی از ضیافت های تو را از دست بدهم!"

## بخش عملی

خوشبختانه از قبل دعای انتهای این فصل را به حضور خدا برده اید. اگر چنین کرده اید، خدا در طی روزها، هفته ها و ماه های بعد در زندگی شما عمل خواهد کرد تا شما را به خود نزدیکتر سازد و در این فرآیند، چیزهایی را نشانتان خواهد داد که شما را از او جدا می سازد. همین حالا این کار را شروع کنید و از خدا بخواهید تا با شما درباره هر چیزی که در زندگیتان به بهانه ای برای دور نگه داشتن شما از پاسخ به دعوت و کلام او تبدیل شده، سخن بگوید. هر آنچه را که به شما نشان می دهد، بنویسید و چند دقیقه در آن ارتباط دعا کنید. از خدا بخواهید دیدگاه خود را در ارتباط با آنها نشانتان دهد و سپس هر چه را به شما می گوید، بنویسید. اگر دعای آخر فصل را به حضور خدا نبرده اید، همین حالا وقت بگذارید و دعایی متفاوت را به حضور او ببرید. از خدا بخواهید قلبی راغب و شجاع به شما ببخشد تا قادر به چنین دعایی باشید. در حالی که دعا می کنید، هر آنچه را که خدا در قلبتان می گذارد، بنویسید.

## دروازه ضیافت

یکی از مشهورترین گفته های عیسی، خطاب به کلیسای دیگری در کتاب مکاشفه است. واژگان او شباهت زیادی به آنچه که در فصل پیش بحث کردیم دارد:

"هان بر در ایستاده می گویم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من." (مکاشفه ۳: ۲۰)

ضیافتی با عیسی! این یک ضیافت ارتباط است؛ مصاحبت و مجالست با خداوند. ما در آن ضیافت، کلام او، حکمتش، مشورتش، قدرتش، و یا هر نوع برکت شگفت انگیز دیگری را که نتیجه حضور اوست، دریافت خواهیم کرد. خوشبختانه چنین وعده غذایی موجب گرسنگی، انتظار و هیجان دریافت از او می شود. این چیزی است که ما را نیرومند می سازد؛ وعده غذایی ای که توسط عیسی تدارک دیده شده، کاملاً در نقطه مقابل کریپتونایت است. می توانیم آن را با نیروی تازه ای که سوپرمن از خورشید دریافت می کرد، قیاس نماییم. عیسی، کلام زنده است، نان حقیقی از آسمان، و حضورش به ما قوت می بخشد تا در برابر هر نوعی از کریپتونایت مقاومت نماییم.

سوال این است که او چه دری را می کوبد؟ بسیاری از خادمان از این آیه برای دعوت مردم به نجات استفاده کرده اند و این عالی است. اما باید به یاد داشته باشیم که او با کلیسا سخن می گوید، با پیروانش، نه فقط با کسانی که هرگز او را نشناخته اند. با این وجود، مهم ترین جنبه از گفته عیسی، بر محوریت در نمی باشد، بلکه روی سخن او این است: "اگر کسی صدای مرا بشنود".

اگر من در خانه باشم و موسیقی پرسروصدایی با سیستم پیشرفته صوتی

در حال پخش باشد، و مهمان مهمی در بزند و اسم مرا صدا بزند، قادر به شنیدن نخواهم بود و مهمانم در نهایت خواهد رفت. بنابراین پرسش مهم تری مطرح می شود که چه چیز ما را از شنیدن بازمی دارد؟ اگر نشنویم، ضیافت را از دست خواهیم داد. پس اجازه دهید نگاهی به این موضوع انداخته و به این پرسش حیاتی، پاسخ دهیم.

## تقدس

اگر به واژه "تقدس" در کلیساهای امروزی اشاره کنید، مردم اغلب نسبت به آن دافعه داشته و به سرعت موضوع را عوض می کنند. این واژه، خوشایند افراد مُتجدد نیست. آنها به دنبال پیشرفت اند و تقدس، همچون درپوشی بر زندگی و موجب پسرفت است. همه افراد اغلب تقدس را مترادف تلاش برای نجات از طریق اعمال، دیده یا آن را به عنوان شریعتگرایی فرض می کنند.

با این وجود، تقدس تنها توصیفی است که عهد جدید از کلیسا در زمان بازگشت عیسی ارائه می دهد. به ما گفته نشده که او برای کلیسای "رهبرمحور" یا کلیسای "متناسب" یا کلیسای با مشارکتی قوی بازمی گردد. همه این خصایص، به غایت در رشد و موفقیت کلیسا مهم اند، اما هیچ یک معرف خصلتی نیستند که عروس مسیح باید داشته باشد.

متاسفانه به دلیل موعظه های شریعتگرایانه ای که در گذشته انجام شده، بسیاری از پرداختن به موضوع تقدس پرهیز می کنند. به نظر می رسد امروزه برای این که کلیسا رشد کرده و کلیسای بزرگی شود، باید کلا این موضوع را کنار گذاشت. در عین حال، رهبران هوشیاری هم هستند که می دانند تقدس در سرتاسر عهد جدید مورد بحث بوده، پس موضوعی است که باید بدان پرداخت. بنابراین، این افراد سعی می کنند با الهیاتی خاص، تقدس را دل پذیرتر نموده و به آن رنگ و بویی جذاب تر بدهند و در این راستا معمولاً چنین می گویند: "وقتی پای تقدس در میان است، ما نباید نگران مسئولیت شخصی مان باشیم، زیرا عیسی تقدس ماست و در او محفوظیم!". این آموزه، درست است اما نه کاملاً. زیرا عهد جدید از دو جنبه متفاوت تقدس صحبت می کند. اغلب تعالیم و موعظه های معاصر، هر دو جنبه را یک کاسه کرده اند.

در ارتباط با نخستین جنبه از تقدس در کتاب مقدس آمده:

"... ما را در وی برگزید تا در حضورش مقدس و بی عیب باشیم." (افسیان ۱: ۴)

پیش از آن که ما هیچ کار ارزشمندی که ابدی و مانا باشد، انجام دهیم، خدا

تصمیمی گرفت. او ما را برگزید و برای این کار، ما را مقدس خواند. ما در چشمان او بی عیب هستیم. این تقدسی است که وابسته به موقعیت و مقام ماست.<sup>۱</sup> روزی که خود را به عیسی تسلیم می کنیم و او را به عنوان نجات دهنده خود می پذیریم، در نظر خدا مقدس می شویم و هرگز نمی توانیم مقدس تر شویم. بیست و پنج میلیون سال بعد هم به همان اندازه که امروز عیسی را پذیرفته اید، مقدس خواهید بود.

بگذارید مثالی بزنم؛ من "لیزا توسکانو"<sup>۲</sup> را در ژوئن ۱۹۸۱ ملاقات کردم. مدت کوتاهی بعد، عاشق او شدم و تصمیم گرفتم که با او ازدواج کنم. در دوم اکتبر ۱۹۸۲ او همسر من شد. امروز که سی و پنج سال می گذرد، او بیشتر از روزی که همسرم شد، همسر من نیست. این موضوع در سالگرد هفتاد سالگی نیز تفاوتی نخواهد کرد. او جایگاه خود را به عنوان همسر "جان بیور" نگه خواهد داشت. او مجبور نیست آن را به دست بیاورد، یا کاری برایش انجام دهد، یا آن را بخرد. او همسر من است، چون من او را برگزیدم.

این تقدسی است که برخی از رهبران آن را تعلیم می دهند و درست هم می باشد. اما موضوع به همین جا ختم نمی شود. بگذارید باز از مثال ازدواج خودم استفاده کنم تا جنبه ای دیگر از تقدس را برایتان روشن سازم.

لیزا پیش از آن که مرا ملاقات کند، زنی عشوهر گر بود، به دیگران شماره تلفن خود را می داد و با پسرانی که به نظرش جذاب بودند، قرار می گذاشت. پس از آنکه ما ازدواج کردیم، او دیگر به دنبال مردان دیگر و لاس زدن با آنها نیست. او رفتاری را از خود بروز می دهد که متناسب با جایگاهی است که به عنوان همسر من دارد. به کلمات پولس با دقت نگاه کنید:

"چون فرزندان مطیع، دیگر مگذارید امیال دوران جهالت به زندگیتان شکل دهد. بلکه همچون آن قدوس که شما را فراخوانده است، شما نیز [باید] در همه رفتار خویش مقدس باشید." (اول پطرس ۱: ۱۴-۱۵)

می خواهم بر چند واژه تأکید نمایم. نخست توجه شما را به واژه "باید"<sup>۳</sup> جلب می کنم. آنچه که پطرس به عنوان الزام رفتاری اشاره می کند، امری اختیاری نیست. دوم، پطرس از "جایگاه" ما در مسیح صحبت نمی کند، بلکه موضوع صحبتش، "کاری است که باید انجام دهیم". ترجمه امپلیفاید این موضوع را به زیبایی نشان می دهد: "شما خودتان هم باید در همه رفتار و شیوه زندگیتان مقدس باشید". این

1 Positional holiness

2 Lisa Toscano: نام همسر جان بیور

3 Must: در ترجمه فارسی نیامده و مترجم آن را اضافه نموده است.

تقدسی رفتاری<sup>۴</sup> است نه مبتنی بر جایگاه ما. این شبیه تغییر رفتار لیزا بعد از ازدواج است. رفتار ما باید منعکس کننده جایگاه ما باشد.

این همان جایی است که چالش‌ها و درگیری‌ها آغاز می‌شود. پیشتر در زندگی مسیحی ام، بارها تلاش کردم تا زندگی مقدسی داشته باشم و هر بار شکست خوردم. کمترین چیزی که می‌توانم بگویم، این است که مأیوس شده بودم، سپس فیض خدا را کشف کردم. من دریافتم که فیض، قدرت الهی است که این توانایی را به ما می‌بخشد تا آنچه را که خود قادر به انجامش نیستیم، انجام دهیم. من نمی‌توانستم از پورنوگرافی و دیگر عادت‌های گناه‌آلود خود آزاد شوم، اما وقتی فیض را کشف کردم، توانستم با همکاری و باور به آن در آزادی گام بردارم.

اینجا حقیقت تلخی وجود دارد. مینیستری ما چند سال پیش، یک تحقیق آماری انجام داد. ما به کلیساهای مختلفی رفتیم که همگی به نوعی تابع یک جریان الهیاتی بودند و از نظر فرقه‌ای، مشترک محسوب می‌شدند. ما پنج هزار مسیحی تولد تازه یافته را در سرتاسر کشور انتخاب کردیم. از شرکت‌کنندگان در این نظرسنجی خواستیم که یک تعریف یا تعاریفی بیشتر از فیض خدا ارائه دهند. بررسی نتایج نشان داد که اکثر شرکت‌کنندگان، قریب به اتفاق، فیض خدا را در ارتباط با نجات، بخشش گناهان، هدیه رایگان و محبت خدا تعریف کرده بودند. این خبر خوبی بود. اما نتیجه تأسف‌بار این بود که کمتر از ۲٪ از ایمانداران می‌دانستند که فیض، توانمندسازی الهی و قدرت خداست. خداوند خود می‌فرماید: "فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد." (دوم قرنتیان ۱: ۲۱؛ ۹) او فیض خود را به عنوان قدرت خود معرفی می‌کند.

پطرس می‌نویسد: "فیض و سلامتی به واسطه شناخت خدا و خداوند ما عیسی، به فزونی بر شما باد. قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است." (دوم پطرس ۱: ۲-۳) پطرس فیض خدا را قدرت الهی او می‌نامد که به ما توانایی می‌بخشد زندگی دیندارانه یا مقدسی داشته باشیم. حقیقت این است که ما بدون ایمان نمی‌توانیم چیزی از خدا دریافت نماییم، اما همچنین نمی‌توانیم به چیزی هم که از آن اطلاعی نداریم، ایمان داشته باشیم. اگر تقریباً ۲٪ مسیحیان امریکا می‌دانند فیض ما را قوت می‌بخشد، پس ۹۸٪ مسیحیان امریکا تلاش می‌کنند با توان خود زندگی مقدسی داشته باشند که البته غیرممکن است. نتیجه، یقیناً ناامیدی، یأس، شکست، افسردگی، محکومیت و حس تقصیری است که دامن این گروه را می‌گیرد.

از اینجا بر ایمان علت مسأله روشن می شود که چرا واعظان و معلمان مسیحی، همه جنبه های تقدس را در مفهوم جایگاهی آن خلاصه کرده اند. بسیاری از مسیحیان در نتیجه فقدان توانایی در داشتن یک زندگی مقدس و دیندارانه با بهره از نیروی خودشان، مأیوس و ناامید شده و از این شرایط رنج برده اند. فیض تنها راه حل و پاسخ خدا برای بخشش و نجات ما نیست، بلکه تدارک قدرتمند الهی او برای داشتن یک زندگی مقدس نیز می باشد! نویسنده رساله به عبرانیان می نویسد:

"سخت بکوشید... و مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید. مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود." (عبرانیان ۱۲: ۱۴-۱۵)

مطالب بسیاری در این دو آیه وجود دارد. نخست واژه "سخت بکوشید" است. واژه یونانی به کار رفته *dioko* است. این واژه چنین تعریف شده: "به سختی در پی چیزی رفتن یا دنبال چیزی بودن، در پی چیزی بودن با سختکوشی و تلاش به منظور به دست آوردن".<sup>۵</sup> فرهنگ لغات دیگری می نویسد: "انجام کاری با تلاش سخت و با هدف و مقصودی روشن و قطعی."<sup>۶</sup>

پس از خواندن این دو تعریف، نخست از خود باید بپرسیم: آیا این تقدس وابسته به جایگاه و مقام ما در مسیح است یا تقدس رفتاری؟ پاسخ، ساده است: قطعاً می بایست تقدس رفتاری باشد. اینطور به موضوع نگاه کنید، تصور کنید کسی به همسر من بگوید: "لیزا بیور، تو باید به فراوانی تلاش کنی تا جایگاهت را به عنوان همسر جان بیور به دست آوری!"

قطعاً لیزا لبخند زده و می گوید: "من از قبل، همسرش هستم."

در ارتباط با جایگاه، ما از قبل مقدس هستیم، لازم نیست سخت تلاش کنیم و در پی آن بدویم. بنابراین نویسنده به عبرانیان قطعاً به "رفتار" و "سلوک" ما اشاره دارد. ما باید با سختکوشی به دنبال تقدس رفتاری باشیم. اگر چنین نکنیم، از فیض خدا محروم خواهیم شد. چطور ممکن است از فیض پوشاننده ای که در عصر ما موعظه می شود، محروم شد؟ این غیرممکن است. اما وقتی درک کنیم که فیض، نیروی قدرت بخش الهی خداست تا در پی تقدس رفتاری باشیم، می توانیم بفهمیم که چطور ممکن است از فیض محروم شویم.

نویسنده رساله به عبرانیان این باب را چنین به پایان می رساند: "باشد که فیض بیابیم و خدا را به واسطه آن خدمتی پسندیده نماییم." (عبرانیان ۲۱: ۱۲).<sup>۷</sup> فیض ما

WSNTDICT ۵

LOUW-NIDA ۶

NKJV ۷

را قوت می بخشد تا خدا را به شکلی شایسته خدمت نموده و زندگی مقدسی داشته باشیم.

حال به مهم ترین بخش می رسیم. می خوانیم: "سخت بکوشید مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید." (عبرانیان ۲۱: ۴۱). نویسنده از چه حرف می زند؟ آیا کسی هست که عیسی را نبیند؟ به وضوح به ما گفته شده: "هان بر ابرها می آید، هر چشمی او را خواهد دید، حتا چشم آنان که نیزه به او زدند؛ و همه طوایف زمین به سوگوش خواهند نشست." (مکاشفه ۱: ۷). پس چطور این آیه به ما می گوید بدون تقدس، کسی خداوند را نخواهد دید؟ معنایش چیست؟

### دیدن عیسی

اجاه دهید نشان دهم "دیدن خداوند" به عنوان وعده متعاقب تقدس، به چه معناست. طی پنجاه و هشت سالی که من شهروند آمریکا بوده ام، این کشور دوازده رییس جمهور داشته است. من تحت رهبری و در حوزه و قلمرو حکومتی همه آنها بوده ام و تصمیمات آنها بر زندگیم اثر گذاشته است. اغلب از هر یک از آنها به عنوان "رییس جمهور ما" یاد می کنم. با این وجود، حتا یکی از آنها را شخصا ندیده ام. افراد دیگری بین شهروندان آمریکا هستند که به دلیل همکاری یا دوستی شان با روسای جمهور، مدام آنها را می بینند. این مزیتی است که کسی به طور مرتب، رییس جمهور را "ببیند" و به کرات در "حضورش" باشد.

در همین راستا، من در طی این سال ها حقایق و اطلاعات زیادی را درباره روسای جمهورمان می دانم؛ مثلا می دانم از چه دفاع می کنند، چه تصمیماتی گرفته اند، با زندگینامه شخصی شان آشنا هستم، و البته اطلاعات دیگری که برای عموم شناخته شده است. اما هرگز با این رهبران هیچ مرادده شخصی ای نداشته و از بخش های خصوصی زندگیشان با خبر نیستم؛ چیزهایی که برای عموم جامعه شناخته شده نیستند. و قطعاً هرگز فرصت لذت بردن از یک دوستی صمیمانه با یکی از آنها را نداشته ام.

به همین سان، مسیحیانی نیز وجود دارند که تحت قلمرو عیسی هستند. بله، زیرا او رهبر آنهاست، تصمیماتش بر زندگی آنها اثر گذاشته و آنها او را خداوند خطاب می کنند، اما آنها او را نمی بینند و در حضورش نیستند. شاید این را زیر سوال ببرید، اما بگذارید بیانی از عیسی را با شما در میان بگذارم که این حقیقت را در خود نهفته دارد:

"آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می کند، اوست که مرا دوست می دارد؛ و آن که مرا دوست می دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت." (یوحنا ۱۴: ۲۱)



به این کلمات عیسی دقت کنید: "خود را بر او ظاهر خواهم ساخت". داشتن احکام عیسی و پیروی از آنها، به معنای تعاقب تقدس رفتاری است. کسانی که چنین می کنند، خداوند را خواهند دید؛ او خود را بر آنها آشکار خواهد ساخت. او به ایشان این حق را می دهد که تجلی حضور او را تجربه نمایند. رابطه داشتن، ما را از این که صرفاً زیر فرمان پادشاه باشیم، به مرتبه دوستی با او، تعالی می بخشد. او در جای دیگر می گوید: "دوستان من شما باشید اگر آنچه به شما حکم می کنم، انجام دهید." (یوحنا ۵۱: ۴۱)

لطفاً به کلمه "اگر" در جمله او دقت نمایید. ما سرودهایی می سراییم، کتاب هایی می نویسیم، و پیغام هایی موعظه می کنیم که محتوایشان دوستی با عیسی است. اما واژه "اگر" به این معناست که دوستی او شرطی است. دوستی با عیسی بر اساس تقدس ماست و کسانی که تقدس را در اولویت قرار می دهند، خود را از سطح خادم و بنده، به مرتبه دوست ارتقا می دهند. عیسی به کسانی که به او وفادار مانده بودند، می گوید: "دیگر شما را بنده نمی خوانم" (یوحنا ۵۱: ۵۱)، این حقیقت که او می گوید "دیگر"، به این معناست که آنها زمانی خادمان او بودند، نه دوستانش. در واقع بنده و خادم خدا بودن، جایگاه بدی نیست و قطعاً بهتر از این است که هیچ رابطه ای با او نداشته باشیم. با این همه، یک خادم چرایی پشت فرمان ها و خواسته ها را نمی داند، اما یک دوست اغلب از آنها باخبر است.

شاید در پاسخ بگویید: "اما همه ما پسران و دختران خدا هستیم". بله، اما باید این حقیقت را که پولس به ما می گوید، در نظر داشته باشیم: "باری سخن من این است: تا زمانی که وارث صغیر است، با غلام فرقی ندارد، هر چند مالک همه چیز باشد." (غلاطیان ۴: ۱). واژه یونانی که برای "غلام" به کار رفته، همان واژه ای است که عیسی در آیه فوق برای بنده به کار می برد. تا زمانی که پسر و دختر، صغیر و کودک باشند، به طور معمول آنقدر محرم نیستند که از چرایی ها باخبر باشند و صرفاً آنچه را که خدا گفته، انجام می دهند.

چه برای والدین و چه برای فرزندان اتفاقی فوق العاده است که پسر یا دختر فارغ التحصیل شده و تبدیل به دوست والدین می شوند. این موضوع در ارتباط با خانواده الهی نیز صادق است. تغییر، زمانی در رابطه ای پویا رخ می دهد که پدرمان اجازه می دهد از رازهای بیشتری باخبر شویم. اما در عین حال، این تغییری برای ما نیز محسوب می شود. اکنون با اشتیاق بیشتر به گونه ای زندگی می کنیم تا باعث ناامیدی او نشویم و این فراتر از مطیع بودن صرف است. ما هنوز و همیشه به دنبال اطاعت از او هستیم، اما دیگر زور و اجبار برانگیزاننده قلب ما نیست، بلکه ناامید نساختن او انگیزه درونی ماست.

بنابراین تقدس، به خود خودی پایان نیست، چون در این صورت تصویری شریعت گونه از خود به نمایش می‌گذارد. تقدس، دروازه‌ای است به سوی رابطه‌ای صمیمانه با عیسی. حال اهمیت دری را که عیسی بدان اشاره دارد، درمی‌یابیم. این در، همانا قلب ایماندار است. غفلت ما در تعاقب تقدس، توانایی ما را در شنیدن صدای در و پاسخ دادن به آن از بین می‌برد. در نتیجه، امتیاز و افتخار ضیافت با خداوند را از دست خواهیم داد. این شبیه خانه‌ی پر سرو صدایی است که وقتی شخص بسیار مهمی در می‌زند، قادر به شنیدن صدای در زدن او نخواهیم بود. آن مهمان مشتاق، پس از چندین بار در زدن و حتا صدا زدن نامتان، عاقبت آنجا را ترک خواهد کرد. با پرهیز از تعلیم تقدس، تنها کاری که انجام می‌دهیم، سد کردن راهی است که ما را به رابطه‌ای صمیمانه با شاهمان رهنمون می‌شود؛ رابطه‌ای که هر ایماندار راستینی بیش از هر چیز دیگری خواستار آن است. استراتژی تعلیمی ما، معرفی فیضی پوشاننده است که باعث می‌شود از فیض نیروبخش ذکری به میان نیاوریم، و این کار در اصل، یعنی بستن در و قفل کردن آن. ما فیضی ارزان را عرضه می‌کنیم، در حالی که فیض، نه فقط پوشاننده است بلکه قدرت بخش نیز می‌باشد! با این وجود، قدرت بخشی فیض در تعیین جایگاه ما برای لذت بردن از رابطه با سرورمان تعیین کننده و حیاتی است.

من و لیزا عقدنامه مان را در ایالت ایندیانا گرفتیم. بنابراین از نظر قانونی زن و شوهریم. می‌توانید تصور کنید که من قبالة ازدواجمان را جلوی صورت او بگیرم و بگویم: "عزیزم، ما ازدواج کرده ایم، ما قانونا به هم متعهدیم، اما من با زنان دیگری روابط عاشقانه دارم." شاید به اصطلاح با لیزا ازدواج کرده باشم، اما قطعا او دیگر درونی ترین رازها و خواسته هایش را با من در میان نخواهد گذاشت. در واقع صمیمیت ما از بین خواهد رفت. دیگر دوست یکدیگر نخواهیم بود، زیرا من با انتخابم این امتیاز را از دست داده ام. آیا این یک زندگی مشترک عالی خواهد بود؟ آیا این همان چیزی است که به خاطرش ازدواج کردیم؟ اگر همچنان در شیوة رفتاری ام پافشاری کنم، عاقبت ازدواجم را برای همیشه از دست خواهم داد.

آیا ما با تعالیم خود رفتاری مشابه را در کلیسا تشویق نمی‌کنیم؟ آیا غیر از این است که بخش‌های اندکی از کتاب مقدس را برجسته کرده و از دیگر بخش‌ها مجزا ساخته ایم تا نشان دهیم که رفتار ما مهم نیست و همه چیز مرتب است؟ آیا می‌توانیم با دنیا همبستر شویم در حالی که هنوز به عیسی می‌گوییم: "دعای نجات را خوانده ام، به واسطه فیض نجات یافته ام و به تو تعلق دارم"؟ آیا می‌توانیم باور کنیم که او به ما اجازه می‌دهد وارد عمق‌های قلب او شویم؟

آنچه که مرا برمی‌انگیزاند تا علیه لیزا مرتکب زنا نشوم، این است که هرگز نمی‌

خواهم آن لحظات خاص و صمیمانه ام را با لیزا از دست بدهم؛ به خصوص آن زمان هایی که سرمان روی بالش هایمان و صورتمان روبه روی هم است و او نجواکنان چیزهایی را با من در میان می گذارد که هرگز با کسی دیگر در میان نمی گذارد. من نمی خواهم لذت این ارتباط و تعامل را با چنین زن فوق العاده ای که همسرم است، از دست بدهم.

رابطه ما با عیسی نیز فرقی ندارد. دلیلی که باعث می شود علیه او مرتکب زنا نشویم، این است که نمی خواهیم نزدیکی و صمیمیت و دوستی خود را با او از دست بدهیم. هیچ چیز عالی تری وجود ندارد؛ نه مقام، نه ثروت، نه لذت، نه فعالیت، نه شهرت، نه محبوبیت، نه گناه، نه هیچ چیز دیگری بهتر از صمیمیت با عیسی نیست. من نمی توانم زندگی را بدون این وعده او تصور کنم: "تو را از چیزهای عظیم و مخفی که ندانسته ای، آگاه خواهم ساخت" (ارمیا ۳۳: ۳)، یا این حقیقت شگفت انگیز که او "چیزهای عمیق و پنهان را آشکار می سازد" (دانیال ۲: ۲۲). او به ما پیشنهاد می دهد: "اما زمانی فراخواهد رسید که دیگر این گونه با شما سخن نخواهم گفت، بلکه آشکارا درباره پدر به شما خواهم گفت." (یوحنا ۶: ۵۲) و صد البته وعده روح القدس، که از آنچه در پیش است با ما سخن خواهد گفت (یوحنا ۱۶: ۱۳ را ببینید). تقدس، منفی نیست بلکه بر عکس، مثبت ترین حقیقت عهد جدید است. زمانی که حقیقتا پتانسیل آن را درک نماییم، به گونه ای آن را فریاد خواهیم کشید که همگان بشنوند!

## بخش عملی

تقدس، نه تنها واژه بدی نیست، بلکه رمز عبور است. تقدس، روشی از زندگی است که ما را قادر می سازد در قلب خود را با شنیدن صدای خدا باز کنیم. بدون تقدس، حتا قادر نیستیم زمانی که او حرف می زند، صدایش را بشنویم. تقدس، صرفا چیزی نیست که خدا به خاطر قربانی عیسی مسیح به شما ببخشد، بلکه چیزی است که باید -بله باید- در افکار، گفتار و اعمال، آن را زندگی نماییم.

اما در عین حال چیزی نیست که خدا تنهایتان بگذارد تا با آن دست و پنجه نرم کنید. خدا به همین دلیل ما را فیض بخشیده است. فیض او به مراتب فراتر از بخشیدن نجات به ماست، که البته به خودی خود چیزی شگفت انگیز است. فیض خدا ما را قوت می بخشد از درون به بیرون زندگی مقدسی داشته باشیم؛ زندگی ای که خدا را کاملا خشنود می سازد!

هم اکنون خدا را بطلبید. بیش از این صبر نکنید، بلکه در همین لحظه فیض او را

بطلبید. آن قسمت از زندگیتان که بیشترین نیاز را به فیض او دارید، نام ببرید و دعا کنید که خدا شما را با فیض خود پر سازد تا بر هر چیزی که مانع شنیدن صدای او می شود، غالب آیید.

## برخیز!

چرا فیلم های ابرقهرمانان، محبوب ترین فیلم های همه دوران هاست. این فیلم های هالیوود، سینما روها را بیشتر از فیلم های جنگی، وسترن، ماجراجویی، جاسوسی و حتا داستان های عاشقانه به سینما می کشاند. این فقط مختص آقایان نیست، من همیشه زنانی را دیده ام که فیلم محبوبشان همین فیلم های موفق بوده است. چرا چنین است؟ ما می دانیم که برای چیزی بیشتر خلق شده ایم و ابرقهرمانان، سوداهای ناگفته درونی ما را به تصویر می کشند.

سوپرمن را در نظر بگیرید. وقتی مصیبتی سخت سربرمی آورد، و امر غیرممکنی به شکلی هولناک تکوین می یابد و همه به نظر ناامید می رسند، "کلارک کنت"، از دفتر نشریه "دیلی پلنت" بیرون می آید، وارد یک غرفه تیلیفون می شود و لحظه ای بعد برای نجات مردم وارد عمل می گردد. ما عاشق حس وجد و سرخوشی او در غلبه بر دشمنانی هستیم که به نظر توقف ناپذیر می رسند. وقتی بی عدالتی متوقف می گردد، قربانیان آزاد می شوند و جامعه به وضعیت درست خود بازمی گردد، همه ما به وجد می آییم.

کل ماجرا از این قرار است که ما به این دلیل از پیروزی ابرقهرمانان بر نیروهای شرور شادمان می گردیم، زیرا این عمل او درونی ترین آرزوهای ما را ارضاء می نماید. ما می دانیم که خدا در ابتدا انسان را به شباهت خود خلق کرد (پیدایش ۱: ۲۷ را ببینید). همچنین در کلام آمده: "خداوند جنگاور است" (خروج ۵۱: ۳). آیا در

این باره زیاد فکر کرده اید؟ این جنبه ای از طبیعت اوست که کمتر به آن پرداخته شده است. گاهی حتا نمی دانیم با این حقیقت چه باید بکنیم. اشعیا در جایی دیگر می گوید:

"خداوند مانند جنگاوری بیرون می آید، و همچون مرد جنگی غیرت خویش را برمی انگیزاند؛ فریاد برکشیده، غریو نبرد سر می دهد و بر دشمنان خویش چیرگی می یابد." (اشعیا ۴۲: ۱۳)

جنگاورانی که با بی عدالتی می جنگند، قهرمان هستند. در مورد عیسی، او به راستی ابرقهرمان است. او فاتح و غالب است.

مدتها پیش از آن که اشعیا، قلم برداشته و این واژگان را بنویسد، یوشع، خداوند را دید. پادشاه ما در حال حمل یک گوسفند نبود<sup>۱۰</sup>، بلکه شمشیری در دست داشت و خود را چنین معرفی نمود: "من سردار لشکر خداوندم!" (یوشع ۵: ۴۱).

مدتها پس از اشعیا، یوحنا ی رسول نیز خداوندمان را دید و او را حتا به شکلی باابهت تر توصیف کرد: "چشمانش به آتش مشتعل می ماند" و "شمشیری از دهانش بیرون می آید، بزّان" (مکاشفه ۹۱: ۲۱ و ۵۱). او یک جنگجوست! اکثر ما می دانیم جنگجو، فردی ملایم، ماتم زده و با طبعی مالیخولیایی نیست. جنگجو در میدان عمل، متمرکز، مصمم و بی امان و مهارناشدنی است.

حال بیابید بر خودمان متمرکز شویم. آیا تا به حال این حقیقت را در نظر گرفته اید که عیسی به هر هفت کلیسای مکاشفه تقریبا جمله ای این چنین می گوید: "به هر کس که غالب آید (یا پیروز شود)..."<sup>۱۱</sup>. اگر چیزی برای غلبه کردن وجود نداشته باشد، چطور می توانیم غالب آییم؟! چطور می توانیم پیروز شویم در حالی که هیچ جنگی در کار نیست!؟

امروزه، بسیاری این فراخوان را جدی نمی گیرند. آنها می گویند که هویت ما در مسیح ما را فاتحان ساخته است. به عبارت دیگر، چون او فاتح است، ما نیز خودبه خود در مسیح، فاتح و غلبه یافته هستیم. این موضوع در ارتباط با جایگاه ما در مسیح درست است، اما این تمام حقیقت نیست. اگر این غالب آمدگی به طور خودبه خودی در نجات رخ می دهد، پس چرا عیسی به همه مردم در هفت کلیسا می گوید: "هر کس که غالب آید"؟

در جهان ما یک "لکس لوتور"<sup>۱۱</sup> وجود دارد که نامش شیطان است. او دارودسته ای دارد که اصلا احق و کودن نیستند. هدف شماره یک آنها متوقف

۱۰ اشاره به نقاشی ها و تصاویر رایج از عیسی است.

ساختن، اسیر کردن و کنترل شماسست. شیطان برای تحقق این هدف، بدون توقف و استراحت کار می کند. اما او خلع سلاح شده است. اقتدار و قدرت او بر من و شما از بین رفته است.

"لکس لوتور" هم به همین سان قدرتی در برابر فردی از فولاد [سوپرمن] نداشت. با این وجود، ذهن هوشمند شرور او کریپتونایت را کشف کرد و با به کار بردن آن در نبرد با سوپرمن، توانست بر او برتری بیابد. کریپتونایت به او این توانایی را بخشید تا سوپرمن را کنترل و اسیر سازد. شیطان نیز به همین شکل از کریپتونایتی روحانی استفاده کرد تا در میدان بازی، جایگاه خود را ارتقا بخشد. او این کریپتونایت را زمانی شکل داد که خود به عنوان کربوبی مقرب و مسح شده در آسمان بود. (حزقیال ۲۸: ۱۶-۱۷ را ببینید). او اطلاعات دست اولی داشت که چطور کریپتونایت روحانی ما را ضعیف ساخته و قدرت های ما را تحلیل می برد.

شیطان می داند که اگر ما بتوانیم واقعیت اثرات کریپتونایت روحانی را ببینیم، از آن فاصله خواهیم گرفت، بنابراین بسیار هوشمندانه، آن را با لباسی مبدل عرضه می نماید. آیا هرگز توجه کرده اید که اگر تسلیم آن شوید، از درون چه اتفاقی برایتان می افتد؟ احتمالاً خوشی و لذت کوتاه مدتی برایتان به همراه دارد، اما علاوه بر آن که شما را ضعیف می سازد، در نارضایتی رهایتان می کند و به واسطه کریپتونایت روحانی، رابطه شما را با طبیعت پیروزمندان قطع کرده و تبدیل به علفی می شوید بدون نور خورشید و آب، که خود را روز به روز افسرده تر و پژمرده تر خواهید یافت.

## تصویری اجمالی

فرزندان محبوب خدا، بازگردیم به هویت واقعی شما! شما خواننده شده اید تا ابرقهرمانان نسل ما باشید. هر آنچه را که برای غالب آمدن نیاز است، دارید. این یک افسانه و تخیل نیست. خداوند مرا برکت داده تا به سراسر جهان سفر کرده و بدن مسیح را در مقیاسی بزرگتر مشاهده نمایم. من با نگاهی گذرا دیده ام که برای اجتماعات کلیسایی و تک تک ایمانداران چه چیزهایی امکان پذیر است.

می توانم مثال های فراوانی بزنم، اما اجازه دهید تنها با چند مثال، شما را به وجد آورم. من در یکی از پرجمعیت ترین کشورهای اسلامی بوده ام و در کلیسایی با بیش از صدوچهل هزار عضو که نیمی از آنها پیش زمینه اسلامی داشتند، موعظه کرده ام. سالن اصلی کلیسا سی و پنج هزار صندلی دارد، اما آنها همچنان مجبورند در روز یکشنبه چندین جلسه برگزار نمایند. اگر آنجا نبودم و با چشم خود نمی دیدم، باور نمی کردم. آنها به راستی کلیسایی موثرند که تحت شرایط سخت،

کامیاب و موفق اند. جنگاوران این کلیسا، قهرمان و فاتح اند. پسر دوم شبان کلیسا در هنگام تولد دچار نوعی ضایعه مغزی شد و دکترها به پدرش گفتند که هرگز نه حرف خواهد زد و نه راه خواهد رفت. متخصصان به شبان و همسرش اطلاع دادند که پسر آنها در باقی عمرش که احتمالاً کوتاه هم خواهد بود، یک زندگی نباتی خواهد داشت.

خدا با شبان صحبت کرد و گفت: "من کجا هستم؟"

شبان گفت: "در تخت ات در آسمان!"

خداوند گفت: "نه من در تو زندگی می کنم. پس از تو می خواهم با مغز پسرت سخن بگویم و مغزی جدید خلق نمایم؛ درست همانطور که من سخن گفتم و هر چیزی را که می بینی، خلق کردم."

شبان اطاعت کرد و هر روز در نام عیسی با مغز پسرش سخن گفت. بالاخره پسرش شروع به صحبت کردن نمود. سپس خداوند به او فرمان داد تا همین کار را در مورد پاهای پسرش انجام دهد و در سن شش سالگی، او شروع به راه رفتن نمود. من با این پسر، گلف بازی کرده ام؛ او اکنون ازدواج کرده و سه فرزند دارد. این شبان، یکی از آن غالب آمدگان است؛ فردی فاتح که کریپتونایت او را متوقف نساخت.

اخیرا به جایی دعوت شده بودم تا برای شبانان و رهبران یک جنبش کلیسایی صحبت کنم. آنها مرا به سالن اجتماعات بردند و من به شدت تحت تأثیر مخاطبان آنجا که بالغ بر ۱۲/۵۰۰ رهبر بودند، قرار گرفتم. آنها همگی از روح خدا پر بودند و به سادگی می شد شور و اشتیاقشان را دید.

روز بعد، قرار ناهاری با رهبران ارشد داشتم. دریافتم که در مجموعه خدمتی شان، بالغ بر سیصد هزار عضو دارند. از آنها درباره زمان آغاز آن جنبش پرسیدم، با خود فکر می کردم احتمالاً باید مربوط به یک یا دو نسل قبل باشد. اما آنها گفتند که این جنبش، با یک مرد آن هم فقط شانزده سال پیش آغاز شده است.

در حالی که گیج و مبهوت شده بودم، پرسیدم: "چطور این کار را بین یک ملت جهان اولی انجام دادید؟"

یکی از رهبران که انگلیسی را عالی حرف می زد، بدون معطلی در پاسخ گفت: "ما به مردم خود یاد می دهیم برای ابدیت زندگی کنند." زبانم بند آمده بود.

رهبر ادامه داد: "من در کلیساهای آمریکایی بسیاری بوده ام و متوجه شده ام که مسیحیان آمریکایی با نگرشی هفتاد-هشتاد ساله به زندگی می نگرند. اما مردم ما زندگی را از منظر ابدیت می بینند!"



این نگرش، آنان را نسبت به خطرات کریپتونایت روحانی، آگاه تر ساخته بود. من و لیزا برای ۳۵۰۰ نفر از شبانان و رهبران در ایروان، پایتخت ارمنستان موعظه می کردیم. رهبران بسیاری از ایران آمده بودند. در بین جلسات، خانم جوانی به من گفت که چطور پلیس ایران در این مدت کوتاهی که از کشور بیرون آمده، به تلفن همراه او زنگ زده تا از محل اقامتش مطلع شود. با فریاد گفتم: "اگر زندگی ات این چنین در خطر است، چرا می خواهی بازگردی؟" او بلافاصله پاسخ داد: "اگر من برنگردم، چه کسی به مردم کشورم درباره عیسی بگوید؟!"

شدیدا تحت تأثیر قرار گرفتم. واضح بود که او کاملا دور از کریپتونایت است. سال ها پیش کلیسایی برای دو ماه، هر روز جلساتی داشت و هر شب حدود چهارهزار نفر در این جلسات شرکت می کردند. هزاران نفر نجات یافته، به طور کامل شفا گرفته و آزاد شدند. یک روز عصر، عیسی ظاهر شد. بسیاری او را دیدند و فریاد کشیدند. این فقط یک لحظه بود، اما وقتی آنجا را ترک کرد، گواهی برای حضورش در آنجا از خود بر جای گذاشت. در آن سالن، تصویر صورت او به ارتفاع ۲/۵ متر در ۲متر روی دیواری نقش بست. این تصویر، چیزی شبیه تصویر "کفن تورین"<sup>۱۲</sup> بود. این تصویر به مدت ۱۸ ماه بر روی آن دیوار باقی ماند، اما به تدریج کوچک و کوچک تر شد تا به کلی محو گردید.

شبی دیگر آمبولانسی کنار یکی از درهای کلیسا ایستاد. مأموران آمبولانس، مردی را روی تزکره به داخل سالن آوردند. تنها کمتر از بیست و چهار ساعت از عمر او باقی مانده بود. قدرت خدا در جلسه آنقدر زیاد بود که آن مرد کاملا شفا یافت و آن شب بدون استفاده از تزکره، جلسه را ترک نمود.

من اینها را از کس دیگری نشنیده ام. در واقع اخباری دست اول است، زیرا نه تنها در همه جلسات حاضر بودم، بلکه خودم دستیار اجرایی شبان این کلیسا بودم. من شاهد بوده ام که آتشی خارج از کنترل، در حالی که به سمت دفتر مینستری ما زبانه می کشید، به شکلی معجزآسا متوقف شد. من طوفان هایی را دیده ام که آرام گشته یا مسیرشان منحرف شده است، و معجزاتی را که نمی توان توضیحشان داد. افراد ناشنوایی را دیده ام که می توانستند بشنوند، کورانی را که می توانستند ببینند و افلیجانی را که راه می رفتند. دوستی دارم که در مکزیک و آمریکای مرکزی، بسیاری را از مرگ برخیزانیده است. در جایی بوده ام که حضور خدا چنان قدرتمند بوده که وقتی معجزات اتفاق افتاد، هشت هزار نفر در سالن قادر به ایستادن نبودند

۱۲ کفن تورین، پارچه کفنی است که تصویر شمایل مردی روی آن نقش بسته که بنا بر اعتقاد اکثر کاتولیک های جهان و بسیاری از مسیحیان، شمایل عیسی است و کفن به او تعلق دارد.

و زندگیشان برای همیشه عوض شد.

هر چند خود شخصا این ماجرا را ندیده ام، اما از داستان هایی واقعی شنیده ام که کل یک قبیله، نجات یافته و فرهنگ آنجا به کلی عوض شده است. این حوادث در دوران معاصر به ندرت اتفاق می افتند، اما من باور دارم که ما به سرعت به سمتی در حرکتیم که این اتفاقات، اتفاقاتی معمول به سان دوران کلیسای اولیه خواهند بود، اما در ابعادی به مراتب عظیم تر از آن دوران.

## بودن با عیسی

همه این افراد و تجربیاتشان، چیزی را به ما نشان می دهد که کلیسای اولیه آن را در اختیار داشت. این را در اناجیل و سرتاسر کتاب اعمال می بینیم. ما نیز همگی می توانیم از آن بهره مند باشیم. آنچه را که آنها در اختیار داشتند، می توان در سه واژه خلاصه نمود: "اقتدار"، "قدرت"، "شهامت"، می بینیم که عیسی فقط با نشان دادن خود، جو و اتمسفر شهرها و روستاها را به طور کامل عوض می کرد. به عنوان نمونه می توان به ورود او به کنیسه اشاره کرد: "مردم از تعلیم او در شگفت شدند، زیرا با اقتدار تعلیم می داد، نه همچون علمای دین." (مرقس ۱: ۲۲) سپس بدون آن که عیسی کاری کرده یا اشاره ای نماید: "در آن هنگام، در کنیسه آنها مردی بود که روح پلید داشت. او فریاد برآورد: ای عیسی ناصری، تو را با ما چه کار است؟ آیا آمده ای نابودمان کنی؟ می دانم کیستی! تو آن قدوس خدایی!" (مرقس ۱: ۲۲-۴۲). اما عیسی فرمان داد: "خاموش باش و از او بیرون بیا". آن روح شریر آن مرد را سخت تکان داده و نعره زنان از آن مرد بیرون آمد. مردم همه دچار شگفتی شدند. آنها همه اقتدار، قدرت و شهامت او را دیدند. اثر این اتفاق چنان قوی بود که روز بعد مردم در تمام آن ناحیه دنبال او می گشتند (آیات ۲۱-۳۸ را بخوانید). همانطور که می دانید، می توانیم مثال های فراوانی با همین عظمت از درون اناجیل پیدا کنیم.

حقیقت شگفت انگیز این است که عیسی در آخرین روزهای زندگی اش بر زمین می فرماید: "همانگونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم." (یوحنا ۲: ۱۲). اگر هنوز این حقیقت، به اندازه کافی برایتان شگفت انگیز و تکان دهنده نیست، او رک و باصراحت کامل می گوید: "آمین، آمین، به شما می گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می کنم، خواهد کرد، و حتا کارهای بزرگتر از آن خواهد کرد." (یوحنا ۴: ۲۱). همان کارها و حتا بزرگتر! آیا این ممکن است؟ اگر او این را می گوید، قطعاً ممکن است! کلیسای اولیه مقیاس خوبی برای تجربه این حقیقت است. آنها در چنان اقتدار، قوت و شهامتی گام برمی داشتند

که تمام یک ناحیه یا یک شهر در یک روز به عیسی ایمان می آوردند. بر اساس وقایعی که من شاهد بوده یا درباره آنها شنیده ام، می توانم با اطمینان بگویم که این موضوع امروز نیز حقیقت دارد.

در ارتباط با کلیسای رسولان اگر فقط اورشلیم را در نظر بگیریم، هیچ فردی بی تأثیر از کلیسا نبود. فقط طی چند روز، یکی از این سه مورد رخ داد: شهروندان یا از عظمت اتفاقات حیرت زده شدند، یا از بشارت نام عیسی خشمگین گشتند، یا به سمت پادشاهی خدا جذب شدند. کلیسا به شکلی تصاعدی رشد می کرد، با قدرتی عظیم عمل می نمود و شاهد معجزاتی خیره کننده بود. در یک مورد، مردی که لنگ مادرزاد بود و هر روز او را به جلسات می آوردند، شفا یافت. او بی درنگ در حالی که فریاد می زد، شروع به جست و خیز نمود. در اثر فریادهایش، جمعی کثیر از اهالی شهر جمع شده و از آنچه می دیدند، به حیرت افتادند!

مأموران پطرس و یوحنا را در تلاش برای خنثا کردن شتاب رشد کلیسا، دستگیر کردند. ایشان را نزد اعضای شورای یهود آوردند و آنها چنین نتیجه گرفتند:

"چون شهامت پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که افرادی آموزش ندیده و عامی هستند، در شگفت شدند و دریافتند که از یاران عیسی بوده اند."  
(اعمال ۴: ۱۳)

"شهامت" چیزی بود که توجه مشایخ و بزرگان شورا را به خود جلب کرد. برای پطرس و یوحنا به مراتب ساده تر بود که خود را جمع و جور کرده و در حضور بانفوذترین مردان شهر، دست به صلیحی مصلحتی بزنند. آنها می توانستند از رویارویی پرهیز کنند. اما آنها خطری بزرگتر را پذیرفتند و در راستی باقی ماندند.

این شهامت و قدرت شگرف از کجا ناشی می شد؟ پاسخ در این واژگان است: "آنها از یاران عیسی بودند". این مردان نه فقط در گذشته، بلکه اکنون نیز در حضور خداوندشان گام برمی داشتند. آنها همان کارهایی را می کردند که او کرده بود و نتیجه اش تغییر شهرها بود. آنها مردانی مقدس بودند. کلیسای اولیه کاملاً خود را از کریپتونایت دور ساخته و تصمیم گرفته بود نزدیک "پسر" بماند، جایی که نیروی خود را از او می گرفت. بنابراین می توانستند در چنین شهامت، قدرت و اقتدار عظیمی گام بردارند.

متأسفانه تاریخ نشان می دهد که بر خلاف کاری که شاگردان در اورشلیم و بعدها در شهرهای سامره، لیبریه، یافا، لُدّه، شارون، انطاکیه و دیگر نواحی سراسر یهودیه و آسیا کردند، کلیسای قرن نهم نتوانست بر شهرشان اثر بگذارد.

ما برای نسل خود چه می خواهیم؟ آیا ممکن است باز هم ببینیم که شهرها تحت تأثیر قرار گرفته و دگرگون می شوند؟ من برای موعظه به شهرهای گوناگونی دعوت شده ام و در بسیاری از کلیساها، جلسات را در حضور خیل عظیم شرکت کنندگان برگزار کرده ام. اما در همان حال برای اکثریت مردم شهر که گاه به میلیون ها نفر می رسید و تحت تأثیر پادشاهی خدا قرار نگرفته بود، اندوهگین بودم. چرا بر شهرها، استانها، و مناطق خود اثر نمی گذاریم؟ آیا ممکن است به این خاطر باشد که خود تحت تأثیر کریپتونایت هستیم؟!

خدا سرنوشت ما را از طریق زندگی یکی از داوران در عهد عتیق آشکار ساخته است. نام او شمشون است. او بارها ناطاعتی کرد تا جایی که تبدیل به الگوی زندگی او شد. در نهایت، شمشون به این خاطر که کریپتونایت، نیروی او را به سرقت برده بود، بهای سنگینی پرداخت کرد. او دیگر نمی توانست نیروی ماورالطبیعه خود را مانند قبل به کار ببرد. با این وجود، بعد از رنجی عظیم، او توبه کرد و قدرتش بازگشت. در نهایت او کاری به مراتب عظیم تر از تمام سال هایی انجام داد که هنوز قدرتش را از دست نداده بود.

دانیال نبی، نسلی را پیشگویی می کند که در برابر هیچ یک از مصیبت های زمان های آخر، سر فرود نخواهند آورد. او نبوت می کند:

"کسانی که خدای خویش را می شناسند، نیرومند بوده، دست به عمل خواهند زد." (دانیال ۱۱: ۳۲)

کلید قدرت و نیرومندی این لشکر، این است که آنها به شکلی صمیمانه و عمیق "خدای خویش را می شناسند". کلید این نزدیکی، همانا خواسته و تعاقب آنها برای تقدسی حقیقی است.

## کلمات واپسین

موضوع همین است؛ شما خوانده شده اید تا قهرمان باشید؛ کسی که در زندگی پیروز است و در دنیایی که بر آن امکان اثر دارد، تغییری ایجاد می کند. قوی باشید، شجاع باشید، خود را به پادشاه نزدیک سازید، زیرا او مشتاق شماست. او مشتاق است تا به شما نزدیک شده و نیرویتان بخشد. او به شما باور دارد و مهم تر از همه، با محبتی ابدی، شما را دوست دارد.

شما یکی از واقعی ترین ابرقهرمانان این زمین هستید. قهرمانی که در شماست، به مراتب بزرگ تر از "لکس لوتور" [شیطان] این دنیاست. از او نیرو بگیرید و زندگی های بسیاری را دگرگون سازید. تا روزی که در برابر تخت پادشاه بایستید،

کسی کاملاً اثر کار شما را نخواهد شناخت. چه اکنون و چه در آن روز [داوری] خوشحال خواهید شد که اجازه ندادید کریپتونایت، شما را از پای درآورده و تسلیم خود سازد.

پس کریپتونایت را نابود کنید، آن را منهدم سازید، خنثا کنید و هیچ فرصتی به آن ندهید، حتا روزنه ای در زندگیتان برای آن باز نگذارید. شما برای جلال و قوتی عظیم تر خلق شده اید. ای شجاعان و نیرومندان، شما سرنوشتی دارید، و این دنیا نیازمند تحقق آن سرنوشت است.

## بخش عملی

خداوند جنگاور است و ما نیز شبیه او آفریده شده ایم. به همین دلیل است که چیزی از درون تا این حد عمیق ما را به سمت فیلم های ابرقهرمانی می کشاند. ما فطرتاً می دانیم که برای چیزی عظیم تر خلق شده ایم. این چیزی است که خدا شما را برایش آفریده و ما می توانیم شهادت های بیشماری را در سرتاسر تاریخ از مردان و زنانی ببینیم که وقتی جایی به کریپتونایت یا همان گناهان عامدانه و آگاهانه در زندگیشان ندادند، برای خدا اعمالی شگفت انگیز به انجام رساندند. شهرها طی چند روز به واسطه قدرت خداوند و شهامت مردان و زنان او دگرگون شدند. خدا شما را فرامی خواند تا برخاسته و بخشی از انجام دوباره این کار باشید. از خدا بپرسید شما را به جنگ در چه نبردی فرامی خواند. چه شهری، چه استان یا ناحیه ای یا چه ملتی است که خدا شما را فرامی خواند تا به سمت آنها بروید؟ آنچه را که به شما می گوید، بنویسید و دعا کنید تا فیض اش را بر شما بریزد و قادر باشید اراده و قصد او را در جایی که شما را بدانجا می فرستد، به انجام رسانید. سپس چشمان خود را به پاداش ابدیتان بدوزید، وعده ای که همه ما آن را از طریق وفاداری و غالب آمدگی در خدمت و زندگیمان، به دست خواهیم آورد. حال وقت عمل است. خدا شما را خوانده تا یک قهرمان باشید!



# پرسش های مباحثه‌ای

اگر این کتاب را به عنوان بخشی از دوره مطالعاتی *انهدام کریستونایت* می‌خوانید (که کار بسیار خوبی است!) پیشنهاد می‌کنم هر هفته ویدیوی مربوط به آن هفته را نگاه کنید و پرسش های مباحثه‌ای مربوطه را به صورت گروهی بررسی نمایید. این درس ویدیویی، موضوعات اصلی را به طور موازی مطرح و برجسته می‌نمایند. پس با توجه به نکات ذکر شده، عالی خواهد بود که مخاطبان هم ویدوها را نگاه کنند و هم کتاب را بخوانند.

امیدوارم از اوقاتی که صرف بررسی کتاب می‌کنید، لذت ببرید!

## درس ۱: پتانسیل ما

نکات برجسته از فصول ۱-۳

۱. برای به کارگیری پتانسیل‌هایی که از آنها آگاهی ندارید، برانگیخته نخواهید شد. چگونه شاهد تحقق این اصل در زندگی خود بوده‌اید؟ پس از آگاهی از کاربرد محصولات، تکنولوژی یا باورهای جدید، کدام را با آغوش باز پذیرفته‌اید؟ چنین عملی چه شباهتی به آموخته های شما در این درس دارد؟
۲. پتانسیل ما در خدا امکاناتی را در بر دارد که تقریباً دور از تصور هستند. این درس چگونه شما را الهام بخشید تا پتانسیل هویت خود را در مسیح کنکاش کنید؟ در کدام قسمت ها محدود فکر کرده‌اید؟
۳. فکر می‌کنید چرا در کلیساها پتانسیل ما در مسیح تعلیم داده نمی‌شود؟ فکر

می‌کنید اگر این مواد درسی به مجموعه کلیسای اضافه شوند، چه تغییر در ما رخ خواهد داد؟ تأمل بر این امکان‌ها چگونه در شما تغییر ایجاد می‌کند؟ ۴. وقتی در تبدیل شدن به آن کسی که مسیحیان می‌توانند باشند، کم‌کاری می‌کنیم، دید دنیا به مسیحیت و خدا، از نحوه عملکرد ما متاثر می‌شود. اگر ما مسیحیان، پتانسیل خود را تحقق بخشیم، چه تغییری در دید دنیا نسبت به ما ایجاد می‌شود؟ اگر پتانسیل خود را تحقق بخشیم، دید آنها نسبت به خدا چه تغییری خواهد کرد؟

## درس ۲: قدرت اتحاد

نکات برجسته از فصول ۴-۷

۱. پولس به این خاطر به ایمانداران اهل قرنتس نامه می‌نویسد که آنها بدن مسیح را حرمت نمی‌نهند و به همین سبب بسیاری ضعیف، مریض و جوان مرگ می‌شوند. چنین امری امروزه برای ما نیز صدق می‌کند و بسیاری را تحت تاثیر قرار می‌دهد. این با آنچه شما در مورد کلیسا آموخته‌اید، چه تفاوتی دارد؟ چرا درک چنین امری امروزه برای مسیحیان مهم است؟
۲. امروزه بسیاری در کلیسا به خاطر گناهان آگاهانه، از رسیدن به پتانسیل خود جا می‌مانند، ولی این تنها دلیل بیماری، جوانمرگی یا ضعف مسیحیان نیست. چرا قائل شدن چنین تفاوتی از اهمیتی خاص برخوردار است؟ دلایل دیگر رنجوری و مشقت در کلیسا چیست؟
۳. ما در غرب طرز فکر فردگرایانه داریم، ولی با این حال می‌بینیم که عخان بر ضد خدا گناه کرد و همه قوم اسرائیل از تصمیم او تأثیر پذیرفتند، چون همگی یک بدن بودند. این حقیقت چگونه دیدگاه شما را نسبت به نقش خود در بدن مسیح، تحت تاثیر قرار می‌دهد؟
۴. کریپتونایت روحانی، گناه عمدی است. عخان می‌دانست که برداشتن غنائم برای خودش کاری اشتباه است و قرنتیان از میگساری، شکمبارگی و خودخواهی خود هنگام خوردن شام مقدس [عشا] آگاه بودند. هر دوی این اعمال، موجب ضعف و مرگ میان کسانی شد که خطایی نکرده بودند. فکر می‌کنید چرا خدا با گناه در بدن خود برخوردی جدی داشت؟ فکر می‌کنید چرا او می‌خواهد نه تنها برای تک تک ایمانداران، بلکه برای کل بدن مسیح ارزش بسیاری قائل شویم؟



### درس ۳: کریپتونایت

نکات برجسته از فصول ۱-۸

۱. آیا می‌توانید وضعیتی را تصور کنید که داستان جاستین و آنجلا در آن روی دهد؟ مسلماً نه. اما چه شباهت‌هایی را میان این داستان و رابطه برخی از مسیحیان با خدا می‌بینید؟ اگر کسی با همسرش چنان رفتاری داشته باشد، شما چگونه عکس‌العمل نشان می‌دهید؟ در مورد بت پرستی بسیاری از اهالی کلیسا چه فکری می‌کنید؟ بت پرستی در ملتی که در برابر مجسمه‌ها و بت‌ها سر تعظیم فرود نمی‌آورد، چه صورتی به خود می‌گیرد؟
۲. گناه آگاهانه [عمدی] کریوتونایتی روحانی است و کریپتونایت روحانی بت پرستی است. در این مورد که بسیاری از کلیسا روندگان بت پرست هستند چه فکری می‌کنید؟ بت پرستی در ملتی که بر مجسمه‌ها و بت‌ها تعظیم نمی‌کند چه صورتی به خود می‌گیرد؟
۳. بت پرستی آن چیزی نیست که معمولاً در بسیاری از کلیساها تعلیم داده می‌شود. از آنچه در این درس دربارهٔ بت پرستی آموخته‌اید، چه موضوعی توجه شما را بیشتر به خود جلب کرده است؟ دلیل برجستگی آن موضوع چیست؟
۴. خدا بت پرستی را مرتباً در کل کتاب مقدس، با زنا برابر قرار می‌دهد. به نظر شما چرا خدا چنین می‌کند؟ چنین کاری در مورد رابطهٔ او با ما چه پیامی برایتان دارد؟
۵. بت پرستی با پرستش مخلوق به جای خالق آغاز می‌شود. عکس‌العمل خدا به این رفتار چیست؟ چرا خدا از کسانی که دست رد به سینه او می‌زنند، دور می‌شود؟ چرا فکر می‌کنید گرایش جامعه به سمت همجنسگرایی نشان از آن است که جامعه بت پرستی را پذیرفته است؟
۶. اگر می‌خواهیم بت پرستی را تشخیص دهیم، اول باید پرستش را درک کنیم. پرستش واقعی، خواندن سرودی آرام نیست، پرستش واقعی اطاعت از فرامین خداست. این تغییر نگرش نسبت به پرستش، چگونه دیدگاه شما را درباره زندگی مسیحی تغییر می‌دهد؟ چه کسی را در زندگی خود دیده‌اید که سبک زندگی او نمونه‌ای از پرستش خدا بوده است؟

## درس ۴: بت پرستی مدرن

نکات برجسته از فصول ۱۱- ۴۱

۱. داستان شائول هنگام زنده گذاشتن تعدادی از عمالیقیان، ریشه بت پرستی در کلیسا را بر ما نمایان می‌سازد. چگونه طمع ورزی شائول، بت پرستی به حساب می‌آید؟
۲. سموئیل نبی به شائول پادشاه گفت که ناطاعتی با بت پرستی یکی است. چنین کاری یعنی ما به آن چیزی چنگ می‌اندازیم که خود می‌خواهیم، در حالی که خدا اراده خود را از پیش اعلام کرده است. همانطور که در زندگی شائول می‌بینیم، چنین گناهی در زندگی او باعث گناهان بدتر شد. چرا این کار بت پرستی به حساب می‌آید؟ چرا به گناهان عظیم تری منجر می‌شود؟
۳. طمع ورزی ما را به بت پرستی می‌کشاند و در واقع خود نیز بت پرستی است. ولی قناعت ما را به سوی قداست هدایت می‌کند. وقتی اهداف، الویت‌ها و عادات خود را بررسی می‌کنید، از این دو، یعنی قناعت و طمع ورزی، کدام یک را در زندگی خود قوی‌تر می‌دانید؟ چطور می‌توانید زندگی مبتنی بر قناعت داشته باشید؟
۴. قناعت در زندگی همه مسیحیان از اهمیت برخوردار است، اما در عین حال نمی‌توانیم آن را با خشنودی شخصی یکی بدانیم. به نظر شما این دو چه تفاوتی با هم دارند؟ چطور تشخیص می‌دهید که شخص، قانع است یا در پی خشنودی شخصی است؟
۵. نکته مهم دیگر که باید حتماً آن را در نظر داشته باشیم، این است که ایمانداران هنگام گناه ورزی مرتکب بت پرستی نمی‌شوند، در واقع زمانی چنین می‌شود که آنها خود را تسلیم گناه می‌کنند. طبق همه آموخته‌های خود در این درس، چطور می‌توانید تفاوت میان این دو را دریابید؟
۶. اگر درک می‌کنیم که گناه عمدی، همان کریپتونایت روحانی است، این را نیز باید درک کنیم که خدا به ما زندگی ای کاملاً جدید با طبیعتی تازه یعنی طبیعت خودش عرضه می‌دارد. آیا دریافته‌اید که عدم تمایل به گناه، نه تنها برای ما امری ممکن است، بلکه به جای آن به سمت پارسایی تمایل داریم؟ چه احساسی به شما دست می‌دهد وقتی درمی‌یابید که نه تنها چنین تبدیلی ممکن است، بلکه از شما چنین زندگی ای انتظار می‌رود؟

## درس ۵: عیسی تقلبی

نکات برجسته از فصول ۵۱-۸۱

۱. هدف خدا از نجات شما این بود که شما را نزد خود آورد. او خواهان رابطه‌ای صمیمانه با شماست. جهت انجام چنین کاری باید خود را از مسائل دنیوی پاک کنید، چون او خواهان داشتن رابطه‌ای راستین با شماست. چنین کاری به چه معناست؟ چطور می‌توانید بدانید که چنین کاری کرده‌اید؟
۲. یأس خدا را نسبت به قومی که دعوت مشتاقانه او را نادیده گرفته و از آمدن نزد او سر باز زدند، تصور کنید. قومی که مدعی نجات یافتگی توسط خدا بودند. چه حسی به شما دست می‌دهد اگر همسران از این که با شما در یک مکان باشد، خودداری کند؟ اگر حتما تلفنی با شما حرف نزند چه؟ اگر از طریق دوستان با شما رابطه برقرار کند چه؟ با آنها چگونه رابطه‌ای خواهید داشت؟
۳. هارون در اردوگاه ماند، پس می‌توانیم بگوییم او از بودن با دیگران در اردوگاه احساس راحتی بیشتری می‌کرد تا این که در حضور خدا بماند. برخی چنین هستند، در کلیسا بیش از در حضور خدا بودن احساس راحتی می‌کنند. وقتی حضور خدا را احساس می‌کنید، چه عکس العملی نشان می‌دهید؟
۴. قوم اسرائیل، یک کاهن اعظم داشت، یهوه را رهاننده قوم از مصر اعلام کرده بود، و با قربانی‌های سوختنی و هدایای یهوه را می‌پرستید، اما در این حین، تمرکز مردم معطوف گوساله ای طلایی شده بود. چنین عملکردی به این خاطر بود که آنها به دنبال راضی کردن امیال خود بودند. اگر اسرائیل توانست همه این امور را با نامی درست بخواند، اما باز با این حال پرستشی غلط و خداناپسندانه داشته باشد، آیا ممکن است کلیسای امروز هم به چنین وضعیتی دچار شود؟ چنین عملی به چه می‌ماند؟
۵. اسرائیل از برخی فرامین خدا اطاعت کرد، ولی مابقی را نادیده گرفت. کلیساهای سراسر دنیا هم قسمت هایی از کلام را انتخاب می‌کنند، در حالی که آیات دیگری که مردم را به چالش می‌کشد تا زندگی مقدس و وقف شده ای داشته باشند، نادیده می‌گیرند. چطور می‌توانیم مطمئن باشیم که عیسی حقیقی را می‌پرستیم نه یک عیسی تقلبی؟

## درس ۶: نقطه شروع

نکات برجسته از فصول ۹۱-۱۲

یهوهٔ تقلبی چگونه در اسرائیل آشکار می شود، و عیسی تقلبی چگونه در کلیسا شکل می گیرد؟ هر دو نتیجهٔ دل‌های سخت شده از عدم توبهٔ حقیقی هستند.

۱. این درس به نکات بسیاری در مورد توبه مانند ضرورت آن، نقش آن در انجیل و معنای واقعی آن می‌پردازد. چنین امری چه تفاوتی با طرز فکر پیشین شما در ارتباط با توبه دارد؟ آیا چنین باوری نحوه تفکر شما درباره انجیل را تغییر می‌دهد؟ اگر چنین است، چگونه؟

۲. همه اناجیل با داستان یحیای تعمیددهنده شروع می‌شوند که توبه از گناهان را موعظه می‌کرد. این بدان معناست که انجیل عیسی مسیح با توبه آغاز می‌شود. چه احساسی در مورد این آیات دارید؟ چرا توبه در انجیل مهم است؟

۳. بدون توبه از گناهان عمدی، ایمان حقیقی به عیسی مسیح وجود ندارد. اگر به گناه بچسبیم و همچنان ادعا کنیم که مسیحی هستیم، پس فریب خورده به حساب می‌آییم. فکر می‌کنید چرا خدا تا به این حد به نحوه زندگی ما اهمیت می‌دهد؟

۴. داستان جاستین و آنجلا را به یاد آورید، چطور آنجلا نمی‌دانست هنگام ازدواج با جاستین باید دوست پسرهای سابق خود را رها کند؟ چطور کسانی که عیسی را نمی‌شناسند، باید از نیاز خود به توبه آگاه شوند؟ آیا نباید ما آنها را مطلع کنیم؟ اگر به مردم بگوییم که باید از گناه دست بکشند، چه اتفاقی برایمان می‌افتد؟ چرا باید اهمیت بهای بشارت کامل انجیل را در نظر داشته باشیم؟

۵. آنچه که ما را تعریف می‌کند، اعمال ماست نه نیت‌های ما. این قوت انجیل را نشان می‌دهد که می‌تواند کل شخص ما را تبدیل نماید. چنین امری چگونه مثبت و نیکو بودن امر توبه را به ما ثابت می‌کند؟ نظر خود را در مورد الزام خدا به امر توبه، که در واقع رحمت او نسبت به ماست، توضیح دهید.

## درس ۷: حقیقت، تحمل و محبت

نکات برجسته از فصول ۲۲-۴۲

۱. یهودا می‌خواست در مورد عظمت و شگفتی نجات یا امور نیکوی دیگر بنویسد، ولی باید به مخاطبان خود درباره کسانی هشدار می‌داد که می‌خواستند فیض را به مجوزی برای ارتکاب گناه تبدیل کنند. آیا تا به حال در زندگی به خود اجازه داده‌اید که هشدارهای خدا را نادیده بگیرید و فقط حرف های خوب بزنید؟ چرا حفظ این هشدارها به عنوان بخشی از زندگی و سخنان مهم است؟
۲. دلیلی که کلیسا گناه را تحمل می‌کند، این است که درکی انحرافی و نادرست نسبت به محبت حقیقی دارد. لازمه محبت راستین، حقیقت است و حقیقت همواره دیدی ابدی دارد. چگونه دیدگاه ابدیت محور، می‌تواند آنچه را که در زندگی اهمیت دارد، تغییر دهد؟
۳. محبت خدا به معنای پیروی از فرامین اوست. چنین تفاوتی، محبت مسیحی را از محبت دنیوی جدا می‌کند. بدون فرامین خدا، چگونه میان محبت خدا و محبت دنیا تفاوت قائل می‌شوید؟
۴. محبت بدون حقیقت خدا، محبتی راستین نیست بلکه تقلبی است. فرهنگ ما هر روزه از چنین محبتی فاصله می‌گیرد، و به همین خاطر است که کلیسا به سمت عیسی تقلبی کشیده می‌شود. چه حسی نسبت به بیان محبت آمیز حقیقت دارید؟ فکر می‌کنید چرا مردم با حقیقت راحت نیستند؟

## درس ۸: انهدام کریپتونایت

نکات برجسته از فصول ۵۲-۸۲

۱. برخی از ایمانداران گناه را نادیده می‌گیرند، چون نسبت به این واقعیت که گناه آنها دل خدا را به درد می‌آورد، ناآگاه هستند. مسیحیان دیگری هستند که این دروغ را باور کرده‌اند که ما ذاتا گناهکاریم و خود مسیح می‌تواند ما را از مجازات گناه برهاند، اما قادر به رهایی ما از اسارت گناه نیست. این ایمانداران همراه خود کریپتونایت یا همان گناه عمدی و آگاهانه را حمل می‌کنند. هر یک از این باورها چگونه بر زندگی شما اثر گذاشته است؟ تأثیر آنها را بر مسیحیان دیگر چگونه دیده‌اید؟
۲. گروه سوم، مسیحیان مخلصی هستند که آگاهانه گناه می‌کنند، اما این قبیل

گناهان، برایشان چالشی همیشگی است. آنها می‌خواهند از این روند آزاد شوند، اما هنوز دریافته‌اند که کلام خدا چگونه می‌تواند آنها را از گناه آزاد کند. شرم، آنها را در گناه باقی می‌گذارد. کدام یک از حقایق این درس را با ایمان‌داری که در چنین وضعیتی است، در میان می‌گذارید؟

۳. من در این درس، شهادت خود را در مورد نحوه آزاد شدنم از شهوت و پورنوگرافی با شما در میان گذاشتم. چه چیزی در این شهادت، باعث الهام شما شد؟ چرا؟ چه چیزی شما را به چالش کشید؟ چرا؟

۴. آزادی از گناه، از اندوهی که برای خداست، نشأت می‌گیرد نه از اندوهی که برای دنیاست. اندوهی که برای خداست، قادر به تشخیص دردی است که گناه ما در خدا ایجاد می‌کند، اما اندوهی که برای دنیاست، ما را نسبت به تاثیری که گناه بر ما و آینده ما می‌گذارد، نگران می‌کند. فکر می‌کنید چرا خدا چنین فیضی را می‌بخشد تا ما را از اسارت اندوه دنیا آزاد سازد نه اندوهی که برای خداست؟ چگونه در زندگی خود تفاوت میان این دو نوع اندوه را تشخیص می‌دهید؟

۵. داستان‌های ابرقهرمانی توجه ما را به خود جلب کرده‌اند، چون با اشتیاق دل انسان، رابطه‌ای خاص برقرار می‌کنند. ایمانداران نخستین، ابرانسان‌های زمان خود بودند. ما چگونه می‌توانیم تبدیل به ابرانسان‌های زمان خود شویم؟ چنین امری چگونه می‌تواند دیدگاه دنیا را نسبت به خدا تغییر دهد؟ خدا جنگاور است و ما خلق شده‌ایم تا مانند او باشیم. عیسی هفت کلیسای مکاشفه را فراخوانده تا غالب آیند، که این به معنای فراخواندن آنها به پیروزی و غلبه بر دشمنان است. وقتی به کل این پیغام فکر می‌کنید، چگونه موجب تغییر فکرتان درباره چیزی می‌شود که خدا شما را برای غلبه بر آن فراخوانده است؟ چگونه نحوه دید شما را نسبت به خود، سایر ایمانداران و کل کلیسا تغییر داده است؟

# پیوست

## نجاتی که در دسترس همگان است

"اگر به زبان خود اعتراف کنی عیسی خداوند است و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. زیرا در دل است که شخص ایمان می آورد و پارسا شمرده می شود، و با زبان است که اعتراف می کند و نجات می یابد."  
(رومیان ۱۰: ۹-۱۰)

خدا می خواهد حیات را در فراوانی اش تجربه نمایید. او مشتاق شماسست و نسبت به نقشه ای که برای زندگیتان دارد، بسیار پرشور و بی قرار است. اما برای آغاز سفر به سوی سرنوشت تان، تنها یک راه وجود دارد و آن، دریافت نجات از طریق پسر خدا، عیسی مسیح است.

خدا از طریق مرگ و قیام عیسی، راهی را برای ورود ما به پادشاهی اش، به عنوان پسران و دختران محبوبش فراهم ساخت. قربانی عیسی بر صلیب، حیات جاودان و وافر را به رایگان در اختیارتان قرار داد. نجات، هدیه ای است از جانب خدا برایتان که نه شایسته دریافتش هستیم و نه می توانیم برای به دست آوردنش کاری انجام دهیم.

برای دریافت این هدیه گرانبها، نخست باید به گناهانتان که زندگی مستقل از خالقتان است، اعتراف نمایید، زیرا این گناه، ریشه همه گناهانی است که مرتکب می شوید. این توبه، بخش حیاتی دریافت نجات است. پطرس این حقیقت را در کتاب اعمال رسولان و در روزی که پنج هزار نفر ایمان آوردند، روشن ساخت: "پس توبه کنید و به سوی خدا بازگردید تا گناهانتان پاک شود و ایام تجدید قوا از حضور

خداوند برایتان فرا رسد." (اعمال ۳: ۹۱). در کتاب مقدس اینطور آمده که هر یک از ما به عنوان برده گناه به دنیا می آییم. این بردگی، ریشه در گناه آدم دارد؛ او کسی است که الگوی گناه عامدانه را آغاز نمود. توبه، انتخاب ماست که تصمیم می گیریم از اطاعت نسبت به خود و شیطان که پدر دروغگویان است، دست کشیده و قدم در مسیر اطاعت و سرسپردگی نسبت به سرورمان عیسی مسیح بگذاریم؛ اویی که جانش را برای ما داد.

شما باید سروری زندگیتان را به عیسی بدهید. خداوندخواندن عیسی بدین معناست که مالکیت زندگیتان (روح و جسم و جان) و هر آنچه که هستید و دارید، به او می دهید. اقتدار او بر زندگی شما باید مطلق باشد. زمانی که چنین می کنید، خدا شما را از تاریکی آزاد ساخته و به قلمرو روشنایی و جلال خود منتقل می سازد. به همین سادگی از مرگ به حیات منتقل شده و فرزند خدا می گردید! اگر می خواهید این نجات را از طریق عیسی دریافت کنید، چنین دعا کنید:

"ای پدر ما که در آسمانی، اعتراف می کنم که فردی گناهکارم و هرگز قادر نیستم به استاندارد پارسایی و عدالت تو برسیم. لیاقت من، داوری ابدی برای گناهانم است. سپاسگزارم که مرا در این نقطه رها نکردی؛ زیرا باور دارم که پسر یگانه ات، عیسی مسیح را که از مریم باکره متولد شد، فرستادی تا برای من بمیرد و داوری مرا در صلیب بر خود گیرد. باور دارم او در روز سوم از مرگ قیام فرمود و اکنون بر جانب راست تو به عنوان خداوند و نجات دهنده من نشسته است. پس در این روز از استقلالم نسبت به تو، توبه می کنم و زندگی خود را تماما به خداوندی عیسی تسلیم می نمایم. عیسی، اعتراف می کنم که تو خداوند و نجات دهنده من هستی. از طریق روحت به زندگیم در آی و مرا فرزند خدا بگردان. از تمام اعمال تاریکی که بدان چسبیده بودم، دست کشیده و از امروز به بعد، دیگر برای خودم زندگی نمی کنم. به واسطه فیض ات، برای تویی زندگی می کنم که جانت را برایم دادی تا برای همیشه زیست نمایم.

خداوندا از تو ممنونم. اکنون زندگیم کاملا در دستان توست و بر طبق کلامت، هرگز شرمسار نخواهم شد. در نام عیسی، آمین."

به خانواده الهی خوش آمدید! تشویقتان می کنم این اخبار هیجان انگیز را با ایمانداران دیگر در میان بگذارید. بسیار مهم است که به کلیسای بپیوندید که کلام خدا را به راستی در آن تعلیم می دهند و در ارتباط با کسانی باشید که می توانند



در این ایمان تازه، شما را تشویق نمایم. با مینستری ما در تماس باشید و از سایت ما (*MessengerInternational.org*) بازدید نمایید تا در یافتن کلیسایی مناسب، کمکتان کنیم. شما تازه در آغاز مهم ترین سفر زندگیتان هستید. باشد که هر روزه، در مکاشفات، فیض و دوستی صمیمانه با خدا رشد نمایید.

موسسه بین‌المللی «مسنجر» با هدف کمک به افراد، خانواده‌ها، کلیسا و ملل مختلف تشکیل شده است تا با قدرت تغییر دهنده الهی آشنا شده و آن را تجربه نمایند.

نتیجه درک این حقیقت، قدرت‌یافتن زندگی‌ها، جوامع و تغییر آنهاست که موجب واکنشی پویا به بی‌عدالتی‌هایی می‌شود که همچون آفتی دنیای ما را آزرده می‌سازد.



# CLOUD LIBRARY



Cloud Library، یک سایت آنلاین است که به شبانان و رهبران سراسر جهان اجازه می‌دهد تا به صورت رایگان، به منابع الکترونیکی به زبان خودشان دسترسی داشته باشند.

برای دانلود منابع و کتاب‌های بیشتری از جان و لیزا بیور، به سایت زیر مراجعه کنید: [CloudLibrary.org](http://CloudLibrary.org)

کتاب الکترونیکی، ویدئو، کتاب صوتی، تعالیم، کتاب مقدس و ...

جهت آگاهی بیشتر این تصویر را اسکن کنید .



## به ابدیت و زندگی امروز خود معنا بخشید

هرچند زندگی در زمین همچون بخاری است، اما بسیاری از ما به شکلی زندگی میکنیم که گویی هیچ چیز پس از آن وجود ندارد. این در حالی است که شیوه و سبک زندگی ما تعیین کننده ابدیت ما خواهد بود. کتاب مقدس به ما میگوید برای ایمانداران درجات مختلفی از پاداش وجود دارد؛ از کسانی که میبینند همه کارهایشان در روز داوری سوخته شده و پاداشی نمیابند، تا آن دسته که همراه خود مسیح سلطنت خواهند کرد.

جان بیور با استناد به دوم قرن‌تایان ۵: ۹-۱۱ به ما یادآوری میکند که همه ایمانداران باید در برابر مسند داوری مسیح بایستند تا بر اساس آنچه در زندگی انجام داده‌اند، سزا یابند. بسیاری از ما از این که میبینیم بیشترین زمان خود را صرف چیزهایی کرده‌ایم که هرگز در ابدیت پاداش نمیابند، شوکه خواهیم شد.

پس چطور میتوانیم زندگی پرمعنا و ارزشمندی داشته باشیم؟ شما در مجموعه "برانگیخته با ابدیت" می‌آموزید که چگونه دعوت خود را کشف کرده، و آنچه را که خدا به شما سپرده است، افزون گردانید. وقتی زاویه دیدتان مبتنی بر ابدیت باشد، آنگاه قدرت خواهید یافت تا برای آنچه استوار و ابدی است، تلاش نمایید.

این مجموعه و تعالیم دیگر از جان و لیزا بیور جهت دانلود و بازدید در سایت رسمی موسسه مسنجر در اختیار شماست:



CloudLibrary.org

منابع دیگر نیز به زبان های مختلف برای مشاهده و دانلود در [Youku.com](https://www.Youku.com) و [Youtube.com](https://www.Youtube.com) و دیگر شبکه های اجتماعی موجود می باشند.

**درست همانند سوپرمن** که می توانست از هر مانعی رد شود و هر دشمنی را شکست دهد، پیروان عیسی مسیح نیز از قابلیتی فراطبیعی برای غلبه بر چالش هایی که بر سر راه شان قرار می گیرد، برخوردارند. اما مشکلی که هم سوپرمن و هم ما با آن مواجه هستیم، کریپتونایت یا نقطه ضعفی است که قدرت ما را می دزدد. طبیعتاً سوپرمن و کریپتونایت خیالی هستند، اما کریپتونایت روحانی، واقعی است.

این کتاب به دنبال پاسخ به این پرسش است که چرا اکثر ما قادر به تجربه آن قدرت که مسیحیان قرون اول شاهدش بودند، نیستیم. در کتاب "انهدام کریپتونایت"، جان بیور به ما نشان می دهد که کریپتونایت چیست، چرا در جوامع خود با آن به مدارا و سازش رسیده ایم، و چطور می توان از بند آن خلاصی یافت.

جان بیور و همسرش لیزا، بنیان گذاران موسسه بین المللی "مسنجر" می باشند. جان بیور به عنوان خادم و نویسنده ای سرشناس، بر اساس حقایقی سازش ناپذیر، با جسارت و اشتیاق فراوان، پیغام های خود را عرضه می دارد. خواسته او حمایت از کلیساهای محلی و تأمین منابع تعلیمی برای رهبران فارغ از مکان، زبان و جایگاه مالی و اقتصادی آنهاست. برای تحقق این اهداف، منابع او به بیش از یکصد زبان ترجمه شده و میلیون ها نسخه از آن به شکل راهبردی برای رهبران و کشیشان سراسر جهان توزیع شده است.



می توانید این مجموعه و منابع دیگر را در سایت زیر دانلود کنید:

**CloudLibrary.org**



اگر به دنبال منابع بیشتر هستید، این قسمت را بسکن نمایید.

این کتاب، هدیه ای است از طرف نویسنده و غیرقابل فروش می باشد.



**MESSENGER**  
INTERNATIONAL  
MessengerInternational.org